



بازدید شد
۱۳۸۲

۸۲۱۱

۴۹۲۰۸

بازرسی شد
۱۶ - ۳۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

مؤلف: ملا محمد حسین غلام
مترجم:
موضوع:
شماره قفسه: ۳۲۱۸
شماره ثبت کتاب: ۴۹۲۰۸
۸۸۲۷

۸۲۱۱

jabir.abbas@yahoo.com



۱۰۸ اهل در بیان کجاست و لذت با سعادت بخاطر
سبیل و جمل نوع محبت فاطمه زهرا علیها السلام و احادیث کثیره آن در تحقیق
نماز و فقره حدیث شرح و بیان شده

[illegible][illegible]

و دوم در بیان نامه های مبارک و بعضی از فضائل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است و بعد از آن در محسن نوزده فقره حدیث

شرح بیان شده
در شرح فقه حدیث است که در سلسله حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
معتبر است و نیز آنکه مولف کتاب جمیع احادیث الی اوم
الحساب بیان فرموده و اینکه اولاد حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام در سلسله فاطمه ام آمد و دختر
کسری با و بنا و جلد بی شان هم فاطمه ام
در شدت بیان شده

بسم الله الرحمن الرحيم
در شرح فقرة حديث دوزخ و هم يحققون
لنبت قبل و سائل و معنى شتقاق اقام
ان از صغير و كبير و اگر كه شتقاق مركب
مستقلا و معنى سائل و العلى و شرح فقرة حديث
در شرح فقرة حديث سيز و هم يحقق لفظ و
معنى كوكب و معنى كره و دوزخ و سائر
بجز و افع است با فوايد و ديگر از تفسیر

[illegible]

سوم در بیان منافع و فضائل و بعضی از احوالات و معجزات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و احادیث کثیره آن در همین باب

[illegible][illegible][illegible]

در شرح فقره حدیث بیست و نهم و بیست و دهم
حدیث و تفسیر و حال و علل و وجع و وجع و حال
بیان و بعد از آن نقل از المی السودی و بیانی
شش حدیث دیگر که در دهت آخر از بعضی دیگر
و در شرح فقره حدیث بیست و نهم تحقیق است
ملاذره رحمه و نامناسب بودن آن
باز از که کشف کتاب علم المرحه الی
یوم الحجاب منوره بنوفاوند
دیگر بیان شده

[illegible]

[illegible]

کتاب از احسن نسخه ۱۸۵۰ هجری
ساز ۲۲۰۰ هجری
کتاب از احسن نسخه ۱۸۵۰ هجری
ساز ۲۲۰۰ هجری
کتاب از احسن نسخه ۱۸۵۰ هجری
ساز ۲۲۰۰ هجری

N 170

کتاب انوار حسینی در سال مکینار و دیوت
چهل و پنج هجری و اصل کتاب خانه نواب
مستطاب شاهزاده اعظم بهمن میرزا بهین فرزند
کامکار نواب مستطاب مالک قیاب یاب اللطه
العلیه عباس میرزا دام شوکه کردید و بکار بردن

مان شده

سیرج نقد و حدیث و در روزیم توجه وجه معنی کبریا که نوشته کتاب هدایه الی یوم الحساب و در علمای اعلام منتقل آن باشد
و تحقیق است که و کجای و ششمان و مشتاق آن و حران و تحلیلا آن نقل ز باب فرج باب نصر و تم و حاصله و ذکر و ذکر
فیثوار و تنقی و نامچه و شیخ و براتی و براق و نقل و فصل و شیخ میان و دعای خوابید بر و ناخوش و در آن حدیث شریف
نکاشده

۱۳
در شرح حدیث فقر و سزد و هم تحقیق است و شرح و توضیح
و توضیح و توضیح و در دنیا و آخرت احوال و نقل
احداث خواب و جهت آن و اقسام آن
و کیفیت آن و تغییر آن و وقت آن
و عدل و ظلم یا دانا یا نادان در
صدق و کذب آن و ذکر آنجا
و تحقیق علماء در آن و
فوائد دیگر بیان
شده



بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

چنگنه را با شمع خورشید اخبار هر بیت آثار محمدی صلی الله علیه و آله از طلمست
هر کشت بشهر برداخته و هر طایفه بنده را به انوار ارشاد آن مظهر صحر
فرخنده و ذوق اظهار او بر عالمیان روشن و مبرهن ساخته **انما القلم را**
دوف که هر حرف بر خطوط خطوط کشیدن الهام او فروود و تقدیر و ارید
خلطان سخن را بر روی بر خط و حال و وقوف حسن تدبیر او فروود **استبند ک**
ذکر فضایل و مناقب مفرقان باشد که را از اظهار افلام بهوستان جان
دوستان میراب و دانش او میرساند و سرمد آگاهی را در دیده و لسان
نگاه گاه و بگاه بوزن کردنی کتب سماوی هر کشت بینش او بیکند **بناقص روز**
بر لوح آفتاب عالم تاب از نگار قریب ضعیف او مبین کردید **و استبشام را**
سرخ شفق کتب قدرت کامله او بر کمر شنید **تعالی چوستان و جلالین**
لقدس جود و کمال **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَبِهِ اسْتَعِذْ مِنَ الْمَلِكِ وَبِهِ اسْتَعِذْ مِنَ الْمَلِكِ وَبِهِ اسْتَعِذْ مِنَ الْمَلِكِ**
سُبْحَانَكَ يَا مَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سلام و صلوات غیر محدود و درود و تسلیماست غیر معدود **بر**
روضه سوره حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین **استغفر الله ربی انی ظلمت نفسی**
برگزیده حضرت رب العالمین **شیراز بند قواعد شرع مبین** کل
دسته بند شقایق ایمان و یقین **طیب مرض جمل کفاه** خنجر صیان رویه
حبیب حضرت خالق **بخت ایجاد کل خلائق** سیاح باران فووضات ربانیه
خورشید انور افلاک جانی **خجسته بر در زبور احکام الهی** جبین آرای مشین
نمایای سروری که آفتاب و ماه و زجده و در کوش آید به تمام فی وجوه هم میرت
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَىٰ اٰلِهِ وَ صَحْبِهِ وَسَلَّمَ
بر زبان رانند **ایمن خواند راز مفتاح کنج نیاز** شهبازی مع الله **خازن راز**
قلی و اعد **لبهار جوئی انوار** مستبار بکار اسرار **الحکم بن الحکم** **فخایب**

1

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

264

<http://fb.com/ranajabirabbas>

باب ۱۰

منوان الهيا

البرهان

全

مکتبہ

۱۰۰

شرق

منہج

فَدَّعَاهَا

از جمله کرامین و فی ابیت
 و اورا روح الامین
 کو بند مشغول

بعضی از فضائل و مناقب
خدیجه کبری علیها سلام در بار
سوم مذکور خواهد شد
هرگاه خواهد بود
تجارت

پس میں جانے دو کہ

زبان معجزه

[illegible]

ဝဏ္ဏ

[illegible]

در نسخ اهل بیت من بادشاه
نجات بیست و یکمین فصل
نجات بیست و یکمین فصل

قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله خلق نور فاطمة عليها السلام قبل ان يخلق
الارض والسماء فقال بعض الناس يا يحيى الله فليكن يحيى انبيته فقال عليه السلام
فاطمة حواء انبيته قالوا يا يحيى الله فكيف يحيى حواء انبيته قال خلقها الله عز وجل
وجعل من نور قبل ان يخلق ادم عليه السلام اذ كانت الارواح فلما خلق الله عز وجل
ادم عصى على ادم فيك يا يحيى الله واين كانت فاطمة قال كانت في حقبة تحت
ساق العريس قالوا يا يحيى الله فلما كان طعامها فاك الشجر والتفليل والتفصيل فلما
خلق الله عز وجل ادم والرحمن من صلبه ولحق الله عز وجل ان يخرجها من صلبه
فجعلها فاطمة في الجنة واتاها بها جبرئيل عليه السلام فقال لئلا تلم عليك ورحمة الله
وبها نداء يا محمد قلت وعليك السلام ورحمة الله وبركاته فقال يا محمد انك
يبرئك السلام فليكن من الله يبرئك السلام قال يا محمد ان هذه فاطمة الهك
الله عز وجل اليك من الجنة فاحذنها وصممتها المصدري وقال يا محمد
الله جل جلاله كلها ففاطمة فليكن نورها طاعة وقيمتها فقال يا محمد
مالك لا تأكل منها ولا تحف فان ذلك النور المنصور في السماء وفي الارض
فاطمة قلت جبرئيل ورحمة الله في السماء والمنصور في الارض فاطمة قال
لا تأكلها فصمتت سبعين امين القار وطعم اعداؤها عن جنتها وفي في السماء المنصور
فذلك قول الله عز وجل ويومئذ يخرج المؤمنون بقصر الله ينصرون فاني
نصر فاطمة نصيبها **فصل في مناقبها** مؤلف كتاب مناقبها رحمه الله في مناقبها
كثيرة كما مر في كتابها من مناقبها قول حقاني در آية مبارکه من بعد که از روایت واقع
شده است اشاره می رود بر قیامت باشد **این مقام** و **این معروض** میبارد که چون در قرآن مجید
و در من بعد از تعظیم ترغیب مذکور شده و آن در اقل مورد در من است **الم خلقت لربكم اولاد**
فمن بعد عنكم سعيكم فی تضعیبین لله لا منین قبل و من بعد و من بعد یسجد

پان نعلی هذا التالیف من علی بن
من بعد قبل و من بعد یسجد
اشر

للمؤمنون ينصرون لله ينصرون من دعا له وهو العزيز الحكيم من بعد اول من بعد ان
قبل از روایت واقع شده مراد و اشاره است که از آیه مبارکه که بنا بر مفسرین تفسیر نموده اند من بعد ان
برو می آید اهل و هم که اهل کتاب و معتقدات مقدس بودند مثل سلمان که اهل کتاب و معتقد
کتاب مقدس اند بر اهل فارس و از آنرو که در آنجا مشوید منومان بهرست و اول خداوند عالمیان اهل فارس
بر اهل فارس که مثل مشرکین قریش کافر بودند و در ویت واقع شده و چون اهل فارس بر روم
غالب شده و کثرت قریش از فتح اهل فارس خوشحال شدند ان عکس شد نه حق تعالی این غیب
ایده فرمود که اهل روم بعد از مغرب شدن غالب خواهند شد بر اهل فارس و مکر از ده سال و
در آن فرمود منومان خوشحال شدند بعد از آنکه سال رومیان غالب شد اهل فارس از دست
المقدس وقع و مغرب شدند و اسبان خود را در آن سبزه از خیم فارس می شمر و در آن
کودک شده و پادشاه روم بجهت سکر گزاری این فتح و ظفر زبانت بیت المقدس پیاده روانه
کونیا و در آنجا رسید و پادشاه روم بجهت سکر گزاری این فتح و ظفر زبانت بیت المقدس پیاده روانه
جهت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و واقع شد و نیز روت شده که چون در و زبده که در سال دوم
بود و منومان سلمان و کثرت قریش واقع شد و حق تعالی فتح و ظفر زبانت بیت المقدس
قریش مغلوب و کاسب شد و در همان روز حضرت رسول الله علیه و آله خروا و او که در سبزه
اهل روم بر اهل فارس غالب شد پس سلمان خوشحال شدند و در آنروز فتح اهل اسلام و فتح
اهل روم و بجهت کثرت قریش مهر و هجرت و اهل کونیا که بنا بر آیه که حضرت درین شب
فرمود و در آن خوشحالی منومان روم و منومان که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و دوستان و
از آنسوی بنیم فاجات و هجرت عیسی برساند بسبب ظهور پیش مشرف زبانه حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام که در عالمیان منومان اوین و آخرین و پادشاه و مسلمان خوشحال شدند و در آنروز
حضرت بیت المقدس و اهل کونیا که در آنروز و در آنروز که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و دوستان و
لا یعلمون یعلمون ظاهر اهل من الحیوة الدنیا و هم عن الآخر هم غافلون و ظاهر آنست

که اسرار را آفرید پس چون خداوند عالمیان آدم علی بنی علی السلام را آفرید حضرت فاطمه علیها السلام
 بآدم علی السلام نمود و صحابه عرض کردند که یا رسول الله در کجا بود حضرت فاطمه علیها السلام آنحضرت صلی الله
 علیه وآله فرمود که در جنت بود و در زیر ساق عرش حق تعالی صحابه عرض کردند که یا رسول الله پس چه چیز بود
 زیرا که طعام حضرت فاطمه علیها السلام آنحضرت فرمودند که طعام او تسبیح و تهلیل و تحمید حق تعالی بود
 پس چون حق تعالی آدم علی السلام را از صلب حضرت آدم علی السلام سپردن آورد و دوست داشت
 حق تعالی اینکه سپردن آورد و حضرت فاطمه را از صلب من کرد اندر او سببی در جنت حضرت
 و حضرت جبرئیل علی السلام با مرده و میل آن سبب بجهت من آورد و پس حضرت جبرئیل علی السلام از برای من
 السلام علیه و آله و سلم و رحمة الله و بركاته را بکافران من فرستاد و حکایت کند که ان الله الله ای صلیب من
 جبرئیل پس حضرت جبرئیل علی السلام گفت یا محمد صلی الله علیه و آله بر سببیک پروردگار است بخدا بر سر
 من گفت که از حق تعالی است سلام و تسبیح و در سببیک و در سببیک حضرت جبرئیل علی السلام گفت
 صلی الله علیه و آله بر سببیک این سببی است که حق تعالی علامه تبار خدایه است تسبیح تو از دست
 جبرئیل پس من از جبرئیل علی السلام آن سبب گرفتم و سبب تو هم خدایت حضرت جبرئیل علی السلام گفت
 یا محمد صلی الله علیه و آله خداوند عالمیان بقل علامه تبار خدایه که این سبب بکافران را می بارد و در
 من آن سبب را دیدم که نوری از آن ساطع شد و من ترسیدم که از آن شد پس حضرت جبرئیل علی السلام
 گفت یا محمد صلی الله علیه و آله چه شد و ترا که بخیر از آن کافران ترسید این نور از
 کسیت که در آسمانها نام او فرموده و در زمین اسم مبارکش فاطمه است من گفتم که ای جبرئیل
 جبرئیل چرا او را آسمانها نام فرموده و در زمین فاطمه سبب که حضرت جبرئیل علی السلام گفت
 نامیده شده است و در زمین فاطمه برای آنکه بر سببیک رسیده است شیده خود را از آتش جنت و بریده
 شده است و نشان آنحضرت از جنت او و آسمانها او را فرموده که سبب که حضرت جبرئیل علی السلام گفت
 فاطمه زهرا علیها السلام در روز قیامت و نسبت قول حق تعالی که فرموده است و در سببیک که حضرت جبرئیل
 علیه السلام فرموده است یعنی نعت و او از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از برای دوست داشتن

که اسرار را

که اسرار را آفرید پس چون خداوند عالمیان آدم علی بنی علی السلام را آفرید حضرت فاطمه علیها السلام
 بآدم علی السلام نمود و صحابه عرض کردند که یا رسول الله در کجا بود حضرت فاطمه علیها السلام آنحضرت صلی الله
 علیه وآله فرمود که در جنت بود و در زیر ساق عرش حق تعالی صحابه عرض کردند که یا رسول الله پس چه چیز بود
 زیرا که طعام حضرت فاطمه علیها السلام آنحضرت فرمودند که طعام او تسبیح و تهلیل و تحمید حق تعالی بود
 پس چون حق تعالی آدم علی السلام را از صلب حضرت آدم علی السلام سپردن آورد و دوست داشت
 حق تعالی اینکه سپردن آورد و حضرت فاطمه را از صلب من کرد اندر او سببی در جنت حضرت
 و حضرت جبرئیل علی السلام با مرده و میل آن سبب بجهت من آورد و پس حضرت جبرئیل علی السلام از برای من
 السلام علیه و آله و سلم و رحمة الله و بركاته را بکافران من فرستاد و حکایت کند که ان الله الله ای صلیب من
 جبرئیل پس حضرت جبرئیل علی السلام گفت یا محمد صلی الله علیه و آله بر سببیک پروردگار است بخدا بر سر
 من گفت که از حق تعالی است سلام و تسبیح و در سببیک و در سببیک حضرت جبرئیل علی السلام گفت
 صلی الله علیه و آله بر سببیک این سببی است که حق تعالی علامه تبار خدایه است تسبیح تو از دست
 جبرئیل پس من از جبرئیل علی السلام آن سبب گرفتم و سبب تو هم خدایت حضرت جبرئیل علی السلام گفت
 یا محمد صلی الله علیه و آله خداوند عالمیان بقل علامه تبار خدایه که این سبب بکافران را می بارد و در
 من آن سبب را دیدم که نوری از آن ساطع شد و من ترسیدم که از آن شد پس حضرت جبرئیل علی السلام
 گفت یا محمد صلی الله علیه و آله چه شد و ترا که بخیر از آن کافران ترسید این نور از
 کسیت که در آسمانها نام او فرموده و در زمین اسم مبارکش فاطمه است من گفتم که ای جبرئیل
 جبرئیل چرا او را آسمانها نام فرموده و در زمین فاطمه سبب که حضرت جبرئیل علی السلام گفت
 نامیده شده است و در زمین فاطمه برای آنکه بر سببیک رسیده است شیده خود را از آتش جنت و بریده
 شده است و نشان آنحضرت از جنت او و آسمانها او را فرموده که سبب که حضرت جبرئیل علی السلام گفت
 فاطمه زهرا علیها السلام در روز قیامت و نسبت قول حق تعالی که فرموده است و در سببیک که حضرت جبرئیل
 علیه السلام فرموده است یعنی نعت و او از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از برای دوست داشتن

ع **الْقَطَّانُ** عَنِ الشَّكْرِيِّ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ عَنِ ابْنِ عُمَارَةَ عَنْ ابْنِهِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ
 أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ فَبَكَ يَابُوتَا اللَّهُ إِنَّكَ تَكْتُمُ فَاظْهَرُ
 وَتَكْتُمُهَا وَتَكْتُمُهَا مِنْكَ وَتَكْتُمُهَا مَا لَا تَقْتُلُ مَا حَدَّثَنَا عَنْ بَنَاتِكَ فَقَالَ إِنَّ
 بَنَاتِكَ عَلَيْكَ السَّلَامُ إِنِّي بِنَاتُكَ مِنْ فَنَاحِ الْجَنَّةِ فَالْكُتْمُ فَتَكْتُمُ مَا فِي صُلْبِي
 ثُمَّ وَاقَعَتْ حَدِيثُكَ فَصَلَّتْ بِفَاعِلَةٍ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَأَنَا أَنْتُمْ مِنْهَا بِالْحَجَّةِ **سَمِعْتُ**
 فَيَا جَوْهَرُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَوْسَى بْنِ أَبِي الْعَظْمِيِّ عَنِ ابْنِ عَمْرٍاءَ عَنْ أَبِي
 إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَيْتُ عَنْهُ أَنْ أَخْبَرْتُ عَنْ مَوْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي
 عَوْضٍ كَرُوهُ بِكَ بَشَرْتُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَبُرَ سَيْتُكَ شَأْنِي بِكَ سَبْعَ حُرُوفٍ فَاطْلُوهَا
 صَوَلَتْ اللَّهُ عَلَيْهَا رَاوِدُ رُبَّ مَارِكَةٍ مَيْسَكِي دَوْلِبَارٍ أَخْبَرْتُ رَابِعُ زَيْدٍ كَرُوهُ بِكَ بَشَرْتُ
 بَابُ الطَّائِفِي جَعْفَرُ مَيْسَكِي دَوْلِبَارٍ أَخْبَرْتُ رَابِعُ زَيْدٍ كَرُوهُ بِكَ بَشَرْتُ
 أَنْ بُوَدَّ لِي أَخْبَرْتُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ خُذُوا مِنْ بَابِ شَطْرٍ وَتَسْوَدُوا قَائِلُ سَلَامٌ بَشَرْتُ
 سَبْعِي بِرُسَيْمِيهَا بِبَشَرْتُ جَعْفَرُ بْنُ خُورْدَمَانَ بْنِ سَبْطِ بْنِ كَرُوهُ بِكَ بَشَرْتُ
 وَبَعْدَ ذَلِكَ رَوَيْتُ كَرُوهُ بِكَ بَشَرْتُ جَعْفَرُ بْنُ كَرُوهُ بِكَ بَشَرْتُ جَعْفَرُ بْنُ كَرُوهُ بِكَ بَشَرْتُ
 مَعَانِي بِرُسَيْمِيهَا مَكِينُ رَاوِدُ بَشَرْتُ جَعْفَرُ بْنُ كَرُوهُ بِكَ بَشَرْتُ جَعْفَرُ بْنُ كَرُوهُ بِكَ بَشَرْتُ
 الْجَوْهَرِيِّ عَنْ عَمْرِاءِ بْنِ عَمْرِاءَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَوْسَى الْعَبْدِيِّ عَنْ جَبَلَةَ الدَّيْلِيِّ عَنْ
 طَاوِيلٍ لَمَّا عَنِ ابْنِ عَمْرِاءَ قَالَ دَخَلْتُ عَائِشَةَ عَلَيْهَا رَوَيْتُ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ وَهُوَ يَقُولُ فَاظْهَرُ فَقَالَ لَهْ أَخْبَرْتُهَا يَابُوتَا اللَّهُ قَالَ مَا وَدَّ اللَّهُ لِي عَلَيْهِ جَعْفَرُ
 لَمَّا لَادَتْ مَا حَبَّ أَنْهَا هُجَّجَ إِلَى الشَّامِ الرَّابِعَةَ أَذْنُ جَعْفَرُ بْنُ كَرُوهُ بِكَ بَشَرْتُ جَعْفَرُ بْنُ كَرُوهُ بِكَ بَشَرْتُ
 جَعْفَرُ بْنُ كَرُوهُ بِكَ بَشَرْتُ جَعْفَرُ بْنُ كَرُوهُ بِكَ بَشَرْتُ جَعْفَرُ بْنُ كَرُوهُ بِكَ بَشَرْتُ جَعْفَرُ بْنُ كَرُوهُ بِكَ بَشَرْتُ
 فَتَكْتُمُ بِكَلَامِهِ الْمَيْسَكِي عَلَى مَا لَيْكِي الْمَقْرَبِينَ وَفَضْلُكَ أَنْتَ حَاصِدٌ فَكَوْنَتْ
 فَصَلَّتْ بِأَهْلِ الشَّامِ الرَّابِعَةَ ثُمَّ التَفَتَتْ عَنْ يَمِينِهَا فَإِنَّا بَابُهَا عَلَيْهِمُ عَلَيْكَ فِي رُوضَةٍ

مسار ماہی

[illegible]

در باغی از باغهای بهشت خبر برشت و در آن باغ را جمعی از عاقلان فرار گرفته بودند پس برستی که
از آنجا با نغمه موسیقی آسمان خیم و از آنجا با نغمه نایکه با آسمان ششم رسیدیم پس آنجا نهای
حسب حاله و قالی من رسید که با محمد صلی الله علیه و آله بنیکو بدیست پدر تو حضرت برسم
و بنیکو برادریست برادر تو حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام پس چون بیک آبی رسیدیم
حضرت جبرئیل علیه السلام دست مرا گرفت و داخل گردید مرا بهشت خبر برشت پس بنیکو
مشاهده کردم در بهشت درختی که از نور بود و در پای آن درخت دو ملک دیدم که برهم
می چیدند و زور را بر سر کفتم که ای جیب من جبرئیل این درخت نورانی از آن است
حضرت جبرئیل علیه السلام گفت که این از برای برادر تو حضرت علی بن ابی طالب است و این
دو ملک پوسته می چیدند و جمع میکنند از برای او زور را و صد را تا هزار و بیست و سه
نغمه زلفی مشاهده کردم از مسکه نرم و از مشک خوشتر و از گل بهتر پس یکدانه از آن
رطب برداشتم و خوردم پس کردید آن دانه رطب نقطه در بهشت من و بعد از آنکه فرو
آدم بر زمین با حضرت خدیجه علیها السلام معارف کردم و او حامله شد بخت فاطمه علیها السلام
پس حضرت فاطمه خدیجه را نشانیست که در صفات و صفای حوری و در ظاهر و صورت
انسان است پس هر وقت که مشتاق شوم من بسوی بهشت خبر برشت بهشت شوم
بوی حضرت فاطمه را و از بوی بهشت می آید **فمن** ابی عن ابن محبوب عن ابن
ربیع عن ابی جعفر عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله
علیه و آله یکنش نسیب فاطمه علیها السلام فاکتوت ذلک عاتق فقال رسول الله
صلی الله علیه و آله یا عاتق ائت لی الشاه و حملت الحنة فادنا فی
حین من حجره طوی و نا و اونی من بنارها فاکتت فحلق الله ذلک ماء فطهر
فلما هبطت الی الارض و اذت حدیجه فحملت بها فاطمه فلما انزلها فطهر الی حدیث
الحدیث حجره طوی منها **من** شیخ طبرانی عن ابن ابراهیم عن ثامم العقی رحمه الله

تفسیر بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
که آنحضرت فرمود که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بسیار می بوسید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را
و بخوبی بر طبع عایشه را بکراکن و با کوا بود و تا اینکه آن مؤمنه اظهار کنایه و ناخوشی آن نمود پس
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در رد آن اظهار فرمودند که ای عایشه چون در شب مراجع
برو و نزد بسوی آسمان و غل بهشت خبر برشت شد پس حضرت جبرئیل علیه السلام مرا نیز درخت طوی
برد و نیز من آورد و از برای من درخت طوی پس خوردم من میوه آنرا و حق تعالی کرد و ایند آنرا
در بهشت من پس چون فرسود و آدم بسوی زمین با حضرت خدیجه بر می علیها السلام معارف کردم
و او حامله شد بخت فاطمه زهرا علیها السلام پس من هرگز حضرت فاطمه علیها السلام را نبوسیدم مگر یکبار
یا فاطمه بوی درخت طوی را از او یعنی عیسی در وقت بوسیدن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بوی
درخت طوی از او شنیدم **من** میرسد **ابن** مالک قال سألت ابی عن صفته
فاطمة علیها السلام فقال کان کأنما القمیر لیکه البدر و النور کبریت حنما
أخرجت من الثحاب و کان یبصرنا بضوء عطاء عن ابن رباح قال کان فاطمة
بیت رسول الله صلی الله علیه و آله یحیی و ان قصتها حضرت ابی الحسن و در
آنجا کان مشرقه الرباعیه جابر بن عبد الله ما را است فاطمه فتنی الی ذکر
رسول الله صلی الله علیه و آله علیه علی جانیها الی ابن مرع و علی جانیها الی ابن
مرع و لیت فاطمه و بعد النور یحیی بنین و بعد الی ابن مرع و لیت فاطمه
فی القبر من جاد فی الاخرة و اقامت مع ابیها میکه منافی سین ثم ما حبر
اللمیته فمد جبرئیل علی بعد مقدمها المذیبه سین اول فیم من فی
و بعد آنکه کان فیم الثانی و فعل بها فیم الثانی الی کل من ذی الحجة بعد
و بعد النور صلی الله علیه و آله و لما اوتی منافی من سنة و سنة و سنة
و کان الحسن و لما اوتی منافی من سنة **من** مؤلف کتاب فاستلله و جعل

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

مستطبر

nas

که از برادر بزرگوار آمد و با او بود و حضرت خدیجه را نکند و نازک بود است ایضا این راجح
روایت کرده است که بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
در وقتی که خدیجه را زلفت کشیدیم آنحضرت بخود و بر طبق خبر و یا که گوی مبارک عمر بنی هاشم
احاطه می نمود و طبق خبر را و ایضا روایت کرده است که در سبب که روشن و مانده نور بود و چنان
و نه این پیش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و ایضا از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است
که او گفت که من هرگز ندیدم که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام راه رود و در آنکه می آید و در
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را که بیل سینه و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست
آنحضرت چون شنید خبر رفتن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و هر وقت که رفت آنحضرت تا می دیدم حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله می رسید و این رفتار را که گفت است چنانچه و من می شنید و می دید
رفتار می بینید بعد از آنکه روایات شیخ و سبب می یافت که که ولادت با سعادت حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام در یکم صفر پنج سال بعد از رسالت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سه سال
بعد از هجرت در سبب ماه جدی الاخر واقع شد این آنحضرت با پدر بزرگوار این سال که در مکه
منقر بود و بعد از آن هجرت نمود و با پدر خدیجه این سبب مدینه شریف پس از پنج روز که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله او را آنحضرت امیر اکبرین علیهم السلام بعد از آن بدین مثنوی مدو سال در روز
اول ماه ذی الحجه الحرام در روز شنبه که در ذی الحجه الحرام و در کسی حضرت امیر اکبرین
فاطمه زهرا علیها السلام در روز شنبه ششم ماه ذی الحجه الحرام بود و بعد از جنگ بدر و در وقت
وفات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عمر شریف حضرت فاطمه علیها السلام هجده سال و هفت ماه
بود و در وقت ولادت با سعادت حضرت امام حسن علیهم السلام آن حضرت رسول و در روز و سال بود
تذکره این کتاب عن شیوخنا بقوله عن ابي جعفر محمد بن علي عليه السلام
السلام قال ولدت فاطمة بعد ما انعم الله بنبوة نبيه فانك عليه الواجب
سنتين و ثمانين نبينا البتة و ثمانين سنة و خمسة و سبعون

سبعين

و ما وفي رواية صدقة ثمانية عشر سنة و ثمانين سنة و ثمانين سنة و ثمانين سنة و ثمانين سنة
مع ابنها عليهما السلام بمكة ثمانية سنين و ما جرت الى المدينة مع رسول الله صلی الله علیه و آله
عليه و آله فافتمت معه عشرين سنين و كان عمرها ثمانية عشر سنة فافتمت
مع علي عليه السلام بعد وفات ابنها خمسة و سبعين يوما و في رواية اخرى اربعين
يوما و قال الذيل انا اول عمرها على هذه الرواية ثمانية عشر سنة و ثمانين سنة و ثمانين سنة
ايام و ولدت الحسن و لما احدثت سنة بعد اربعين سنين
عنه اسمعيل بن عبد بن محمّد و احمد بن نصر است و هر دو از علمای اهل تشیع و مؤمنان باشند
شیخ شیخ الله انزل علی بن عباس الانصاری رحمه الله در کتاب کشف الغمب کس کرده که ذکر
کرده است این کتاب که از علمای اهل تشیع است از شیخ خودش که ایشان روایت کرده اند
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمود که در آنکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بعد از آنکه
ظاهر کرد و پس از آنکه نبوت پیغمبر را و فرمود خدا و برادری را به نجات و در تشیع
کتاب معنی را می کند شد و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام چون وفات نمود عمر شریف آنحضرت هجده
سال و هفت ماه و پنج روز بود و در روایت صدقه هجده سال و یک ماه و یازده روز و واقع شده
بود و عمر شریف آنحضرت با پدر بزرگوارش در مکه منوره شش سال و هجرت نمود و سبب مدینه طیبه با
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پس بود با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه طیبه که سال
و بود عمر شریف حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هجده سال یعنی در وقت وفات حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله پس بود آنحضرت با حضرت امیر اکبرین علیهم السلام بعد از وفات پدر بزرگوارش
مقتدا و پنج روز و در روایت دیگر واقع شده که چهل روز بعد از وفات پدرش باقی بود و در
کفایت است و در آنکه این اهل تشیع است بعد از آنکه روایت که من می گویم که پس روایت
ع حضرت فاطمه علیها السلام بنا بر این روایت هجده سال و یک ماه و یازده روز و آنحضرت یازده ساله
بود که حضرت امام حسن علیهم السلام از او تولد شد بعد از هجرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر سال

مسلم
امیر اکبر

شرح شمس از احوال السها بنت عیسی
 زه جوجو شمس را علی بن عیسی
 ابن در شرح گفته شد که یک
 باب تمام مدح و ثناء است
 بر کاه و خواند که در شرفی
 باحوال از بهر سزا
 رجوع به
 فرزند

21

نیکو را حواله ستمان رحمت را باین دریا
سودمند که در خواست بر سر راه بود
که موش با جوال ایشان بهیچ
رجوع با نیکی فراموش و خشنواران
و مومن را و از آفتاب و دود مذکور
خواهد شد بر سر راه خود است
رجوع با نیکی نماند هیچ

المغزى

وحدادی آثاره لعونین ذکر کرد و در آنکه اسامی بیست ماهها مذکر است کرد و حمدادی که نوشت است
و آن غیر منصرف است بجهت ثانی و علیته و هرگاه در صورت شعر عنوان مذکر مذکور شود به جهت
شهر خواهر بود و کسی که بنام حمدادی اولی را حمدادی گفته و حمدادی الاخری را حمدادی سیم
بنا بر اینکه چون اول سال محرم است حمدادی الاولی بجم و حمدادی الاخری ششم می شود و لهذا گفته
صفت می آید و بعضی اولی و آخری از برای حمدادی یعنی سید ذریب ثقه حامل العاقبتین علی التمس
علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاهر سنی رحمة الله و کتاب اقبال الاعمال نقل کرده است
که شیخ مفید علیه التمه و کتاب حدائق الزمان گفته است که در هر یک ششم شهر حمدادی الاخر
ولادت با سعادت حضرت سیده الشاهدا فاطمة الزهراء علیها السلام واقع شد و سال دوم از نبوت
حضرت غیر مصی است و علیه السلام **كتاب المغنی** ۱۳ بانداوه عن عبد الله بن محمد بن
سليمان المدايني عن ابيه عن جده قال ولدت فاطمة سنة احدى واربعين
من مولد رسول الله صلى الله عليه وآله ونعم محمد بن الحسن ان فاطمة عليها
ولدت قبل ان يوحى الي النبي صلى الله عليه وآله وكذلك سائر اولاده من
حدیثی و بعضی روایاتی عن الحافظ ابي منصور الذی یروایه عن ابي عبد الله
عن ابي جهم الحافظ فی کتاب معرفة الصحابة ان فاطمة علیها السلام كانت اصغر
بنات رسول الله صلى الله عليه وآله ستا ولدت و قد رثت بنتی الکعبة وكانت
بها مثل کخی ام ایها وقال ابو العرج فی کتاب مقارن الملائین کان مولد
فاطمة علیها السلام قبل النوح و قد رثت جند بنتی الکعبة وكانت تدعى حنین
ابی طالب علیه السلام ایامانی صغر بعد مقدم رسول الله صلى الله عليه وآله
المدينة و بناها بعد رجوعه من هجرة تدعى لها و قد رثت منی عن عبد الله بن
الحسن بن علي عن الحديث عن ابن سعد عن الواقدي عن ابي بكر بن عبد الله
بن ابي سبرة عن الحسن بن عبد الله بن ابي قرق عن جعفر بن محمد بن علي عليه السلام

شرح بنا به اینجی زفاف کرد و او مجرب فاضل گشته که حتی از ارباب علی و اهل بیت و اهل بیت باطنی **شیخی**
 در بعضی از ارباب اهل بیت مسطور است که بسند مذکور روایت کرده اند از سلیمان بنی که او
 گفت که ولادت باحادث حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در سال هجری کم بود از تاریخ ولادت حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی یک سال بعد از بعثت که عشر شریف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اهل
 کمال بوده است در وقت ولادت حضرت فاطمه علیها السلام و کما محمد بن یحیی آنست که
 در بسند حضرت فاطمه علیها السلام متولد شد قبل از بعثت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و همچنین سایر
 اولاد و محترمت که از حدیثی که بی علیها السلام بود گفته است که در روایت من چنین است از ابی نعیم
 حافظ در کتاب معونه الصحابه که در بسند حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود که حکیم بن اضر حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله در سن متولد شد از حضرت در وقتی که قرص میاخذ خانه نشین بود
 و بود گفته حضرت فاطمه زهرا ام ایها و ابو الفرج الصنفی در کتاب مناقب الطالبین گفته که
 تولد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام قبل از بعثت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و قرص در وقت
 ناسکه اشته خانه را که بعد از آن فرج حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام حضرت فاطمه زهرا
 علیها السلام در شهر مضر بود بعد از تشریف آوردن حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بمکه مدینه و
 زفاف حضرت بعد از رجعت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود از حاکم در معجم
 فاطمه زهرا علیها السلام در آن وقت هجده ساله بود و خبر داد بنی از اسیر بن علی بسند مذکور از ابی
 فروه و ابی فروه از حضرت امام پیغمبر صلی الله علیه و آله **عَدَّ اللَّهُ بَنِي جَعْفَرٍ وَ عَدَّ بَنِي عَبْدِ اللَّهِ**
جَعْفَرًا اِنْ اَبْنَاهُمْ بَنِي مَرْثِيَا عَنْ اَخِي بْنِ مَرْثِيَا عَنْ اَخِي الْمُنْزَنِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ
 هِشَامِ بْنِ اَلْهَدَمِ عَنْ جَبْرِ الْجَسَّافِيِّ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ وَلَدَتْ
 فَاطِمَةُ بَنِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَ بَعَثَتِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 بِحَسَنِ بْنِ وَثْقِيَّتٍ وَطَاغُفَانِيَّةَ عَشْرَ سَنَةٍ وَحَسَنَةً وَحَسَنَةً وَبَعُونَ نَوْمًا **كَهْ** وَلَدَتْ
 فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِي الْعِشْرِينَ مِنْ جُمَادَى الْآخِرَةِ فِي الْمَجْمَعِ سَنَةً اَنْتَيْنِ مِنَ الْبَعَثِ

وَقِيلَ سَنَكُم مِّنَ الْمُبْعَثِ وَكَانَ نَفْسُ خَاطِمِهَا أَمِنَ التَّوَكُّلُونَ وَبَقَا بَاقِيَةُ أَهْلِهَا
مصاف فِي يَوْمِ الْعَزَّةِ مِنْ بَنِي جَادٍ الْأَخَرَةِ سَنَةً أَثْنَيْتَيْنِ مِنَ الْمُبْعَثِ كَانَ مَوْلِدُهَا
فِي بَعْضِ أَرْوَاحِ الْيَدِ فِي رِيَافَةِ الْخُرَى سَنَةً حَمَلَتْ مِنَ الْمُبْعَثِ وَالْعَالَمُ نَزْدَى أَرْوَاحِهَا
عَلَّ الْمُبْعَثِ جَمِيعُ بَنِيهَا **نصف** نَحْوَ أَلَا سَلَامُ الْبُخَيْرِ مُحَمَّدُ بْنُ حَقِيقِ الْكَلْبِيِّ فِي رَدِّكَ كَافِي بِنْدِ
صَحِيحِ رَوَيْتِ كَرَامَةِ حَيْسَبِ بَنِي كَا كَوْنَتْ كَمَنْ شَيْخُكُمْ أَرْبَعُ حُجْرَتِ أَمَامِ مُحَمَّدٍ وَفَرَعِيَّةِ السَّمِ
كَرَ الْخُرَفِ سَنَةً وَوُلِدَتْ بِأَسَاوِدَ حَضْرَتِ فَاطِمَةَ زَهْرًا عَلِيَّتَهُمْ وَنَحْوَهُمْ مَصْطَفَى صَلَوَاتُ اللَّهِ
عَلَيْهِمْ أَتَى نَبِيَّ الرَّبِّ حَضْرَتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَنِيهَا وَجَوْنِ أَنْ حَاتُونَ رَدُّوا
أَرْوَاحَ فِي بِلَدِ فَرَمُودِ عَزْزِ نَفْسِ بَعْدَهُ لَمْ يَنْفَتِ وَوَجْهُ وَرُودُ فَضْلِ كَامِلِ أِبْرَاهِيمَ بْنِ عَلِيٍّ
بِالْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخَفِيِّ حَمْدًا لِلَّهِ وَكَتَابَ صَبَاحِ كَعْفِي قُتْلُ كَرْدِهِ هَتِ كَتُولَةُ حَضْرَتِ فَاطِمَةَ زَهْرًا
عَلِيَّتَهُمْ وَدَبَسَتْ شَرِّهَا فِي الْأَفْرَادِ وَرُودُ وَجْهِ دُرِّ السَّمِ وَرَدُّوا حَضْرَتِ خَيْرِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ
وَبَعْضُ الْبُكَرَةِ أَنْفَتِ أَنْ كَرْدُ دُرِّ السَّمِ بِلَدِ الرَّبِّ وَنَفْسُ خَاطِمِ الْخُرَفِ أَمِنَ التَّوَكُّلُونَ كَرْدُ
وَدُرِّ بَانَ الْخُرَفِ وَفَعْلَةُ كَبِيرَةِ الْخُرَفِ بُوَدُوشِخِ الْخَاتَمَةِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْقَوِي قَدَسَ سَرَّهُ وَكَتَابَ
صَبَاحِ كَرْدُ كَرْدِهِ هَتِ كَرْدُ وَرُودُ سَمِ شَرِّهَا فِي الْأَفْرَادِ دُرِّ السَّمِ وَرَدُّوا حَضْرَتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
عَلَيْهِمْ أَتَى وَوُلِدَتْ بِأَسَاوِدَ حَضْرَتِ فَاطِمَةَ زَهْرًا عَلِيَّتَهُمْ وَوَقَعَ ثَمَرُ بَعْضِي زَرْوَاتِ وَرَدُ
رَوَيْتِ وَبِكَرَةِ وَاقِعَ ثَمَرِ هَتِ كَرْدُ وَرَدُّوا حَضْرَتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرُودُ
سَسْتَانِ رَوَيْتِ كَرْدُ أَنْ كَرْدُ بَرَسِيكَ وَوُلِدَتْ حَضْرَتِ فَاطِمَةَ زَهْرًا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا قَبْلَ
رَوَيْتِ حَضْرَتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بُوَدُوشِخِ سَالِ **كَنْ عِبَادِ الْأَمَامَةِ** مُحَمَّدُ بْنُ
جَبْرِ الْمُطَبِّقِ الْأَمَامِيِّ عَنْ أَبِي الْمُصْطَفَى الشَّيْبَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ
الْبَرْقِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ حُسَيْنٍ عَنْ عَبْدِ الْجَمَلِ بْنِ أَبِي خُرَّازٍ عَنْ يَاسَنَ بْنِ سَنَانٍ
عَنْ أَبِي زَيْدٍ كَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ وَلِدَتْ فَاطِمَةُ
فِي جَادِ الْأَخَرَةِ يَوْمَ الْعَزَّةِ مِنْهُ سَنَةٌ حَمَلَتْ وَارْتَبَعَتْ مِنْ مَوْلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ

[illegible]

بر

[illegible][illegible]

افضل

افضل از پسران اولوالعزم باشد بجهت اکه ایشان کفو حضرت فاطمه علیها السلام نبوده اند بر حضرت
فاطمه علیها السلام فصلت از ایشان و چون حضرت امیر المومنین کفو حضرت فاطمه علیها السلام نبود پس
آنحضرت نیز افضل از ایشان شد مگر قول فاضل آنست که کفوح و ابراهیم علیهما السلام چون از
احد او حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بودند مملکت که این عبارت کفو نباشد نه از آنجهت که
و شرف و تربیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نبوده اند موافق رحمة الله و جواب اقبال افضل را
که ذکر آدم و نوح و ابراهیم و ائمه است که قطع نظر از جمیع موالی و غیره ایشان
کفو حضرت فاطمه علیها السلام نبوده اند و مملکت اینکه دست و رو نماید بجهت رد و قول فاضل اینکه فاضل
نشد یعنی کفایت است که حضرت امیر المومنین علیه السلام افضل از بعضی اولوالعزم است و از
بعضی دیگر افضل است هرگاه افضل از موسی و عیسی علیهم السلام باشد بافضل از روح و ابراهیم علیهما
نیز خواهد بود بجهت اکه آنحضرت علیه السلام با افضل از پسران اولوالعزم است و با افضل از ایشان نیست
قول بعضی واقع نشد پس کفو بودن ایشان عبارتست از اجداد بودن و بقدر بقایمانی نماید
و منافق در وی پس فصلت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بر اولوالعزم مملکت بجهت اکه احتمال
و در هر شرط باشد و در هر گونه اینه روح افضل از روح باشد و هرگاه چنین نباشد مملکت که نبوده
باشد پسران اولوالعزم و شرف و رتبه مثل مساوی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و چون
افضل از آنحضرت بود که نخواهد شد پس از جهت فصلت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است
علیها السلام پسران اولوالعزم علیهم السلام معدوم شد و بجهت احتمال مساوی شرف و رتبه اما فصلت
حضرت امیر المومنین علیه السلام معدوم شد و بجهت اکه هرگاه شرف و رتبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
مساوی رتبه پسران اولوالعزم باشد و در هر شرط باشد و در هر گونه فصلت از روح بر روح است
حضرت امیر المومنین علیه السلام افضل خواهد بود از پسران اولوالعزم چنانچه فصلت از فاطمه
زهرا علیها السلام که و شرف و رتبه مساوی پسران اولوالعزم و الله اعلم **بعضی** شیخ فقیه
ابو جعفر محمد بن علی بن محمد بن حسین بن موسی بن بابویه القمی رحمه الله در کتاب اعلی و در کتاب

[illegible]

تبعون

مُجْتَبُونَ مِنْ ذَلِكَ قِيَاؤُنَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَسْأَلُونَهُ عَمَّا رَأَوْا
فَيُرْسِلُهُمْ إِلَى مَثَرٍ فَأُطِمَهُ عَلَيْهِمُ التَّمَّ قِيَاؤُنَ مَثَرِهَا فَمَرَوْهَا فَأَعَادَ فِي مَجْرَاهَا
لَصَلَّى وَالنَّوْرُ يَطْعَمُ مِنْ مَجْرَاهَا مِنْ وَجْهِهَا فَيَعْلَمُونَ أَنَّ الَّذِي رَأَوْهُ كَانَ مِنْ نُورِ
أُطِمَهُ عَلَيْهِمُ التَّمَّ وَإِذَا انْصَحَفَ النَّهَارُ رَوَيْتُ لِلصَّالِحِينَ رَحْمَةً وَجْهِهَا عَلَيْهِمُ التَّمَّ
بِالصَّغِيرَةِ تَدْخُلُ الصَّغِيرَةُ فِي مَجْرَاهِ النَّاسِ فَصَغُرَ بِهَا بَهْمُ وَالْوَاهِمُ قِيَاؤُنَ النَّبِيِّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَسْأَلُونَهُ عَمَّا رَأَوْا فَيُرْسِلُهُمْ إِلَى مَثَرٍ فَأُطِمَهُ عَلَيْهِمُ التَّمَّ فَمَرَوْهَا
فَأُطِمَهُ فِي مَجْرَاهَا وَوَدَّ هَرُورُ وَجْهِهَا عَلَيْهِمُ التَّمَّ بِالصَّغِيرَةِ فَيَعْلَمُونَ أَنَّ الَّذِي رَأَوْا
كَانَ مِنْ نُورِ وَجْهِهَا وَإِذَا كَانَ اخِرُ التَّمَّارِ وَعَرَسَتْ نَائِلُ لَحْرِ وَجْهِهَا عَلَيْهِمُ
التَّمَّ فَالْمَرُورَةُ وَجْهِهَا بِالْمَعْرُوفَةِ وَفَرَحَ وَشَكَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَانَ يَنْعَلُ حُجْرَةً وَجْهِهَا
مَجْرَاهِ الْقَوْمِ وَتَحْتَهُ جُطَأُ نَهْمُ مُجْتَبُونَ مِنْ ذَلِكَ وَيَأْتُونَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ وَيَسْأَلُونَهُ عَنْ ذَلِكَ فَيُرْسِلُهُمْ إِلَى مَثَرٍ فَأُطِمَهُ عَلَيْهِمُ التَّمَّ فَفَرَحَ اللَّهُ
وَتَحَنَّنَ وَوَدَّ وَجْهِهَا نَهْمُ بِالْمَعْرُوفَةِ فَيَعْلَمُونَ أَنَّ الَّذِي رَأَوْا كَانَ مِنْ نُورِ وَجْهِهَا
فَأُطِمَهُ عَلَيْهِمُ التَّمَّ فَكَمَزِيرُ ذَلِكَ النَّوْرُ فِي وَجْهِهَا لَحْنُ ذَلِكَ لَحْنُ عَلَيْهِمُ التَّمَّ
وَهُوَ يَنْقَلِبُ فِي وَجْهِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ فِي لَأَمَّةٍ مِثْلَ أَهْلِ الْبَيْتِ إِسْلَامَ بَعْدَ إِسْلَامٍ
نَحْجُ نَحْلُ كِتَابِ طَابَ بَشِيرُهُ وَهُوَ الْحَيُّ مُشَاهِدُهُ دِيَانِ اخْتِصَافُهُ كَذَلِكَ تَرَفُّتُهُ
مَجْرَاهَا بِمَا مَعْنَى مُثَبَّتٌ فِي مَجْرَاهَا بِمَا تَحْتَهُ وَبِهَا مَعْنَى مُثَبَّتٌ بِمَا
شَدَنَ بَشِيرُهُ وَتَرَفُّتُهُ فِي مَعْنَى كَرَامَتِهِ وَبَشِيرُهُ وَتَرَفُّتُهُ فِي مَعْنَى كَرَامَتِهِ
تَرَفُّتُهُ مَعْنَى كَرَامَتِهِ وَتَرَفُّتُهُ فِي مَعْنَى كَرَامَتِهِ وَتَرَفُّتُهُ فِي مَعْنَى كَرَامَتِهِ
كَأَنَّهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ
كَأَنَّهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ
كَأَنَّهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ كَرَامَتُهُ

مجلس اول
در بیان احوال و سیرت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام

ان برای

<http://fb.com/ranajabirabbas>

وضع

إلى الحق

<http://fb.com/ranajabirabbas>

چون

[illegible]

دو هم در پی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را و بحسب از عجب و عجز از مشرق تا مغرب از قدیم تا الان
 تا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باین دو نام بزرگوارستی گشته مرا و توفیق طابت ترا داشت
 که شاید بنای قول عبد الله بن الحسن بر تو هم این باشد که بسم فاطمه نیز قبل از حضرت فاطمه زهرا
 علیه السلام اصدی می گشتی و این نام نامی او را با حضرت گرامی گذارنده شده باشد
 مثل اسم سامی و فرزند بر گزیده آنحضرت حسن حسین اند حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
 در جواب فرمودند که آن دو کلمه که در آنجا یعنی بسم فاطمه این نام نامی از جمله نامهای
 معیوبیت که قبل از آنحضرت نیز می آن بوده اما آنکه عبد الله و او را حضرت امام حسن علیه السلام آنقدر
 نادان بوده باشد استبعاد تمام دارد و بجهت آنکه او را حضرت فاطمه زهرا از سر به خطه فاطمه
 یکی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دوم فاطمه بنت اسد که والد حضرت امیر المؤمنین و کوه و از حضرت
 سید المرسلین صلی الله علیه و آله بود و قدرت و توفیق او حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را و فاطمه را
 که خطه مشهور و معروف در میان عرب و اهل مکة خطه و مدینه منوره بود و بسم فاطمه بنت اسد
 مانند بن عمران بن عبد مناف که والد عبد الله بن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و والد ابوطالب
 بن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عبد المطلب بن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و پدر و پسر و نسل
 عبد الله و ابوطالب از یک مادر بودند که اسم فاطمه بود و درگاه عبد الله را وی خدایت فاطمه
 نامی که بر سر نهاده فاطمه می گشتی او بوده اند البته باید که دانسته باشد ممکن است که اسم
 فاطمه قبل از آنحضرت فاطمه نیز اسم بزرگ محترم و در بزرگان و نجیبان متعلق بوده و بعضی از اصحاب
 در هر یک از آنها چنین می باشد که در اشراف مملکت و در اول مملکت است و بزرگوار است و بزرگوار
 که بعضی قول را وی که عبد الله بن الحسن است این باشد که فاطمه را فاطمه نامیده نه بجهت فرقی که است
 میان این اسم سامی و اسمی دیگر چون این نام نامی بزرگانه و بزرگوار است و اعزاز و محبت
 آنحضرت عز و جل و فرمودند که در سبب آن اسم از جمله اسامی است و بودن فاطمه اسم و بزرگانه
 بودن آن اصل و تسمیه حضرت فاطمه خطه و خطه و وجهه و سبب نبوده بلکه جهت سبب دیگر منظور

منه بعد از این در باب تو هم این است
 که در هر کسی دو نام و خطه که قرار
 حضرت فاطمه زهرا بودند
 فاطمه و اسمی دیگر
 این دو نام و خطه
 سبب

و خطه بود و باین سبب آنحضرت سببی فاطمه شد و فاطمه که اسم او از جمله اسمهای معمول بود و مثل فاطمه
 با فاطمه آنجانی که آنحضرت با نام نامیده شده پس آنحضرت جهت آنرا شده و چنان فرمودند
 بناء علی ان ابی ایادی کدام و توفیق بر لام و در اول سر و نسل و الا اسم لکین و الله می گشتی
 بنده و مثل الله می گشتی به جهت لکین است و الله علم یعنی شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن
 الحسن بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمة در کتاب طلال الشرائع بسند معتبر روایت کرده است
 از عبد الله بن الحسن بن یحیی بن عبد الله که او گفت که گفتند که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که
 چرا نامیده شد حضرت فاطمه تمام فاطمه بن کفعم از جهت فرقی که است میان آن نام نامی
 و نامهای دیگر که همیشه معز و محترم بوده و است آنحضرت فرمودند که در سبب آنکه تو می گویی
 فاطمه است که از جمله نامهای است بودن آن نام و اعزاز و احترام آن در تسمیه حضرت فاطمه خطه و خطه
 بلکه بجهت این دیگر آنحضرت سببی فاطمه شد و فاطمه که اسم بود مثل و موافق آمد باین خبر
 که نامیده شد آنحضرت باین سبب که خداوند عالمیان می دانست که آنرا خواهد شد قبل از
 آنکه بشود پس است حق تعالی که در سبب آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و آله است که می
 خواهد بود از قبایل عرب و بین که ایشان طمع در و نسل این امر یعنی ام خطه از جهت آنحضرت
 چنانکه با خویشی و قرابت خواهند که و با آنکه طمع اینکند و از و نسل ایشان فرزندی و از
 خداوند باشد چنانکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حاصل شود و نسل خود را با آنحضرت
 و او پس چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام متولد شد می گفتم و فاطمه را فاطمه نام
 که داشت از جهت آنکه او را در ذریه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از آنحضرت و خداوند
 و وصیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را در اول آنحضرت قرار داد پس بر بدایت از آنجا
 طمع کرده بودند و قطع طمع ایشان بولادت با سعادت حضرت فاطمه علیها السلام فرمود پس
 باین سبب نامیده شد آنحضرت فاطمه از رای آنکه حضرت فاطمه زهرا طمع ایشان را بوسیله طاعت
 قطع است یعنی سبب فاطمه نامیدن آنحضرت این بود که آنکه چون فاطمه اسم خود را در محرم بود

بِاسْمِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يَخْلُقْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هُوَ فَتَعَبْنَا أَمْرًا ثَابِتًا
وَصَحِيحًا **الافراد** عَدَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْكَ **فتح** مؤلف كتاب طراز شراف و محل اختصار شرافه در
بيان اخيرت گفته کسی که بنا بر آنچه در وجه تسمیه اخيرت است که گوشه مناسب آن بود که نامه
در اخيرت مضمون بجهت آنکه عظم معنی قطع است میگوید و طایف الامم نسبتها و طایف اهل علی و غیر
و طایف اهل علی بریده و طایف از شیر و بریده پس مرد و رازا داشت و بریده پس از سایر اهل فضل
و مرد و بیان هر یک مضمونند نه فایده از جهت آنکه میگوید و جواب فایده بسیار است که آمده است
اسم فایده معنی اسم معنوی مثل قول ایشان سیر حکیم و مکان غایب و جایی مخفیانه و قول حق که در زبان
خود و عقیقه راجع به نامادنی یعنی جمیع اعتبار و وزن اسم فایده و انجمنی اسم معنوی است که خود
یعنی پوشیده شده و فایده که گفته یوشانده باشد و مکان مجبور است یعنی آباد شده و فایده که معنی
ایا کند باشد و عقیقه راجع به نامادنی است نه راجع به فایده و حال در دو فایده لازم آمده
باشد و صاحب ناموس گفته است اعظم الخصال ان اعظم فایده اهل بیت فی فایده و مضمون و فایده
یعنی اعظم الخصال و فایده معنی است که در برابر بیان بر از شیرت پس چون بریده خود از شیران برده
فایده و مضمون و طایف است که نام صاحب ناموس و فایده است که گفته شود که بریده پس یکم اخيرت
فایده از اولیات بریده است نفس نفس و نفس و شیخا نش از دانش بنم و از شیرت بریده است
نفس و نفس از خون زمان بجهت آنکه بود و پس دان اخيری که مبدت از اخراجی جهان و فایده
از جان اخلا و حکام و جمال اخيرت پس بسیار است و **اعظام** **دعای** معروف است از
که تبت اول کقول حضرت یحیی علیه السلام است درجه ش ممکن است که دو باشد بقیع
و متم و مضمون حکم و فایده معنی معلوم بنا علیه تبتانی که مضمون حضرت امیر المومنین علیه السلام
نفس حسین و فایده تا مضمون معروف که فایده است از فایده معنی معلوم و ممکن است که بوده باشد و فایده
و کمره مضمون و فایده معنی معلوم بنا علیه تبتانی که مضمون حسین و سکون مضمون معروف
نمیش معنی است از فایده معنی معلوم و چون صاحب ناموس فایده نام و فایده معروف که فایده معروف برادر نام

[illegible]

فألمد وبر بعد من طومه وبر جرد ووقتهم را و قول مؤلف فاما بعد ترا و حال تخمینه میا و کس سنا و
اسنا و مجاریست یعنی بنابرین تقدیر سنا و فعل اصغر شده بلکه سنا و فعل بسبب غلظت و بزرگ
یعنی شیخ فیه اوجهم مخبرین علی بن الحسن بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمة و کتاب صلی التزم
بسنه مخبر و است کرده است از حضرت امام حتی ناطق مخبرین محمد انصاف و علیهم السلام که آنحضرت فرمود است
فرمود از پدر یعنی حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمود و من که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و حضرت فاطمه زهرا علیهم السلام فرمود که ای فاطمه یا امیدانی که بچه جهه نامه شده و فاطمه بچه
من نام تو را فاطمه که اسم من حضرت امیر المومنین علیه السلام عرض کرد که یا رسول الله بچه جهه نامه شده
آنحضرت باین نام نامی و بواسطه که نشسته اند او را باین اسم اسمی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود و بدینکه آنحضرت فاطمه علیها السلام بریده شده است او و سبب این را از آن فرسخ این شیخ
ناشمین محمد رحمانه نیز کتاب صلیح انوار از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل نموده است
مروءه این المومنین عن سعد بن ابی عقیب عن محمد بن سنان عن ابن مسکان
عن محمد بن مسلم الثقفی قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول لفاطمة علیها السلام
و قد کنت علی اب جنتهم و اذا کان لولم العیده کتب بن عقیب عن کل رجل من کل اهل
قبور یحیی و ذکر کنت و قوله الی النار فمقر فاطمة بن عقیب و یحیی فمقول الی
و ستری عقیب فاطمه و فعلت من نولانی و لولای و ذری من النار و وعدت
الحق و انک لا تخلف البعد و فقول الله عز وجل صدقت یا فاطمه الی سمیتک فاطمه
و فعلت بک من احبک و لولای و لولای و لولای من النار و وعدت
الحق و انک لا تخلف البعد و انما امرت بعبدی هذا الی النار لیفقی فیه
فالتفقی و لیسمی من مکرهت و ابیانی و سلی و اهل الموفیق موفیق منی
و مکانک عندی من قرأت بن عقیب مؤنثا تخذی بید و اذ جعل الحسنة
یعنی شیخ فیه اوجهم مخبرین علی بن الحسن بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمة و کتاب صلی التزم

子

مکتبہ اسلامیہ

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

و شفاق کبریت

العَنْكَرُ سَلَتْ صَلَاةُ حَبِ

20

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

[illegible][illegible]

که بر او تمیز افتاده و از آنجا هست و عبارت جوهری در اصلاح و در بنیام هست که آنجا بینه
 یافتند علی علیه السلام و آنکه متفرع علی علیه السلام و در وقت قیامتش قاضی فی زمانه مملکه آمده ممکن است
 که در کتاب شیخ فقیه عاقل بوده باشد یعنی آنحضرت چنانچه منصور است بجهت دوستان خاص
 بجهت دشمنان و خوشنواهی نمودن آنحضرت و با کوفن خوین حضرت امام حسین علیه السلام و آن
 آنحضرت مناسب است و از این کتاب مناقب در باب سید که باب سوم در بیان مناقب
 و فضایل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است نام است که هر نامی دلالت میکند بفضیلتی از فضیلت حضرت
 فاطمه زهرا علیها السلام و فکر کرده است آن نامها را این بابویه علیه الرحمة در کتاب مولد فاطمه علیها السلام
 و آنچه در اینجا آورده شیخ بن بابویه نقل کرده است نوذره نام میشود ممکن است که یکی دیگر منصوره باشد
 چنانچه در احادیث مذکور و واقع شده که در آنجا انداختند را منصوره گویند و در او این باب
 اول این کتاب حدیث آن بستمها و آیه مبارکه مذکور شده و آنحضرت نیز از روایات شیخ بن بابویه
 در کتاب بحالی الاجاب و در حدیث این نیز در بیان باب حدیثی که از تفسیر قرآن است ابراهیم گویند
 و هست شده مذکور خواهد شد که آنحضرت را و آنجا منصوره گویند پس در حدیثی را که شیخ
 بن بابویه علیه الرحمة حدیث آنرا آورده است نموده و آن نام را ذکر ننموده باشد مستبعد است
 و نسبت نام نقل کرد این شیخ بن شهر آشوب از شیخ بن بابویه دلالت میکند که شیخ بن بابویه
 بکلام دیگر با این نوذره نام ذکر کرده است نام است و درست شود و آن از قلم کتابان
 کتاب سابق افتاده است بجهت آنکه در کتاب مناقب نیز بخوبی است که مولف کتاب بی الله
 ثناء نقل کرده است نه است بلکه مولف کتاب را از آنجا که متوجه شد که این و آن نقل این
 شهر آشوب را بدوین منصوره در احادیث در بیان عیسی و با وجود ضرورت نام بیان
 نغز نموده است و در کتاب مولد فاطمه این بابویه نسبت نام بوده که شیخ این شهر آشوب
 فکر کرده است و الله اعلم **شیخ علی بن ابراهیم** حدیث آن بستمها و آیه مبارکه مذکور شده و آنحضرت نیز از روایات شیخ بن بابویه
 در کتاب بحالی الاجاب و در حدیث این نیز در بیان باب حدیثی که از تفسیر قرآن است ابراهیم گویند
 و هست شده مذکور خواهد شد که آنحضرت را و آنجا منصوره گویند پس در حدیثی را که شیخ
 بن بابویه علیه الرحمة حدیث آنرا آورده است نموده و آن نام را ذکر ننموده باشد مستبعد است
 و نسبت نام نقل کرد این شیخ بن شهر آشوب از شیخ بن بابویه دلالت میکند که شیخ بن بابویه
 بکلام دیگر با این نوذره نام ذکر کرده است نام است و درست شود و آن از قلم کتابان
 کتاب سابق افتاده است بجهت آنکه در کتاب مناقب نیز بخوبی است که مولف کتاب بی الله
 ثناء نقل کرده است نه است بلکه مولف کتاب را از آنجا که متوجه شد که این و آن نقل این
 شهر آشوب را بدوین منصوره در احادیث در بیان عیسی و با وجود ضرورت نام بیان
 نغز نموده است و در کتاب مولد فاطمه این بابویه نسبت نام بوده که شیخ این شهر آشوب
 فکر کرده است و الله اعلم **شیخ علی بن ابراهیم** حدیث آن بستمها و آیه مبارکه مذکور شده و آنحضرت نیز از روایات شیخ بن بابویه

زیرا عیادت هم نقل شد
 که در احدی و شب صحبت شد
 که از راجی حضرت
 فاطمه

اجتناب

<http://fb.com/ranajabirabbas>

بر ما علی بن ابی طالب علیه السلام و حال آنکه خانه داده و مهل یکبیت بر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در جواب او فرمودند که حال خبر میدهم من تو ای علم یعنی از فضیلت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می پرسیدند او نه عالمیان آفرید و آفرید علی بن ابی طالب علیه السلام را و حال آنکه نه آسمان بود نه زمین و نه بهشت و نه دوزخ و نه لوح بود و نه قلم پس چون حق خواست که ما را بیافریند حکیم سرود و بیکه پس آن نوری شد پس حکم فرمود و بیکه و قوم پس آن روحی شد پس حق سبحانه و تعالی فرمود که اینها را بیکه بر آن نور و روح را و بعد از آن هر دو پس آفرید و مرا حضرت علی بن ابی طالب را از آن نور و روح پس سرود آورد و از نور من نور عرش را پس من از عرش بزرگ فرمودم و چون آورد و از نور حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نور آسمانها را پس حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام جلیل القدر تر است از آسمانها پس چون آورد و از نور حضرت امام حسن علیه السلام نور آفتاب را و از نور حضرت امام حسین علیه السلام نور ماه را پس اینها را بر من نور آفتاب و ماه را پس ملائکه تسبیح و تقدیس حق میگردند و میگویند در سبحان تسبیح و تقدیس و تقدیس و تقدیس و تقدیس از خلق این نور از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و از نور خداوند عالمیان بر حق است خداوند عالمیان که استیوان و از مائیکه که ملائکه را که منفذ و قبیله این نور است که اندر فرستاد و اینان ابری از غلظت و تاریکی شد بخوبی که ملائکه یکدیگر را نمیدیدند و اول ملائکه آخرش را نمیدید و آخرین اولی را نمیدید ملائکه که ای خداوند ما و می رسید ما از استادی آفرینش ما حال ندیده ایم مثل آنچه حال ما در آئیم و چنین حالتی هرگز نبوده و نخواهد بود پس از درگاه خود فرستاد و میگوید که این نور را که زایل کردی از ما این غلظت را پس حق سبحانه و تعالی فرمود که قسم عزت و جلال خودم که دعای شما را مستجاب و سطرالافشار را مقرون با حاجت میفرمایم پس حق سبحانی و تعالی نور حضرت فاطمه زهرا علیه السلام را در پیش آفرید و شش فقیل و در دوزخ کوشا و عرش آویخت که فقیل نور حضرت فاطمه زهرا علیه السلام در دوزخ حقیقی عرش آویخت پس از آن نور روشن شد آسمانهای مشکین و زمینهای مشکین

از اینها نامیده است و علی است و زهرا که آنحضرت زهر گفته و ملائکه تسبیح و تقدیس حق را میگردانند پس فرمود خداوند عالمیان که عزت و جلال خودم تمام یا و میفرمایم که یکدیگر را نمیدیدند و تقدیس شما را را روز قیامت از برای دوستداران این زلزله و پیر او و نور او و نور انسان او پس جبرئیل بعد از شنیدن این حدیث از حضرت سر سر سعادت حضرت فاطمه علیها السلام را و سلم بیرون آمد پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باو برخورد و جبرئیل آنحضرت را بپای خود جسد نمود و در چشم حق بین آنحضرت را بوسید و گفت بدرهم فدای شما باد ای عزت حضرت فاطمه علیها السلام علیها السلام از ارباب آنحضرت میگردانی و بلند قدر بوده و اینها از نور خداوند عالمیان را میگویند بنی علی بن موسی بن عبد الرحمن الحارثی معنوعا عن ابی عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و آله معاشر الناس تدرون لیا خلقت فاحیه قالوا الله و رسول الله و احکم قال خلقت فاحیه خوره انیته لا انیته قال صلی الله علیه و آله خلقت من عرق جبرئیل و من رغبه و قالوا لایا رسول الله استکل ذلك علينا نقول حواء انیته لا انیته ثم نقول من عرق جبرئیل و من رغبه قال اذا انیتکم اهدی الی رغبه نقاحه من الجنة اتانی بها جبرئیل علیه السلام فقصها لیس صدمه فعرق جبرئیل علیه السلام و عرقه النقاحه فصارت منها شیا فاحیه انتم قالوا لکم علیک یا رسول الله و الله الله فترکتم فقلت و علیک الشیء جبرئیل فقال ان الله اهدی الیک نقاحه من الجنة فاحیه انتم و قبلکمها و قصتها علی عینی و قصتها لیس صدمه انتم قالوا یا محمد طمنا قلت یا حبیبی جبرئیل هدیک رغبه ناکل قال نعم قد امرت باقلها فقلقصتها و رايت منها اوقدا ساطعا فرحت من ذلك النور قال کل فان ذلك نور المصنوع فاحیه قالت یا حبیبی و من المصنوع قال جبرئیل خرج من صلبک و انتم منها قالوا السماء و المصنوع و فی الارض فاحیه فقلت یا حبیبی کل و لم یسبب

كَوْنِي بِمَنْزِلَةِ
 الْوَالِدِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ الَّذِي
 قَدْ بَدَأَ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ الَّذِي
 قَدْ بَدَأَ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ الَّذِي
 قَدْ بَدَأَ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ الَّذِي

کتاب

چون تفسیر ظاهر این آیه مبارکه و تاویل باطنی آن با نکات و تفرقه در متن حدیث منقول از کتاب
معانی الانبیا که حدیث سوم باب اول بن کباب بود مذکور شد اجتناب از تکرار نمود هرگاه
خواننده رجوع بکتاب فرماید **ما جاء عن أبي الفضل عن جعفر بن محمد العلوي عن**
محمد بن علي بن الحسين بن زيد عن الرضا عليه السلام عن أبيه عليه السلام عن علي
عليه السلام قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول فاطمة لا اله الا الله
فكلمها فذكرتها من الثوابين لحي الله منكم بالشجر الجديد واليمان بما جئت به
شرح ایمان در لغت معنی تصدیق است و ماخوذ است از این سخن تصدیق گفته امین میگرداند
تصدیق کرده شده را از کذب و مخالف او و گاه است که اطلاق میکند از معنی وثوق
بچیز که وثوق میکرد امین و خاطر جمع شود طریقی علیه التوحید و تفسیر مجمع البیان بیان کرده است
که از هر کسی گفته است که اتفاق علیه است بر اینکه ایمان تصدیق است چنانچه جمالی در مرقیات
مستفاد از زبان برادران یوسف قالوا يا ابا تانا اذا ذهبنا لكتبتك فكتبك عندك
معنا فاعلمنا انك الذي كنا نؤمن بك فانا لو كنا اصحاب دين يعني تو تصدیق و
اعتقاد و قبول ما میکنی و مصدق از برای ما نیستی پس ایمان تصدیق است اما در اصطلاح
شیخ مبین اتفاق و بعضی آنست که ایمان عبارت از تصدیق قلبی بکل آنچه لازم است تعقیب
بآن که ضروری دین حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بوده باشد مثل توحید و نبوت و نبوت نبیا
و کتب الهی و اوصاف ملائکه و بهشت و دوزخ و نبوت و ثواب و عذاب و بکلی ما بیا
بالبقی اما تمام آنها را دلیل بر حسن ضرورت و فضل حق شیخ علی رحمانی در بعضی
از تحقیقات خود گفته که مؤمن کسیست که متحققه اتفاقا و ذات مذمب با مریه باشد هر چند
که دلیل آنرا نداند و در تبیین قول محقق طوسی علیه التوحید و بعضی از علما گفته اند که
مؤمن باید که دلیل اصول و ضوابط دین را نداند هر چند که بعنوان اجمال باشد پس ایمان
اتفاق و در بعضی قلیبت بکلی با مریه است و علی بن ابراهیم بن عثمان کمال ایمان است و از آیات

تفسیر این آیه مبارکه
ایمان تصدیق است

و تکرار

کثیره است دل افروز و اندر بر ایمان تصدیق و وثوق قلبی بر تنهاییست مثل آیه وافی
و آیه که حق تعالی در سوره بقره آیه ۱۷۷ فرموده **لَا يَجِدُ قَوْلًا قَائِمًا لِلَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ**
قَوْلًا مِّنْ حَاضِرِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَكُلِّ ذِي أَلْبَانٍ أَوْ أَلْبَانِهِمْ أَوْ عَشِيرَتِهِمْ
أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيَعْلَمُ خَبَائِرُ سِرِّهِمْ
عَنِ الْأَنْفُسِ الَّذِينَ فِيهَا أُولَئِكَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ خِيارُ اللَّهِ
أُولَئِكَ جِزَاءُ اللَّهِ يُعْطَوْنَ وَرَسُولُهُ غُلَامٌ فَرَمُودٌ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَوَرَدُ
سُورَةُ جَرَاتُ فَرَمُودٌ وَلَمَّا بَدَّلَ اللَّهُ الْأَنْفُسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَكُذِّرَ فِي قُرْآنٍ أُحْجِفَ أَعْلَانَهُ
بر آن فرموده و در حدیث واقع شده است از انس که او روایت کرده است حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرموده منکر اسلام در خانه است و ایمان در دل و اشتهاء فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله پس فرمود منکر ایمان پس ایمان را ایمان است که ایمان در دل و اشتهاء فرمود آنحضرت
کامل خواهد بود مثل حدیث صحیح لا ایمان لمن لا آئنه له یعنی هر که امانت ندارد ایمان کامل
ندارد و مثال آن اتفاق و بعضی آنست که ایمان عبارت از اقرار بلبان و اتفاق و بجهان
و عمل بکمال ایمان هر جمیع در پس نماند مؤمن نخواهد بود و بعضی وی نقل کرده است که این
مذهب جمهور قدسین و مختار و خواص است پس هرگاه اقرار بلبان کند که فرست و هرگاه
اتفاق و بجهان باشد باشد منافق و هرگاه عمل در اعمال نماید فاسق است و در نزد اکثر ائمه
خارج که مذمب ایشان آنست که هر که عمل ایمان رساند کافر است و مذمب مختار آنست
که از ایمان بیرون میرود اما داخل و در کتب است میشود و ایمان بر هر قدر بر اشراف است
از اسلام غایب هر مومنی مسلم اما هر مسلم مومنی نخواهد بود پس ایمان ایمان و اسلام
عموم و خصوص مطلق خواهد بود و حق تعالی در سوره جرات فرموده که قَالَتِ الْيَهُودُ لِمَا نَسْنَأُ
قُلُوبُنَا لَقَدْ فَتَنَّاكُمُ فِي قَوْلِ الْمَسْكِةِ قَالُوا كَذِبٌ بَيْنَ يَدَيْهِمْ بَلْ هُمْ كَاذِبُونَ
وافی بر آیه اگر مسلم بودند اما مؤمن نبودند و مبارکند پس اول که ایمان عبارت از

شیخ فخر بن محمد رحمه الله در کتب جلالیه
فرموده حدیث از حضرت امیرالمؤمنین
صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده ایمان
که فرموده ایمان ایمان
بنا بر عقل و نقل
عمل ایمان
پس

تصدیق قلب باشد اختلاف نموده اند و هرگاه در اسکندریه قلی با متنبهانی کافیت چون
آن مقصود است یا اینکه شرط است و آن که اقرار ملبان نیز نماید صفا وی در تفسیر گفته است
که شاید بوده باشد حتی ثانی بجهت اسکندریه عالم معاند بیشتر است از دم جاهل مفسر و از برای
مانع است اسکندریه بگوید که دم از برای انکار است نه از برای عدم اقرار در هر شریعت که با بر قبلا
اول هرگاه کسی معتقد حق و تصدیق قلب نماید بگویند است هر چند که اقرار ملبان ننماید
شرط انکار نیز تمام نماید بلکه اگر چیزی در حق غیر حق میفرماید و بگوید چنانچه در شان عا
و بخیر او رسیده مبارک شغل نازل شده من گفت با الله من بعد انما الله لا یمن الکره فی قلبه
صالحین یا ایها الذین آمنوا علیه بیان ایمان و سلام عموم و خصوص من وجه خواهد بود و ظاهر
است که ایمان کامل و اسلام تمام متراویق باشند چنانچه از بعضی احادیث معلوم میشود و آن
میکنند بر آن آیه و فی هر آیه سوره و آله از آیات فاحش جدا من کان فیها من المؤمنین و
و بعد از آن عظیمه من المسلمین و در حدیثی واقع شده است که رسیدند از حضرت
از ادنی مرتبه ایمان آنحضرت فرمودند که مرتبه ایمانی است که بگوید اشهد ان لا اله الا الله
و ان محمدا عبده و رسوله و اقرار با هفت خدا و رسول خدا نماید و بشناسد اسلام را
پس چون بجا آید این اوست و این است و احادیث بسیار واقع شده که هر که بگوید و امام
زمانش را نشناسد او کافر محروم است شناختن امام زمان از جمله فرائض صحت نیست که کمال
ایمان باشد بلکه اصل ایمان است و بدون آن هیچ ایمان نماند البته فایضا وی
در تفسیرش ذکر کرده است که در هر جا که ایمان معتقد می باشد و در اذن تصدیق است
با اتفاق جمیع علی ایچایی نیز که قائمند بر اینکه ایمان مرکب از سه چیز است آمن برب
انما که در قرآن مجید و حدیث معتقدی باشد یعنی آنرا تصدیق می نمایند انهمی چون معلوم
شد که معنی مؤمن با حقه قلب است نبارند و اول و با حقه قلب و معتقدان و عامل
با کمال است ببارند و حب ثانی و علی ای تصدیق بر کمالی از نامهای خداوند عالم است

تطبیق این معانی و در حساب آنی نکات شیخ طبرسی علیه الرحمه در کتاب جمیع البیان گفته که
اطلاق هم مؤمن هر خداوند عالم است احتمال و تاویل اردیکی آنکه بوده باشد از اینست
معتقد می نمود و احد بعد از آن نقل شده باشد با بسا فعال پس معتقدی در معقول شود و از برای
اینکه ربک الله رب و اشهد ان لا اله الا الله باشد پس معنی مؤمن ببار این المؤمن خداست که از حق
مؤمن اولیایه خواهد بود و از اینست که وصف شده است حق تعالی بعد از مثل قول حق تعالی که
فرموده فایضا یا ایها الذین آمنوا و از اینجاست از حضرت ائمه معصومین علیه السلام روایت شده
و بعد از آنکه بود باشد معنی مؤمن مصدق یعنی تصدیق کننده موعودین بر یکای کلی خود و در این
میکنند بر این قول حق تعالی که در سوره مبارکه آل عمران فرموده شهدک الله ان لا اله الا هو
بجهت آنکه شاید چنانچه تصدیق است از برای آنکه شنیده است بعد از ایمان مصدق کسی است
که شنیده است بعد از برای وی پس هرگاه حق تعالی شهادت داد و بگوید کسی خود پس خود را
مصدقین نموده و هر که حق تعالی را بگوید کسی بر نفسش نماید پس حجاب و تعالی مصدق است
تقدیر اسلام محمد بن حنیف کلمتی علیه الرحمه در اصول کافی در حدیث طویانی روایت کرده است
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت فرمودند که خلق کرده است خداوند عز و جل خلق را که
کرامت باشد و از خود جدا و خود را قبول از خود از جمله آنکه بدستیک ملاکه مرتبین شده و پس
و بدستیک قرب جوار ائله از برای مؤمنان است و بدستیک برت جبر برت از برای
مؤمنان است و بدستیک جلالین از برای مؤمنان است و در حدیثی واقع شده که و مؤمنان
بیل و قرات و و هر کافر و بدو علی گفته اند که مراد از آن آیه کمال مؤمن و کافر است
و ایمان و کفر و اتمی چون بیل و قرات بر اعات می شنید و مردم از آن منتفع میشوند تشبه
بمؤمنان شده و آن دو دیگر چون نقش مردم بر سر تشبه کافر می خیزد و بر سر تشبه
و الله اعلم بشیخ الطائفة ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی قدس سره قدس در کتاب سلک
سند کور روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه السلام و آنکه آنحضرت از پدران

[illegible]

الاشعرى

الاخر عن ابي عبد الله الرازي عن ابن ابي عمير عن محمد بن بكر عن ابي الحسن
 الاول عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان الله تعالى اخفاك
 من الدنيا وانما علمهم واولئها وحده فاطمة الخرا **ش** چون نقل صحت را ناقص
 مناسب است این غلام را می ترجمه تمام آنرا از کتاب حاصل فرمود و تا بهشت متعلق
 کرد و ثبت المقدس قدس بنهم قاف و اول مسكون و ال معنی پاکست و قول تو حق است
 بالاد المقدس یعنی مطهر طوی اسم و اولست و ارض مقدسه است المقدس است بجهت آنکه مقرر
 امیرا علیهم السلام مسکن مؤمنین بود و بعضی گفته اند که ارض مقدسه طور و حوالی آنست و بعضی
 گفته اند که دمشق است و بعضی دیگر شام و فلسطین گفته اند و ثبت المقدس متشبه بخوف
 و ال معنی مثل معظم و محلیست مشهور است که بنامی آنرا حضرت سلمان علی نبأ و علیه السلام گذشت
 و هرگاه بآن نسبت دهند میگویند مقدس است مثل معنی و مقدس است مثل محلی و آن مسجد است
 المقدس نامیده اند بجهت آنکه در سبک آن مکان است که پاک میشود در آنجا از کثافتان و نجاست
 نهاده بجهت آنکه آن موضع از سوی مقدسین است و لوب و قاصد است و بهیست در رخ تو حق گوید
 در جانب باید مشرف است بر آن بجهت شرف و آن آخر زمین عرب و حد زمین عرب لغویان
 ذکر کرده اند که حضرت ابراهیم علیه السلام را آنجا آورده بود زالی در آنجا دید آن پسر زال بر حضرت ابراهیم
 علیه السلام نشست حضرت ابراهیم علیه السلام او را دعا کرد و فرمود قدس است این ارض یعنی پاکیزه
 تو از زمین و از برای آن زمین نزد دعا کرد و باید که محل فرو آمدن حاجیان بمشقه انداخته
 شد و با وستی بعضی باینزه فرمود حق گوید نقل کرده اند و در حدیث واقع شده که نسبت می
 کرد آن اسم محمد صلی الله علیه و آله گفته شود و یا اینکه محمد نامی در آن باشد مگر اینکه آن زمین
 مشیت و مقدس **یعنی** شیخ فقه ابو جعفر محمد بن علی بن الحسن بن موسی بن بابویه القمی علیه السلام
 در کتاب جنال السید خبر روایت کرده است از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که آن حضرت
 فرمود و نه که فرمود و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بدر سبک که حق سبحانه و تعالی بر کبریا از

[illegible]

فقر

[illegible]

وزن جامه را نیز محاسبه کن

منها

三

جَعَلَ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِفَاطِمَةَ يَا فَاطِمَةُ
 إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَعْظُبُ لِعَظْمِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ قَالَ فَقَالَ لِحَدِيثٍ يَدُلُّ عَلَى أَنَّ
 ابْنَ جُرَاجٍ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ حَدِّثْنَا الْيَوْمَ حَدِيثًا نَسْتَعْمَلُهُ النَّاسُ قَالَ وَمَا هُوَ
 قَالَ حَدَّثْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِفَاطِمَةَ إِنَّ اللَّهَ يَعْظُبُ
 لِعَظْمِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ قَالَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ يَعْظُبُ جَنَاحَ رُؤُوسِ الْعَالَمِينَ
 وَيَرْضَى لِرِضَائِهِ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَشْكُرُونَ أَنْ تَكُونَ ابْنَةً
 رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِمَا يَعْظُبُ لَهَا قَالَ صَدَقَ اللَّهُ أَهْلًا خَيْرًا يَحْتَجُّ
 بِصَالَتِهِ **شرح** تحقيق معنى مؤمن در او اغراض بن کتاب دوم است مذکور شد هرگاه
 خواند هر چه بخواهد نماید یعنی شیخ الفقه الکامل ابو منصور محمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی
 رحمه در کتاب احتجاج روایت کرده است از حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
 که آنحضرت فرمودند که هر بسکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند از برای حضرت فاطمه
 زهر اصلوات الله علیها که او فاطمه بر سر سبک خداوند عالمیان جل جلاله عقیقت کند میشود از برای
 عقیبت تو خوشنود میشود از جهت خوشنودی تو راوی حدیث مسکوبه که چون روایت شد
 این خبر سرت از سر کشیده اند و از اهل قلوبند ابن جریر حدیث آنحضرت آمد و گفت یا فاطمه
 امر و خبری شنیده ام که شهرت داده اند از امر دامن آنحضرت فرمود که چه چیز است آنچه شنیده
 این جریر گفت که شنیده ام که شما فرموده اید که هر بسکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند
 از برای فاطمه زهرا که بر سر سبک تو را عقیبت می آید از برای عقیبت تو خوشنود میشود از جهت
 خوشنودی تو بر آنحضرت فرمودند که آنحضرت در احادیثی که شما روایت کرده اید که هر بسکه
 که تو را عقیبت کند و آنحضرت بنده تو منش و خوشنود و میشود از خوشنودی بنده منش
 ابن جریر گفت که بلی است این حدیث را آنحضرت علیه السلام فرمودند که پس از چه چیز آنحضرت
 از اینکه بوده باشد و خبر رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند خوشنود و خوشنود تو را از خوشنودی او

غضب آلود شود و آنحضرت ابی بن جریر آنحضرت گفت که رست میگوئی و این آید مبارک گردنت
 نداشت نمود الله اعلم حیث یجعل رزاقه یعنی خداوند عالمیان و اما ترست و نیت
 که در کتب بکند روایتش را **لی** القطان عن ابی ثریب عن ابی بصیر عن ابی العباس بن نجاشی
 عن عبد الله بن المنذر عن حماد بن عثمان بن عبد الله عن ابن عباس عن ابی جهم
 قال ما رأيت فاطمة عليها السلام دما في الخصى ولا التفاس **لی** ابن الأثير عن
 الصغار عن ابن معروف عن أبي يحيى عن الحسن بن زياد القطان قال قلت
 لأبي عبد الله عليه السلام قول رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة سيدة نساء
 أهل الجنة أسيدته نساء عالمها قال ذلك من مريم وفاطمة سيدة نساء أهل الجنة
 من لا أولاد لهن ولا خیرین فقلت فقول رسول الله صلى الله عليه وآله الحسن والحسين
 سيدا شباب أهل الجنة قال هما والله سيدا شباب أهل الجنة من الأولاد لهن و
 الآخرین یعنی شیخ فقه ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابويه القمي عبد الرحيم در کتاب
 امالی روایت کرده است سبند مذکور از مادر اس بن مالک که او گفت که هر که حضرت
 فاطمه زهرا علیه السلام بنده خودی که زمان می بیند در جنت و نه نفاس ایضا شیخ فقه مذکور در
 کتاب من بود سبند معتبر روایت کرده است از حسن بن زیاد که او گفت که من عرض کردم
 سجدت حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که فرمان و جسد لا دعان
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که فرمودند که حضرت فاطمه زهرا سیده زنان اهل بیت است
 آبا سیده و بزرگ زمان عالم خود من است آنحضرت فرمودند که آنچه تو میگوئی مریم بنده من است
 که سیده زنان اهل عصر خود است و حضرت فاطمه زهرا اصلوات الله علیها سیده زنان
 اهل بیت است از اولاد و آخرین پس عرض کردم که فرمایش حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 که فرموده است حسن حسین سید جوانان اهل بیت است آنحضرت فرمودند که بخدا قسم که حضرت
 امام حسن و حضرت امام حسین علیه السلام هر دو سیده بزرگ جوانان اهل بیتند از اولاد

و آخرین **الطاهر** عن محمد بن یحیی عن المادری عن ابی فکوة عن حاتم بن
 الحسن التماری عن مسلم بن خالد بن یحیی عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر بن
 عبد الله التماری عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال قالت فاطمة علیها السلام
 لرسول الله صلی الله علیه و آله یا ابتاه انی **الثالث** قوم المؤمنین الا عظم و قوم
 الاخوان و قوم الفرج الا کثیر قال فاطمة عندنا **الثانی** و علی بن المود و انا الفی
 لا یحلی فی قال یا ابتاه فان لم یفک هناك قال الفی عن علی بن المود و انا الفی
 انی قال یا ابتاه ان لم یفک هناك قال الفی و انا الفی و انا الفی
 انی قال فان لم یفک هناك قال الفی علی غیر جهم اتمتع شریکها و لکما
 عن انی فاستبشرت فاطمة بذلك صلی الله علیه و آله و علی بن المود و ابی طالب
 شیخ فخره جعفر بن علی بن محمد بن یحیی بن ابی بکر القمی علیه السلام و کنی سالی سبغ
 رویت کرده است از حضرت امام حق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که حضرت زهرا
 از پدر بزرگوارش از حضرت از جابر بن عبد الله انصاری و جابر از حضرت امیر المؤمنین علی بن
 ابی طالب علیه السلام که حضرت فرمودند که عرض کرد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بخت خیرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله که ای پدر بزرگوار در کجا ملاقات کرستی مشرف شوم در روز
 استادن عظیم در روز ترمیم و روز فرخ بردن از حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که ای
 فاطمه در درستی غیر شرف و بمن باشد علم جد تو را و شرف کند به شرف از برای
 اتمتع بسوی خداوند عالمان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که ای پدر خدایار که
 در کجا ملاقات نشو و خجرت مشرف شوم در کجا طلب خدمت نمایم و فیض ملاقات
 شرف را بجوم از حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که طلب ملاقات من کن در روز و جوی کوفه
 در حال کباب می دهم من امت خودم را از آن جوی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض نمود که ای
 پدر عالیشان اگر در آنجا نیز شرف ملاقات مشرف شوم در کجا طلب ملاقات مرا سر سعاد

علی بن ابی طالب علیه السلام
 انی قال فان لم یفک هناك
 الفی

نمایم و فیض محبت و جو و کثیر الجودت را بجوم از حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که خود را به ملاقات
 من برسان در روز و بل مرا عاود و فیض که استیاده باشم من در پیش آن بل و بگویم خداوند را
 لبابت بگذران از بل مرا است مرا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که اگر در آنجا
 نیامد بگویم و در آنجا از کجا و اجوم از حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که ملاقات کن مرا
 در روز و میزان در حال که استیاده باشم و در روز میزان احوال و گویم که خداوند سالم کردن
 است مرا از خدمت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که اگر در آنجا نیز نیامد در کجا طلب نمایم
 و در ملاقات شرف را بجوم از حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که برسان خود را آن روزی که به شرف من
 در آنجا استیاده باشم و من نمایم شهادت و زبانه های شرف من را از دست خودم بر حضرت
 فاطمه زهرا علیها السلام استماع این خبر نمود و فرخ نمود و فرخ شد و ملاقات حق
 بر حضرت و بر هر حضرت و بر هر حضرت و بر هر حضرت **و ابی جحش** بن زید بن
 العباس عن محمد بن علی بن العباس عن علی بن المذکر عن عبد الله بن سالم عن جحش
 بن زید عن علی بن عمر بن علی بن الصادق جعفر بن محمد عن ابیه عن علی بن
 الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله
 الله علیه و آله انک قال فاطمة ان الله تبارک و تعالی لیعصب لعصبک و
 یرضی لریبک قال فی استدک فقال جعفر بن محمد علیه السلام یا ابا عبد الله
 انک لولا الشیاب یجیحوناعنک یا حادیک منکره فقال له جعفر و ماذا
 یاستدک قال جاءوا ناعنک انک حکمتهم ان الله لعصب لعصب فاطمه و یرضی
 لریبها قال فقال جعفر علیه السلام یاستدک انکم رویتهم فها ترون ان الله
 تبارک و تعالی لیعصب لعصب عبد المؤمن و یرضی لریبها قال بلی قال فها
 شکر ان یتکون فاطمه علیها السلام مؤمنه لعصب الله لعصبها و یرضی لریبها
 قال فقال الله اعلم حیث یجعل رسالته العضا یرضی عن الصدوق عن شیخه

پس خواند سید ابن ابی بکر را که الله اعلم حیث يجعله فی الامه یعنی خداوند عالم را
 در آن تر است بجا می کند در آنجا بیافه های خود را که آنجا است قبل سالات و علوم عز و
 ج و ایضا شیخ الطایفه ابو جعفر محمد بن محمد الطوسی علیه الرحمه نزد کتاب مالی بسند
 مذکور شریفی است روایت نموده **این** منی عن الامام کبری عن ابن کثیر عن جعفر بن
 محمد البکری عن ابیه عن عبد الملک بن عوف عن ابیه عن جده عن ابن عباس
 عن النبی صلی الله علیه و آله قال انکم فاضله سیدنا و العالمین الخیر
الطایفه عن الحلوئی عن هشام بن جعفر عن حماد عن عبد الله بن کثیر
 قال قرأت فی الاصحاح و صفیه النبی صلی الله علیه و آله نکاح النبی و دوله
 القبله اما سئله من مبادیه ما بیک فی الفقه لا تحب فيه ولا تصب بکذلک
 فی الخیر الثانی کما کذل ذکر یا امک لما قرآن مستغما لان و قد ذکر الخیر بما امیه
 فی الحلال النبی صلی الله علیه و آله **شیخ** ترجمه حدیث اول تمامه در آنجا و در کتاب مالی
 روایت شده و ذکر شود و خبر ثانی را چون مؤلف کتاب طبابت در آنجا و جعل الحجه مشوا و حال الحاکم
سید بن موه و مؤثر از امام الطهار علیهم السلام بنویسد بعد از آنکه مؤلف رحمه الله در آنجا و ذکر نموده ترجمه
 مینماید بقرنی **مضمون** تا بکفایت و سکون مایه و حمل و سکون نون و فتح عین و حمل و الف مده و
 و ریه و نزه و کیک **مضمون** تا بکفایت و سکون مایه و حمل و سکون نون و فتح عین و حمل و الف مده و
 هم شهرت و در کتاب مجمع البحرین و ذکر کرده است که بر سینه آن اول شهرت که
 باشد از شهرت بعد از طوفان حضرت فتح علیه السلام صحیح مایه و حمل و فتح عین و حمل و الف مده و
 بلند و اضطر ابی صی و ختمه با فتح نون و و ریه و نزه و کیک **مضمون** تا بکفایت و سکون مایه و حمل و سکون نون و فتح عین و حمل و الف مده و
 و فتح نون و سکون مایه و اضطر نون و ضم مایه و مخفی ثب و فتح و در است **مضمون** تا بکفایت و سکون مایه و حمل و سکون نون و فتح عین و حمل و الف مده و
 کثیر باشد و در آن که **مضمون** تا بکفایت و سکون مایه و حمل و سکون نون و فتح عین و حمل و الف مده و
مضمون تا بکفایت و سکون مایه و حمل و سکون نون و فتح عین و حمل و الف مده و

شیخ اولین حدیث آنرا بیان کرد که رسالت است و در حدیث سابق برسان بود هر دو قرأت
سند رسالت قرأت ابن کثیر و حضرت برادر خود که قرأت سیاحت قرأت قاضی قرآن رسالت
بر جمیع تحقیق معنی مؤمن در او از باب بی که باب دوم است مذکور شد هرگاه خوانند بر
یکجا نمایند **سید** شیخ فیه ابو جعفر محمد بن علی بن محمد بن موسی بن بابویه القمی علیه السلام در
کتاب الامالی بسند متصل مذکور است که روایت کرده است از حضرت امام حسن ماضی جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام که آنحضرت روایت نمود از پدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر علیه السلام و آنحضرت از
پدر نجف ایش حضرت امام زین العابدین علیه السلام و آنحضرت از پدر رفیع القدرش حضرت امام حسین
علیه السلام و آنحضرت از پدر عالیشان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و آنحضرت از حضرت رسول خدا
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله روایت نمودند که بر سینه آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که
یا فاطمه بر سینه کن چنین سخنان و تا هر آنکه غصباک میشود از غضب کردن تو دشمن شود و دشمنی
خشنود و دشمن تو راوی گوید که پس آمد سند ثبوت آنحضرت و گفت از برای حضرت امام
حجف صادق علیه السلام که با ما بعد از الله بر سینه این جوانان می آید نزد ما و از تو ادا شدی که با تو
و نبی است نقل میکند آنحضرت علیه السلام فرمود که چه خبر است آنچه نقل میکند ای سند عرض
کرد سند که خبر آورده اند با از جانب تو که بر سینه شاهد حدیث فرموده اند بجهت ایشان
ای که بر سینه خداوند عالم است غصباک میشود از برای غضب حضرت فاطمه دشمن شود و دشمنی
از به دشمنی حضرت فاطمه را وی گفت پس حضرت امام حسن ماضی جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
فرمود که یا سند ای نبیست شما که روایت کرده اید در آنچه روایت نموده اید که بر سینه
که خداوند عالم است غصباک میشود از برای غضب بنده مؤمن دشمن شود و دشمنی از برای دشمنی
بنده مؤمن سند گفت ماضی بن است آنحضرت علیه السلام فرمودند که پس از چه را که میگوید شما
آنحضرت ای که میمانید از این که بوده است حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نمونه غصباک شود خداوند
عالم است از برای غضب آنحضرت و دشمن شود و دشمنی از برای دشمنی آنحضرت را وی گفت که

۱۵۶

صدای بلند و قال و قیل و سخن بویج
و بخوده باشد
در آستانه

گفته است که فرشته و خوشنماوند که خدمت ایشان پیش تر باشد و حضرت پیغمبر بر آن عبدالمطلب اند
و بعضی گفته اند که این است قرین آنحضرت اند که اولاً آنحضرت و علی بن ابی طالب آن
و پیش از آن گفته است که مشهور و معروف است که حضرت آنحضرت اهل بیت آنحضرت
جمع که حرام بود بر ایشان مکه آنحضرت تمام حق مطلق حقین محمد الصادق علیهما السلام بود
شده که آنحضرت روایت فرمودند از برادران بزرگوارش آنحضرت امام حسن علیهم السلام که آنحضرت
فرمودند که پرسیدند آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام از معنی قول حضرت رسول الله صلی الله
علیه آله فرمودند که بر سببیکه من میکنم در میان شما و حضرت عظیم القدر اکتفا باقی
حضرت من گشتند آن حضرت که حضرت رسول الله صلی الله علیه آله فرمودند آنحضرت فرمودند که
حضرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه آله آنحضرت امام حسن و حضرت امام حسین و تمام از اولاد
حضرت امام حسین علیهم السلام که تمام ایشان مهادی و قائم آل محمد است جدا بشوند ایشان را
آتی و کتاب آتی نیز از ایشان جدا بشوند و تا آنکه هر دو با هم در سرخس کوثر حضرت پیغمبر صلی الله
علیه آله و او نشوند و در حدیث دیگر و در روایت است که آنحضرت از حضرت حضرت پیغمبر صلی
علیه آله آل عبا آنحضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا و حضرت امام حسن و حضرت
امام حسین علیهم السلام باشند و از این الی آخر نقل شده است که حضرت در ذریه است که از
پیش آنحضرت و آنحضرت و آنحضرت در ذریه حضرت پیغمبر صلی الله علیه آله که از حضرت
امیر المؤمنین و فاطمه علیهما السلام متولد شده باشند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه آله البته اولاد
حضرت فاطمه علیها السلام است و در کتاب معانی الاخبار شیخ فخر بن حنین روایت نموده
و در کتاب مجمع البحرین که گوشت که بعضی از علمای اعلام محققین از این الی آخر نقل کرده اند
که او گفت که حضرت معنی شهر و پیغمبر و صل است و آنحضرت پیغمبر اسلام و پیغمبر
اسلام و صل اسلام اند و حضرت سیدنا عیسی که گوشت که بعضی سوسه را خود را
در اطراف آن درست میکنند بجهت راه یافتن بکافیش که آنرا بیاید و راه را ببیند

پرسیدند آنحضرت فرمودند که
حضرت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه آله

لعل

آنکم گفته و آنحضرت پیغمبر تمام هدایه اسلامند هر که ایشان را بنظر کرد و راه حق هر که را بگشاید
و حضرت اصل از جنی که گوشت که بریده شده باشد از آنحضرت علیهم السلام حق ایشان را برینند و علیهم السلام
ایشان کردند و حضرت پیغمبر گوشت که گوشت که بزرگ بود و نافع باشد و آنحضرت پیغمبر علیهم السلام
از میان نبی با شتم و نبی عبدالمطلب مثل پیغمبر بزرگ بودند و نافع عبد مناف و حضرت
چندین جاری خوش طعم که او را گوشت که بریده شده بود و آنحضرت پیغمبر علیهم السلام جاری است در میان مردمان
کو را و خوش طعم از جمیع ایشان است و در نزد عالمان و عاقلان و حضرت ذکوان اولاد را گوشت
و آنحضرت پیغمبر علیهم السلام و مردمانی تمام خدایان و خدایان بود و حضرت مادر گوشت
و ما بشک خداوند عالمان است حضرت آنحضرت پیغمبر علیهم السلام بزرگوارند و نازل و نازل
بودند و حضرت که پیغمبر گوشت که بریده شده بود و آنحضرت پیغمبر علیهم السلام
صاحبان مشایخ متفرق اند و هر یک ایشان روایت نموده است و در تفرق و غریب و حضرت
کردن نبی گوشت که گوشت که بزرگ بود و نافع باشد و آنحضرت پیغمبر علیهم السلام کردن نبی
علم و دانشند و حضرت مرد اولیا و دوستان او را گوشت که گوشت که بزرگوارند و نافع
و مخلصان میمیی و نیکان و نبی خداوند عالمان و حضرت زهرا گوشت که گوشت که بزرگوارند و نافع
رابطه حضرت رسول الله صلی الله علیه آله اند و هر طهر و قوم و قبیل است پیغمبر شیخ فخر
ابو جعفر محمد بن علی بن محمد بن موسی بن بابویه الحلی علیه السلام ترجمه در کتاب انالی است که پیغمبر روایت
کرده است از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که آنحضرت روایت فرمودند از برادران بزرگوارش
علیهم السلام که ایشان فرمودند که فرمود حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام که بر سببیکه حضرت
رسول الله صلی الله علیه آله داخل شد و نبی و حضرتش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و در کردن
مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام کردند نبی بود حضرت رسول الله صلی الله علیه آله
از آن خوش نیاید پس چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام داشت که آن قلا در سینه طبع
مبارک پدر بزرگوارش نیست آن قلا در او در همان لحظه برید و بدو داده است پس حضرت

[illegible][illegible]

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَلِكَ لِمَرِّمْ بِنْتِ عَمَلِكَ فَأَمَّا ابْنَتِي فَاطِمَةُ فَهِيَ سَيِّدَةُ
 الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَأَمَّا النِّعَمُ فِي حُرَايَاهَا فَيَسِّرُ عَلَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ
 مَلَكٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَيُنَادِي بِهَا مَا نَادَتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ قِيْعُولُونَ يَا
 فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَجَعَلَكِ عَلِيًّا وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ثُمَّ أَلْقَتْ
 الْحِجَابَ عَلَيْهَا فَقَالَ ابْنُ عَلِيٍّ إِنَّ فَاطِمَةَ بَصْعَةٌ مَعِي وَهِيَ لِي بِعَيْنِي وَنَفْسِي قَوَائِي
 كَيُوفِي مَسَامَاةً وَكَيْسَرِي مَسَامَةً وَأَمَّا أَوَّلُ مَنْ يَلْقَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَأَخْبَنَ
 إِلَيَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَأَمَّا الْحُسَيْنُ وَالْحُسَيْنُ فَمَا إِنِّي لَدَيْمَا نَأَى وَفَمَا سَدَّ شَاكِبَ
 أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلَمَّا كَرَّمَ عَلَيْكَ كَتَمْتُكَ وَبَصُرْتُكَ ثُمَّ دَفَعَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيَّ
 الْحِشَاءِ وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي أَنْتَدِيكَ إِلَى حِجَّتِي لِمَنْ أَحَبَّهُمْ وَبَعْضُ مَنْ أَحَبَّهُمْ وَ
 سَلَّمَ لِمَنْ سَلَّمَ وَحَرَّبَ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَعَدَّ لِمَنْ عَادَاهُمْ وَقَالَ لِمَنْ وَالْأَهَمُّ
 شَيْخُ رُوحِ الْعَدَسِ كَرَّمَ وَجْهَهُ وَفَعَلَهُ هَبْ مَحَلَّ اسْتِ كَرَّمَ وَفَعَلَهُ هَبْ مَحَلَّ اسْتِ كَرَّمَ وَفَعَلَهُ هَبْ مَحَلَّ اسْتِ كَرَّمَ
 بِأَنَّهُ جَانِبِي فِي تَعَالَى يَأْتِيهِ حُزْنُ عَصِي عَلَى نَبِيٍّ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ رَأَى مَا وَجَّهَ فَرَمُودَهُ وَرَسُولَهُ سَارَكَ
 الْبَقَرَةَ وَلَقَدْ نَأَى مَوْحِي الْكُتَابِ وَفَقِيْنَا مِنْ بَعْدِ بِالرَّحْلِ وَالْبَيْتِ عَيْنِي بِنْتِ
 الْبَيْتَاتِ وَأَكْدَنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَيْضًا وَرَسُولُهُ سَارَكَ الْبَقَرَةَ فَرَمُودَهُ فَلَمَّا رَسَلَ
 فَصَلَّيْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَلَدَعَ بَعْضُهُمْ دَعَابَاتِ وَأَتَيْنَا عَيْنِي
 مَرِّمَ الْبَيْتَاتِ وَأَكْدَنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَيْضًا وَرَسُولُهُ سَارَكَ الْمَاءَ فَرَمُودَهُ هَبْ إِذْ
 قَالَ اللَّهُ يَا عَيْنِي ابْنِ مَرْيَمَ أَذْكَرُ نَعِيْمِي عَلَيْكَ وَعَلَى دِينِكَ إِذَا أَيْدَكَ بِرُوحِ
 الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْهَيْدِ وَهَكَذَا وَدُرُوزُ لِقَرَانِ مُجِيدِ كُفْرَتِ بِغَيْرِ صَلَاحٍ عَلَيْهِ
 عَلَيْهِ وَآلَهُ وَرَسُولَهُ سَارَكَ مَحَلَّ اسْتِ كَرَّمَ وَفَعَلَهُ هَبْ مَحَلَّ اسْتِ كَرَّمَ وَفَعَلَهُ هَبْ مَحَلَّ اسْتِ كَرَّمَ
 لِيُكَلِّمُ الدِّينَ الْمُسَوِّدَ وَبَشَرِي لِيُكَلِّمُ شَيْخَ طَبَرِي عِلِّيَّ الرَّحْمَةِ وَنَعِيْمُ حَمْدِ الْبَيَانِ
 كَفَرَهُ كَرَّمَ بِنْتِ الْقُدُسِ رَأْسُ الْوَالِدِ وَرَجِيْعُ قُرْآنِ فَرَاتِ مُنَوَّدَهُ وَمَانِي قُرْآنِهِ قَافٍ وَآلِهِ

نورانه

تختی شاهی
 راجی

نموده اند و اکدناه بر روح القدس یعنی توحید کردیم و یاری فرمودیم ما عینی بن مریم علیه
 السلام حضرت جبرئیل علیه السلام و بختبرین و جود کرد و جلست بر حضرت جبرئیل علیه السلام روح القدس در کمره
 آنت که چون حضرت جبرئیل علیه السلام آمدن وحی خداوند عالمان و فرموده آید آیات
 احکام و شریعت است پس زنده میشود بسبب آنچه او می آورد ایمان جنانچه زنده میشود بسبب
 ارواح ابدان که زنده میماند و شده است بروح و قدس بقیم قاف هم مال یعنی طهر و تقدس
 معنی نظیر است و بعضی گفته اند که مراد از قدس خداوند عالمان است و گفته اند که
 قدوس که از اسماء الهه است و قدس هر دو یک معنی است بنابر علی روح قدس یعنی روح الهه
 و است بر حق تعالی از راه اختصاص بسبب زیادتی شرافت است مثل بیت الهه و غیره و شیخ
 طبرسی علیه السلام در تفسیر مذکور گفته که و بختبرین حضرت عیسی علیه السلام از میان پیغمبران بیاید او
 با وجود آنکه هر پیغمبری مؤید است بختبر جبرئیل علیه السلام آنت که چون حضرت جبرئیل علیه السلام
 با حضرت عیسی علیه السلام از زمین ناکه آن بود و میگردید با او هر جا که او میگردید و چون جات
 بود و قدس حق حضرت عیسی علیه السلام نمودند حضرت جبرئیل علیه السلام از او جدا نشد تا اینکه با او ایمان
 بلند شد و حضرت جبرئیل علیه السلام متمثل شد با خداوند عالمان بختبر مریم علیه السلام و در وقت
 آسین شدن او و روح را با امر الهی جبرئیل علیه السلام با و میداد و اورا بشارت داد و ولادت
 عیسی علیه السلام و در تفسیر طبرسی از اسماء الهه رفته است کرده است و تفسیر آیه مبارکه سوره
 نحل فکل شئله نفع القدس من ذلک بلحقی آخرت فرمودند که او حضرت جبرئیل علیه السلام
 و قدس معنی ظاهر است و در حدیث ابی ایوب از حضرت امام جعفر علیه السلام روایت شده
 و تفسیر قول حق تعالی روح القدس حضرت فرمودند که آن جبرئیل علیه السلام است و قدس معنی ظاهر
 لیکت الدین المستویان آل محمد صلی الله علیه و آله و هب است و بشارت از برای
 مسلمان است و در تفسیر قاضی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که حضرت
 فرمودند که حق تعالی روح القدس آفرید و بجناب احببت نزول بختبر از او مخلوقی بنا فرموده

و بعضی گفته اند که قدس یعنی بختبر

و حال آنکه اگر امیر از او آفریده است پس چون اراده کند حق تعالی امری را اولاً باو القا نماید
 و او با سنانها و دستها را القا و چنانکه تحصیل است که مراد از روح القدس روحی باشد
 از ارواح محمد که انبیا و اولیا و پیغمبران بودند و حاصل نبوت و خلافت میشوند و بسبب
 آن علوم اولین و آخرین را میدانند و می بینند و تحت عرش نامرکز خاک چنانچه در احادیث
 مستحضره وارد شده که در بسنگ در انبیا و اولیا که سابقین و خویش مرگه احدیت اند
 پنج روح است روح القدس و روح ایمان و روح قوت و روح شهوت و روح حیوة و
 بسبب روح القدس صل نبوت و خلافت میشوند و جمیع چیز را بخوانند و شنیدند و ندیدند و
 ویش ناسند و می بینند و روح ایمان عبادات و طاعات میزدند و می بینند و روح قوت
 حرکات اجتناب می نمایند و روح قوت جنگ و جهاد در راه حق تعالی می نمایند و روح حیوة
 جانش الطبعی و اثر به و مغایرت زمان میکند و روح حیوة دردی و تردد و آمد و رفت در
 زمین بعل می آرد و در زمینان حق تعالی چهار روح قرار داده است روح ایمان و روح
 قوت و روح شهوت و روح حیوة لهذا در احادیث واقع شده که از زانی در وقت زنا
 روح ایمان مفارقت می نماید و کسی که انکار کند یک روز از ماه رمضان را روح ایمان
 از او سب و رن میرود و واقع شده که بعد از نوبه جو و نیاید و قول حق تعالی که در سوره مبارکه
 محمده نرسیده و لا یجوز فیما یؤمنون بالله و الیوم الاخر یوادون من خالف الله
 و رسوله و کونوا فی اباہم اقلنا و هم اقلنا و انکم اضعفتم انکم اقلنا و کتب فی
 قلوبکم الانیمات و انکم منہ برقع منہ و یعلمکم جنات خیر من عجنات الایمان
 حالین فیما اوصی الله عنکم و وصو اعنکم اولئک خرب الله الا ان خرب الله
 هم المفلحون بنا را احادیث وارد آمده هم روح منه و روح ایمان است که گویان را
 بان نبوت فرموده و در غیر زمینان سه روح است روح قوت و روح شهوت و روح حیوة
 و این سه روح در حیوانات نیز اینها موجود است لهذا حق تعالی تشبیه فرموده است که اگر را

چون روح ایمان را از اندر یک حیوانات چنانچه در سوره مبارکه فرقان فرموده ان هبنا
 لا نعالم بکم اصل سبیل و در سوره مبارکه اعراف فرموده اولئک کافوا بآخرا
 بکم اصل اولئک هم الغافلون و این چهار روح بعضی از معانی جمع میشوند و زیاده
 و نقصان عیاید و متغیر میگردند و مثل ایام جوانی و پیری که قوت عبادات و طاعات و قوت
 دفع اعداء و تحصیل معاش و قوت خویش زمان و قوت زنده ماندن و قوت بابر دمان و پیران
 و وقت نفوت تمام می نماید اما روح القدس متغیر نمیشود و فرقیه بدنیانیکرد و ملاطفت
 آن بازی بخورد و لطافت و طهارت مخصوص صاحبان روح القدس است و ملکوت که مراد
 از نایب روح القدس روحی باشد که با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و بعد از آن حضرت
 با حضرات ائمه تعصم بین صلوات الله علیهم اجمعین بوده و هست و در شب قدر احیاناً می نماید
 تا بام زمان علیه السلام کل امور سالیان را چنانچه در احادیث مجرود و واقع شده از آنجا حدیثی است
 که روایت کرده است آنرا الله الاسلام محمد بن یعقوب الکلبی رحمانه از حضرت امام مجتبی
 ناظر حضرت بن محمد الصادق علیه السلام در غیر قول خداوند عالمیان که فرموده است یسئلونک
 عن الذیج فکل الذیج سمنی امری ان حضرت فرمودند که روح مخلوقیت عظیمه از حضرت
 جبرئیل و میکائیل علیه السلام و او بنود با هیچیک از کائنات خیر از حضرت محمد مصطفی صلی
 علیه و آله و او با آن حضرت بین علیهم السلام میباشد و که داری ایشان میکنند و ثبت اینکه هر وقت
 که قلب گردد شود یا فتنه شود و ممکن است که در اوزین عبارت آن باشد که اسبساط او
 از اوزین شبهای قدر و مانند آن در اوقات مجرب میشود و در جمیع اوقات و یا اینکه
 اتمت جنبش را رقیق و غوامش ایشان نیست که چنین کرامات را اوردن توانمند بود
 و در حدیث دیگر روایت نموده که روح مخلوقیت عظیمه از حضرت جبرئیل و میکائیل علیه السلام
 بود و بعد از آن حضرت با حضرات ائمه تعصم بین علیهم السلام است و در حدیث دیگر روایت
 نموده که روح غیر ملائکه است و در حدیث دیگر از حضرت امام مجتبی ناظر حضرت بن محمد الصادق

او حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است
 خبر میدهد او را آن حضرت را
 کنداری می نمود



علیه السلام در تفسیر قول خداوند عالمیان که فرموده وَنَسُكُونُ لَكَ عَنِ الرِّيحِ قُلُوبَ الرِّيحِ این امر
در حق او است کرده است که آن مخلوق است اعظم از حضرت جبرئیل و میکائیل
علیه السلام و او بود با حضرت جبرئیل علیه السلام و او می باشد با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
و او از ملکوت یعنی ناشی از غایت پادشاهی و کمال قدرت است است است
با کمال کمال عظمت از قدرت مخلوقین بیرون است شیخ طوسی علیه السلام در تفسیر مجمع البیان
در سوره مبارکه بنابر آن فرموده که قوی است که روح مخلوق است از مخلوقین و حق تعالی بدو است
یعنی آدم از نوع انسان و از نوع ملائکه است در در رفیت اینها صفتی ملائکه صفتی خواهند
ایستاد و قول دیگر است که بر سببیک روح ملک است از ملائکه که شیخ سبجانی در تفسیر مجمع البیان
از او خلقی مخلوق کرده در در رفیت او تنها ملک است و جمیع ملائکه ملک است پس او
بسبب عظمت خلقت مثل صفت جمیع ملائکه باشد و در سوره نبی هرگز گفته که بنا بر حدیثی که از
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده روح ملک است از ملائکه که خدا در هزار روز و در
در هر روزی خلقی و هزار زبان دارد و که جمیع این زبانها به تسبیح خداوند عالمیان مشغول
در روز قیامت محاسب نقل شده است که بنا بر آنچه ذکر کرده اند بعضی تفسیرین روح ملک
عظیم است از ملائکه خداوند عالمیان از برای اوست هزار روی و در هر روی هزار زبان
دارد و تسبیح حق تعالی می نماید و هزار زبان که هر زبان بلفظی باشد هر کلمه بشنود
این زمین صدای تسبیح او را البته بیرون میرود و جامه های ایشان از بزم خوف صدای
و هر کلمه مستطاعت حق تعالی او را بر آسمانها و زمینها فرو میرود جمیع آسمانها و زمینها را از یک
لب خود که بلب دیگر نرسد و هر کلمه بزرگتر حق تعالی استغفار نماید در وقت ذکر است
حق تعالی از زمین او پاره های نور مثل کوههای عظیم جای پای او افتاد و هزار سال است
و از برای اوست هزار سال در در رفیت او جدا خواهد ایستاد و جمیع ملائکه علیه السلام
خواهند ایستاد و زینت قول حق تعالی که فرموده است يَوْمَ يَقُومُ الرِّيحُ وَالْمُلُوكُ يَكُونُ سَفَا

لَا يَكُونُونَ إِلَّا رُسُومٌ مِّنْ حَشَىٰ در تفسیر مجمع البیان است و الله اعلم
علی بن محسن بن موسی بن بابویه القتی علیه السلام در کتاب المالی بسند معتبر روایت کرده است
از ابن عباس که او گفت که بر سببیک حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بود روزی
و در نزد آنحضرت بود حضرت امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه زهرا و حضرت امام حسن و حضرت
امام حسین علیه السلام پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که ای خداوند منم بدین
که نمیدانی که حقیق اینها اهل بیت من اند و اگر امیرین مردمانند و در زمین پس خداوند الو
دوست دارد هر که اینها را دوست دارد و دشمن دارد و هر که اینها را دشمن دارد و دشمنی
با هر که با اینها دوستی کند و دشمنی کن با هر که با اینها دشمنی کند و یاری کن با هر که با اینها
یاری کند و یاری کن با هر که با اینها یاری کند و یاری کن با هر که با اینها یاری کند
معصوم از نقص و کمال و تقویت کن این را بر روح القدس از جانب خود است پس آنحضرت
صلی الله علیه و آله فرمودند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که با علی توبه او امام است منی
و خلفه و جانشین منی بر پشت من بعد از من توبی که نشاندن مؤمنان بسوی هشت جبر
هشت و یکم که می بینم و نظر میکنم بسوی و خرم حضرت فاطمه علیها السلام که می آید بجزای
محرم در در رفیت سوار شده باشد بر شتری از نور در جانب راست او و خدا و هزار
ملک باشد و در جانب چپ او نیز و خدا و هزار ملک باشد و در پیش روی او و خدا و هزار
ملک باشد و در عقب او و خدا و هزار ملک باشد آنحضرت بقی پیش و زمان مؤمن است
من همه در عقب آنحضرت می کشند ایشان را بسوی هشت جبر هشت پس هر زنی که در
شانه روزی نماز بکند از جای آورد و در روز ماه مبارک رمضان از یک در و حج بیت الله
الحرام را بعمل آورد و زکات مال خود را عملی نموده باشد و اطاعت شوهر کرده باشد و
آقرا باریست علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از من نماید و دوستدار آنحضرت باشد و در
هشت جبر هشت میشود شفاعت و در حق حضرت فاطمه زهرا علیه السلام و بر سببیک شیخ



وخرمن سیده و بزرگ زمان عالمیان است عرض کردند یا رسول الله آیا او سیده
و بهترین زمان عالم خودش است آنحضرت فرمودند که آنکه سیده زمان عالم خودش است
مریم بنت عمران علیها السلام است اما وخرمن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بهترین و بزرگ زمان
عالمیان است از زمان اولین و آخرین یعنی سیده و بهترین زمان که نشسته و آید است
و بدرستی که او هر وقت که در محراب عبادت تکیه بجهان می کند سلام آنحضرت می آید
نعم و چه در ملک از ملائکه مقربین درگاه اجابت و آنحضرت سلام می رسد و ندای می کند او را
یا محمد یا محمد یا محمد مریم بنت عمران ایس کو نید یا فاطمة ای الله اصطفیك و طهرک
واصفیك علی بنی اله العالمین یعنی ای فاطمه بدرستی که خداوند عالمیان برگزیده و نورا
و پاکیزه و درین دنیا را گرد آورده و برگزیدن بر زمان جمیع عالمیان پس آنحضرت منته
موتو حجاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شد و فرمود که یا علی بدرستی که حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام پاره ایت از گوشت و جان من و او نور چشم منست و او میوه دل منست
آزاده میکند مرا آنچه او را آرزو میکند و خوشنود میکند و اندر آنچه او را خوشنود
میکرد و اندر بدرستی که حضرت فاطمه زهرا اول کسی است که از اهل بیت من بنی علی شود و پس از
کن بسوی او بعد از من و احسن و حسین علیهم السلام پس از آن هر دو بران می نهند و ایشان
بر او سید جوانان اهل بیت عزت و شرف اند پس باید این ترا غرور و کرامی داری مثل گوشت
و چشمت مغز و مکرّم باشند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را بجانب
آسمان بلند کرد و گفت ای پروردگار من که او میگویم من ترا بر آنکه من دوست میدارم هر که
که ایشان را دوست دارد و او بمن میدارم هر که را که ایشان را دشمن دارد و صلح با هر که با ایشان
صالح و دشمنی با هر که با هر که با ایشان جنگ نماید و دشمنی میکنم با هر که با ایشان دشمنی
کند و دوستی میکنم با هر که با ایشان دوستی کند **ع** **اَبی عَن** **مَعْقِد عَن** **اَبی عَن**
عَلِی بْنِ الْحُسَیْنِ عَنِ اَبی بَسْمَةَ عَنْ اَبی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ لَیْسَ بِنَبَاتٍ لَّا یَبْدِئُ بِصَلَوَاتِکَ

و دو کلمه است
منته
ع

در کمال احسان
حضرت
آن

عَلِیْهِمُ السَّلَامُ لَیْسَ بِنَبَاتٍ لَّا یَبْدِئُ بِصَلَوَاتِکَ سَامِعٌ **ع** سار منته حضرت
لوط علیه السلام بود و حضرت آنحضرت ابراهیم علیه السلام بود چنانچه در حدیثی که شیخ بن علی علیه السلام در کتاب
صلی التذاریع از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده و در غیر آن نیز واقع شده اما طاهر
انجید مذکور در من مشرب است بر آنکه بوده باشد ساره و خرمیبه و احدی آنرا نقل نموده
و حدیثی که در روضه کافی روایت شده آنخود ملا محمد حسن کاشانی علیه السلام از آنجی توحید
نموده که ساره نواد دینی بوده باشد و محل حدیث مذکور بخوبی که در خبری بودن فای
شو ممکن و اقرب از توجیه است که آنخود مرجم مذکور نموده و بنا بر جعل و بی جمع قول
اکثر معتبرین و متوجهین که حضرت لوط را در راه حضرت ابراهیم علیه السلام بود با آنکه برادر
ساره و خاله زاد حضرت ابراهیم نیز بوده و ساره خاله زاد حضرت ابراهیم علیه السلام باشد
ممکن که عبادت حدیث نیز مشعوبان میشود و آتن با نبات و ادوی است بعد از لوط که
در بعض نسخ نیز هست چون نقل آنحضرت در ایقان مجتهدین جهت مناسب و ضرورت است
لذا محل ترجمه حدیث روضه کافی بنا بر فحیده این حدیث سلام دانی روایت شده از حضرت
امام تاجی طایف جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند که بدرستی که محل ولادت
حضرت ابراهیم علیه السلام کوفی را که در حال کوفه است بود و در حضرت ابراهیم از اهل آن بود
و مادر حضرت ابراهیم و مادر حضرت لوط و ساره و زورقه خواهر هم بودند و ساره و زورقه دختر
لاج اند و لاج بن جعفر هم دهنده بود و بنابر نقل نمود و بدرستی که حضرت ابراهیم علیه السلام نزد جعفر
نمود ساره و دختر لاج را و او و حضرت آنحضرت ابراهیم علیه السلام بود و ساره صاحب کعبه بسیار
در ارضی وسیع و احوال نیک بود و آنحضرت ابراهیم علیه السلام داد و حضرت ابراهیم علیه السلام
بر کعبه اری و اصلاح آنها قیام نمود و کوفه و زورقه و احوال حضرت ابراهیم علیه السلام بر تیره
رسید که در آنجا کسب باحوال و سامان او نمود پس چون حضرت ابراهیم علیه السلام به تها می
فرمود و فرمود یا زار انگشت ایشان او را گرفتند و میهم جمع نموده افزودند و او را بخوبی

گذشته باقی نمانده بخند بعد از خاموش شدن آتش دیدند که حضرت ابراهیم علیه السلام
مانده است چون این خبر پیوسته رسید اندر کرد که کوفته اند و جمیع اموال را بکند و او را
از مملکت او برین کنند پس حضرت ابراهیم علیه السلام حجت گرفت بر بنزد و بیان در آنوقت و
گفت که هرگاه شما کوفته اند و مال مرا که در مملکت شماست رسانیدم میگیرم پس آنچه
از من صرف در این مملکت شده بمنت دهید و محاکمات ایشان بجا می آورید و رسید فاش
فرمود حکم کرد بر ابراهیم که آنچه در مملکت ایشان بهم رسانیده است باقی آن تسلیم نماید و بر
فرمود بیان نیز حکم کرد که بر گردانند حضرت ابراهیم علیه السلام آنچه از معاود در مملکت ایشان گشته است
چون این خبر پیوسته رسید اندر کرد که دست از کوفته اند و مال او بردارید و او را از مملکت
من بران کنید که اگر او در مملکت شما بماند و بن شما را فاسد میکند و کجایانی شما فرست
پس حضرت ابراهیم را با حضرت لوط از ولایت خود بیرون کردند و بسوی ولایت شام
حضرت ابراهیم علیه السلام با لوط و ساره روانه شد و گفت لَقَدْ ذَلَّلْنَا لَكَ فَتًى مِنْ
حضرت ابراهیم از ده بیت المقدس نمود که کوفته اند و مالش را بر داشته و ساره را در میان
صندوقی گذاشته از نهایت خیریت که داشت بر ساره قفل و بند آن صندوق را محکم نمود
آنکه تا سکه از مملکت فرو سپرد و آن آئینه داخل مملکت پادشاهی که اقبط و نام او حمار بود
شد پس گذشت عاشر آن پادشاه عاشر آمد که از ابراهیم عاشر را باز یافت نماید چون عاشر
بصندوق رسید بابریم گفت که بکش این صندوق تا اینکه عاشر کنه آن در آنست حضرت
ابراهیم علیه السلام گفت که آنرا هر چه خواهی بکن از طلا و نقره و خوشنویس و کبر و آزار و بکن جانم
را بکنی نشو و جگر در حضرت ابراهیم علیه السلام بر کشودن آن پس چون کشته و ساره را بآن
حسن و جمال مشاهده نمود و حضرت ابراهیم علیه السلام گفت که ای حق جز تو هست حضرت ابراهیم
علیه السلام گفت که این زن من و دختر خال منست عاشر گفت که پس چرا او را درین صندوق
بینان کرده بودی حضرت ابراهیم علیه السلام گفت که از نهایت غریبم را که کسی او را ندانند

چنین آمده است

چنین کرده ام عاشر گفت که من نمیگذارم که تو از اینجا حرکت کنی تا حال او را و پدر اعرض
پادشاه رسانم پس عاشر رسولی بنزد پادشاه فرستاد و کیفیت حال را عرض نمود و پادشاه
جمعی از فرستادگان آن صندوق را بنزد او بر نداشت چون ایشان آمدند که آن صندوق را
بیاورند بر نداشت حضرت ابراهیم علیه السلام گفت که من ازین صندوق تا جان دردم جدا نمیگویم
ایشان بد پادشاه جدا شدند حضرت ابراهیم را عرض کردند پادشاه فرمود که حضرت ابراهیم
نیز به صندوق بیاورند پس ایشان حضرت ابراهیم و صندوق و جمیع آنچه با حضرت ابراهیم علیه السلام
بود بر داشته بنزد پادشاه بردند و چون بنزد پادشاه رسیدند پادشاه حضرت ابراهیم علیه السلام
گفت که صندوق را بکش حضرت ابراهیم علیه السلام گفت ای پادشاه و صندوق زودترین و خیر
خال منست و آنچه من درم بجز از من و از آن پس جگر کرد پادشاه حضرت ابراهیم علیه السلام
صندوق را کشته و پس چون ساره را با آن حسن و جمال مشاهده نمود و بنظر او نتوانست مقاومت
بسوی ساره و در آن روز حضرت ابراهیم علیه السلام از راه خیریت روی مبارک کرد و اینده بدرگاه
ربانقره عرض نمود که خداوند احسن کن دست او را از رحمت من و در دختر خال من پس
دست پادشاه خشک شد و شش بساره رسید و بنوشش نیز بر نداشت پس گفت پادشاه حضرت
ابراهیم علیه السلام که بر سیکه خدای تو دست مرا خشک کرد و حضرت ابراهیم علیه السلام گفت که بی سببی
که خداوند من را بفرستاد و ناخوش و در حرام را او مانع شد ترا از آن اراده حرام پادشاه
حضرت ابراهیم علیه السلام گفت که و عاشر از خداوندت ایستد دست مرا دست کند هرگاه و عاشر
تو مستجاب شود من دیگر عرض رحمت تو نمیشوم پس حضرت ابراهیم علیه السلام دعا کرد دست او
درست شد و پادشاه نظر کرد بسوی ساره از کثرت حسن و جمال ساره را باز نداشت پادشاه
بسوی ساره را مشاهده کرد و حضرت ابراهیم علیه السلام از راه خیریت روانه ایشان کرد و اینده از درگاه
آلهی طلب نمود که خداوند احسن کن دست او را از ساره پس دست او باز خشک شد و ساره
نرسید پادشاه حضرت ابراهیم علیه السلام گفت که بر سیکه خداوند تو صاحب خیریت بسیار و غیر

مراد بسیار بغیرت بوده و حاجن از خداوند است که دست مرا برین بر گرداند هرگاه دعای تو
 مستجاب شود من دیگر خود را بر آن عمل که دست درازی بسارده باشد کنایه از حضرت ابراهیم
 علیه السلام گفت باین شرط و این حکم که اگر تو باز خود را بر آن عمل غایی دیگر ازین طلب دعا کردی و این حکم
 پادشاه گفت که چنین باشد پس حضرت ابراهیم علیه السلام دعا کرد و گفت که خداوند اگر میدانی که
 او برست بیکو به دست او را در دست کن پس حق تعالی بر دعای حضرت ابراهیم علیه السلام دست
 پادشاه را در دست فرمود چون پادشاه غیرت حضرت ابراهیم علیه السلام و سجایت دعوات او را ملاحظه
 نمود تعظیم و تکریم حضرت ابراهیم علیه السلام نمود و گفت که من بتعرض حرت تو و مال تو غشیم هر جا
 که خواهی برو اما امر السوی تو حاجتیست حضرت ابراهیم علیه السلام گفت که حاجت تو چیست پادشاه
 گفت که دوست میدارم اینکه حضرت بر این بن بایکد بخشیم بسیار دیگر قطعی که در نزد من است
 و در نهایت حال و عقلت بوده باشد خدمتکار سارده پس حضرت ابراهیم علیه السلام او را رخصت
 داد و او نیز از طلب نموده و بسیار بخشید و برین نیز ماجر ماجر حضرت اسمعیل فریج کنند
 پس حضرت ابراهیم علیه السلام با جمیع اموال و اسباب خود روانه شد و پادشاه نیز نهایت او آمده
 از راه تعظیم و بدیتی که از حضرت ابراهیم علیه السلام بدل و افتاده بود از رخصت حضرت ابراهیم علیه السلام
 راه رفت پس خداوند حالینا حضرت ابراهیم علیه السلام و حق فرمود که بابت و راهم و خوش
 پادشاه و او از رخصت تو راهم و دیگر او را رخصت دار و تو از رخصت او و تعظیم و تکریم او کن
 برستیکه او پادشاه دست است و ناجا رخت از اجای امر پادشاه در زمین بیکو کار باشد
 باید که پس حضرت ابراهیم علیه السلام بنیاد و پادشاه گفت که پیش بر و برستیکه خداوند من
 و حق فرمود من درین رخت که تعظیم و تکریم تو غایم و در مقدم دارم و من از رخصت تو راهم و
 برای اتصال و زکری تو پادشاه گفت که خداوند تو چنین و حق فرمود حضرت ابراهیم علیه السلام گفت
 که بی پادشاه گفت که شنیدم میباید که خداوند تو صاحب رفی و مدارا و صلیم و کریم است
 و برستیکه من گردانیدی تو مرا بدین خودت پس پادشاه با حضرت ابراهیم علیه السلام و در حق

در کتب

و برکت حضرت ابراهیم علیه السلام روانه شد تا اینکه رسید با علای شامات حضرت ابراهیم علیه السلام
 در آنجا فرود آمد و حضرت لوط علیه السلام را در آنجا شامات گذشت چون فرزند بهر سارده
 حضرت ابراهیم علیه السلام از سارده و برست حضرت ابراهیم علیه السلام سارده گفت هرگاه خواهی فرزند من
 ناجرا باشی که حق تعالی روزی کند ما را از او فرزندی که بوده باشد از برای جان من پس
 خرید حضرت ابراهیم علیه السلام ناجرا از سارده و معا ربت کرد با او پس حضرت اسمعیل علیه السلام از
 منزلت شد و در مدتی که شایع علی بن ابراهیم علیه السلام در غیرش رویت نموده مذکور است
 که دعای حضرت سارده دست دست درازگی یکی از اعمال فرمود و خود خشک گشته و بینه نه چسبید
 و دعای او با هیچ شمس شده و او را بر آب ریخته شد و از حضرت امام خضر صاوق علیه السلام روایت
 شده که آنحضرت فرمودند که برستیکه سارده از او را و غیر آن بود و حضرت ابراهیم علیه السلام او را
 خواسته بود شرط آنکه مخالفت او نکند و هر چه او تکلیف کند که مخالف حق نباشد حضرت ابراهیم
 علیه السلام قبول کند **ایضاً** و معروض میدارم که در حق سارده و کمال ایمان و زکری قدر
 و شرف و جلال و کمال و شکی نیست از بزرگان و بهترین زمان که گشته است هرگز بود
 ناشایستی از او صادر نگشته که مستوجب عقوبت واقعی باشد اما چون فرزندی از او بچید
 حضرت ابراهیم علیه السلام رسیده از ناجری که کثیر او بود حضرت اسمعیل علیه السلام متولد شد سارده
 از عدم نور باین سعادت منعم چون گشته رکنی از او است بهر ازا حدیث معلوم
 میشود و عقوبتی که در انجینت و غیر آن مذکور شده عقوبت رکن و سر زلف غیر هم بهر
 و اسمعیل است از قبل ترک اولی است باقی و علیهم السلام مثل آنچه در حدیث معتبر روایت شده است
 از حضرت امام باقر نقی جعفر بن محمد صاوق علیه السلام که آنحضرت فرمودند که ای پسر ابراهیم علیه السلام را
 غلامان با نفاشان می افرا چون حضرت اسمعیل علیه السلام متولد شد غلام او با نفاش در
 روزی افتاد و بعد از آن روزی سارده سر زلفش کرد و ناجرا بچید کثیر از سر زلفش میگردید و
 کرمانش چون حضرت اسمعیل دید که مادرش میگردید او نیز کرمانش پس حضرت ابراهیم علیه السلام

و حضرت اسماعیل سب کریمین بر حقیقت معلوم گشت که ساره مادر ابراهیم سرزنش کرد و او
 گریست و من زبیب گردید او که باین شد پس حضرت ابراهیم علیه السلام بحاجت عبادت خود
 رفت و از حق تعالی سوال کرد که ای خدایا من را دور گردان و دعای او مستجاب شد چون
 از ساره حضرت اسماعیل متولد شد در روز هفتم نازل شد و غلافش نیفتاد و ساره از او بیزار
 انحال بخرج آمد و چون ابراهیم علیه السلام و خل شد گفت ای ابراهیم این چه امر است که در آل ابراهیم
 و آل یسراان حادث شد انکب پرت حق نازل شد و غلافش نیفتاد و حضرت ابراهیم
 علیه السلام بحاجت عبادت خود رفته بار و رو که خود مناجات کرده از او نوازش گشت نمود
 حق تعالی با و وحی کرد که ای ابراهیم این سبک سرزنش که ساره مادر را کرد پس من قسم
 خوردم که این خلاف از عادی از فرزندان یسراان بعد از آن سرزنش که ساره مادر را نمود
 نمیدارم پس نشنید کن اسحق را تا من و کرمی آیم را با یسراان پس ابراهیم چون با یسراان
 کرد و بعد از آن است عادی شد که هر کس اولاد خود را با یسراان خشن کند و در احادیث
 واقع شده که حضرت اسماعیل خجالت بزرگتر از حضرت اسحق علیه السلام بود و حضرت ابراهیم با جلیل و
 شربت ابراهیم با حق بنامه خجالت شد و در بارت اسحق که در قرآن مجید واقع شده که حق
 امر کند فاقه حضرت اسماعیل خجالت بود و چون ابراهیم علیه السلام فرمودند که مرا از خجالت در اینجا خجالت
 نیست بلکه حقیقت است یعنی نشانی پیدا شده بود و چون این بشارت را شنید حضرت ابراهیم
 او نوسال گذشت بود و از حضرت ابراهیم علیه السلام صد و پست سال گذشته بود ممکن است
 که این اول حقیق ساره باشد که بعد از سرزنش بقوت واقع شده باشد و الله تعالی اعلم
 یعنی شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن محمد بن ابی یوسف علیه السلام در کتاب
 علی الشرائع بنده معترف است که در است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند
 که در سبک در یسراان علیه السلام حاضری نمیشود و تحقیق که حقیق عتوبت است و اول
 کسی که از دختران در زمان نیک حاضری شد ساره زوجه ابراهیم خلیل الله علیه السلام بود **ما**

محمد بن ابی یوسف عن ابي جعفر عن ابي العباس بن الفضل عن عثمان بن عمار عن ابي
 عن ميسرة بن جبلة عن المنهال بن عمر عن عائشة بنت طلحة عن عائشة قالت
 ما رأيت من الناس أحدا أشبهه كرامة ما وعدنا رسول الله صلى الله عليه وآله من
 فاعلموا كانت إذا ضحك عليه رجبها وقيل يديها وأجلسها في حجره فإذا ضحك
 عليها قامت إليه فحجبت به وقيل بدت رءسها عليه في رءسها فكانت إذا ضحك
 ثم سارها ضحكك فكانت إذا ضحكك فكانت إذا ضحكك فكانت إذا ضحكك فكانت إذا ضحكك
 بيتها في حجره إذا ضحكك فكانت إذا ضحكك فكانت إذا ضحكك فكانت إذا ضحكك
 فإله سألها فقال الله أنه أخبرك أنه يموت فبكيت ثم أخبرك أنك أكلت ليلته فحجبت
 ضحكك **شرح** مؤلف کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة موطاه در بیان حقیقت گفته که
 صواب نماید ذکر کرده است که در حدیث حضرت فاطمه علیها السلام در وقت وفات حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شده که حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند برای عائشه که ایفا **اذا**
لکذا تا نیز کسی است که افشای سر کند و اظهار نماید آنچه را که شنیده و **ایضاح** **داعی** **معرفی**
 میدارد که نیز بفرع با تحقیق و کسر ذال مجهول افشا کند سر و اظهار کند آنچه را که شنیده باشد
 و معلوم شود که هر چه بگوید بگوید و بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید
 آنچه می است که بعد از آن حقیقت است از حجابات و بعضی باز لغوین ذکر کرده اند که تخم جو
 و گندم و کل حجابات را بذر برآل بگوید بگوید و تخم کل و ریاحین و سبزه را نیز برای بذر بگوید
 و بگوید و نیز بر تخم چین و هر زهره را که کند و بذر و بذر و بذر و بذر و بذر و بذر و بذر و بذر
 یعنی شیخ الفاضل ابو جعفر محمد بن محمد بن الحسن الطوسی علیه السلام در کتاب المالی بسند
 مخالفین روایت کرده است از عائشه که او گفت که من ندیدم از مردمان کسی را که بشیر تر
 باشد در گفتار و سخن بخیرتر رسول الله صلی الله علیه و آله از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
 دستور سکون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آن بود که

این حدیث در کتاب المالی بسند
 مخالفین روایت کرده است از عائشه
 که او گفت که من ندیدم از مردمان
 کسی را که بشیر تر باشد در گفتار
 و سخن بخیرتر رسول الله صلی الله
 علیه و آله از حضرت فاطمه زهرا
 علیها السلام آن بود که

2

ولدت

مشقین

[illegible]

و ما شيعه است از قرآن که ما خدا و ملائک
و موبد قول است فل حرکت الموحدين
جوزوا و اما في الحديث انهم را در حدیث که
روایت کرده است از شیخ تفسیر کرده اند
که ما را که گرفتار شدیم فرمودند
يقول الله تبارك و تعالی انما المؤمنون
انما المؤمنون هم من آمنوا من قبل
صداك و صدقوا و هم قاطع
و لذلك قال رسول الله
عليه و آله السلام المؤمن
المؤمن بالله و

[illegible]

نور محمد طه
زکاء حال سائنس
عبد

پس معلوم شد که علونسان اینها
بجز تبار است که لیاقت
بر ادبیت حدیث
مقصود از
او در رد
—
هم
ص

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

ابراہیم علیہ السلام در خیمش رویت کرد و دست که چون غشا فرو برد و چرخه و صندوقی را که
 در آن بود از حضرت ابراهیم علیہ السلام پرسید که این زن توجیه نسبت دارد و حضرت ابراهیم علیہ السلام
 گفت که او خانه منست و خورشید آن بود که در آن است در این یعنی شیخ امام قطب الدین
 ابوالحسن سعید بن ابی اسحاق حسن از اونی علیہ السلام در کتاب فرائض الخراج رویت کرده است
 از عمران بن حبیب که او گفت که من نشسته بودم در خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که
 آن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را تحقیق که شیخ فرموده بود و در آن روزی مبارک آنحضرت را که رسید
 پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله گفت از برای فاطمه زهرا علیها السلام که من در میان آنحضرت
 نزدیکی در خانه خود آورده اند پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را بالا
 برد و بر سینه مبارک حضرت فاطمه زهرا صلوٰت الله علیها در موضع کردن بند گذاشت و حضرت
 فاطمه زهرا علیها السلام در آنوقت که چاک بود بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که ای فاطمه
 من تویی میرکنده که سینه کان و طبعه کنده زیر دستان که سینه در فاطمه را و او
 گفت که پس دیدم که چگونه مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را که با من بودی مبارکتر و عظمی
 شد چنانچه قبل از آن زردی که سسکی ظاهر بود پس حضرت فاطمه زهرا صلوٰت الله علیها
 فرمودند که اگر سینه نشد من بعد از دعای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله الی یوم الحشر انصاف شیخ
 امام قطب الدین زبور در کتاب فرائض الخراج مذکور رویت کرده است از عابد بن عبد الله انصاری
 که او گفت که در سینه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله چند روز مانده پیغمبر که طعمای
 تناول فرمودند تا آنکه که سسکی بر آنحضرت نخت غالب شد پس آنحضرت فرمود در خانه های زن
 خود و بیانت و نزد و چاک از ایشان چیزی که تناول نمایند پس آنحضرت بخی از حضرت فاطمه زهرا
 آورده و فرمود که ای دختر که ای من آیا در نزد تو طعمای است که تناول نمایم پس بعد از آنکه
 من که سینه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که نه خدایم که طعمای در نزد من نیست
 جان من و بداد من فدای تو باد پس چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از خانه مبارک آنحضرت

فاطمه زهرا

فاطمه زهرا علیها السلام بر من رشیدی از کثیران حضرت فاطمه زهرا صلوٰت الله علیها دو کرد و آن
 و یا چه که گشتی از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بعد از فرستادن آنحضرت آنرا گرفت و
 در زیر طوقی چوین گذاشت و یا چه که بروی آن گذاشت و از اینها من نمود و گفت بخداوند خدا
 قسم که اگر آنقدر بر من بخیرم آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را بر جانم و بر شوهر و فرزندم و حال آنکه
 ایشان همه را که در محراب کلمه طعمای بود پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حضرت امام حسن و امام
 امام حسین علیهما السلام را بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرستاد و آنحضرت را بکفایت
 چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله هر جفت نموده تشریف تشریف لوسی او را زانی فرمود و حضرت
 فاطمه زهرا علیها السلام عرض نمود که ای پدر بزرگوار بعد از تشریف بردن شما پس آنحضرت فرمودند که ای
 دختر از من ای دختر که ای من پس چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سر از آن کشید و ناگاه دید که آن
 طبق بر از آن و گشت شده چون نظر مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بر آن افتاد و میخواستند
 و دست که آن از جانب خداوند عالمیان است پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سر خود را
 بجای آورد و صلوٰت فرستاد و بر پیش پیغمبر را که زید حق تعالی و از بر او نشسته بخدمت حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله آورد چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله انعام را و نیز حق تعالی انعام
 رسانید و گفت که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که از کجی آمده است این طعام از برای تو حضرت فاطمه
 زهرا علیها السلام بخت که آمده است آن از جانب حق تعالی بدست خداوند عالمیان از روی
 منید هر که را میخواهد زاده از حد حساب پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرستاد و پی
 حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام و او را طلب نمود و حاضر گردانید پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه السلام حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوٰت الله
 علیهم السلام و جمیع زنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و یکی از آن طعام تناول کردند تا آنکه
 سیر شد و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند که آن کار بعد از سیر شدن آنحضرت از آن بخت
 خود بانی بود که گویا چرخ از آن کم نشده بود پس و سیر کرد و اندم من از آن کار روزی را جمع

خدا را بخدمت من چیزی من از اینها
 کردم و که در شتم از برای شما

همایکنم و گردانیده بود و حق تعالی قرآن که برت فیرسیر **سجده** زوئی انا بآبید الله علیه
السلام قال ان حدیجی لما لویت جعلت فاحیه تلوذ برسول الله صلی الله علیه و آله
وتدور حوله و قال له یا رسول الله انی ارجو ان یجعل النبی صلی الله علیه و آله یجعلها
یجعل تدور علی ان قال له رسول الله صلی الله علیه و آله لا بدی ما یقول فتر
جری علی السلام فقال ان ربك یأمرک ان تفر علی فاحیه السلام و یقول لک انک
فی بیت من مصیب کعبه من ذهب و معدن من یأویب آخر من ایستقامه و یقول
و یقول و یقول فتر قالت فاحیه علی السلام ان الله هو السلام و من السلام و الی السلام
شرح مؤلف کتاب طب البدره و حمل القدره و اوضح ان یخبر کفر که جوهری که است
که کوب **الرحم** التوفیر فی طرف الاناب یعنی کوب نیزه آن برآمد که است که در طرف
از بیت **این** **علام** **دای** معروض میدارد که جوهری که است که که الانابیه مابین کعبه
من القصب و منی فاحیه و المصحح الجنوب و مناب یعنی انوبه و جنوب است که مابین دو کردنی
و آن وزن افول است و جمع آن جنوب و انابیت پس از کلام جوهری معلوم شد که کوب
بر است که فی الانابیت فلم یجد و کردنی که گویند و جمع آن جنوب و انابیت اما حسب
منابیه گفته است که کعبه القاصه بنو انوبه و مابین کل عدیه من منابیه و کل شیء علی
و ارفع من کعبه و حسب مجمع البحرین گفته الکعبه یقال للانابیه یکن کل عدیه و کل
شیء علی و ارفع من کعبه پس معلوم شد که انابیه کعبه انوبه را که قلم میان دو کردنی
میدانند مع ذلک و آن نه علامت دهن و ارفع حسب قاموس گفته الکعبه کل قصب
للعلم و العلم ان شرف القوم العدم و ان شرف من جانیتهما و مابین الانابیه من القصب
ازین کلام حسب قاموس معلوم میشود که کعبه فی بند و کریمیت که میان دو قلم فی
و ارفع است جانی جوهری که است اما در تحقیق انوبه گفته که الانابیه من القصب و ازین
گفته که الانابیه و الانابیه ازین کلام حسب قاموس معلوم میشود که انوبه و کعبه یکی باشد

الطباع قال الحق في كل كتاب
الذي ليس فيه الحق فهو كذا

و این قول اول که کعب مابین دو جنوبه ازنی است منافی یکدیگر نیز پس شنباده
اول ظاهر و معلوم شد و مع ذلک گفته است که مقام الفتح کعبه ایست که کعبه معلوم است
و مقام جمع منافی است که جا ممکن قدم باشد یک کعبه جا ممکن قدم است نه قدم بنا براینکه
بند و کرده است و بنویسد که قلم مابین دو کعبه است و ظاهرش آنست که کعبه بنیاد و مجمع
الجزین نیز است بنیادهای مذکور باشند چنانکه کعبه معنی متصل و علاه و ارفع جمیعاً مناسبند
و کرده است و وجه مناسب با جنوبه که قلم مابین دو کرده است ندارند و صاحب مجمع البحرین در کعب
که کعبه بنیاد الفتح کعبه و اجداد القبط الفتحین ایضا و در کتب کتب است که قولی ساقط است
و کعبه بنیاد کعبه مابین دو کرده است و کعبه معلوم است و کلام جوهری صحیح را از معنی است
و جبارش منافی هم نیست و او نیز در قلم گفته که مقام الفتح کعبه و هر سه عبارتشان لازم
درست می آید و موافق او در دستور الله نقل شده الکعبه الواحده الکعبه و در جو
عقد الفتح و کعبه الکعبه و غیره از لغتین موافق جوهری نقل کرده اند
و ایضا در کلام جوهری معلوم شد که جنوبه جمع است مثل انانیت و از کلام صاحب
قاموس و بنیاد و مجمع البحرین ظاهر میشود که انانیت جمع و جنوبه مثل جنوبه و اجداد
ظاهرش نیست که تحقیق جوهری در اینجا معجز باشد و ملو و لوا و کبر لام و فتح و ضم نیز
صل کرده اند معنی انانیت و طلب فرما و کسی که روان است چنانچه در ادعیه مائوده وارد
شده است که انانیت الفتح و کعبه الفتح مناسب مقام است و ملو و لبس است
تفسیر مائوده اند به تفسیر الفتح الفتح الفتح در اینجا معنی تفسیر در اینجا معنی است
یعنی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تفسیر و زاری مینمود و کعبه حضرت جعفر و احوال مادرش را میبرد
و معنی آخر یک نیز مناسب است یعنی حضرت فاطمه زهرا اصولاً اند علیها کعبه حضرت جعفر
صلی الله علیه و آله چسیده بود و کعبه حضرت را حرکت میداد و احوال مادر را میبرد و او را
میبرد چنانچه در باب الغفال است که هرگاه بر امری مصر باشند با یکدیگر میچسبند

[illegible]

۴۰

نازل شد بفتحین و فتمتین قرأت نموده اند شیخ طوسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان در مورد
رعد بیان نموده که عده و عده هر دو یک معنی و جمع عمو و عحاد است. و فرقی که است که
جمع جمع عمو و عحاد است و عده اسم جمع است یعنی شیخ اما قلب الدین سعید بن
نباغین الراوندی علیه الرحمه در کتاب فرائج الجراح روایت کرده است از امام محمد باقر
حجیر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند که چون خدا بجهت بری علیهم السلام بدو بار خلیفه
نمود و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که طفل بود از غم و حزن بپناه بحضرت رسول الله صلی الله
علیه آله آورده و درود و راضی و آنحضرت میگردید و متفرج و زاری از حضرت رسالتا صلی الله
و آله سؤال مینمود و میخواست که یا رسول الله کیست مادر مهربان من و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه آله جوابی بآن فرموده العین خود پیغمبر خود و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بر یکو دید بر آن
سؤال و از آنحضرت آن سؤال را مینمود و بدو آن استیجاب داشتی فی سبکات منشد و
از او من دید بر برادر کار بر نمیداشت و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که ما نطبق
عَنِ الْخَوَافِ اِنَّ هُوَ الْاَوَّلُ وَخَتِ بَوَاحِیْ بُوَ قَبْلِ اَنْزُلِ وَحِیْ اَتَمِیْ نِیْثِ اَنْ کَیْ جَیْزِ رَوَا
فرمود که ای خود که بدید حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که بدرستی که در دو کاست امر میگردید ترا باینکه سلام خداوند عالم را از عرس فی حضرت
فاطمه علیها السلام و بگوئی از برای او که مادر تو در خانه است از جواب هر خوفی مثل فی کتبنا می آید
و مقها می آید که ما چنین و مانند باشد از یافتن سرخ است و این خبر راجع از جواب هر که مادر
عالمیقدار تو در آن است میان فقر کسی زن فرعون و فقر مردم مبت عمران است
پس آن طبقه الرسول چون سلام و پیغام خداوند عالمیان را از زبان منبر بیان پدر
عالمیقدار خود استماع نمود با وجود و مسقرت و جواب گفت که بدرستی که خداوند
عالمیان است مسلم از جمیع معایب و نقایس و از ادوات مسلمانی جمیع عالم و عالمیان
و سبوحی او بر یکو و دخیبتنا و سلامها این مقام واهی معروض میدارد که چون قبل از این است

کثیره آسید و میم هر دو مثل خدیجه کبری علیها السلام زوجه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بودند
 غیر حضرت خوانند بود و ممکن است که بان است با حضرت ایشان شرف قرب و جوار حضرت خدیجه
 کبری علیها السلام شرف گشته و وقوع در طرفین حضرت عبت با اعلی شرفیت هم حضرت خدیجه
 کبری علیها السلام که خیر الامور و مطهرها و شرف مکان بالمکین است و الله اعلم **بمقام خدیجه**
 کبری علیها السلام و نسبت این مقام و اعلی معروض میدارد که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چنانچه
 سابقا ذکر شد کساح الشاه بود و زمان بسیار جوانی که ری نمودند احدی نوبتم آن
 نهاد که ساز زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را بنی حضرت خدیجه کبری بود و با احدی از زنان
 حالیا را خواند بود و یک حضرت خدیجه کبری علیها السلام سیده و بزرگترین سائین و انجین است
 و یک از زنان گذشته و آینده و شرف و رتبه او نبوده اند مگر فرزندان بزرگوار حضرت
 فاطمه زهرا علیها السلام و فضیلت هر یک از ایشان با درجوب زیادتی فضیلت آن دیگر است
 شیخ طبرسی علیه الرحمه و الغفران در تفسیر مجمع البیان و در نقل میلم بنته عمران در سوره مبارکه
 آل عمران بیان نموده که رویت شده است از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که آنحضرت
 فرمودند که فضیلت او ده است حق تعالی خدیجه را بر زمان است من بها کثر فضیلت داده
 بود و میم را بر زمان حالیا و در کتب اعلی سنن تیر انجیریت شریف مطبوع است اینها در
 دانت که جمعی از احوال حضرت خدیجه کبری علیها السلام را از احادیث متفرقه جمع و بعنوان احوال
 و مختصا راجع زواید مشهوره ذکر نماید حضرت خدیجه کبری علیها السلام و حضرت یحیی بن زکریا
 اکابر قریش بود و در کمال عقل و ایمان و نهایت ثروت و سامان و از سکنیت اندک گرام
 بود و با دشمنان عظیم و اشراف کرام و بزرگان عالمیهم را که مالک چهار صد غلام بودند
 لشوهری می نمود قبول نمود و هر وقت که وصفی از او صاف حضرت رسالت بپا می نمود
 علیه و آله را استماع می نمود و جزئی سخن را مخطو میکرد و روزی از روزها بطواف بیت المقدس گرام
 جمعی از زنان استغفار داشت عالمی از اجداد برایشان گذشت و گفت ای زمان

بسم الله الرحمن الرحیم
 ذکر احوال حضرت خدیجه کبری
 علیها السلام

مکره قریش وقت ظهور پیغمبر آخر الزمان شده خوشحال گشته خود را شرف خدمت او سرافراز نماید
 این سخن در اول خدیجه موثر و کارگر گشت و حضرت خدیجه علیها السلام بعتل و کمال و عفت و جمال
 مشهور آفاق و ملک که تعلیم بود و مالک اموال بسیار و مومانی بسیار و در هر ناحیه غلامان
 مومانی او بود و حق آنکه نقل نموده اند که عدوستان او زاده از دشمنان او بود و در هر طرف
 در شرف منزلت و محبت و عزیزها مال او بود و حضرت خدیجه را عموئی بود و در مقام که از جدیتین و
 اجار و عالم بکلیت کتب بود صاحب منهای در حضرت معیت نقل کرده است که عرض کرد
 و در آنحضرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که اگر او را یک ایام نبوت نوبتم هر آنکه مایه نام
 بنویسد می کردن یکدل و بلیغ و در آنوقت خوانده بود که زوجه حضرت پیغمبر آخر الزمان
 صلی الله علیه و آله زنی باشد سیده و قریش و بزرگ اقوام خود و در حب عقل و کمال و عفت و جمال
 و اتفاق خواهد کرد تمامی اموال خود را در راه رضای آنحضرت و در جمع امور و در راه حضرت
 سیده المرسلین و وزیر و عکس آنحضرت خواهد بود پس چون و در وقت در میان قریش بکثرت
 عقل و جمال و وفور مال برادر زاده خود و دیگری را که آن نبوت نبی الله علیه و آله را آن بود که شاید
 مابین شرف سعادت برادر زاده او شرف شود و بکثرت خدیجه او صاف حضرت پیغمبر را
 نقل می نمود و روزی از راه امتحان بکثرت خدیجه گفت که ای خدیجه با دشمنان جهان و بزرگان
 و اشراف زمان بخیر کناری تو آمد نه رنجت به یک بنمودی مگر راجعت نشوهر
 نیست حضرت خدیجه گفت که ای عمو خدیجه ام که که شوهر کنم و بزرگان لبیک بگویند پس خدیجه
 من آمده اند و لم ایشا از قبول نمود و وقت ایشان مکر و در وقت گفت که ای جان عمو
 در زدن من است بجز عجبی کنایه از چند حضرت عیسی علیهم السلام و درم که در آن نوشته است
 عزایم و طاعت من از آن عزایم و طاعت برآب میخوام تو از آن آب غسل کن و کجاست
 چند نیز از آن غسل فرمود و میگویم آنرا بر سرست کند و در جواب هر که شوهر تو باشد و جواب
 خواهی دید پس حضرت خدیجه علیها السلام جان کرد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بجهاد و جلال

وضعت کمال در خواب دید که از خانه ابوطالب برون آمد و چنانچه او شد خود او را طلبید و خواب خود را با او نقل کرد و فرمود گفت که ای خدیجه هرگاه در سکنی آنچه تو بدیدی صفت
 سبغ آخر الزمان است نشان است با تو بود که تو زودتر خبر آن حضرت خواهی بود و من نیز در کتب
 خوانده ام که مثل تو زن جنت و جمال و شرافت و مال زودتر او خواهد بود و نقل خدیجه بپاش
 و فرمود تمام گشت بود که خدیجه خبر رسید که زکات و صدقات بپاشم حضرت ابوطالب
 برادرش بجهت حاجتی آمده اند حضرت خدیجه بمسیره نام علام خود که سر کرده علامان او بود
 انفرمود که ایشان را با عزا تمام و نقل خانه کن و علامان را در کن که در خدمت کزای ایشان
 اهتمم تمام نمایند و خانه را بفرشهای نیک مغروش و کرسیهای زرنگارین نمایند پس
 حضرت خدیجه حضرت ابوطالب و برادران او اعزاز و احترام تمام نمود و ایشان را با نوا و نوا
 و صلوات و طبله و اشتر برصاف نمود ابوطالب گفت که ما را تو ای خدیجه حاجتی هست حضرت
 خدیجه گفت که ای سید و بزرگ تو پیش حاجت خود را بیان فرما ابوطالب گفت که در میان ما
 فریب است و بجهت تو جمعی کثیر در کفارت اند و احوال ما بترتبه عسرت رسیده است برادر زاده
 حضرت محمد صلی الله علیه و آله در کمال امانت و دیانت و صداقت است میخواهم که قدری
 از مال خود را بوسه بدهم و بجهت او نیز مثل سایر تجارت خیری قرار فرمایم و تجارت هرگز
 نخواهی ارسال نمایی حضرت خدیجه علیها السلام گفت که ای سید من تو را چه خواهد و مهر طرفه
 خود را داده نمایی حق را بد و بجهت اوست اصناف آنچه با جران خود میدهم پس ابوطالب علیهم
 السلام و خود بخاک گشته احدی از برادران خود را طلب حضرت سبغ صلی الله علیه و آله فرستاد
 چون آن آفتاب فلک حضرت و رسالت و نقل خانه حضرت خدیجه شد ایشان را در خانه
 خانه تابان گشت حضرت خدیجه علیها السلام از عجب حجاب مثل نور آفتاب را در خانه خود تابان
 مسیره را طلبید و باو گفت که تو را من ننمودم که با علامان در خدمت ابوطالب و برادران او
 اهتمم تمام نمایند برده ای زرنگار و صراحتی کشیده اید که آفتاب بعلیه ایشان تابیده است

میسره گفت که ای سید من بخدا قسم که آنچه تو ملاحظه نموده آن نور آفتاب نیست بلکه نور کمال
 با کمال حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است حضرت خدیجه علیها السلام را از استماع این سخن
 محبتی که از عظیم قلب آنحضرت داشت زیاده شد و در دل خود عشق محبت را نهان نمود
 پس حضرت خدیجه علیها السلام از عجب پرده زرنگار حجاب با حضرت گفت که ای سید من خوش
 آمدی و کلبه مرا بنور قدم شرفیت منور فرمودی آیا میخواهی که امین باشی یا موال من و بهرگاه
 که خواهی حرکت فرمایی آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بی تو ازش مغر شام در دم حضرت
 خدیجه گفت که ام چشت یار باشا است پس حضرت خدیجه قدر خطری سر مایه با حضرت داد و
 و بنیز سفر او را آماده نمود و بمسیره و جمعی از علامان خود روانه نمود و بمسیره سفارش تمام
 و خدمت کزاری و اطاعت امر عالی آنحضرت فرمود و گفت ای مسیره اختیار تو و جمیع علامان
 و کمال من با حضرت محمد است باید که طمع و متفاد آنحضرت بشنید و دقیقه از امر استغفار نکند
 فرمود که داشت نمایید آنچه درین سفر اتفاق افتاد از او مشا به شود و ضبط کنی تا اینکه بجهت من شام
 آنرا بیان نمایی مسیره گفت که ای سید من آنچه فرمودی بجان من است کام و شکر قسم که
 من قبل ازین نیز آنحضرت را دوست میداشتم اکنون دوستی تو که سید یعنی چشت
 فرونی محبت و خاص من در خدمت آنحضرت مدتی چون آنحضرت را در سفر خیر اثر نمودی
 حضرت خدیجه آمد که با او و او را خدیجه حضرت خدیجه گفت که ای سید من وای زهر چشم من آنچه
 پوشیده و خائب شما در خدمت است که دعای آن دارم که این جامه را بر پوششی اما این
 جامه با بجهت دعای شما از دست خود فروختن فرمایید تا آسمان موافق قدم مبارک تمام
 آنحضرت فرمودند که ای خدیجه جامه هر قدر که بپوش بدی من در دست می آید یکی از محراب آنحضرت
 آن بود که بر جامه که می پوشید موافق قدم مبارکش می آید اگر جامه دراز بود قدرت الله جل
 که جامه و اگر کوتاه بود دراز میشد پس حضرت سبغ صلی الله علیه و آله فرمود که حضرت خدیجه بپوشید
 بود پوشید و بعد آنحضرت موافق و درست آمد حضرت خدیجه از دست ایشان خال نیر عشق و محبتش

۱۲۱

<http://fb.com/ranajabirabbas>

مذکر که را به این دیر برای من طعمی میسر کرده است و التماس نموده که کلمه بهمانی و فایده
 شود بسیار تا به بر او رویم اهل قافله گفتند که از نزد واهلای خود که داریم اوجیل لعین گفت
 محمدا را که از دید که او این در اسکت پس اهل قافله بخت آنحضرت رفته احوال خود را
 بآن حضرت سپردند اوجیل لعین پیش افتاده با اهل قافله بصره رشت چون در جل بر
 شد نزد راس ایشان را اعزاز و احترام تمام نمود و بکجاست ایشان طعم حاضر کرد و ایند چون
 مشغول طعام خوردن شدند راس کلاه از سر برداشت و کنای بدست گرفت و بر
 روئی ایشان یکیک نظر میکرد و کتاب را ملاحظه می نمود و در یک یک مصافح میفرمود
 الرافق را ندید پس کلاه خود را انداخت و فریاد کشید که وای وای ما را میسر شد و
 مطلب درین خود میسر شد و باز روی خود را بکشتن لب گفت راس ای عزیز
 خدایش آیا کسی از شما را قافله مانده است که حاضر نشد اوجیل لعین که بزرگی قوم
 خود را بر خود بسته بود گفت که بلی سپر خود و سالی هست که اجیر زنی شده که برای او
 تجارت نموده هنوز سخن آن ملعون تمام نشده بود که شیر طبعی و شیر بخره بن عبد
 المقلب عجمی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شتی بر دهن آن ملعون زد که بر پشت افتاد
 و گفت ای بدترین مردمان چرا کتفی که در قافله مانده است لب بر تیر و سراج میزد
 کند استیدیم او را در نزد مناع خود مکر از جهت راستی و امانت و عیالات و دیانت او
 و در میان نسبت بهتر از او پس حرمه متوجه راس شد و گفت بنامین آن کتاب را
 که در دست داری و خبر ده من که چه چیز در آن نوشته شده است تا من عقد تو را کنم
 و در مطلب الصلت رسانم راس گفت که ای سید من این بختی که در آن
 صفات پیغمبر آخر الزمان نوشته شده و مصحف آنحضرت است که بوده معتدل العاصم و
 بیکنه را بر روی او بوده باشد میان و کشف عیانت و شفاعت نماید میسر سازد
 در روز قیامت عیسی گفت ای ملک اگر بیتی او را عیسی راس گفت که بلی عیسی گفت

که بعد از من پادشاهانم بود در آن درخت صاحب این صفات را پس راس بخت تمام
 شد و دست آن سید نام روانه شد چون نزدیک رسید آنحضرت آورد و تعظیم نمود و بر
 بر آنحضرت سلام کرد آنحضرت در جواب فرمود که و علیکم السلام ای عالم ربمانان اویس
 وای خلق بن یونان بن عبد الصلیب راس عرض کرد که شما نام مرا چه دانستید و که آنحضرت
 بشما نام پدر و پدای مرا آنحضرت فرمودند که احبار که درین کس که پدر دادوستد بنوک که در
 آخر الزمان مسجوت خواهند شد پس راس بر سر قدم مبارک آنحضرت گذاشت و قدم مبارک
 آنحضرت را بوسید و بر روی خود مالید و عرض کرد که ای سید بشر امیدوارم که در بر اتم
 شرفیت منور کرد و اهل آنحضرت فرمود که اهل قافله اموال خود را بمن سپرده اند راس عرض
 کرد که من ضامنم که اگر راسیانی از ایشان کم شود مشتری در عرض من هم پس آنحضرت راس
 بخت بر و روانه شد و این دو درگاه و دست یکی بزرگ و یکی کوچک و در پیشگاه
 کوچک کلبیایی ساخته بودند و در آنجا سوار متعالی بودند و درگاه آترادیه
 و کجاست ساخته بودند که هر که از آن درگاه داخل شود بضرورت پشت و دو تا نموده تعظیم
 آن نموده قیام نموده باشد راس دست آنحضرت را از آن راه آورد که محضرات آنحضرت
 مشاهد نمودند و بخت از دنیا بقیض شود چون راس کجاست که داخل شد بقدر آتشی
 آن درگاه بلند شد و آنحضرت در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 ای مجلس برخواستند و آنحضرت را در صدر مجلس جاده اند و راس مثل غلامان در برابر
 آن حضرت ایستاد و مکملت کرد ای برهان جان بسته در میانان و دیگر دست
 بسته در برابر راس نهادند و از میوه ای لطیف شام نزد آنحضرت آوردند پس راس بر
 بخت آسمان کرد و گفت برورد که را خاتم نبوت را میخاتم ملاحظه نماید پس حضرت خبر
 با هم مکمل میل آمد و در ای مبارک آنحضرت را از دوش مبارکش برداشت و مهر نبوت از
 میان دو کتف مبارک آنحضرت ظاهر و فوری از آن ساطع شد که در برابر راس روشن کرد

پس از این که از دست آن نورجیده افتاد چون هزار جبهه برداشت گفت که تو بی گناهی من
 میطلبم و از روی جنور شرفیت را میگیرم پس قوم متفرق شدند و ابو جهل لعین با هزاران
 لعین و کین بخار و ذلیل برکت آنحضرت تسبیح و در نزد راسخ نماندند و راسخ گفت
 که ای سید من بنات با قدر که حق تعالی گردنهای گردن کشان عرب را برای تو ذلیل
 خواهد کرد و مالک بسیار بلاد خواهی شد و قرآن مجید بر تو نازل خواهد شد تو بی سبب
 انعام و مروت است اسلام و جمیع بتها را بایستی و درینها را باطل و در طرف توایی کرد
 و نام تو باقی خواهد بود تا آخر الزمان ای سید من ای پسر آن دارم که تصدیق کنی بر جمیع
 ربهانان و راضی شوی از ایشان بگرفتن جزیه در زمان خودت پس راسخ را میسر و بجزیره کرد
 و گفت که بیا تو را خودت ازین اسلام برسان و بنات برده او را که رسالتی یافت
 پس بعد انعام و تحقیر علی بن ابی طالب بر کردید و خود را از فرزندان او خواهد کرد و نام خبر
 او تا آخر الزمان باقی خواهد ماند و همه کس بر او حسد خواهند نمود و بگویند تو است که دل
 بهشت میبوی و ملک کسی که با او ایمان آورد و نصیحت رسالت او نماید و در دستگیر او
 از شرف مغیران و افضل ایشان است ای سیر و احیای کن در شام بر او از بهر او که اهدی
 او نماید و بر کرد و بسوی سبب الله اکرام پس آنحضرت را میباید و در معنای با قافله بجانب
 مدینه آمدند و چون بنام رسیدند امتعه خود را بعقبت اعلا فرود داشتند و تفهیمای عظیم بجهت
 ایشان بپرکت و جود آنحضرت بهم رسید که هرگز ندیده بودند و آنحضرت بر هر سنگ و درخت
 که گذشت آنها را آنحضرت تسکین میدادند و بگفته السلام علیکم یا رسول الله و محراب بسیار
 روی نمیدادند آنحضرت با قافله مر حبت کرد و بنزدیک رسید میر و بنزدیک آنحضرت
 عرض کرد که نفع و خیر کنیز در این سفر خیر از برکت تو واقع شد که در مدت چهل سال
 واقع نمیشد پس صلوات چنان میدادم که شمشیر برید و فرود سلامتی مال کنیز و نفع
 عظیم را بخت چه رسیده که دایب و آلت که هرگز ندیده بود و جلد وی بک عطایا میباشد

پس آنحضرت سبقت بر قافله گرفته بجانب مکه مظهر روان شد اتفاق حضرت خدیجه در آنوقت
 بعضی از زنان در قصر مکه که بر راه مشرف بودند مشاهده نمودند که نظرش بر سوادنی افتاد
 که از دور می آید و ابری بر سر او سایه افکنده و برکت تمام می آید و مکی از جانب رست
 و مکی دیگر از جانب چپ او بر روی هوا می آیند و هر یک شتر برهنه در دست دارند حضرت
 خدیجه از مشاهده این احوال متحیر شد و گفت خداوند چنین کن که این مقرب درگاه تو بگشاید
 محترم می آید چون آنحضرت شتر نزدیک رسید و معلوم شد که آنحضرت محمد است و بجان خود پیچید
 می آید حضرت خدیجه علیهم السلام بی برهنه تالبت در استقبال آنحضرت و او را نشاند و وقار و
 مکین و محال حضرت خدیجه علیهم السلام مرتبه بود که چون اراده نمود که از مکه بی مکانی و
 باز نماند بجان زود در روی کرسی زین خود قرار داد آرام گرفته کنیزان او را با کرسی
 زینش نقل و حرکت میدادند آنحضرت آواز ایشان را رسیدن مال و تفهیمای شکر نمود
 حضرت خدیجه گفت که ای نور چشم من میره چرا در کاب نیت آنحضرت نکردی که میره از
 محبت می آید حضرت خدیجه گفت که ای سید من بر کرد و با میره و دل من مقصود حضرت خدیجه
 آن بود که در کاب آنچه دید و بود بعین البصیرت مشاهده نماید چون آنحضرت برکت آن ابر
 نیز با او برکت و با بر در اجابت با آنحضرت معاودت نمود و بعین خدیجه بجلالت قدر
 آنحضرت زیاده شد و در دردت دیگر واقع شد که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 بجهت بنات از قافله سبقت گرفته بجانب مکه مظهر روان شد زمان در زیر پای ناقد آنحضرت
 چیده شد تا آنکه از روی کوههای مکه مظهر رسید در آنوقت خواب بر آنحضرت مستولی
 شد حق تعالی امر کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن وقت در آن وقت را که برای بر کرد
 خود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خلق کرد و نام قبل از آمدن آدم بود و هزار سال
 و آن قبه را بر بر سر آنحضرت بگشاید و آن قبه بود از آن وقت شروع که او بخت بود بر آن
 علفهای هر دایه رسید و از بیرون اندر روشن می نمود و از اندرون بر و نش میباید

چهار رکن و چهار درخت یک رکن او از بر جد و یکی دیگر از باقوت و یکی از عقیق و یکی
از دروازه بود چون حضرت جبرئیل علیه السلام آن قبه را بر او آورد و چو ریان بهشت شدی
کردند و از قهر دای خود مشرف شدند و گفتند ای خداوند بخشنده و شایسته پادشاه نوروز
گویم باز و یک بهشت بهشت صحت این قبه و سیم رحمت از جانب عرش و زید و در
بهشت صید آمده پس حضرت جبرئیل علیه السلام آن قبه را بر زمین آورد و بر سر مبارک
آنحضرت اخراجات و ملائکه و بنی ارکان از آفرینش و صید استیج و تقدیس بلند کردند
حضرت جبرئیل علیه السلام در پیش آنحضرت نشاند و کوهها را شادی بلند شدند و درختان و در
و ملائکه همه آواز بلند کردند و گفتند لا اله الا الله محمد رسول الله کوارا باد تو ای مبدع کننده
چهار رکنی تو در نزد پروردگارت در آنوقت حضرت خدیجه که در غوفه غنی و در مقام خود
نشسته بود با جمعی از زنان قریش ناما نظرش بر شیب که افتاد و در مقام بر ده حجاب
از شیب دید و او بر و پشت نور ساطع و قبه لامع و آنحضرت را شایسته بود و حضرت عظیم
او را حاضر شد زمان گفت که ای سید عالم این چه حال است که در توشا به یکدیگر خدا
نخواه که تو چنین حالت روی در حضرت خدیجه علیها السلام باشی آن گفت که ای خواهر
که تو بگویدی که من در خوابم باید از یکدیگر گفت که تو سیدای حضرت خدیجه گفت که شما نظر
کند بسوی من و من به من بشنید چون ایشان نظر بسوی من معلق کردند گفتند
نوری می بینیم که ساطع است بسوی آسمان خدیجه گفت که آن قبه نورانی و اکر در میان
قبه است و آنها که بر دور قبه نه نظر شما می آید گفت که من سواری می بینم از
آفتاب نورانی تر و بر ناقه و دنده سوار است و قبه نورانی تر و لامع در بالای سوار
روان است و مرغان سبز آفتاب را احاطه نموده اند و یکان می بینم آن سوار حضرت محمد
صلی الله علیه و آله و آن ناقه صهبای من باشد آن زمان گفتند که آن جاده و حلال
که تو نقل میکنی بجهت پادشاهان روم و عجم سبزه است از برای حضرت محمد که می رسید و حضرت خدیجه

گفت که فضل حضرت محمد صلی الله علیه و آله زیاده بر نسبت حضرت خدیجه عظیمه مر آن راه انداخته
بود تا آنکه آنحضرت تسبیحان کوههای مکه از جانب معلی و جل شد و ملائکه باقی قرآنها
رفت حضرت خدیجه از محبت آنحضرت بر طافست گشته بر بنی هاشم و می نشست و می گفت که کی
باشد که میایی ای حضرت محمد و چشم ما از دیدن جلال یمینات روشن شود و در آنوقت حضرت
بجانه حضرت خدیجه رسید دست بر طافه دوز و کنیزان گفتند که کیست آنحضرت فرمود که منم
آمده ام بجهت دادن بشا رست که یک پسر رسیدن مالش پس چون حضرت خدیجه صدامی آنحضرت شنید
از قصر فریغ می بردند تا وسط حیاط دوید و در پشت بر ده حجاب است و کنیزان در را
گشودند پس آنحضرت داخل شد و فرمود که السلام علیکم یا اهل البیت حضرت خدیجه در جواب گفت
که کوارا باد تو سلام ای خوشتر من آنحضرت قه فرمود که کوارا باد تو رسیدن مال است
حضرت خدیجه علیها السلام در جواب گفت که کوارا است بر من سلامتی تو ای خوشتر من قسم بخدا
عالمیان که تو بتبری دوز من از جمیع مالمین و اهل من پس حضرت خدیجه چند شعر در وصف
آنحضرت خواند بعد از آن گفت که ای محبوب من قافله را در کجا گذاشتی آنحضرت صلی الله
علیه و آله فرمود که در جفجه که استم حضرت خدیجه پرسید که کی از ایشان جدا شدی آنحضرت
فرمود که در این محبت چون خدیجه این سخن را شنید بر خود لرزید و گفت قسم می دهم تو را
بکدام عالمیان که در این محبت از جفجه از ایشان جدا شدی آنحضرت فرمود که بی تو قافله
بجهد از برای من زمین و فرزند یک گردانید دور از حضرت خدیجه گفت که من نمی خواهم
که تو چنین تنها داخل شوی و من می خواهم که تو با قافله آبی و پیش پیش قوم مثل آفتاب سوز
باشی من خدمت چشم خود را با استقبال تو فرستم و غلامان من قربانها بسره راه
تو آوردم و کنیزانم حجرهای خود و بجز در دست بخدمت تو نشاند آنحضرت صلی الله
علیه و آله فرمودند که کسی از اهل مکه از آمدن من مطلع نیست هر کجا میفرمائی باینست
بر یکدم و آنچه ده های توست چنان میکنم پس حضرت خدیجه علیها السلام بجهت آنحضرت تو را راه

کرمی آورد و نان و نوشه خدیجه از راه غلبی و پاکیزگی در میان جرب علوم و حکما بود و گفت
 با حضرت که سپردم ترا کسی که دور را برای تو نزدیک میکند بر کردای تو خیر من بقا فله
 پس حضرت صلی الله علیه و آله چون مرحمت نمود حضرت خدیجه علیها السلام باز آن خوف رفت
 و عاقله منمود که آیا آن قبیله ما آن جاده و عیال خود را بدر کرد یا نه که نظرش باز آن قبیله
 و عاقله چنانچه دیده بود افتاد که آمدند و با حضرت احاطه نمودند و عیال حضرت خدیجه علیها السلام
 زیاده شد و خشنودی عظیم با و روی نمود و شعری چند در شان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 بر زبان راند و چون آنحضرت بقا فله رسید سیر کفیکه با تخریب در آن ملک مظهری
 شد آنحضرت فرمود ملک رفتم و آمدم معیر و محل بر شراح نمود گفت که ای سید من بجای کوه
 رفتی و آمدی آنحضرت مان کرم خاتون اورا و آب زهرم را با و نمود و سیر و سیرت کشید
 بر خواست و فریاد زد و بایل قافله مجزیه آنحضرت را اظهار نمود روز دیگر آنحضرت بقا فله
 و خشنود و آنحضرت مثل آفتاب انور پیشش قافله می آمد و حضرت خدیجه از غریزه عاقله
 نظاره آن نور جمال منمود و خشم خود را با استقبال آنحضرت فرستاده بود و گیران
 با جگرهای خود بخت آنحضرت رسانده و هر یک از غلمان حضرت خدیجه با شتر قربانی
 و ریس راه آنحضرت سپاده مجلس فالک سترانیده و جمیع اهل ملک استقبال بیرون آمده
 آنحضرت بر آن مجلس می نشست و بهر یک از غلمان خدیجه که می رسید قربانی بجز آنحضرت
 قربان میکردند تا اینکه با جگر از احترام تمام آنحضرت بجا نه حضرت خدیجه رسید و جمیع اموال او را
 بجا نه رسانید و آنحضرت در میان خانه سپاده و حضرت خدیجه در پشت پرده در آن مجلس
 بود و میره آن اموال کثیره را به عرض منمود و حضرت خدیجه از آن عجب و حیران بود تا اینکه
 حضرت خدیجه از میره پرسید که آنچه در راه از آنحضرت دیده بگفت من نقل کن میره گفت
 ای خاتون مرا کی داشت آنست که هر یک با و صاف حمیده او را آنچه از او دیده ام بیان
 تو نم کرد و لیکن آنچه از آن را عرض نمایم پس نقل کرد و بگفت حکایت آمدن سبل و جاده و ما

عظیم بر سر راه و خلستان در سمت ایل آمدن مجزیه آنحضرت تا اینکه بخت راهب و پیام
 او رسید پس چون نقل او بر دست نمود و پیغام راهب را بجز آنحضرت خدیجه رسانید حضرت خدیجه
 گفت که پس راست ای میره که آنش شوق مرا افروختی و مرا بصلت نمودی قبل بجا نه آن
 بازن و فرزند است در راه رسانی آتی آرا کردم و مبلغی نقد و چندین شتر و خلعت
 فاخره بیکو سپرد و او را و او را و چشمش و شد پس حضرت خدیجه علیها السلام بدر خوا و قبله را بیکو سپرد
 که این اموال منافع را با و بیاورد و او را با آنحضرت در جبه کرد و اند پس خدیجه عاقله فخر کوفته
 و شتر خود را بسته بجا نه و شتر خود را آنحضرت خدیجه را و از او احترام تمام نمود و اموال او را
 کثیره غیر قنایه را با و بیاورد و بگفت ای پسر اینها همه از برکت حضرت محمد است بجز آنست
 ای پسر من بدر سیکه او با برکت و سعادت و عزیز دنیا و آخرت است من هر کس را بجز آن غنی ندیده
 بودم و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بجا نه خود ابولبابه آنحضرت ابولبابه گفت
 که من همه خود را از منافع این مغرب ببخشیدم ابولبابه آنحضرت را و در نقل گرفت و در وی مبارک
 آنحضرت را رسید و گفت ای جان غم آرزوی من آنست که آنچه خدیجه تو به و به صرف خودی
 تو تمام زنی از برای تو خواستگاری نمایم و یکا اگر مرگ من رسد آرزوی من تمام پس چون
 روز و بخت آنحضرت غفل کرد و ستر را نشید و جامهای نیکو پوشیده رفت نمود و بجا نه
 حضرت خدیجه آنحضرت را و حضرت خدیجه آنحضرت را از او احترام تمام نمود و بعد از آن عرض
 کرد که ای سید من هرگاه حاجتی در روی کواه که حاجت تو هست آنحضرت از او فرجیا سرور
 پیش آنحضرت و حق در شبانی آنحضرت نشست پس حضرت خدیجه گفت که ای سید من هرگاه
 از تو چیزی بپرسم خبر میدی مرا یا آن آنحضرت گوید که بلی حضرت خدیجه گفت که چون مالی شتر
 بودم یکم صرف صرف خواهی کرد آنحضرت فرمود که عوی من ابولبابه بخوابد که
 بگفتن عودسی نماید و نو سکناری نماید بگفتن من زنی از اقوام من گرفتار نماید بگفتن
 و تکلیف ننماید مرا بگفتن که ای سید من آن نه پرسیده ایم پس حضرت خدیجه علیها السلام تسبیح نمود

و گفت که ای سید من یا یحیی ای کین از برای تو زنی بده ای که در دنیا تو زمین بشد و آخرت
فرمودند که علی بن ابی طالب چه گفت که ای سید من من از برای تو زنی میدارم اگر دلم از این
کوتاه نظر از تو اومد که مالش از همه زیاده و حاجش از همه بیشتر و کمالش از همه عظیمتر و عقلش از
همه افزونتر و کوششش از همه کثرت و در بابک و پاکیزه و عاقل و دانا و مایه و دهم ای
تو نمایه و جمیع امور قابل باشد از تو عقیل و راضی باشد از تو بخیر و او خوش ترست
در نسبت و خد بر تو بد و بر هیچ ایدادش مانده و بر کان عرب آنحضرت فرمودند که
زن با این صف و کمال و حال کیت نام او را از برای من بگو حضرت خدیجه عرض کرد که آن
کینه زنی که تو بپسندستی پس آنحضرت از سر و چهار سر مبارکش بپسنداشت و عرف در میان تو را
آنحضرت نشاند پس حضرت خدیجه گفت ای سید من چرا حرفش را نپذیردی و جوابش این بود که
بجز اقم که من ترا دوست میدارم و محافت امر تو نمیکشم و معرفی چند خانه و آنحضرت الحاح
تمام نمود پس آنحضرت فرمودند که ای دختر عمن تو زن صاحب مال بسیاری و من مرد فقیر خجسته
مالک نسیم بگو آنچه تو بین دهی که من تو را از من فقیری خجسته بنمایم و من زنی را بخواهم
که احوال و مثل احوال من و مال و مثل مال من باشد و تو مکنه آفاقی قابل تو نیست بگرایند
عظیم الشان پس حضرت خدیجه جلالت در جواب آنحضرت گفت که بجز اقم من ای حمیده اگر مال
تو کم است مال من بسیار است و کسی که جان خود را فدای تو نماید البته مال را نیز بنماید
مال من و جمیع غلامان و کنیزان من و کل آنچه من مالک آنم همه در راه رضای تو و در
حکم تو انقیاست من مصایق بشنیکم از تو بخری را قسم کنی که به وصفا و کان نیک من
بتوانست که مرا از خود دور بگردانی و دست رو بر بسین من نگذاری چون حضرت خدیجه
این سخن را فرمود که زبان شد و قطرات اشک حضرت از او دید و حضرت خدیجه جلالت
فرمود بخت دشمنی چند خانه و گفت بخدا و نه عالمیان قسم که آنچه میگویم حق و صدق است
بر تو و عیبهائی که هست بگو که بروند بنزد پدرم و خود را بکفاری من نمایند و آنچه از مهر و

2619

و اخراجات ضرور باشد من از مال خود و میده پس آنحضرت صلی الله علیه و آله از خانه حضرت خدیجه
شاد و خندان بیرون آمدند و آنرا سرور از روی منورش ظاهر بود و چون بجهان ابوالطالب رفت
شد جمیع اعیان آنحضرت در آنجا حاضر بودند چون آنحضرت را شناسان و خندان و دیدند بسیار
آزاد و علایم ای کثیر و حضرت خدیجه علیها السلام داشتند از آنحضرت پرسیدند که چه خبر داد و تو حضرت
خدیجه آنحضرت بجهت ابوالطالب گفت که ای عمو زکوة امر اصحبتی بموی پوست ابوالطالب گفت
که به حاجت داری ای نوجو پس من آنحضرت فرمود که تو عمو داری من همی بروید و در میان من
بماند و خود را بکسکاری می نماید از او بچنین من حضرت خدیجه را پس عمو ای آنحضرت از نشنیدن
این سخن مرا که خدیجه حضرت ابوالطالب گفت ای جان من تو اهل مانی و مادر کار داری خود
برای شریف و قوی کنیم و نمیدانی که حضرت خدیجه ملک کامله و سعادت مند فاضله است
و از عار و نرسش اجزای تمام مینماید و ناموس زیاد و از تحاب دارد و بخواهستاری او
الله نداید و شان و بزرگان و اشراف قریش و سادات بنی هاشم و پادشاهان من و
اکابر و دولتی لا فقه را لطیف و مال بسیار و راه او صفت نمودند و او بهیچک رغبت
ننموده قبول نکرد و فصل و مرقع خود را زیاد و از اینان داشت آنحضرت بمنبرانی
حضرت خدیجه را انظار نمود و باز ابوالطالب در جواب گفت که ای نوجو پس من حضرت خدیجه
دست خوش خلق و خویش طبع هرگاه ششام امری از او کرد و آنرا بکوش طبعی جل
کن و بر خود آنرا فرار دهد و این سخن را بکوش قریش مریان که بهت برزق ناخواهند
بعد از آن ابوالطالب گفت که ای پسر برادر و حجت را بدیده نهایی عرب مینداز و چنین طعنه می
کنی تو فاقبت خدیجه را نداری پس هر دو حجت را سخن ابوالطالب ناخوش آمد و در مقام جواب
او بر آنکه آنحضرت فرمودند که ای عمو داری که من جلوه دادید کلام را در آنچه نفع و فایده
دارد بر خیزید و بماند و بگوید که تو اسکاری حضرت خدیجه را ویداد بدست من میداد که
شما نمیدانید و حق تعالی القاب که حق آنحضرت بود که من را در ازاد من را مستنوت

عاجت من است که

و آنکه میگوید حق و صفت اما همان خوش طبع حضرت خدیجه نیز سر و دامن بجان حضرت
 خدیجه میروم و آنرا بکثرت شما معلوم می نمایم پس صفیه جامه های سنگ جو را پوشید
 و بجان حضرت خدیجه روان شد چون بجان حضرت خدیجه رسید و قتی که حضرت خدیجه
 بجان بجان بجهت خواب رفته بود چون میان رخت خوابش گفت که رسکاری نمی باید
 هر که با تو دشمنی کند یا محبت صفیه چون این سخن را شنید اندید و ار شد و در نزد خود گفت
 که این دلیل بر صدق مدعی است پس کنیزان حضرت خدیجه را اعلام کردند تا بدن صفیه خدیجه
 او را اعزاز و احترام تمام نمود و امر کرد که از برای او طعام آورند صفیه گفت که ای خدیجه
 من بجان تو نیامده ام بجهت خوردن طعام بجهت آنکه آمده ام ای خدیجه بجهت تحقیق امری که آن
 است است یا دروغ حضرت خدیجه مطلب او را دانست گفت که بلای تو شنیده حق و راست است
 اگر خواهی بنهان دور و اگر خواهی اسکار کن من بجهت محمد و هر یک که دهم و از اجابت را
 از مال خود میدهم هر که او را بشناختی گفت باشد اگر میگوید و کذب او منماید میباید
 که او توید از جانب پروردگار عالمیان است پس صفیه خندان خوشنود شد چون صفیه
 خواست که از خانه خدیجه علی بن ابی طالب روانه شود حضرت خدیجه خلعت کرمانه بصفیه داد و باو
 گفت که ای صفیه قسم میدهم تو را بخداوند عالمیان که باری من کنی و مرا سرودی وصال
 حال آنحضرت رسانی پس چون صفیه نزد برادران خود آمد ایشان باو گفتند که چه کردی
 ای صفیه ای دختر بیکان و باکره کان صفیه گفت که ای برادران عالمیت در حق بر خیز
 بچو رسکاری حضرت خدیجه اگر شما بر خیزند اید بخداوند عالمیان قسم که جهت خدیجه علی بن
 ابی طالب را زاده شما بجهت نیست که شش تو افرو نمود ایشان همه از شنیدن این خبر مرتعش
 شدند و خندان شدند مگر ابولباب که سبب شقاوت بعضی و حمد او زاده شد پس
 ایشان ایکی بر چو رسکند و حضرت ابولباب حضرت یغفر الیاسهای فاخر پست ید و غیر
 بجهت است و او را بر سبب چینی از اسبهای خود سوار کرد و عظمای عالمیت را در

آن سید ابرار را احاطه نمود و بجان خدیجه آمد چون خدیجه را دید از او احترام تمام نمود
 و گفت خوش آمد برای بران پدران ما و ای عزیزترین مردمان در نزد ما ابولباب گفت که
 ما را بخواهت تو میدانی خوشی ما را بخودت و ما درین حرم محرم بران یک پدرم آمدیم
 ما بجهت چو رسکاری و دختر تو خدیجه از برای سید ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و مدبرستی که ما را
 رفت تمامت بجهت خدیجه خدیجه خدیجه گفت که گیت خدیجه از شما و گیت چو رسکاری شد
 از من ابولباب گفت که چو رسکاری از خدیجه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و چو رسکاری شد از تو
 خدیجه دختر تو چون خدیجه از اسبند بر او بسیار ناگوار آمد سرخ و زرد شد گفت شاکه و
 عزیزترین خلقید اما خدیجه ما که نفس خود است و او عاقله زنست پادشاهان زمان
 او را خوشند و نمی نشاند باین بیم فبر که می خواهد شجره بن علیه السلام از خدیجه برون او
 آنحضرت را ناخوش آمد با یک برادر و دو کماله در میان ایشان بطول کشید تا یکی غوی
 آنحضرت گو استهای خود را بجهت نمود و آنحضرت را بر دشت از خانه خدیجه آمدید برگشتند چون
 کنیزان بجهت خدیجه این خبر را رسانیدند او مکر و مخون و مضطرب گشته و زخم خود را
 طلب نمود چون در قنبر حضرت خدیجه آمد حضرت خدیجه او را استقبال و اعزاز و احترام نمود
 بعد از آن با او خزن و کدورت تمام در نزد و نشست و در گفت که آنچه که چرا افتد
 معلوم و مخونی ظاهر که از خانه خود که در حضرت خدیجه گفت که بلای در خانه از زمان
 چو رسکاری تو آمد نه در حق شدی حضرت خدیجه گفت که میخواستم که از حرم خداوند بیکان
 او که تخلص پرورم و در گفت که شش تو افرو نمود ایشان همه از شنیدن این خبر مرتعش
 آمدند حضرت خدیجه گفت که ایشان هر یک عیبی داشته قول کردند ای عوی من حال خبر
 درمی کشی خبر از ایشان چو رسکاری من آمده است در گفت که بلای شنیده ام
 که بجهت بن علیه السلام بن علیه السلام چو رسکاری تو آمده است حضرت خدیجه گفت که اگر
 عیبی باو کان در می بود و در عالم بجنب و از احباب عالمی سر نیز آنگاه گفت که بیتی

ای خدیجه اصل او حسن نجابت و کرمت و فروغ او شمع عفت و مکرمت است و خلق
او جلیل و فضل او عظیم و جود او عظیم است بخدا قسم که آنچه گفته ام در وصف خدیجه علیها السلام گفت
که ای عوی کریمی مدحش را بیان کردی اگر صبی دار و بگوید که گفت که ای خدیجه روی او
مثل ماه بدر است و بیشانی مبارکش منور است بدر زهر جهان آفتاب زمین و آسمان است
حضرت خدیجه گفت که ای عوی من اگر صبی دار و بیان کن در وقت گفت که بی خویست
مخلوق از حسن شایخ و نسب با رخ نیکوترین عالمیان و صورت و بهترین ایشان در سبزه
گلخانه مبارکش چون گل سرخ و بولش خوشتر از مشک اوفر و گلانش شیرین تر از شکر
شکر است ای خدیجه بدان و شایه پیش که من بپرستیدم و دوست دارم حضرت خدیجه گفت
که ای عوی مهربان من هر چند از عیب و میرسم تو مع او را بیان مینمائی در وقت گفت
که ای خدیجه من کی خادم برادر و صفت میکند آنحضرت پس حضرت خدیجه گفت که ای عوی من
مردم میگویند که او فقیر است اگر او فقیر است من صاحب مال کثیرم بپرستیدم و دوست دارم
او بم و ناوشو هر یک من او را تکلیف نخواستگی خودم کرده ام و در وقت گفت که ای خدیجه
که بپرستیدم و دوست دارم و آخرت نموده و بپرستیدم ای فخر گشته و به پیغمبر گرامی خست
منوذر پس حضرت خدیجه الیمس منوذر و در وقت که پر او را رهی کند و در وقت گفت که من هرگاه تورا
و بصل او رسانم من خیر خواهی و او حضرت خدیجه علیها السلام گفت که کل مال من حاضر است
هر چه و هر قدر که دل تو خواهر بر و در و در وقت گفت مرا هیچ مال دنی دنی نیست بلکه توقع من
آنست که شفاعت مرا در خدمت حضرت محمد صلی الله علیه و آله در روز قیامت نمائی بر آن
ای خدیجه که بپرستیدم در پیش روی حساب و کتاب بسیار و عذاب و عذاب چشمهاست
و نجابت منی باید از آن کسی که تابع حضرت محمد صلی الله علیه و آله باشد و بعد از آنست
آنحضرت منوذر باشد پس وای بجا که کسی که از پشت عجزش دور و باطنش ختم و خست
پس حضرت خدیجه رحمت او را قبول و بعد شفاعت او از خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

منوذر پس در وقت بخانه تولید بر او نش و دل نش و دشمنی که و مکر و محزون در روز بر او نش
نشست تولید گفت که ای در وقت به و بشو و تورا و در وقت گفت تورا چه بشو و که اینقدر غافل نش
و در او در قتل خود منوذر تولید گفت که من چه کرده ام و در وقت گفت زیاد بر او چه بشو و که
شد که حضرت محمد صلی الله علیه و آله سر زارش منوذر و دلهای پسران عبدالمطلب را بچشمش آورد
بپزشکی ناکاه و بر پیشه بطحا و شیرب حمزه بن عبدالمطلب با شمشیر برهنه بر سر تو آمد و تو را در
ازنه غایب تولید گفت که ای برادر من بدی ایشان گفتیم و خبرهم متو اتم گفت در شان ایشان
و یا را در داده ایشان که کله عالم بر یکی او شهادت میدهند ولیکن ایشان آمده بودند نیز
من بکبت تو استکباری خدیجه و تو میدانی که او حافظ و ملکه زمان است و با او شان
جهان خست منوذر و نیز و صبح او بخت رکش زکات و انتراف از من میشو و در وقت گفت که
بچشم خست که صفت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را ندانم و آرزوی آن نمایم که با او خست
چون که چون و خست تو خدیجه از او کرامات تمام ملاحظه منوذر باور حق و خست تمام و در وقت
و عبدالمطلب را تولید را منوذر او را راضی کرده با خود برداشته نجابت خانه عبدالمطلب
شد و در وقت عموهای آنحضرت در نزد آنحضرت و خانه ابو طالب بودند چون تولید
در وقت در خانه رسیدند اتفاقا صدای شمشیر بر پیشه بطحا و شیرب حمزه بن عبدالمطلب را
شنیدند که با آنحضرت میگویند که ای نوح چشم من مکر و محزون در پیش خدایم که اگر این
بزمای و ام غامی در میان رست سر تولید را بجهت تو ببارم تولید این را کشیدند و در وقت
گفت که بشو و در وقت باو خست که تو بشو تولید بود و گفت که که از من بگردم و در وقت
که در پیش تو بپرستیدم تو قبول کن و در وقت دست بر صله در نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمودند که بچشم من و در وقت تولید را در امر منوذر و بعد از آنکه ای بخانه شما آمده اند
بکنایه در آنجهت ایشان پس حمزه آمده در آتش و در آتش منوذر و در وقت دست
تولید را گرفته بود و در آتش زبان بر او نش و در وقت ای تو تولید

تو در نزد ما عزیز و گرامی لایق نبودی که افسال ما را با امید از خانه خود بر گردانی و در وقت کفای
خجی ما ششم بدر یکمین نذر حضرت محمد اوست امید ما را بخوانم که این خطبه مبارک میخواند خدا
در حضورم و خاص واقع شود ایما که حاضران و غایبان از آوازه نذر حضرت گفت که خوب است
این بن باشد و در وقت که چون برادرم ملاقات لسان خدا و من عالم کتب و ادیان را از
کرده ام کفن وکیل او بشوم و در نزد شما در عرب ضیو ايجاب را با شما کلام حضرت گفت که بسیار
خوب است ای خلیفه او را وکیل کن پس خلیفه و در قد را وکیل خود نمود و در وقت که دل من بخواب
که این وکالت در نزد خلیفه محقق شود پس ایشان هکلی برخواستند و با اتفاق نذر خواندند که
کعبه آید اتفاقا در آن وقت جمعی کثیر از بزرگان قریش و اکابر عرب در آنجا حاضر بودند و در وقت
صدای بلند گفت که ای معاشر قریش و ای بزرگان عرب و ای جمعی که معاشر در این مجمع
مین سو ال میکنم از شما که چه میگوید در حق خلیفه بخت خلیفه ایشان گفتند که هیچ است و البته
که نام بردی تو نیز که در حسب شرف اوستی و نسب اعلی و رای از کی و عقل اکمل است بخیرم
که مثل ومانندی از برای او خیر است در میان عرب و هیچ کس نیست در وقت که ای معاشر قریش
آیا خوب است ایما که مثل از برای تو بر شوهر باشد هکلی گفتند که نه ولیکن ما بهتر سازیم از برای او
شوهر آن خوب بزرگ قدر او را می نشاند آن و در وقت گفت که ای مادات عرب بدر سید که
او در این وقت راضی شده است بصدای از سادات قریش اما تو نخواستی او را این بخت
و برادرم خلیفه او وکیل کرده است و در ترخیص او و من بخوانم که خدا شاهد وکالت تو بود
و خدا شاهد نذر حضرت صدیکه حاضر شود حضرت صدیکه را خانه تو وسیع بود که کل علی که معطی در آن
سیکند نزد چون اکابر و اشراف قریش این سخن را از روز شنیدند هر کس گمان نمود که
که آن سید که صدیکه باور فخری شده من خواهم بود و نه گفتند که خوب وکیل و خلیفه هستی تو
ای و در وقت تو بی عالم و دانایان گفت و در وقت که صدیکه حرف بزن در حضور سادات و بزرگان
خلیفه گفت که هر چند برهمنه ای مادات عرب کفن من جمیع اختیار و ختم صدیکه را بپوشد

برادر دوم و او را وکیل و خلی خود کرد و ایندم و تو گفت که شاید بد ای کرده حاضرین بیدار
منم و بچ خاتم که او را مبارک خواهم کرد گفت که بی شنیدم و شما شنیدم پس و تو خود بیدار نشد
نموده خود خوشحال و خندان گنج حضرت خدیجه آمد چون حضرت خدیجه و تو قدم خود را نهاد و
خندان و دید خوشحال و فرحنا گشته گفت که رحمت خداوند عالمیان بر تو باد ای عجم در کور
که یاک حاجت مرا روا کرده و مرا عجب اسمی رسانیده و زنه گفت ای علی خدیجه مبارک و
کوار با و بتو اختیار تو را بدست من کنه است و مرا وکیل ملحق خود کرد و ایندم خود را افتادند و علی
دراول روز عهد تو را بخت محمد مصطفی صلوات الله علیه است و تو را با من سعادت عظمی
مترقی خواهم نمود پس حضرت خدیجه علیکم السلام خود خوشحال تمام روی نمود و طلاع فافز که کجا میزنم
میکرد و شما به پانصد اشرفی خرید و بود بچه عجمی خود آورد و تو گفت که خدیجه مرا خیرت مال
و دنیا است و خیرت و فوایش من شفقت حضرت محمد مصطفی الله علیه و آله است حضرت خدیجه
گفت که ات از برای دوست پس و در بخت خدیجه گفت و برخیز و در برت نهادی بخت
و بچه توانی بعل مبارک مال دنیا بچه چنین روز است بدست من که فرو و جمیع اهل حکم و مهران تو
خواهند و چون حضرت خدیجه علیهم السلام از اثر او رفتند عظامان و گزینان خود را مفرمود
که نماز را زمین نمایند و فروش و مسند و پیشتیا و پروای زر کنان را بکنند که بر و آن
و بیکه سبب ازیت باشد مجلس بسیار نمایند و ارباب طلال را بکشایند و بزور دای فتمتی
و عظامان سکود خود را آراسته نمایند و کاه و کوفند و شتر بسیار بخرند و عوامانی زر کنان
و آن شب ترتیب داده بودند که کونا کنان میرا کردند علی بن ابی طالب حضرت خدیجه علیهم السلام
با عظامان و گزینان خود و سهیمه و ولیمه شغال را بشنند و رویت نموده اند که در آن شب نشاند
نفر از عظامان حضرت خدیجه علیهم السلام را تعظیم طر و ف بچه و ولیمه شغال بود که خدمت و کبر
مراجع نبود پس و رقد از خانه حضرت خدیجه علیهم السلام احوال آمد و عجمانی آن حضرت را در کجا
حاضر نبود پس گفت ایشان که حق تعالی بر شما مبارک کرد و راناد و دست عیادت بد شد

که اختصار حضرت خدیجه با من شد و من فرو فرمود مسج الله تعالی عقد تو را هم کرد و اورا حضرت محمد
صلی الله علیه و آله پس در خیز و بهیته خود بر دوازده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و گفت که
ای در قدح حق تعالی و نامش کنوا بکر و او را کنوا که تو با من کردی و تو با من کنوا که تو با من کنوا
حضرت ابولباس گفت که حال حاضر من جمع شد و دانستم که بر سر سبک حق تعالی میسر است
برادر زاده مرا بر آرزوی که نماید پس ابولباس و اعمام و اقوام آنحضرت مشغول تیر خنجر و کلاه
کردید چون آنحضرت خدیجه بود و حضرت ابولباس بنهید و کسی آنحضرت قیام نمودند عرض کردی
ببخش آمدند و جمع ملاک سجده افتادند و حق تعالی بکبر مثل این و حق تعالی علم را بر باد کج
مغفلت لب نماید و ششای رحمت از او کشید و کوه چهارم حضرت تاسر بر خاک کشیدند و
زمان بکوه و شای ملک جلیل نشود و زمین از فرخ بر خود بایسد و کوه معتد از خنجر و حق تعالی
پس چون مسج شد اکابر و ذوی الاقدار و اشراف و صنادید و تریش و طایف قیال بگو
ستارگان و بیت الشرف حضرت خدیجه جمع کردند و پس هر فرد که داخل میشد کلمه آنحضرت
خدیجه میدادند که نهی شده است از برای ایشان شده و پیشتیا و کرسیهای زرین و
مرتبه های دشین و گردانیده بود و حضرت خدیجه علیهم السلام بجهت هر فیلد مجلسی مناسبت
قدردان فیلد پس ابوبهل این که خود را بزرگترین تریش میدادست زینت تمام نموده و خوشتر
خود را بدوش گرفته و جمعی از بنی مخزوم و در او را احاطه کرده و بکمر و پشت تمام داخل شدند
و نظر بصد مجلس نموده کرسی بزرگ زرین را که در آنجا گذاشته بودند و در پشت آن کرسی
بزرگ یازده کرسی زرین را که در آنجا گذاشته بودند و بزرگترین مجلسی مناسبت
افتاده و از آنجا نمود و میر که بر گرد و علما من حضرت خدیجه بود و ملاک بر او زد که ای بنده
من این صبر کن و فیلد منهای جای تو را و بزرگ فیلد است بنی فیلد من از آنجا پس ابوبهل
و فیلد بزرگش و در جای خود نشست ملاک صدای غلغل بر تو است و بهیله است دی
عرب بلند دیدند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تشریف می آورد حضرت ابولباس پیش

و حمزه و جئس در سبلو و باقی اعلم انحضرت در عقب خره بیشتر خود را بر بنده نموده و با او ماندند
نه اینها که ای ای با یک حرم و ای قوم صفاء و نرم و ای طوایف قبایل عرب بودند شاید
باب کلامهای خود را که و گمانه نماید و با استقبال سید عرب و عجم تائبان که آمدند گفتند
حضرت احمد محمدی را برگزیده اند و جلیل جبار و متوج سراج الانور و صاحب بیت و وقت اسرار
چون اهل مجلس نظر کردند دیدند که آنحضرت سنی آید و عمامه سیاهی در سر مبارک آنحضرت است
و فوجین منو را آنحضرت از زیر آن ساطع کشیده بر این قدس عبدالمطلب پوشیده و بر دوش
ایس بنی را بدوش افکنده و علین بدش عبدالمطلب را پاهای منو را بر این منو انداخته و دست
اکثره عقیق سرخ در گشت و فیکهش سنی ششم دور آنحضرت را احاطه نموده و جمعی کثیر
دور ایشان را گرفته تمامی جور سینه جلال اجمال آنحضرت بنیانده و حمزه بن عبدالمطلب مردم را
دور میگرد و راه بگردان ایشان میگردد و جمیع بزرگان طوایف عرب با استقبال آنحضرت
شستافتند و با عازده اکرام محام آنحضرت را داخل نمودند و در صدر مجلس در آن کرسی بنی کعبه
که ابو جهل مانع از آن نمودند قرار گرفت و عموهای آنحضرت در کرسیهای جنب آن گرفته
چون ابو جهل لعین آن حالت را مشاهده نمود از آمدن پشیمان شد کمان آفتون آن بود
که او در یک قوم است بخیر او را اختیار خواهد کرد پس از نزد خود گفت که هرگاه اختیار
با خود یک است تحقیق که او محمد را قبول خواهد کرد آه آن من جث بود و لهذا از احد از جانبی
حرکت نموده و استقبال و تعظیم آنحضرت نمود و شیر بطی و شیر حمزه بن عبدالمطلب در
نهایت برات و جلالت بآن سعد و حدوت و وید و کمر بند او را چسبید و
گفت نجات نیایی هرگز از بلا و مصیبت چرا استقبال و تعظیم کردی بجهت محمد و ابی طالب
آن ملعون خود را کشانده و دست بر رقیبه بیشتر خود زده است برتخت نجات حمزه با عروضا
بیش استی نموده و سر چو آن لعین را گرفته چنان فشار که خون از زیر ناخنهای او درآید
شد پس عارث حمد ران لعین کرد و گفت و ای بر تو ای سوشام نوهر گردن بشنوی

با کتب جدید است بود و خود را بر آنکه از ایشان سید انی محمد قسم که اگر حضرت محمد بن
 منقذ گروست را میزدیم پس آن ملعون از خوف فتنه و آشوب خوار و لال شد و ورق و
 خود را در جنب تنی نهم بر کرسی می نشست پس چون مردمان بر جا می ایستادند و او را می گفتند
 پس ای سید است شد ابوالطالب بر سر پا می ایستاد و او را می گفتند که ما خوش بایست
 گفت الحمد لله الذي جعلنا من نسل النبي محمد الخليل والرحمن سادة العالمين
 وقضينا بالعلم والادب ونرفعنا على جميع العرب وجعلنا في حرمه واسع علينا
 من نعمه وصرف عنا شغلهم وساق اليها الرزق من كل شيء وكان يحسن
 الحمد لله على ما افلانا واوله الشكر على ما اعطانا وما يده حسانا وفضلنا على كل
 وعصمنا عن الحرام واكرمنا بالمقامين والواصل وذلك ليكثر من الشكر وبعد فاعلموا
 يا معاشر من حضرات ابن ابي محمد بن عبد الله حاطب كرم الله الوضوء بالسخاء
 والعفة وهي فتاكم المعروفة المذكور فضلهما الثامن حطبا وهو قد خطبها
 من ابنه الخويلدي على ما يحب من المال پس در برخواست و گفت الحمد لله الذي جعلنا
 كما ذكرت وفضلنا على ما وعدت فصنع سادة العرب وداودها وانتم اهل ذلك
 كله لا شكرا العشره فضلكم ولا مردة احد من الناس فخرناكم وترفكم وقد جعلنا
 بالاقبال محمدكم وترفكم فاستمدنا اهلنا معاشر فترشيت اتي وقد انكح بنته
 حويلد بن محمد بن عبد الله بن عبد المطلب على اربع اعانز دینا و در برخواست و
 الت که در وقت می خواهم هر او را فتنه نسیم چهار صد با چهار هزار اشرفی طلا و صد
 شتر بامصد را اشترای چشمه را بشتم و ده جامه و دو و هشت غلام و کنیز و هشت
 این هر که شتر حضرت ابوالطالب گفت که در بعضی شتم مهری که گفتی پس آن مهر صحنه خوانده شد
 و را اینوقت شتر بلحا و شیر بر حمزه بن عبد المطلب برخواست و کنیز دینی بر دل آورد و شمار
 نمود و از آنرا به خاگران پس هر یک را زنی نهم برخواستند و از آنرا نمودند و ابوالحسن را

الزنج
الصفى

بر

الکثر

از کثرت بخش و حد نهاده شروع کرد که هر روز کوی نمای حضرت ابوطالب را و اجابت کرد و ملاقات و خاموش شد پس حجاب برداشته شد و کز آن حضرت خدیجه برآورد آنند در دست ایشان بود طبقهای نازنین را که در دهن بر دامن و حتی تعالی امر که در حضرت جبرئیل آمد به بر ابوطالب نشست و نثار کن بر اهل مجلس بر بنیکو کار و بدکار آن بجهت اعزاز حضرت محمد صلی الله علیه و آله پس مردم متفرق شدند و آنحضرت مثل آفتاب انور با جمعه دو خوشان خود بر نحو استیضاف شریف سجاده ابوطالب برد و در برج حبیبت گردن زدن قریش و زمان اولاد علی القاب و بنی هاشم در خانه حضرت خدیجه در زمان وفات میفرمودند و شادی و عزیزی می نمودند و حضرت خدیجه در همان روز مهر خود را با یکدست خلعت بسیار ارزنده و نجابت آنحضرت فرستاد و بپایام کرد که این زر و خلعت را برای پدر من بفرست پس حضرت ابوطالب و دجاس آن زر و خلعت را برداشته بخانه خود فرستاد و هر خدیجه را با پوشیده و نه و آن خلعت را با پوشیدند و در همان راجعت خدیجه بر خواسته بخانه حضرت خدیجه آمد و خدیجه گفت که ای دختر من سبب انتظام حبیبت بروی جهاز خود را درست کن پدر سبستگین و در صدق توست که نزد من آن زر و ده اند و این خلعت که انانید که پوشیده ام خلعتی که ایشان بجهت من آورده اند خدیجه شرم که هیچ و خدیجه مثل خود را نشود ندارد و نه در حسن و نه در جمال پس ابوالحسن و ابی طالب بیعتن و حد را بان هرزه کوی کشید و حضرت ابوطالب در جمع عرب ایشان بیعت بیعت و بیعت خود و حضرت خدیجه نیز جمیع زنان و دست و دامن را اطعم نمود و ایشان بیعتها فرمود و بعد از آن آنحضرت خدیجه خود را در قد را طلب و گفت با او که در این اموال البیعتی شما و بگو با او که اینها هر یک است از برای تو و اینها مال توست هر کچ که خواهی چنان کن و از زبان من عرض کن که پدر سبستگین مال من و عظامان من و کزین آن من و جمیع آنچه را که من مال آنم بعد از آنحضرت کشیدیم از جهت اجلال و بزرگی شان آنحضرت پس و فرمود و در این دهم و مقام بسیار و بآه از بلند کرد که ای دختر حبیبت پدر سبستگین حضرت خدیجه علیها السلام

که در آن باشد خوشبو و غیره و بخور از خود و مشک از خود و در دست هر یک از مضامین
یا زنی که بافته بودند از نقره و نشتها نموده بودند باطل و بایسته آنها در مجلسی نشین
آنحضرت است و بعضی دیگر ف و شمع در دست داشتند و بخت کرده بودند و در دست
خانه شمع بسیار روشن و رفتهای خرمایس چون فاع شده از اینها زمان اهل مکّه را که بود کسی
طلب نمود یکی حاضر شدند و بجهت زمان هر قبله مجلسی آراسته بود و گردانیده بود و در مجلس
مجلس عتبه ای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و زمان بنی هاشم را پس فرستاد حضرت خدیجه
سوی اوطالب که سفند آن بسیار در سرخ و سفند شمار و جامه ها و رفتهای کینه و
بویهای خوش از جبر و غیره و مشک و اعلام گردان و وقت رفاف نزدیک شد پس
اوطالب مردم را بولد آنحضرت طلب نمود و آنحضرت مکرر میمانداری بریان جان بسته
و بخورهای آنحضرت هکلی با آنحضرت بخت گردازی قیام نموده و ولیمه عطشی اوطالب بعل آورد
نام روز جمیع اهل مکّه را اعلام نمود پس چون شب رفاف شد اوطالب و عتبه ای آنحضرت
آنحضرت را برداشتند که آنحضرت علیه السلام آوردند و آنحضرت صلی الله علیه و آله قاطعی مصری
پوشیده و جامه سرخی بر میان کرد آهسته و جمیع علایمان بنی هاشم آنها و چراغها آرد
و کاوش از اطراف و شب که موطیقا ظاهر و ظاهر جمال بیثال آنحضرت بران گشته و مدینه
که نور از این مبارک آنحضرت وارد و در ظرف آنحضرت و از زیر جامهای آنحضرت صلی الله علیه و آله
منده میشود پس چون آنحضرت که آنحضرت رسیده و جل خانه او باشند شب چهارده که آنحضرت
مشرق طلوع نموده عتبه ای آنحضرت و در آنحضرت را احاطه نموده بودند مثل سارکات خنده
در نهایت زینت و خوشحالی بجز و تحیده گویان آنحضرت را آوردند و در آنحضرت که حضرت خدیجه
علیه السلام بیک آنحضرت صلی الله علیه و آله میماند بود و نشانیدند پس نوز روی مبارک آنحضرت را دیدند
بر نوز شمعها و چراغهای آنحضرت از اطراف احسن آنحال بچشم اهل حیران نماند پس آنحضرت
آنحضرت که حضرت خدیجه علیه السلام بگوید در آورند آورند و او را مجلس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

خودش را داشت و جمیع آنچه را که مالک است و هر شایسته را بخت محمد صلی الله علیه و آله بدین
نمود و بخت اعیان و اعظم آنحضرت پس بوده پسندش بر آن از خود نشان بدارد و بخت کردن خدا
آمد و در قضا به انوار الهی طالب و حضرت خدیجه که بخت غلبت بسیار سنگین با یکی از فرزندان خود
تقریباً بیزاد آنحضرت فرستاده و پیغام نموده بود با بخت که چون عیسی و در قضا نشان آید
این بخت را با او دهد تا بخت زبانی درستی او با شما شود پس چون در قضا بخت
آنحضرت آمد و آن مالی آورد و پیغام حضرت خدیجه را بوض آنحضرت رسانید آنحضرت بفرمود
و آن بخت خدیجه را بر دوش و در قضا انداخت و غلبتی دیگر نیز بخت را با او داد پس چون در قضا
از بخت آنحضرت بیرون آمد حسن و جمالی به برسانید بود که مردی بخت می نمود پس چون
در قضا رسید شش نفری آنحضرت با زمان بزرگان قریش و بنی هاشم آمدند که آن بخت را بخت و شرف
و کار بر سادات در خانه خدیجه حقیقت نمودند چنانچه و اب اینان بود حضرت خدیجه آن بخت را
نمادند و ای بود بعل آورد و نشان بر پیشان کرد پس حضرت خدیجه شش و پنج بسیار جو کسی بود
طرف طلا و نقره درست کرد و در میان آنها مشک و عطر و عطر بود و از طایف و غیر آن اهل
سبایع را طلب نمود و در منزل خود نشاند از نو بود و علی آنچه خواست درست کرد و بجا
دو زانید و شعی از غیر درست نمود که شل درخت عظیمی بود و او آنرا بطلار گرفت و صومرها از آنکه
و عطر در آن قرار داد آنها نشانده و در تبه جو کسی بود و آنرا بیک حجج یا کحلج خود را درست کرد
و بر دمی و بای مطرز که نقش کرده بودند در آن صورت آفتاب و ماه را آویخت و
فرشهای رنگستر و مسند و پشتیهای و بسا و خرمیا نمود و بخت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
رسمی از کجاری که از حاج و آئینوس بود و آرزو بشک طلا گرفت بود و بختش نمود و دیگران
و خدمتکاران خود را جامهای حیر و دلبهای رنگارنگ پوشانید و در کوههای ایشان نشانی
مردارید و در جهان آیت و صلی الله و دست بخت بخت ایشان درست نمود و در کوه مسند
طلا و در کوه ایشان گذرانید و در قضا نمود که آنرا بخت مسند درست هر یک مانند خود را طلا

در جلوه اول با جامه های زربار و بر سر او بود تا جایی از طایفه سیخ مرتجع هر دو جامه و در بنا
 او بود و خلیفای سیخ منشش بغیر و زده که هیچ چندی مثل آن نمانده بود و بود و او را کرد
 بنده های بسیار از زنده و با قوت پس چون او را مجلس آوردند زمان و جاری و دنیا
 نداشتند و با شاعران خوانندگی نمودند پس زمان بی نام حضرت خدیجه علیهم السلام را بر دوش
 و ده جلوه دوم بنده است آنحضرت صلی الله علیه و آله آوردند چون حضرت خدیجه علیهم السلام را
 و قبل مجلس نمودند نوری از روی ستار او تابان شد که زیاده ای بر نور هیچ شمعها و چراغها
 نمود تا اینکه نور روی حضرت خدیجه علیهم السلام بر تپه رسید که هرگز کسی چنین نوری ندیده بود
 جمیع زمان و دختران طلب حیران شدند و آن نور از فضل حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله عظیم بود از جانب آنی حضرت خدیجه علیهم السلام و مدحش شدند زمان از روی
 آن نور حال و در این جلوه پوشیده بود حضرت خدیجه جانم خدیجه طایفه با ف مرتجع بخواهر
 سیخ و سبزه زرد و از هر رنگ و بود حضرت خدیجه علیهم السلام زن بلند قد خوش اندام شا
 دار سفید پوست که در همه احوال و حال و نزاکت و لطافت او کسی نبود در این جلوه چیده
 بنت عبد المطلب که آنحضرت بود انشأ عری که روح آنحضرت و وصف حضرت خدیجه بود
 میخاند پس آوردند حضرت خدیجه را و که داشتند او را در پیش روی حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله بعد از آن تاج را از سر خدیجه علیهم السلام برداشتند و بر سر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 گذاشتند پس حضرت خدیجه را بردند که جلوه سوم آوردند و عینا ختمند و عینا و چنانچه از زانی
 آنچه را که عیش و نیت را که عید و جشنی که مخصوص نموده در این شب چیری که مخصوص نموده
 و سوا کسی از قبایل عرب و عجم بآن رتبه سرافراز نکشت پس که او را با تو آنچه رسید
 توان و مبارک بود تو را شرف و عزت در دنیا و آخرت پس بر پون آوردند حضرت
 خدیجه را و جلوه سوم که پوشیده بود جامه زردی از طلا و بر او بود زینتها و جامه ها و درین
 شد آنچنان از درخشیدن جامه او و در وسط جبهه او جامه ای بود که هرگز کسی مثل آن ندیده

بود و در آن آن با قوت سرخی بود که رنگینی آن خانه را فرو گرفته و اهل المجلس از رنگ
 آن جامه و از نور حسن جمال حضرت خدیجه حیران و مدحش گشته بودند و صفیه بنت عبد المطلب
 غمگین و گریه پیش حضرت خدیجه افتاده و ابیات عربی که مثل بر ج و شای حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و اوصاف حسن حضرت خدیجه علیهم السلام بود میخواند پس حضرت خدیجه را آوردند
 در بهیوی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نشاندند و یکی بر دوش نهادند در اینوقت خدیجه علیها السلام
 فرمود و بخت چیر من علیکم که بر و بهشت عزیز ترش و بر دار بخت از ملک بهشت بخت
 از عزیزان و بخت از کارا و از آن و بایش بر که سهای مکه عظیم پس حضرت خدیجه علیها السلام بام
 ملک جیل چنان نمود پس که و بخت و طرق و منازل مکه عظیمه را به جمعها و خوشبو و عطر
 از طب بهشت شد بهر جا که مردان مکه در خانه های خود از زنان نشان میسر رسیدند که چه بی
 خوش است در خانه که هرگز چنین عطر بی نام نارسیده بهت زمان در جواب مردان
 میخند که این بوی خوش بوی حضرت خدیجه علیهم السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله است
 که اینها بی مادی و دل شده است اگر آنچه ذکر شد تحسنت از آنچه ابوالحسن البکری در کتاب
 انوار ذکر کرده است پس حضرت خدیجه علیهم السلام در نهایت خوبی با حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله سلوک مینمود و هرگز حرفی که آنحضرت را ناخوش آید از او صادر نشده و یار و یاور
 و معین و یکنوا آنحضرت و وزیر بر حق و صدق آنحضرت بود و هر وقت که آنحضرت از اهل
 و افعال و اقوال شین و این کفر و حسد مکره و مخزون میشدند حضرت خدیجه علیهم السلام می آمد
 بکنار می او حزن و کدورت آنحضرت تبدیل فرج و سرور میگشت و در احوال و بخت و بخت شده
 که چون خداوند عالم بان حضرت آدم علیهم السلام را برزید و مکانه را سجده او مامور فرمود و انوار
 که امتهای ما بودند و او را تفضیل بر جمیع ملایک داد و بعد حضرت آدم را بوالشر گفت که بد بستی
 من سبیه و بزرگ بشو خواهم بود در روز قیامت که یک نفر از آدمین که پیغمبر بود و حق تعالی
 و نام او محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است حق تعالی تفضیل داده است او را بمن بسبب و جبر

حضرت خدیجه عرض کرد حضرت خدیجه یکصد آنحضرت که نثارت مایه تو بودیست که تو حق
نمیکنی با تو مگر آنچه خبری تو در آن باشد پس او را که آنحضرت بخدیجه که در جواب دیدم که شکم مرا
نگاشته و احشای مرا بر او نه آورده و دشمنشند و یگان نمونده و با بریاش که گذارشته
حضرت خدیجه علیه السلام گفت که این خیر است از برای تو نثارت مایه تو پس بعد از آنکه
حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد آنحضرت بر سالت و آنحضرت تراب را بر آله رساند عالی
رسالت نشانید و نثارت داد آنحضرت را بر سالت خداوند عالیشان گفت آنحضرت که چون
آنحضرت گفت که چگونه می توانم جبرئیل گفت که بگو آنرا که ایسم ذَکَ الَّذِی حَلَّكَ مِنَ الْاَنْبِیَاءِ
مِنْ عَمَلِكَ الْاَوَّلَ وَ ذَکَ الْاَکْثَرُ پس آنحضرت قبول رسالت نمود و متوبت کرد و آنچه را
که آورده بود حضرت جبرئیل علیه السلام از جانب خداوند عالیشان و برگشت بسوی اهلش پس
چون بنزد حضرت خدیجه علیه السلام رسید گفت آنحضرت بخدیجه که دیدی که من تو بقل خواب میگویم
قبل ازین بر سر سینه حضرت جبرئیل علیه السلام بر من ظاهر شد و آنچه حضرت جبرئیل از جانب
خداوند جلیل آنحضرت گفته بود بجهت خدیجه نقل نمود پس گفت حضرت خدیجه علیه السلام که نثارت
مایه تو مایه رسول الله بخداوند عالیشان قسم که نمیکند حق تعالی تو مگر آنچه خبر باشد پس
قبول کن آنچه را که حق تعالی تو مصلحت کرده است بر سر سینه تو رسول خداوند عالیشان حق تعالی
و در بیت شده است که روزی ابو جهل چون بکجارت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که یا با تو گشتی
بگیرم اگر تو مرا بر زمین زدی در روزی نبوت صادق و اگر من تو را بر زمین زدم کاذبی
آنحضرت فرمودند که تو سبب و فرستاده من و آنحضرت خدیجه که در پیش نبوت که زمین را
مغروش نموده گشتی تا ابو جهل لعین کبر و حضرت خدیجه علیه السلام قانعچرا ارسال نمود و چون قانع
گشودند و آن صورت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ابو جهل لعین مغشوش بود که با هم گفتی
گفته و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ابو جهل لعین را بر زمین زده است محمد بن مسعودی
معروف بنی شعیل علیه الترحم و تفرغش زده است که ده است از حضرت ام محمد باقر علیه السلام

که آنحضرت فرمود که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که چون من در آن شهر
حضرت جبرئیل علیه السلام معراج رفتم و برگشتم در وقتی که آنحضرت جبرئیل را میفرمود با و گفتم که ای
جبرئیل هرگاه حاجتی داری که از من بخواهی حضرت جبرئیل علیه السلام گفت که حاجت من آنست
که برسانی یکدیگر از جانب خداوند عز و جل از من سلام آنحضرت فرمودند که چون حضرت جبر
صلی الله علیه و آله آنحضرت خدیجه علیها السلام ملاقات نمود آنحضرت جبرئیل آنحضرت گفت بود یکدیگر
گفت پس حضرت خدیجه علیها السلام گفت که خداوند عالمیان است سالم از جمیع معایب و نقایب
و از اوست سلامتی عالم و عالمیان و بر او برسد که در مساهله و محبت و بر حضرت جبرئیل
سلام و در کتاب کشف الغطاء از کتب مخالفین روایت کرده است که در سبیل حضرت
جبرئیل علیه السلام نازل شد آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس گفت جبرئیل آنحضرت که برسان یکدیگر
از جانب پروردگارش سلام پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که ای جبرئیل
جبرئیل علیه السلام میسراند تو از جانب خداوند عالمیان سلام حضرت خدیجه علیها السلام گفت
در سبیل که خداوند عالمیان است سالم از جمیع عیبا و نقصا و از اوست جمیع سلامتها
و بر حضرت جبرئیل با سلام و ایضا روایت کرده است که حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد آنحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت خدیجه علیها السلام و خانه حاضر بود حضرت جبرئیل علیه السلام احوال او را
پرسید پس گفت آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که وقتی که بنیاد خدیجه علیها السلام بنیاد و باو باینکه
در سبیل که پروردگارش باو سلام میسراند و احادیث دیگر نیز قریب باین از طرق مخالف
و موافق روایت شده و ایضا در کتاب کشف الغطاء از کتب مخالفین روایت شده است
آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرمودند که روزی از روزها حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در نزد زناش یا و کرد حضرت خدیجه علیها السلام را و آنحضرت که باین شد بر عارف طوین گفت
آنحضرت که چرا که یکسری بر زن بر سر رخ کنی از زنان پریخی اسد آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمودند که در تصدیق رسالت من کرد و در وقتی که شما که کذب من کردید و ایمان آورد

من

من در وقتی که شما که کذب من کردید و ایمان آورد
کرد و این عاقله گفت که چون من دانستم که آنحضرت آنحضرت او را بسیار میداد و بعد از آن
اینکه آنحضرت بجهت در خدمت آنحضرت بگذشت حضرت خدیجه و ایضا روایت کرده است از
عایشه بنت ابی بکر که او گفت که در آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود که هر وقت که
نام حضرت خدیجه مذکور میشد آنحضرت وصف و ثنای بسیار باو مینمود و طلب آفرینش از برای
او میکرد پس روزی از روزها آنحضرت یا حضرت خدیجه کرد و شروع به طبع و ثنای او نمود
غیرت من بکثرت آمد آنحضرت گفت که حق تعالی عوض داد تو از زن پری که نوشت در پیش
این کلمه را که دیدم که آنحضرت را عجب گرفت عجب بسیار سخت بدیده که من خود را از
دست دادم پس گفت که خداوند ابدار است که تو هرگاه فروغشانی از سبیل عفت من
و دیگر هرگز نماند بشم یا بکنیم حضرت خدیجه را بنا خوشی پس چون آنحضرت این سخن را از
شنید از شدت عجب فرو نشست و فرمود که آن سخن بود که گفتی بجهت من که خدیجه
ایمان آورد و من در وقتی که جمیع مردمان که فرمودند و مرا از نزد خود دعای داد و در وقتی که جمیع
مردمان مرا از خود دور کردند و تصدیق رسالت من کردند و در وقتی که جمیع مردمان کذب
من کردند و حق تعالی روزی او را بداند ازین خبری که گفتی شما را از آن محروم کرد و بداند گفت
عاقله که بکثرت این سخن را آنحضرت بمن هر هیچ و شام نیکامه مرا از فقره آخر آنست که
نور خلافت و وصایت را حق تعالی روزی او را بداند و در رحم فقیه او قرار داد و آنکه مسلمتم
از نسل او برود و آنکه شما را از آن محروم کرد و ایندیشی خدیجه را در کتب رجال
روایت کرده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چهار خطا کشیدند بر زمین و فرمودند
که میدانید که این چیست صحابه عرض کردند که خداوند عالمیان و رسول الله صلی الله علیه و آله آنحضرت
فرمودند که افضل زنان بهشت چهار نفرند خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله
و زینب بنت جحش و آسیه بنت مزاحم زن فرعون و قریب بانحضرت انصاریان احادیث کثیره از طرق

ایستادم در مسعودی
مسند اردو
من

عائمه و خاتمه و دوست شده است در کتب مختلفه آمده است احمد بن حنبل نقل کرده است
 مدنی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که آنحضرت فرمودند که حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله فرمودند که بهترین زمان بهشت حضرت خدیجه علیها السلام است و بهترین زمان
 بهشت از سابقین مریم است و اول کسی که ایمان آورد از زمان حضرت خدیجه
 کبری علیها السلام بود احادیث بسیار درین بابیه وارد شده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 در کتب مختلفه روایت شده است که آنحضرت فرمودند در حدیث طویل کن اول کسی
 بهتم که ایمان آوردم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس بویم ما تا سال که بود در روی
 زمین مخفی که نماز کند و شهادت دهد بر مالت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خیر ازین و
 غیر از آنست و بعد که خدا او را رحمت کند و تحقیق کرده است و در کتاب بیخ السلفه مذکور است
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که نبوی کنی نه و مکن در آن روز مسلمان غیر از حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و خدیجه و من سوم ازین بودم از طرق عائمه و خاتمه روایات کثرت
 واقع شده که تا مدت مدید حضرت امیر المؤمنین و خدیجه علیها السلام با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 نماز میکردند و بیکر مسلمانانی بر روی زمین نبود و بعضی بنا بر بعضی روایات گفته اند که
 حضرت خدیجه علیها السلام اول مسلمانان بود که ایمان آوردند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ایمان
 آورد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در وقت ده ساله بود و چون حجر بن عدی کشته شد
 حضرت خدیجه علیها السلام که در آن خانه حاضر بود و آلا مطلع گشت که شکایت کرد و قبل از
 نزول وحی معینه بود البته درین نزول ملاقات با آن آورده خواهد بود و بعد از آن
 او بر کافران باطن است با که القاص او البته قبل بوده است بخدا و نذر و بعضی بنا
 بر بعضی روایات گفته اند که اول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ایمان آورد و بعد از آن حضرت
 خدیجه و بعضی گفته اند که هر دو یکبار ایمان آوردند و الله اعلم و در کتاب در النبی و غیر آن
 نیز روایت شده که روزی از روزها حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با جمعی که از جمله ایشان بود

عائمه بنی سمر و ابو بکر و عمر در بطح نشسته بود که حضرت جبرئیل علیه السلام آنحضرت را نازل شد
 و از رخ و خوشنودی بزرگ گشته و بر بال خود را کشیده از مشرق تا مغرب گشت و بعد
 کرد آنحضرت که با محمد صلی الله علیه و آله خداوند عالمی علی بن موسی سلام میرسد و میفرماید که تا چهل روز
 از حضرت خدیجه دوری بگزین و بنزد او برو و بود این تکلیف بر آنحضرت بسیار شاق بود که بود
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار دوستدار خدیجه و حضرت خدیجه علیها السلام را و با او و اولادین
 آنحضرت قبل شبانه روز بخانه حضرت خدیجه رفت روزها روز میگذشت و شبها نماز میخواند
 میفرمود و قمارین بیشتر نزد حضرت خدیجه میفرستاد و با و پیغام داد که فلان کجای کنی کن
 از تو گذرد که فرمودم بلکه خداوند عالمیان حل جلاله مرا امر کرده است آن وقت برات آتی تا
 جاری شود و کمان کن تو ای خدیجه از دور که خداوند عالمیان از برای خودت مکر خیر را بدید
 خداوند عالمیان مباحات میکند تو بر ملائکه مقربین هر روز چند مرتبه پس چون شب شود
 در خانه ات را بند و در تنهایی در موضع خواب بجا بیاور که بدی که من در خانه فاطمه است آمد
 خوابم نازد پس حضرت خدیجه علیها السلام هر روز بغیر و خزن تمام از مفارقت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 جدا و آنکه میکند را بند پس چون روز جمعه شد حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت ای محمد
 بر بست که خداوند عالمی علی بن موسی سلام میرسد و میفرماید که مهربانو از برای کتبت و خدیجه من حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت پیغمبر چه است و خدیجه خداوند عالمیان حضرت جبرئیل علیه السلام
 گفت که منم از این وقت حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد و دست او طبعی که پوشیده
 شده بود بجان از بندش و با دستش حضرت میکشید علیه السلام گفت از او پرسش
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس حضرت جبرئیل علیه السلام گفت که یا رسول الله خدیجه را میفرماید
 که شب با این طعام اظهار کنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که هر شب در وقت
 اظهار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله من میفرمود که در رکعت نماز که هر با طعام من حاضر شود
 شب فرمود که یا علی در پیش از پیشین و مکره کسی نیز منم آید که این طعام بر من حرام

بر آن حضرت و خلوت نشسته شد و بر ده سندان استیقام را از روی طبع برداشته و
از خرد و خوش از انکسور و جامی از آب بهشت در آن بود پس آن حضرت صلی الله علیه و آله
خوردند از آنها خوردن کاملی و گفت امیدند از آن آب شامیدن وافی برین است
مبارک خود را در آن گردید بچشمین حضرت جبرئیل علیه السلام آب از ابروی بهشت بر آن حضرت
ریخت و حضرت میکائیل علیه السلام دست آن حضرت را نشست و حضرت اسرافیل علیه السلام با وی
بهشت حشک کرد و بقیه طعام با طوفان بسمان بلند شد پس آن حضرت بر خورشید که شول
نازیدند حضرت جبرئیل علیه السلام گفت که حرام است بر تو نماز در آن وقت تا اینکه بروی بجای نه
حضرت خدیجه و با او معاشرت نمایی پس بدرستی که خداوند خود را در آن قسم بذات خود
خود را با خود نموده است اینک مخلوق کند از این شب در آن شب را پس آن حضرت صلی الله علیه و آله
علیه السلام بجا ماند حضرت خدیجه را و از شدت حضرت خدیجه علیه السلام گفت که من لاف گرفته
بودم با و عدت و چون شب میشد در آن را می بستم و بر در را می بستم و نماز می خواندم و نماز می خواندم
میکردم و بجا می نمودم و در آن شب من در میان خواب و بیداری بودم که آن حضرت
دست بر جگر در ز و چون من صدای در را شنیدم ندا کردم که کیست اگر صلوات
بر دین من روا فرستد بر کسی که بگوید آنرا آن حضرت محمد صلی الله علیه و آله آن حضرت
بکلام ما را نشنیدن فرمودند که بکش در را ای خدیجه بدرستی که منم محمد صلی الله علیه و آله آن حضرت
خدیجه گفت که چون صدای آن حضرت را شنیدم خوشحال و خندان از جامی خود خستم و
در آن کشیدم و آن حضرت در آن آن بود که چون بجا نشنیدن شریف
می آوردند او را آب وضو می طلبیدند و بقیه بد و وضو می نمودند و در وقت نماز می گذاردند
بعد از آن بر سر استراحت و غسل می نمودند در آن شب آب طلب می نمودند و مویای
نماز می نمودند چون غسل می نمودند ابتدا با بر با زوی من سپید می نمودم و در آن وقت خوب
خودش نمیداد و شربت و جویباری و خوش طبعی با من فرمودند تا اینکه موافق واقع شد

و چون راغب پیش می کردم

قسم بخدا یک بلند کرد و آسمان را و جایی کرد و آید آنها را که هنوز آن حضرت از من بجا نرفته
بود که من از خلوت حضرت فاطمه علیها السلام را و شکر خود احساس نمودم و شکر خود را
در کتاب من لا یخیر الله فی شئ کراهت کرده است که در آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
بر حضرت خدیجه علیها السلام و در وقتی که از او فانی بدار باقی رحمت می نمود آن حضرت صلی الله علیه و آله
چون حضرت خدیجه را و رحمت احتضار ملاحظه نمود فرمود که بجا که می بالدینی ما را آن حضرت
از رحمت تو ای خدیجه پس چون بهوسیدنیهای خود بر سر سلام مرا بیا نشان بر آن
حضرت خدیجه عرض کرد که گشاید بهوسیدنیهای من یا رسول الله آن حضرت فرمودند که در
دست عرآن و کلام غیر از حضرت موسی علیه السلام و آید زن فرعون حضرت خدیجه علیها السلام
گفت مبارکی با تو یا رسول الله و کار و زنی نزد کتاب منتهی که کرده است
که چون آنرا خدیجه در میان یک فوت شد در آن شد بدش حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
بنزد او آمد و فرمود که بسیار کران و ناخوش است بمن حالتی که می بینم تو را در آن ای
خدیجه و حق فانی مقرر فرموده است در ناخوشی خبر بسیار آید میدانی که بدستیک حق
و تو بمن خواهد کرد و آید با تو در بهشت عزیز تر است از من بهشت عرآن و کائنات همیشه
حضرت موسی و آید زن فرعون را حضرت خدیجه علیها السلام در آن حالت گفت که تحقیق که
چنین میکند خداوند عالمان یا رسول الله آن حضرت فرمودند که بی چنین خواهد کرد حضرت
خدیجه گفت که با رفا و البین یعنی مبارکی و لیسر آن نقول مبارک باد و در میان عرب
معمول ایشان بود و من شایسته حضرت خدیجه علیها السلام زیاده از آنست که کنجایش
این مختصر داشته باشد چه شوق و شوقیت ذکر می توان نمود و بجا که یک روز بجا که
محمد مصطفی و عرم علی مرتضی و والد آن حضرت فاطمه را و جد آن حضرت محمد بن عبد الله
علیه السلام و اولی که اول اسلام بود و اول زمان مسلمانان جانشین و ارشد بود و بشیر
سن شریف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقت تزویج حضرت خدیجه برتخت می نشست

در مجلس گفتی که در آن حضرت
پیغمبر آن حضرت صلی الله علیه و آله
در روز جمعه شهرت اول
واقع شد

و حضرت خدیجه علیها السلام در آن وقت بیست و هشت ساله بود بنا بر روایت ابن عباس و بکر بن
 جابر شیخ ابو جعفر طوسی علیه السلام در کتاب تلخیص و علم الهدی سید مرتضی در کتاب شریف
 و احمد طبری و ابوالحسن الکوفی در کتاب خود و بعضی دیگر از علمای خانه و حاشیه ذکر
 کرده اند و بعضی نیز سی و یک سال و نیز نقل نموده اند و بحسب آن حضرت فرزند از غیر او از زمان
 دیگر متولد شد عیاناً مذکور شد حق تعالی چندی از زمان دیگر آن حضرت را عقیقه نموده بود
 مگر آنکه آن حضرت که اسم او ماریه قبطیه بود از اسم متولد شد و در سن هجده فوت شد
 دو سال و حضرت خدیجه علیها السلام بیست و پنج سال از آن حضرت بود و حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله را آن حضرت مدید که او در حقیقت بود و بزرگ و بزرگتر نبود و چون
 زوجه دیگر نفرمود و یا بامر الهی و یا بجهت اعزاز و احترام حضرت خدیجه علیها السلام و وفات حضرت
 خدیجه در سال هجدهم بعثت واقع شد و در آن سال حضرت ابولیب نیز در بانه
 رحلت نمود چون این دو مصیبت عظمی در آن سال آن حضرت اتفاق شد آن حضرت
 آن سال را عام الحزن نامیدند اول حضرت ابوطالب که از رحلت این زوی بیست و
 بعد از سه روز دنیا بعد از یک ماه و پنج روز حضرت خدیجه علیها السلام فوت شد و بعضی فاصله را
 داده بر این نیز باقی احوال مختلفه ذکر نموده اند در کتاب کشف الغم مذکور است که وفات
 حضرت خدیجه علیها السلام در ماه مبارک رمضان واقع شد و شیخ طوسی علیه السلام در
 کتاب مصباح ذکر کرده است که وفات حضرت ابوطالب در بیست و نهم شهر رجب
 المرجب بوده پس هرگاه بعد از سه روز وفات حضرت خدیجه واقع شده باشد
 بیست و نهم شهر رجب روز وفات حضرت خدیجه است و هرگاه فاصله یک ماه و پنج روز
 باشد آن شهر رمضان روز وفات حضرت خدیجه کبری علیها السلام خواهد بود و حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله خود بیست مبارکش را در ارض نمود و بقیه او را در آن روز
 و او را در حوض و دفن نمود و در آن وقت غایت غمگین بود و چون بفرموده

در مصباح کشفی مسطور است که حضرت
 خدیجه علیها السلام در روز دهم ماه مبارک
 رمضان فوت شد و در روز اول
 آن حضرت ابوطالب بیست و نهم شهر
 رجب در سال هجدهم فوت شد
 قبل از آنکه بیست و نهم

اسم کوئی است در معناه که با فعل امر معنی میکند و حضرت ابوطالب آن حضرت را شایسته
 و مدت آن حضرت خدیجه بنا بر قول اول بنیاد و سال بوده و بنا بر قول ثانی شصت و پنج
 سال بوده است و اولاً در آن حضرت خدیجه علیها السلام آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را
 تقریباً بیست و پنج سال اولاً قاسم متولد شد که آن حضرت گفتی با ابوالحسن متولد شد و قاسم
 در سن هجده قبل از بعثت فوت شد و دو سال یا یک سال بود و هفت روز نیز ذکر شده
 عبداللّه که مقلب بلیب بل هر و یا بلیب و ظاهر بود او نیز در سن هجده در مکّه متولد شد
 قبل از بعثت و او هم که خودم شیخ فقیه در کتاب فضائل در باب سجد روایت کرده است از
 حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمودند که تروج نمود عثمان ام کلثوم را قبل
 از خاف ام کلثوم فوت شد بعد از آن رقیه را حضرت با و داد و آخر اولاً و حضرت خدیجه
 از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود که در سال پنجم از بعثت
 متولد شد پس آن حضرت در وقت وفات والدّه عاتقه در آن سال متولد شد و او را حضرت
 و بکر که بعضی نقل نموده اند زینب که زن ابوالحسن قاسم بن ربيع بود و رقیه که زوجه عثمان
 لعین بود و عمل نامی است شیخ ابوالحسن البکری که استناد شهید ثانی علیه السلام را
 در کتاب انوار و غیره او نیز گفته که زینب و رقیه و خمران نامی است و بکر که از شیره
 زادگان حضرت خدیجه کبری علیها السلام بوده باشند و بعضی دیگر و خمران حضرت خدیجه
 علیها السلام از شوهر اول علی کرده اند بنامی این قول رقیه بودن حضرت خدیجه است و الله اعلم
 رَوَيْتُ عَنْ اَبِي اَمِيْنٍ لَمَّا وَفَّيْتُ فَاطِمَةَ حَلَقَتْ اَنْ لَّا تَكُونَ بِالْمَدِينَةِ اَوْ لَا
 تَطْلُقُ اَنْ تَطْلُقَ لِي مَخَاضُ كَالَيْتُ يَمُنَا حَبَّتِ الْمَكَّةُ فَلَمَّا كَانَتْ فِي بَعْضِ
 الطَّرِيقِ عَطِشَتْ عَطَشًا شَدِيدًا فَرَفَعَتْ يَدَيْهَا فَالْتَمَسَتْ اَنْ تَلْعَا دَمَةً
 فَاَطِمَةُ اَنْفَلَتْ عَطَشًا فَاتَّكَلَتْ عَلَى عُنُقِهَا دَلَّ اِسْمَ الشَّامِ فَشَرِبَتْ فَلَمَّا شَرِبَتْ اَللَّهُ
 فَالْتَمَسَتْ سَبْعَ بَنِينَ وَكَانَ لَهَا ثَمَرٌ يَحْتَمِلُهَا فِي الْيَوْمِ الشَّدِيدِ لِحَرْقِهَا بِسَبْعِهَا عَشْرًا

و بکمال بعد از
 بیست و پنج

شیخ امام حسین مرتبه و کلمه وارنده حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود که با صلوات الله علیه
عصر و ده که بنده او کثیر بسیار بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از مادر عالمی از ایشان
رسیده بود و نام او بر که بود و حضرت او را از او نموده و در مکه معظمه بحیده خرمی فرستاد
فرمود بجهت این شوهر سپری از او تولد شد که نام او حسین بود و لهذا کلمتی بآدم میرسد
مجتبای که مراد از عید خرمی نیز که رویت شده ابوالمین باشد که از جمله غلامان آزاد
که در حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و او نیز غلام سیاه و نامش رباح بود و حدیث
او طلب اذن و خدمت از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهت مردمان بود چون این
شوهر ام امین نوشته حضرت او را از پدرش خوانده خود را در مکه نمودن و زیارت
جشن که عید زاد او آنحضرت بود و ترویج نمود و بجهت زدن نیز سپری از امام امین تولد شد
اسامه نام رکب اسامه نیز مثل او در سن سیاه بود پس اسامه و امین برادران مادرند
نعم الاسلام محمد بن یعقوب الکلبانی علیه الرحمه در کتاب کافی روایت کرده است که حضرت
امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که او ای مهدی ما بیکه بود ام امین از اهل بیت حضرت
و در کتاب خراج در حدیث طویل که در باب بخشیدن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فدای آنحضرت فاطمه از هر عالمی بود و نوشتن همه نامه آن روایت شده است مذکور است
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که بدستگاه ام امین از اهل
بیت حضرت است **یعنی** شیخ امام قطب الدین سعید بن ابیه اندلسی
از نواری علیه الرحمه در کتاب خراج طبرستان ذکر کرده است که روایت شده است که ام
امین در وقتیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از در فانی سراسی باقی حلت نمودیم
خود که دیگر نتواند باشد در نیمه بفرقه بچند اگر وقت نیست با یکدیگر که کنه شویم
که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در آنها میبود و پس بکتاب که میخواند و در عرض راه
نشانی شد بر او غالب شد پس ام امین علیها السلام در ستمهای خود را بلند کرد و بکجا

و در کتاب طوایف نیز
مستور است که حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام از حضرت
پیغمبر روایت کرده است که آنحضرت
فرمودند که ام امین از اهل
بیت است

آسمان و کشت که ای پروردگار من خدایتکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام یکشی را
از ششگی پس فرمودند تا در خنجر جاده و تعالی بر او دلوانی از آسمان و او انما سید
پس او محتاج نشد بطعام و آب نماند و او بود و در همان که میفرستادند او را در بر
بسیار کرد و باو بر خنجر دشتگی یعنی نشسته باشد **یعنی** امام دایمی معروض میداد و کلمتی
که گفت سال در حدیث بجهت آن باشد که ام امین بعد از آن نماند و آن نماند بود و نه امینه
نماند و آب و طعام محتاج نشده و بعد از آن شده باشد بکجا از برکت آنحضرت
اگر نه ارسال نیز سیاه محتاج آب و طعام نبود در شرح معروض شد که او دود حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله و کثیره و الله تعالی در آنحضرت بود و پس وقت ولادت
سراسر سعادت آنحضرت قریب به بیست سال در شسته و در شریف حضرت پیغمبر صلی الله علیه
قریب بیست و سه سال بود و بعد از حضرت فاطمه نیز که بیست سال زند بود و بیست و سه
نمود سال عزیمت امین میبود و الله اعلم **یعنی** رسولی انک سلمات قال کانت فاطمه
عليها السلام جالسه قدماها ریحی تلحن بها النعير وعلى عمود الریحی دم لائل
فلمحبت فی ناحیه الدار یصوون من الحنج فقلت یا بنت رسول الله درت کفاله
وهذه صیغه فقالت اوصافی رسول الله ان تكون الحیمة لها ایما فکان
اسم تو من خدمتها قال سلمات قلت لقی مولی عافا ایما انا احسن النعير او
امسک تلحین الیک فقالت انا بکینه ارقی وانت تلحن النعير فصحت
فیما می تلحن النعير فاذا انا بالافانیه فصیغ و صلیت مع رسول الله صلی الله علیه
و آله فکما و کلمت قلت لعلی ما را لیت مکی و حج لم عاذ فنبتم فکله
عن ذلک رسول الله ص قال دخلت علی فاطمة و هی تسلیقه لنعها ف
لحبتن نائم علی صدرها و قدماها ریحی تلحن من غیر ید فنبتم رسول الله
فقال یا علی اما علمت ان لله ما یکد سیرا فی الارض یجد من محمد و محمد

در وقتی که بسیار شو و عیال نژاد و بهتر آنست که در آنوقت احوال عیال کویند چنانچه بچشم
 مثل کتاب خفج صالح است چنانچه کسکی است چنانچه یک کسکی را که بگوید بگوید
 زبانی صالح و قوم چنانچه چنانچه از قضا و منافع مقدور این در همین باب مذکور
 خواهد شد هرگاه خواهد چنانچه در این باب مذکور است که در این باب مذکور است
 بنی حسن را از وی علیه الرحمه در کتاب خفج صالح مذکور است که در این باب مذکور است
 شده است که در این باب مذکور است که در این باب مذکور است که در این باب مذکور است
 فاطمه زهرا علیه السلام که در این باب مذکور است که در این باب مذکور است که در این باب مذکور است
 کفایت که در این باب مذکور است که در این باب مذکور است که در این باب مذکور است
 بخت این را بجز این در این باب مذکور است که در این باب مذکور است که در این باب مذکور است
 و مقدار در این باب مذکور است که در این باب مذکور است که در این باب مذکور است
 بودند آنحضرت آن شرفی را که فرض نموده بود و مقدار آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 تشریف آورد و با آنحضرت نماز ظهر و عصر را ادا فرمود بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 دست امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفت و هر دو با یکدیگر تشریف آوردند بسوی حضرت فاطمه
 زهرا علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیه السلام در آنوقت در مصلائی خود مشغول عبادت بود
 و طبق چوبین دعوت آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را در این باب مذکور است که در این باب مذکور است
 علیه السلام کلام حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را شنیدند بسم تعالی آنحضرت بیرون
 دوید و با آنحضرت سلام داد و حضرت فاطمه زهرا علیه السلام عزیزترین مردمان بود و نزد
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس آنحضرت جواب سلام آنان فرزند گرامی خود گفت و
 دست مبارک خود را بر سر او مالید بعد از آن فرمود ما و که شما همه به ما حق تعالی
 از برای تو که خورشید را و تحقیق که کرده است پس حضرت فاطمه زهرا علیه السلام آن کاسین
 چوبین مملو از طعام را برداشته آوردند و در پیش روی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

که معرفت باحوال معنوی
 بهر دست
 ع

که داشتند آنحضرت فرمودند که ای فاطمه از کجا آمده است برای تو این طعام آنچنانکه
 من ندیده ام مثل رکن آن هرگز نبوده ام مثل لوی آن هرگز نبوده ام بهتر و
 خوشتر از آنرا و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که آنحضرت دست مبارک خود را
 بر میان شاندمن گذاشتند و فرمودند که این طعام عوض شرفی تو است بدرستی که
 حق تعالی روزی میدهد بهر که میخواهد از یاد او از حساب **مؤلف** کتاب طریقه است و
 جعل الهیة بنو آه گفته است میگوید من که در شرفی که از احاطه علمای این سنن است در
 تفکر کثیف در نزد آنحضرت ذکر یاد هریم علیه السلام گفته است که رویت شده است
 اینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کس نشدند در زمان خطبی پس بدید کرد از برای آنحضرت
 حضرت فاطمه زهرا علیه السلام دو نان کرد و پارچه کوشتی که بر کردید بود آنحضرت فرمود
 و اولاد خود پس بر چرخ نمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کسب آن بهر دست حضرت
 فاطمه زهرا علیه السلام و گفت که حضرت فاطمه زهرا علیه السلام که بیا از آنبر من ای دختر
 گرامی من و حضرت فاطمه علیه السلام بیای که کشتود ماکه و بدید که آن مملو نان و گوشت است
 پس حضرت فاطمه علیه السلام حیران شد و دانست که آن نازل شده است از جانب خداوند
 عالمیان پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود برای حضرت فاطمه زهرا علیه السلام که از کجا
 آمده است این برای تو حضرت فاطمه علیه السلام گفت که آن از جانب خداوند عالمیان
 بدستیکه خداوند عالمیان روزی میدهد بهر که میخواهد از حساب پس حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که خداوند شما خداوند آنچنانی باشد است که کردید و
 شبیه و مانند سید زنان بنی اسرائیل پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله جمع نمود
 حضرت علی بن ابی طالب و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیه السلام و جمیع اهل
 بیتش را و ایشان جمیعاً از آن طعام تناول نمودند تا اینکه سیر شدند و آن طعام
 همچنان بود باقی ماند و حضرت فاطمه علیه السلام و سید نمود بر همه کاشش روزی **مؤلف**

[illegible]

بيان اللغز وافتتاح اللؤلؤ وازدحام الدنيا

ملاء قارار اور ورنیک کھنڈے جو میری دست و پاویں وغیرہم ہیکی رنیک کھنڈے اور ہر فریضے
معنی از انیز آید ہ باشد در اخیرت معنی از ان مناسب است رنیک مناسب است و رنیک فریضے
را معلول سکون یا دوا معلول در فریضے یا معلول مستعد بجا بآوردن بکھنڈے را گویند کہ دو یا چہ
و دو یا را باشد جمع رنیک را یا مثل کتاب و رنیک مثل در بہت مثل کلمہ و کتاب و غیرہ
و قرعہ معنی شمع کلمی رسید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شہر آشوب المازنی را لی علی المرتضی
در کتاب مناب و شیخ امام فخر الدین ابو الحسن سعید بن جعفر الدین ابو الحسن را آید
علی المرتضی در کتاب فرائض البیاض ذکر نموده اند کہ در روایت واقع نموده است ایک حضرت
امیر المؤمنین علیہ السلام فرمودند جوی از نہر وی آن جوی از آن حضرت طلب بہن
نمود پس آن حضرت عبادہ حضرت فاطمہ زہرا علیہا السلام را بگو و جو بہرودی و او و آن جادہ
از موی بود پس بہرودی جادہ آن حضرت را گرفت و بغزل خود برد و در خانہ گذاشت پس
چون شب شد زن آنمرد بہرودی بکجہ کاری کہ او بہت و جل نمیدانند کہ بود در آن خانہ
جادہ آن حضرت بس دید آن زن بہرودی کہ نوری در آن خانہ ساطع گشت کہ جمیع آن خانہ را
روشن نمود پس بر گرد آن زن بسوی شوہرش و خرد داد او را باینکہ دیدہ بہت در آن
خانہ روشنی عطشی بس بخت نمود از این معنی بہرودی کہ شوہر آن زن بود و تحقیق کہ خراش
نمودہ بود آنمرد بہرودی کہ در آن خانہ جادہ آن حضرت فاطمہ زہرا علیہا السلام بس روخت
آنمرد بہرودی بر جنت تمام و جل نمیدانند ناگاہ دید روشنی جادہ آن حضرت را کہ ششتر
گشت بہت شمع آن کہ بیک افزودہ بشود از مادہ بدر نیز کہ میدرخشد از مادہ نزدیک
بس بخت نمود آنمرد بہرودی از آن بس نیک نظر نمود و جمیع جادہ آن حضرت فاطمہ زہرا علیہا
بس معلوم او شد کہ این نور از جادہ آن حضرت بہت بس برون آمد آنمرد بہرودی شد
بسوی خویش نش و زن آن بہرودی بس جانب افر با خود و او ان گردیدہ ہر یک بخت
خود را مطلع بآن امر عجیب نمودند و ان نشان بنظر آن آنمرد حاضر شد نہ بس جمیع شد

در آنوقت شب شد و نواز اجابت بیود و حکمی آن نور را مان کفایت ملا خله نمود
و برکت نور جاده آنحضرت جمیع آن مشیت و نور نور اسلام شریک شد و مسال شد
وَقَالَ الْيَهُودُ كَانَتْ لَهُمْ عِشْرَتُونَ نَحْوُ الْمَوْلَى اللَّهُمَّ وَقَالَ الْيَهُودُ كَانَتْ لَهُمْ عِشْرَتُونَ
فَقَالَ لَكَ أَنْ تَبْعَكَ فَاطِمَةُ بِنْتُكَ إِلَى دَارِ نَحْوِي كَذَا دَعَا سُبَّانَهَا وَلَكُلَّهَا عَلَيْهِ
فَقَالَ لَهَا يَا نَعْمَ عَلَى بِنِ ابْنِ خَالِيكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهِيَ تَحْمِلُ وَتَقُولُ إِنَّ يَتَمَعُ إِلَى
عَلَيَّ فِي ذَلِكَ وَقَدْ جَمَعَ الْيَهُودُ الْعِظَمَ وَالْزَمَ مِنْ الْحَيِّ وَالْخَلْدِ وَظَنَّ الْيَهُودَ أَنَّ
فَاطِمَةَ تَحْمِلُ بِهِ بَنَاتُهَا وَأَنَّهَا كَانَتْ بِهَا نَسَبُهَا فَاطِمَةُ وَتَحَلَّتْ بِهَا تَحْتِ الْفَتَى بِنْتُهَا
وَالْقَوْلُ بِنَا وَطَلَبْنَا فَكُنَّا دَخَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ دَامَ الْيَهُودُ حَتَّى كَانَتْ أُمُّهُ
يَقُولُ لَهَا بَيْنَ يَدَيْهَا فَاتَمَّ سَبَبُ مَا دَاوَلَتْ كَثِيرٌ مِنَ الْيَهُودِ
مؤلف کتاب لایستند نژاد و اصل خود را در اینجاست گفته که جوهری گفته است که
در کبر را مصلحت است گفته میشود که جاده باطن و از هم هرگاه بیاید با مال بسیار و گفته است که
در کبر است صاحب قنوس گفته است که جاده باطن و از هم یعنی آمد بر یا و جاده باطن و جاده باطن
مالک و آب با مال بسیار و در کبر را مصلحت است که بر میدارد و از آب با کبر بر روی
زمین باشد از زمینای حلف و طعم کبر را مصلحت است که با کبر بر روی زمین است یا آنچه
میرد و از آب از جاده و خاشاک و دریا و عدد بسیار **وَمِنْهُمُ الْمَوْلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ** و در بعضی موارد
که عرض نموده ام که بگویند را و مصلحت و بنا بر تحقیق صاحب قنوس بفرموده ام که هر کسی
و اولیوه عیسی را گویند و جمیع آن آخر است مثل فضل و افعال و هر یک از روزن را گویند
گویند مثل قبول ما و اسکند بود و همیشه ایشان در عیسی و عرض کبر چهرین مصلحت زن را و در
زنا گویند و از اینم و کبر چهرین عیسی را گویند جوهری و صاحب جمیع اینها را توضیح نموده اند
اینکه کبر چهرین فرستاد و ایضا کبر چهرین یعنی و اوان امان است کبر چهرین و بسبب این

اینکه مالک و آب با مال بسیار و در کبر را مصلحت است که بر میدارد و از آب با کبر بر روی زمین باشد از زمینای حلف و طعم کبر را مصلحت است که با کبر بر روی زمین است یا آنچه میرد و از آب از جاده و خاشاک و دریا و عدد بسیار و از اینم و کبر چهرین عیسی را گویند جوهری و صاحب جمیع اینها را توضیح نموده اند این که کبر چهرین فرستاد و ایضا کبر چهرین یعنی و اوان امان است کبر چهرین و بسبب این

در آنوقت شب شد و نواز اجابت بیود و حکمی آن نور را مان کفایت ملا خله نمود
و برکت نور جاده آنحضرت جمیع آن مشیت و نور نور اسلام شریک شد و مسال شد
وَقَالَ الْيَهُودُ كَانَتْ لَهُمْ عِشْرَتُونَ نَحْوُ الْمَوْلَى اللَّهُمَّ وَقَالَ الْيَهُودُ كَانَتْ لَهُمْ عِشْرَتُونَ
فَقَالَ لَكَ أَنْ تَبْعَكَ فَاطِمَةُ بِنْتُكَ إِلَى دَارِ نَحْوِي كَذَا دَعَا سُبَّانَهَا وَلَكُلَّهَا عَلَيْهِ
فَقَالَ لَهَا يَا نَعْمَ عَلَى بِنِ ابْنِ خَالِيكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهِيَ تَحْمِلُ وَتَقُولُ إِنَّ يَتَمَعُ إِلَى
عَلَيَّ فِي ذَلِكَ وَقَدْ جَمَعَ الْيَهُودُ الْعِظَمَ وَالْزَمَ مِنْ الْحَيِّ وَالْخَلْدِ وَظَنَّ الْيَهُودَ أَنَّ
فَاطِمَةَ تَحْمِلُ بِهِ بَنَاتُهَا وَأَنَّهَا كَانَتْ بِهَا نَسَبُهَا فَاطِمَةُ وَتَحَلَّتْ بِهَا تَحْتِ الْفَتَى بِنْتُهَا
وَالْقَوْلُ بِنَا وَطَلَبْنَا فَكُنَّا دَخَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ دَامَ الْيَهُودُ حَتَّى كَانَتْ أُمُّهُ
يَقُولُ لَهَا بَيْنَ يَدَيْهَا فَاتَمَّ سَبَبُ مَا دَاوَلَتْ كَثِيرٌ مِنَ الْيَهُودِ
مؤلف کتاب لایستند نژاد و اصل خود را در اینجاست گفته که جوهری گفته است که
در کبر را مصلحت است گفته میشود که جاده باطن و از هم هرگاه بیاید با مال بسیار و گفته است که
در کبر است صاحب قنوس گفته است که جاده باطن و از هم یعنی آمد بر یا و جاده باطن و جاده باطن
مالک و آب با مال بسیار و در کبر را مصلحت است که بر میدارد و از آب با کبر بر روی
زمین باشد از زمینای حلف و طعم کبر را مصلحت است که با کبر بر روی زمین است یا آنچه
میرد و از آب از جاده و خاشاک و دریا و عدد بسیار **وَمِنْهُمُ الْمَوْلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ** و در بعضی موارد
که عرض نموده ام که بگویند را و مصلحت و بنا بر تحقیق صاحب قنوس بفرموده ام که هر کسی
و اولیوه عیسی را گویند و جمیع آن آخر است مثل فضل و افعال و هر یک از روزن را گویند
گویند مثل قبول ما و اسکند بود و همیشه ایشان در عیسی و عرض کبر چهرین مصلحت زن را و در
زنا گویند و از اینم و کبر چهرین عیسی را گویند جوهری و صاحب جمیع اینها را توضیح نموده اند
اینکه کبر چهرین فرستاد و ایضا کبر چهرین یعنی و اوان امان است کبر چهرین و بسبب این

اینکه مالک و آب با مال بسیار و در کبر را مصلحت است که بر میدارد و از آب با کبر بر روی زمین باشد از زمینای حلف و طعم کبر را مصلحت است که با کبر بر روی زمین است یا آنچه میرد و از آب از جاده و خاشاک و دریا و عدد بسیار و از اینم و کبر چهرین عیسی را گویند جوهری و صاحب جمیع اینها را توضیح نموده اند این که کبر چهرین فرستاد و ایضا کبر چهرین یعنی و اوان امان است کبر چهرین و بسبب این

صلوات الله وسلامه عليه است و در حکم فرمان آنحضرت است جهات بود و انکس از حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله میفرمودند که شما از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام درین باب بپرسید
فرمایید و صحبت ما را روا کرد و امید داشت آنحضرت بکبریه و تحقیق که جمیع موده بود
جهت بود و مال بسیار از زبور و جامه های بسیار و کمان جهات بود و آن بود که
بر سبک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بجا آمد ایشان خواهر آمد با شرف کثیف و جامه های
مهرت و مخصوص و در او جهات بود و خفت و خاری حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود
پس چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عازم رفتن بود کسی جهات بود و حضرت رسول
شد حضرت جبرئیل علیه السلام بامر خداوند جلجل آمد و او را بجهت آنحضرت جامه های نیک
جنت و زبور و جامه های نیکه بود و در مثل آنها را پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام جامه های
بهشت را پوشید و زبورهای بهشت خود را زمین نمود پس تعجب نمودند که کاف ناس
از زمین آنحضرت و جامه های نیکه را بجهت آنحضرت و بوی خوش آنحضرت و یا از زمین و کجا
و بوی خوش صلی علی کل نبی و خیر برشت پس چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام داخل
خانه عرس آن بود و می شد سجده کردند از برای تعظیم آنحضرت زمان بود و آن می
بود سجده زمین را در پیش روی آنحضرت و شرف اسلام شرف شد و سبب آنچه
و در خلق کثیر از جهات بود و شیعیان سنی هفتاد و پنج نفر از آنحضرت و آنکه
فاطمه زهرا علیها السلام علیها السلام عمل البیت و الحبر و قیم البیت و ستم لها
علیها السلام ما کان خلف الباب نقل الخطیب و آن صحیحی و السلام فقال لما رأیها
یا فاطمه هل عندک شیء قالت و الذي عظم حنك ما کان عندی ما عندک ثلثه الا
شیء فقلت له قال فلو احسنه یقال فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
انما لک ثلثه فقال لا لک الا ان تحلی ثلثه انما لک ثلثه الا فلو شئت لک قال
فخرج علیه السلام فلقی رجلاً فاستقرض منه ديناراً ثم أقبل به و قد استی و لقی

بشیء

معدودین

معدودین است و فقال لمعدود ما افرحتک فی هذا الساعه قال الخوارج و الذي عظم
حنك یا ائمة المؤمنین قال قلت لابی جعفر علیه السلام و رسول الله صلی الله علیه و آله
شیء قال ما افرحتنی و قد استقرضت ديناراً و استقرضت به و قد عذر الله فاقبل فوجد
رسول الله صلی الله علیه و آله جالساً و فاطمه ترضع و بینهم مائتین معطی ثلثه
و عتی جبرئیل ذلك الشیء فاذا احسنه من خیر و حنك قال یا فاطمه انک لک هذا
فالت هو من عند الله ان الله یزید من یشاء یغیر حجاب فقال رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم انما احسنه انک یغیر حجاب قال فقلت انک لک هذا فالت هو من عند الله
ان الله یزید من یشاء یغیر حجاب فاکلوا منها ثم اذهبا و هی الخیة التي یاکل منها
الغنائم صلی الله علیه و سلم و قد عتیها شیء حضرت زکریا و یونس و مریم علیهم السلام
و در دست و آن شده است که حضرت فاطمه و در وقتی که بسین بری رسیده و از فرزندان
نما می کشید بود روزی بسیار درختی رسید و بدی که می پیچید و در اطعم میده و داشت
و حجت با آن می نماید آرزوی فرزند کرده از درگاه الهی منست فرزند و در کرد که هرگاه
حق تعالی با فرزند می گزید که است فرما بدو و در بیت المقدس و از جمله خدایان است و حضرت
و بود و در جنین مشروح و در این انکست پیران پس قدرت کامله آتی حنه از شوهرش
عمران آستین شد و عمران فوت شد و در وقتی که حنه آستین بود پس چون مریم علیها السلام
متولد شد مادرش حنه بنت قاف و اولاد با بر چیده و در بیت المقدس آورد و در نزد
احبار که پیران مارون علیهم السلام بودند که گفت که این نذریه این درگاه است
اشیاءش با شماست پس ایشان هر یک سبقت بگرفتند و در می او نمودند و بجهت امیکه بودند
و حضرت امام شریف و صاحب فرمان ایشان و یا امیکه چون در کتب سماوی خوانده بودند
صفت حضرت عیسی و مریم علیهم السلام را حضرت زکریا علیهم السلام گفت که من اولاد نمیکند و آنرا

در حضرت زکریا و یونس و مریم
علیهم السلام و در بیت المقدس

بجست که حال پیش روز چونت اجا گرفته که فرعی می اندازیم تا بام هر یک که قریب بر آید که
 واری او نماید بعضی از مشرین و کر کرده اند که اجبار است وقت نفر بود پس رفتند بر سر
 منبری و هر یک قلمی که بآن کتبت نور کش نمودند بآن نهادند اخذ قلم حضرت زکریا
 علیه السلام بقدرت الله تعالی رست ایستاد که بوی زمین منخ شده و قلمهای دیگر از آب
 بود پس حضرت زکریا علیه السلام که واری حضرت مریم علیها السلام نمود و در بهترین مواضع بیت
 المقدس بعبادت الله تعالی مشغول نشد بعضی از مشرین و کر کرده اند که حضرت زکریا
 علیه السلام بآن کتبت بجست او خود در بیت المقدس که باز در بان بآن بایست رفت و مریم در اینجا
 بعبادت مشغول بود و بآن خود غیر از حضرت زکریا علیه السلام هیچکس داخل نمیداد و چون حضرت
 زکریا علیه السلام بیرون می آمد وقت در بند را بر او می بست و هر وقت که زکریا قلمی با قلم خود
 میداد که حضرت مریم در محراب عبادت ایستاده و در نزد او می نمود روزی غیر معهود
 در فضل ششمان میوه های تابستانی و در موسم تابستان فواکه زمستانی مشاهده
 می نمود از راه عقبت می پرسید که ای مریم از کجا آمده هست این بجهت تو باین غایت تمام
 ولست بودن در آن کمن خود بسته و کشودم معتزین نقل نموده اند که حضرت مریم علیها السلام
 هرگز شیر از لبستان نخورد و میوه های بهشت زیست او شد مریم و جبرائیل حضرت زکریا علیه السلام
 می گفت که آن از جانب خداوند عالمان است پس تعجب منمائی و مستعدان بدین
 که خداوند عالمان روزی میدهد هر که بخواهد از حد حساب قبل ازین نیز بگذرند
 که بجهت تعجبیم است و گمانه بین چنین مثل طبع خیر است قدری از فضایل و مناقب
 مقداد بعد ازین در همین باب مذکور خواهد شد هرگاه خواننده که معرفت باحوال و احوال
 رجوع بآنجا فرماید یعنی شیخ ثقه که محترم مسجد السعوی در کتاب بغیر تحقیق روایت
 کرده اند از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند بدرستی که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
 اعتقاد نمود و بود از برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حدت خانه را و گردون خیر را و چنانچه از

و جابر من و نون پست را و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ضامن شده بود و بجست آنحضرت
 بیرون در باشد از آوردن هیچ و طعم پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کتبت روزی
 از روزها بجست فاطمه علیها السلام که ای فاطمه آیا در نزد تو چیزی هست حضرت فاطمه زهرا
 علیها السلام کتبت که قسم بخورم که آنچه اینجا بیکه عظیم کرده اند است حق تو را که سه روز است که
 نیست و نزد من که چیزی که آوردم من آنرا نزد تو و در گردیدم تو را بر خود و اولاد خود و حضرت
 امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که پس چرا آنچیز که زانیدی مرا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام کتبت
 بجست که آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده اند مرا اذاسکله منال کنه از تو
 چیزی را و فرمودند که طلب کن از هر عقیبت چیزی را اگر بیاورد و او بجهت تو چیزی قبول کن
 هرگاه بیاورد پس طلب از او آنحضرت فرمودند که پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون
 تشریف بردند و بر روی بر خود و نیک شرفی از او قرض کردند بعد از قرض نمودن رو بچپ
 خانه مبارک نمودند که بسیار جفتی که شب کرده بود و پس بر خود و آنحضرت بعد از این الاسو
 آنحضرت فرمودند بعد از آنکه چیزی جفت بیرون آمدن نوسده است و این رحمت خداوند
 که اگر کسی که قسم بخورم که آنچه اینجا بیکه عظیم کرده اند است حق تو را یا امیرالمؤمنین را و حق
 که بد که من عرض کردم نیست حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 در آنوقت در قبه حواء بود آنحضرت فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله زنده بود یعنی
 این حکایت در آیام حواء آنحضرت بود و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند بعد از آن
 که کسی مرا از خانه بیرون آورده است و تحقیق کمن قرض کرده ام یک شرفی و بر
 میگویم تو را بآن شرفی پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دادند آن شرفی را بعد از آنکه
 خالی خانه خود تشریف تشریف از زنی فرمودند پس دیدند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را
 که نشسته است و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نماز میکرد و در میان ایشان چیزی نشنیدند
 مست پس چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نماز فارغ شدند برده را از روی آن بگریختند

بس حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام ناکه وید طبق مملو از نان و گوشت حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گفت که ای فاطمه از کجا آمده است از برای تو این چیز حضرت
زهرا علیها السلام فرمود که آن از جانب پروردگار عالمیان است بدستیکه حق تعالی روزی
میدهد هر که میخواهد زیاده از حد حساب بس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمودند که آیا من حدیث کنم از برای تو مثل تو و مثل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حضرت
امیر المؤمنین علیهم السلام عرض کردند که بل بفرمایید آنحضرت فرمودند که مثل حضرت زکریا علیهم السلام
و قتی که او را میشدند در رحم در حال تنگی که بر او در حجاب عبادت بود پس میدید در نزد او زنی
سیکنت حضرت زکریا علیهم السلام که ای مریم از کجا آمده است بز تو این رزق میگفت هر روز
رزق از جانب خداوند عالمیان است بدستیکه خداوند عالمیان روزی میدهد هر که
بخواهد زیاده از حد حساب بس تناول نمودند ایشان در آن طبق ناکه و آن طبق کجاست
که تناول فرمودند فرمود و از آن طبق قائم آل محمد علیهم السلام و آن طبق در نزد ما موجود است
تنبی لکن کتب فی کتابه القوامی و ترقب المسطی باسناد عن سلمان و ابوبکر
التیمار عن فی کتابه عن ابی صالح و ابی النضر التعلی و عن ابن اسماعیل الدار و ابی
محمد الحسن بن العاصی الطائفی فی کتابه عن سعید بن جبیر و صفیان التوفی
و ابی نعیم اوصفها فیها انزلت من الغراب فی امیر المؤمنین علیه السلام عن حماد بن
سکانه عن ثابت عن ابي مالک عن ابن عباس و الفاضل الشافعی عن
صفیان بن عیینة عن حماد الساعی و اللفظ له فی قوله مرجع الجبرین یلتقیان
قال علی و فاطمة الجبرین عقیقان لا ینحی احدهما علی صاحبه و فی رواية یلتقیان
بمرجع رسول الله صلی الله علیه و آله و آله یخرج منهما اللؤلؤ و المرمان الحسن و
الحسین علیهما السلام عثمان بن یاسر فی قوله تعالی فاستجاب لهم ربهم فی الاصحیح
عن غایب من کتب ذکر فاطمی قال الذکر علی و فاطمة علیهما السلام وقت

لحظه الحی حویل الله من فی السلسلة الباقی علیه السلام فی قوله تعالی و ما خلق الذکر
والانثی قال الذکر امیر المؤمنین و الانثی فاطمة ان سقیم لکنی مختلف و اما ان
اعطی و انفی و صدق الحق فی بقیة و صام حتی و فی سیدم و تصدق و بحامیه
و هو کایع و انزل المقداد بالنبی علی نفسه قال و صدق الحق فی الجنة
و اللعاب من الله فسیبیر لذلک و جعله اماما فی الحیر و قدوة و ابانا لایمة
رسول الله لیسری الباقی علیه السلام فی قوله و لقد عهدنا الی ادم من قبل خلقنا
فی جنة و فی فاطمة الحسن و الحسین و الامیر من ذریتهم کذا انزلت علی محمد
صلی الله علیه و آله الفاضل الغامی ابو محمد لکنی فی کتابه عن الصادق علیه السلام قال
فاطمة کما انزلت لا یجعلوا دعاء الرسول بیکم کدعاء بعضکم بعضا ینسب رسول
الله ان اقول له یا ابره و کنت اقول یا رسول الله فاعرض عنی مره او اثنتین او ثلثا
ثم اقبل علی فقال یا فاطمة انما انزلت بیک و لا بک اهلک و لا فی ذلک ان
موتی و انما انزلت فی اهل البقاء و اللفظ من رئیس اصحاب البدیع و
الکثیر فی باب فاطمة النعیم و ارضی للرب و اعلم ان الله تعالی ذکر
انتم عن المرأة فی القرآن علی وجه التکایف انک انت و وحده الجنة
خواء صرب الله تعالی للذین کفروا امرأتی و امرأه و امرأه و امرأه و امرأه
عندک بقیة فی الجنة امرأه و فروع و امرأه فائمة لایزاهم و اصحابه و رفق
لنکر یا الان حصص الحق لایحی و انما اهلک لایحی لایحی و امرأه
فماکم بلفظ الحق ان یبذل ان ینحک الحق و اذا ستر الحق بالحق ان یرج
حدیث احقصة و عاقبة و حدیثک عابدا و حدیثک مرجع الجبرین فاطمة و ذکره
یحیی الی النور من خواء ربنا الحسن و النور من البیضاء ربنا من لی حدیثک نبی
و العیضاة من سائر و امرأه فائمة و العیض من یفنی ان الملوک اذا خلوا

مبارک که از آن فرموده و فَانْجِ ابْنَكُمْ مِنْكُمْ ای اضعص حکم عاقلانه که من دیگر
 اذانتی مرا از او در این آیه حضرت علی بن ابی طالب و از انجی حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام
 در وقت هجرت وَلَمْ يَكُنْ عَلَيْهِمْ بیدیه مشرفی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و در آن
 از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند در تفسیر قول خداوند عالمان که در روز
 مبارک و پس فرموده وَمَا تَقَالِقُ الْفُكْرَ و الاذنتی پس مرا از او ذکر حضرت ابراهیم الخ
 انجی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است و معنی اِنْ سَعَيْتُمْ لِي یعنی بدرستی که من شما
 در راه رسانی آتی هر آینه با انواع مختلفه است مثل جهاد و نماز و روزه و صدقات و غیره
فَاَمَّا مَنْ اَعْطَى الْاَذْنَ و صَدَّقَ بِالْحَقِّ یعنی وقت خود را تصدق نمود و روزه نداری
 خود را گرفت تا آنکه وفای خود نمود و تصدق نمود بخشش خود در حالت رکوع و بر
 گزید مقدار آب آن شرفی بر نفس خویش و فرمود که وَصَدَّقَ بِالْحَقِّ و این جسی
 بهشت عزیز تر است و ثواب از باب خداوند عالمان است فَسَبَّحْ پس روزه
 که تشریف داریم ما از برای او آرزو کرد و اندید حق تعالی آنحضرت را ام و خیرات و قدود آن و
 بدر امان و دست کرد اندید حق تعالی او را از برای سیری که موفقی نمود و او را میبری که
 جمیع احوال خیر باشد و آنحضرت میر و آسان شد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده
 در قول خداوند عالمان که در روز مبارک فرموده وَلَقَدْ جِئْتُمُنَا اِلَى اَدَمٍ مِنْ قَبْلُ
فَقُلْنَا و لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِمْ فرموده که وَلَقَدْ جِئْتُمُنَا اِلَى اَدَمٍ مِنْ قَبْلُ كَلَامًا
فِي تَحْمِيْدٍ وَبَيِّنَةٍ وَظَاهِرَةٍ و لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِمْ و لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِمْ و لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِمْ و لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِمْ
 آیه مبارکه که حضرت محمد صلی الله علیه و آله قاضی ابو بکر کرمی در کتابش روایت کرده است از
 حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که حضرت فاطمه
 زهرا علیها السلام فرمودند که چون آیه مبارکه که در سوره نوبت نماز شد لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ
الرَّحْمٰنِ باینکه لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ باینکه لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ باینکه لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ

[illegible]

دختر

[illegible]

مناقب

قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَفَرْتُمْ بِرُحْمَةِ اللَّهِ وَبِهِمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَنِ السَّجْدَةِ
 اسْرَجَكُمْ سَلَامًا حَيَاةً وَإِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أَمْرَهُ فَإِنَّ اللَّهَ
 أَعَدَّ لِلْغَافِلِينَ مِنْكُمْ الْعَذَابَ عَذَابًا أَشَدَّ مِنْكُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ يُضَاعَفُ لَهُمُ
 الْعَذَابُ مِثْقَلِينَ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا وَمَنْ هَبَّتْ مِنْكُمْ فِيهِ دُونَ ذَلِكَ
 مِثْلًا فَإِنَّهَا لَمِنْ أَمْرَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمَا عَذَابًا أَلِيمًا وَاللَّهُ يَسْتَعِذُّ بِكَ مِنْ ذَلِكَ
 النَّبَأِ وَإِنْ الْفَاسِقِينَ فَلَا تَخْشَعَنَّ بِالْقَوْلِ فَتُطْلَعَ إِلَيْهِ فِي قُلُوبِهِمْ وَقَدْ قَرَأَ
 مَعْرُوفًا وَقَدْ فِي يَدَيْهِمْ كِتَابٌ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كِتَابُ اللَّهِ وَلَا يَنْصُرُهُمْ
 الْعَسَاكِرُ وَاللَّهُ وَدُونَكَ مُفْتَرِينَ وَكَرُمُوهُ أَنْدَكَ زَمَانُ حَضْرَتِ نَبِيِّهِ صَلَوَاتُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَلَبَ مِنْهُ وَنَدَا أَنْتَ نَفْعٌ وَكَرُمُوهُ زَيْدٌ وَخُوشٌ مِنْهُ وَنَدَا بِمَالٍ وَزَيْتٍ وَنَا
 وَبَارِي سَبَّحَ مِنْهُ وَنَدَا حَضْرَتِ نَبِيِّهِ صَلَوَاتُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَاوِ أَنْتَ تَحْتَ زَيْتٍ وَاضْرَافًا
 مِنْهُ نَا نِيكَ رُوزِي أَنْتَ تَحْتَ سَبَّحَ مِنْهُ وَنَدَا بِمَالٍ وَزَيْتٍ وَنَا نِيكَ رُوزِي أَنْتَ تَحْتَ
 مِنْهُ سَبَّحَ مِنْهُ صَلَوَاتُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَزَايَا دُورِي أَنْتَ تَحْتَ سَبَّحَ مِنْهُ وَنَدَا بِمَالٍ وَزَيْتٍ وَنَا
 تَرْفِيفَ نَرْفِيفَ رَزَانِي نَفَرُودِ حَقِّ تَعَالَى فَرُودِ حَضْرَتِ نَبِيِّهِ صَلَوَاتُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 أَنْتَ كَيْ نِيكَ رُوزِي أَنْتَ تَحْتَ سَبَّحَ مِنْهُ وَنَدَا بِمَالٍ وَزَيْتٍ وَنَا نِيكَ رُوزِي أَنْتَ تَحْتَ
 مِنْهُ سَبَّحَ مِنْهُ رَزَانِي وَرَوَانِ كَمْ شَمَارًا رَوَانِ كَمْ شَمَارًا رَوَانِ كَمْ شَمَارًا رَوَانِ
 وَرَسُولُ عَذَابِ سَبَّحَ مِنْهُ وَنَدَا بِمَالٍ وَزَيْتٍ وَنَا نِيكَ رُوزِي أَنْتَ تَحْتَ
 اجْرِي عَظِيمُ عَذَابِ أَنْتَ تَحْتَ سَبَّحَ مِنْهُ وَنَدَا بِمَالٍ وَزَيْتٍ وَنَا نِيكَ رُوزِي أَنْتَ تَحْتَ
 از شَمَا نَا فَرَا مَنِ طَاهِرِي الرِّبَايِ خُودِ رُوسُلِ مَصْنَعَتِ مِنْهُ وَرَبِّي أَوْ عَذَابِ دُورِ
 بَرَابَرِ دِيَا جِبَارِ بَرَابَرِ عَذَابِ شَمَارِ عَذَابِ سَبَّحَ مِنْهُ وَنَدَا بِمَالٍ وَزَيْتٍ وَنَا
 مَالِ عَذَابِ وَبِهِمْ مَسْجُوتِ أَنْ نِيكَ وَهَرُكَ از شَمَا طَاعَتِ كُنْدِ عَذَابِ وَنَدَا بِمَالٍ وَزَيْتٍ وَنَا
 وَرَسُولِ رَاوِ صَالِحِ جَاهِي آوَرِ دِيَا جِبَارِ بَرَابَرِ عَذَابِ شَمَارِ عَذَابِ سَبَّحَ مِنْهُ وَنَدَا بِمَالٍ وَزَيْتٍ وَنَا

از برای

از برای او زرق عظیم العذر سلم از جیح آفات پس باز رجوع نمود و بخاطره با زمان آنحضرت
 و فرمود که ای زمان نیکو صلی الله علیه و آله بنیست شما مثل زمان دیگر که مانتی و بر من
 بشید پس نرم و نازک حرف فرزند مثل زمان طمع اندازنده پس طمع کند کسی که در دل
 او مرض تقاضی و یا فخر باشد و بگوید حرف رست نیک بعید از نیک و ریب موفی دین
 حق و فرموده حضرت نیکو صلی الله علیه و آله و فرمایند در خانه های خود و یا بوفار و نمکین
 بنشینید و خانه های خود و سپردن مرید از خانه های خود و بر عادت زمان ایام حیات
 پیش و یا هر کند خود را از نیت خود در اینجا که زمان ایام حیات پیش از شما که در دنیا و
 نماز را و بهر کوه را و اوقات نماید خداوند عالمیان و رسول او را بعد از این اول و آخری
 و سفاقر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نافرمانی خدا و رسول ایام حیات و
 رسوایی نمودند که عایشه ملعونه لبس سوار شد که اگر ان جمع نمود بچند حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام رفت و مخالفت نمود جمیع اوامر الهی که قبض آید بهر که نامور بود و بهشت نصیحت و
 رسوایی عظیم شد چاک و آغ شده است در حدیثی که روایت کرده است از اشیخ فخر عظیم
 محمد بن الحسن الصفار هدی راجعاً لفقار الملک القهار و کتاب بصائر الدرجات که در حدیثی که
 ملعونه شد عظیم جمع نمود بچند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفت و گفت بیایید از برای
 من مردی که شد بدید عداوت او با علی بن ابی طالب علیه السلام بچند آنکه میخواهم من
 که چنین مردی را بنزد آنحضرت فرستد پس یافتند از برای او مردی چینی را و بنزد آوردند و
 در پیش روی عایشه ملعونه و او داشت زین علی علیه السلام و در پیش روی خود را میخواب
 آلوده کند کرد آید و گفت با او که چه قدر دشمنی در روی با من یعنی با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 آلوده گفت بسیار دشمنی با او دارم و دشمنم با او بچند آنکه از او میخواهم از خدا او بدم
 که کشم او را و او میبایست بچند حضرت و دشمنی من بخون او و میبایست فرورود و او را بچند

گفت که من هم مثل قوم در اینجا هستم پس برو بنزد او و بن نامیده باو در حالتی که سوار
 باشد یا در رفتار باشد اما بدستیکه تو هرگاه بدینی او را که بر سر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 سوار و کمان مبارک او را بر دوش آویخته و ترکش در قش من آویخته و حجاب او
 و عجب او مثل لعل صفت کشیده اند پس بده باو نام مرا و سفارشات و بجزئی فرمود پس
 آید و نام عایشه را بر دوش آورد و چون بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید
 اتفاقا وقتی بود که آنحضرت بر سر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سوار بود و کمان مبارک
 آنحضرت را بر دوش آویخته و ترکش مبارک بر قش من آویخته احباب آنحضرت در
 عقب آنحضرت مانند مرغان هوا شده بودند پس آنکه و چون عایشه گفت بود سوار بنزد
 آنحضرت آمد و نام عایشه را بآنحضرت داد و آنحضرت هم نام را گفت و فرمود که
 این نشود و بخداوند عالمان قسم که آنحضرت همه جمع گشته و چشم بران انداخته
 آنحضرت بآنکه گفت که بر سر من از تو آنقدر دخت ملی بر سر من نهاده ای آنحضرت
 فرمودند که جواب میدی من موافق حق و واقع آنکه دخت که ملی آنحضرت فرمودند
 که قسم میدهم تو را بخداوند عالمان که آیا گفت عایشه که میدانی از برای من کسی را
 که شد با اله داده باشد با آنکه دلش آورد و ندانم تو را دخت عایشه تو که چه قدر است دشمنی
 تو با بنده تو که وقتی بسیار بر تیر که مکر از تو میکنم از خداوندم که بکنم او را و هیچ شس
 سیکه ترست و فرود و دشمنی من بخوان او و هیچ شس آنکه دخت که ملی آنحضرت
 آنحضرت فرمودند که قسم میدهم تو را بخداوند عالمان که آیا گفت عایشه از برای تو
 که بر این نام را میسوی او پس بده باو در وقت رفتار یا بستانده اما بدستیکه هرگاه
 بدینی او را که بر سر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سوار و کمان آنحضرت را بر دوش
 مبارک آویخته و ترکش مبارک را از قش من آویخته و حجاب او و عجبش مثل لعل
 صفت کشیده باشند پس بده باو نام مرا آنکه گفت که ملی آنحضرت که چنین بود آنحضرت

فرمودند که قسم میدهم تو را بخداوند عالمان که آیا گفت عایشه از برای تو که هرگاه بدینی
 تو آب و طعمی اله که بخوری از آن بدستیکه در آب و طعم او و حجاب او و عجب او
 گفت که ملی آنحضرت که چنین گفت آنحضرت فرمودند که اگر من معافی تو بدستم پس ملی آنحضرت
 گفت که ملی آنحضرت که بدستم بدستیکه من چون بخدمت شما آمدم نبود در روی زمین
 کسیکه دشمنی من باو زیاد تر از دشمنی با شما باشد و اما در این مدت تربت در روی زمین
 کسیکه دشمنی من باو زیاد تر از شما باشد پس بفرمان من آنچه میخواهی که من بدهم فرما و اینهم
 آنحضرت فرمودند که بر کمر و بسوی او و این نام مرا بده و بگو باو که تو ای عت خداوند
 عالمان بنمودی و ای عت رسول الله صلی الله علیه و آله لعل بنیاد روی حق سبحانه و تعالی
 و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله امر فرمودند تو بنص آید وانی بدهد با اینکه دشمنی در خانه
 و بیرون نمایی پس تو بیرون آمدی و دشمنی کشیدی و تر و در میان لشکران نمودی و بگو
 آنچه حق که همراه اویند که شما بخداوند عالمان و رسول بکر بکریده او ملی انسانی و بجز قولی
 نمونید زمان تو را و راههای خود و بر ده ستر و عفت که نشسته و زن حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله را از خدیجه پون آورده بر سرش تیر و کرده در میان لشکران گردانید
 پس آنکه جواب نام را آورد و بسوی عایشه آنکه دخت و پیغام آنحضرت را بهیکی رسانید
 و بعد از آن بخدمت آنحضرت که اجابت نمود و در جنگ صفین ترسیده شهادت فائز شد پس
 آنحضرت احباب عایشه که ما هر که را بنزد علی بن ابی طالب علیه السلام فرستادیم او بر گردانید و او را
 از ما شش فقیه علیهم السلام در کتاب کمال الدین و اتمام النعمه روایت کرده است آنحضرت
 بنعمه صلی الله علیه و آله در حدیث طویلی که آنحضرت فرمودند که بدستیکه پوشش من چون
 وقتی حضرت موسی علیه السلام زندگانی نمود بعد از حضرت موسی علیه السلام سی سال و خروج کرد و او
 صغرا و قمر بنی هاشم را در حدیث موسی علیه السلام پس گفت صغرا که من سزاوارترم با مر
 خلافت از تو پس جنگ کرد و ایشان با هم شکر صغرا شکر شد و قوم او مستسلم گشت

۱۰۰ نفر

<http://fb.com/ranajabirabbas>

از برای دخترش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در وقتی که آنحضرت بدرقه تشریف فرموده
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام با منفرین در کوه نظری در میان و دشمنان باقی مانده بود پس آنرا
نه آیات مبارکات آخر سوره آل عمران الذین یدککرون الله فیما مآ
و یعوذوا علی جویهم و یتفکرون فی علی السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا
بالیه بخلافک فیما عدا بنا لنا ربنا انک من مدخل النار فقد اخرجتک و منا
للطالین من انصار ربنا اننا نضعنا ما دیارنا لایمانی ان السور ابریکم فاما
ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اغفر عنا شیئنا و قذمنا مع الابرار ربنا و انشأ ما وعدتنا علی
لسانک و لا تخزنا یوم القیمه انک لا تخلف البعده فاستجاب لهم ربهم لئن لا اصبیح
علی عامل فیکم من ذکرنا و اننی لعبدکم من تعبدوا الذین هلم هذا و اخرجوا من
دیارهم و اودعوا فی سبیل و قاتلوا و قتلوا لا تغرب عنهم سیما یم و لا دینکم حیات
تخرج من تحین الامناء و ابا من عبد الله و الله عند حسن الثواب سر کرده
تو که کنان و باریکست نماید کان بدر که آبی چهار نوازند حضرت اوم علیه السلام
فاما ربنا خلکنا انفسنا حضرت یوس علیه السلام قال تخلفک لئن کنت من الطالین
و حضرت داود علیه السلام که در سوره مبارک ص زل شده و قلن داود انما فتناه و فاستمع
ذنبه و خیر ما کما و اناب و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که در جمیع احوال بزرگوارانه عالمین
شعور بود که در شان آنحضرت نام زل شده الذین یدککرون الله فیما مآ و یعوذوا
تا آخر آیات آل عمران که مذکور شد و تبرس و فرخ آورند مردمان چهار نواز زمانه
درگاه الهی استیسیه با انواع عذاب لعین نموده و او بخت ربانین را بخت کند
بیشتا فی الجنة و یجوز من فرعون و عسکر و یجوز من القوم الطالین و حضرت مریم
علیها السلام رسید از مردمان و کثرت از ایشان پس نه اش با و جی آنچه حق تعالی در سوره
مبارک مریم فرموده فنادی هانن نجیها انما یختر فی قد جعلک ربک حسنا ربنا و حضرت

خدیجه علیها السلام چون زمان دوری کردند از او پس آنحضرت از شدت عداوت ایشان
 اندیشه نموده از ایشان کناره گرفت چنانچه در حدیث اول از باب اول من کتاب
 مذکور شد و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس فرمود آنحضرت در وقتی که بر سر عالم منوره
 او برخاسته که آیا پدرم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سفارش نمود و بشما در محفل اهل
 آنحضرت زود از دست دادید سفارش و امر آنحضرت را و چنان نمودید در نقص عهد با آنحضرت
 و سرگردان کردید که گنجان هرشت نفرند آدم و نوح و یعقوب و یوسف و شیب و داود
 و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و حضرت ام زین العابدین علیها السلام حضرت امام جعفرین
 محمد الصادق علیهما السلام فرمودند که اما حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در ذوق پدر عالمی قرار نمود
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آنقدر رگسیت که اهل مدینه به تنگ آمدند و بخدمت
 آنحضرت عرض کردند که از کثرت گریه تو در آرام و رفاه مانده باشی که یکین که ماروز
 مرده باشیم و مادر گریه کن که در شب ما آرام گیریم پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بیرون میفرستد
 از مدینه بنده بسوی قبرستان خویش و در آنجا گریه میکردند و بهترین زمان عالمیان جهان
 نغمه در کتاب ابی بکر شیرازی بسند مذکور روایت شده است آنحضرت اهل المؤمنین
 علیهم السلام که آنحضرت فرمودند که بدرستی که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله قرائت نموده
 آیه مبارکه یا مومن الله اصطفیٰ لک و صلیٰ علیه و آله و سلم علیٰ حبیب العالمین را
 پس آنحضرت فرمودند که ما اهل مدینه بهترین زمان جهان نغمه در مدینه عیان و خدیجه
 بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و سیده زن فرعون ابوالنعمین در کتاب حدیث و ابن البیع در کتاب
 مسند و خلیف در کتاب تاریخ و ابن بطه در کتاب امانه و احمد سعانی در کتاب فضایل
 بسند مذکور خود از انس و ثعلبی در تفسیرش و سلمی در کتاب تاریخ خراسان و ابوالصلح
 مؤذن در کتاب اربعین بسند خود از ابی هریرة و شعبی از جابر بن عبد الله و از عیین
 سبب و کرب و معانی از ابن عباس و ابوسعید و عبد الرزاق و احمد و یحییٰ بن زکریا و ابی

از علمای اهل بیت اند روایت کرده اند آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و لفظ مذکور از
 کتاب حدیث ابوالنعمین است که بدرستی که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که شصت
 بخت نور از زمان عالمیان بر من بخت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله
 علیه و آله و سیده زن فرعون و در روایت معانی و معانی و حکیمه در آخر حدیث مذکور
 واقع شده که افضل آن چهار زن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است و در کتاب فضایل احمد
 سعانی و در کتاب مسند احمد بن حنبل بسند خود روایت کرده اند از ابن عباس که آنحضرت
 که بدرستی که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که سیده زن اهل بیت مریم
 بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و سیده زن فرعون است
 و در کتاب تاریخ بغداد بسند خلیف از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که آنحضرت
 فرمودند که بهترین زمان عالمیان مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد
 صلی الله علیه و آله و سیده زن فرعون است پس بدرستی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله افضل
 او و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را بر سایر زنان عالمیان در دنیا و آخرت روایت کرده است
 عایشه و جابر و غیره از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که آنحضرت فرمودند که اهل طهارت
 بنات با و تو پس بدرستی که خداوند عالمیان را بر کرمه خود از زنان عالمیان افضل السلام و آن
 بهترین دنیاست و خدیجه روایت کرده است که بدرستی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 فرمودند که آمد بسوی من از جانب خداوند عالمیان و بنات است و او من که بدرستی که حضرت
 فاطمه زهرا علیها السلام سیده زن اهل بیت است و یا سیده زن اهل بیت است این غلام
 و این معروض میدارد که در صحیح بخاری که بالفعل نسخ صحیح آن در نزد این غلام و اسع
 موجود است روایت مذکور باین نحو است که خدیجه روایت کرده است که کفعم مرعوم
 که بکنه ابراهیم و در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و نماز غریب با آنحضرت بجای آورده و آنجا
 کتم از خدمت آنحضرت که طلب آنرا نمیدادند از درگاه آتی برای من و برای تو پس بخدمت

آنحضرت آمد و نماز مغرب با آنحضرت مکرر کردم پس آنحضرت منوال نماز و دعا گفت تا اینکه
 نماز را بجای آوردند پس منوال سینهها شده و من منابت آنحضرت میکردم پس آنحضرت هر
 صدای مرا شنید فرمود که بگفت این حدیثی است من عرض کردم که علی آنحضرت فرمود
 که بعد از آنکه داری حق تعالی یا مژد تو را و ما دور تو را بدرستی که این ملکیت و زور من که
 فرو و نیامده است بر زمین هرگز پیش ازین طلب رخصت نموده از خداوندش که سلام
 من آید و ثبوت و چهار امام که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سیده زنان اهل بیت و
 حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام سید جوانان اهل بیت اند مرجع برگزیده من فرمود
 و جاری و مسلم هر یک در کتاب صحیح خود و ابوالعادات در کتاب فضایل خرمه و ابوبکر
 شبیه در کتاب مالک و علی در کتاب فردوس روایت کرده اند از حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و آله که بدرستی که آنحضرت فرمود که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سیده زنان
 اهل بیت است در کتاب علی بن ابی حمزه روایت کرده است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که
 آنحضرت در حدیثی فرمودند که آگاه باشید بدرستی که حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها سیده
 زنان است در روایت در کتاب تاریخ طبرستان و در سطور است که بدرستی که حضرت رسول الله
 علیه و آله فرمودند از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که نوشین از جمیع اهل من من حق بخانی
 چون این خیر متعین بقای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در دوار فانی بعد از رحلت حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله و آله باقی بود حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها ساکت و خرم
 شد پس آنحضرت فرمودند از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که آمار نهیستی که بوده باشد
 سیده زنان اهل بیت پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بگفت اظهار رضا و خوشنودی
 بعلی ای جلیل خداوند عالمیان تبسم فرمودند **فقال** التبعی عن مسرود و عطا حقه
 فالتبعی التبعی الی فاطمة علیها السلام فیما اقصی کنت قال لیس فیها فاطمة قال لا
 الا تسمین ان تکلفی سیدة دنیا اهل الجنة انما اوصی خلیفته و اولاد و اولاد

التبعی عن رسول الله بن حسین و عمار بن حمزة ان التبعی سیدة الله علیه و آله و آله
 علی فاطمة فقال کتب تجدیک یا بنتی فالتبعی لجمعة و انک لکبریا انک مالک
 طعام الکله قال یا بنتی اما ترضین انک سیدة دنیا العالمین فالتبعی یا کبریا فایم
 یستخرجک قال لک سیدة دنیا عالمها و انک سیدة دنیا مالک ام و الله و الله و الله
 سیدة فی الدنیا و الاخرة و قبل الصلوة علیه السلام و قال التبعی سیدة الله علیه و آله و آله
 سیدة دنیا اهل الجنة و انی سیدة دنیا عالمها و انک سیدة دنیا فاطمة سیدة دنیا
 اهل الجنة من الاولین و الاخرین و التبعی ان اسیدة بنت مریم و مریم بنت عمران
 و بعد تجزئ من انما فاطمة کالجواب لک الی الجنة و سأل عن الخیر و فی الحدیث بن
 ریح و فی الحدیث قال کتبک رسول الله صلی الله علیه و آله و آله فقال ریح فقال التبعی
 انقل فقال فاطمة قال فلیم صارت انقل و کانت اصغر من سیدة و اولاد من حجة رسول الله
 صلی الله علیه و آله و آله قال فلیک من حصتها الله فیها انما و انت رسول الله صلی الله علیه
 و آله و کتب رسول الله منهن و لک الا یقبل لیل و حرم من نیتها و قال
 التبعی عن رسول الله صلی الله علیه و آله و آله ان یقبل لیل و حرم من نیتها و قال
 و لا یقبل من ان تكون قد فیکت علی انما یأیدک و یعمد علی انما علیها السلام انقل
 دنیا العالمین یا جماع الایمان و علی انک قد ظهر من عظیم التبعی رسول الله علیه و آله
 لفاطمة و تحببها من بین سائرهن ما رجا لا یحتاج الی الاستدلال علی
 جامع الترمذی و ابانة العکبر و انما فاطمة من ابي علی الصوفی و تارخ
 عن التبعی من انک جماع الایمان و لک ما یتبع و قالت لک ما یتبع ما حاکم
 علی التبعی علی علی فقال عاترة و عاترة الله ما کانت احدی الی الی الی الی
 رسول الله صلی الله علیه و آله و آله من علی علیه السلام و لا من النساء احب الیه من علی
 فقال التبعی من ابي السعادات و عاترة الی العاترة عن السعادات و فی روايات

مع علی

عن شريك والأعمش وكثير التواتر وابن الحجاج كلهم عن جميع عن عبيد عن عائشة عن
أسامة عن النبي صلى الله عليه وآله ودفع عن عبد الله بن عطاء عن عبد الله بن
بريد عن أبيه قال سألت رسول الله صلى الله عليه وآله أكن النساء أحب إليك قال
أيهن قلت من الرجال قال فأيهما جامع التمهيد قال من بينك فانه أحب لينا
رسول الله صلى الله عليه وآله فأيهما فأيهما ومن الرجال علي وثقت القلوب عن أبي بلال النخعي
والأصبغ عن أبي صالح المؤدب وقيل النخعي عن أحمد بن عثمان عن سعيد بن مسروق
الأصبغ عن أبي الحجاج عن جميع عن عائشة أنه قال علي النبي صلى الله عليه وآله
لم أجلس بينه وبين فاطمة وهما مصطحيان أينا أحب إليك أنا أم علي فقال علي
أحب إلي وأنت أحب إلي منها وفي غيره عن جابر بن عبد الله أنه أفصح على فاطمة
بعض ما فيها فاجبر جبريل النبي صلى الله عليه وآله أيهما أقرها أم المصوم في
حبك فأحكمت بينهما فدخل وقص عليه ما قالتهما ثم أقبل على فاطمة وقال لك
حكمة الولد وله عز الرجال وعواحب إليك فقلت فاطمة والله لا أصطفاك
وأحبك وعدك الأمانة لا ريت مفرقة ما عشت عالم النعمى و
الحسن البصري وشبان التورث ومجاهد وابن جبر وجابر الأنصاري ومحمد
الباقر وجعفر الصادق عليهما السلام عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال لينا
فاطمة بضعة مني فمن أحبها فقد أحبني أحمد الجاردي عن المؤدب عن
وفي رواية جابر عن أبيها فداها فداها من أذا في فقد أذى الله وفي غيره والدية
بها فاطمة أذيتي بضعة مني مني ما أذا لها وأذيتي ما أذاها **شرح** مولف
في باب الله شاه وحصل الخبر شاه وربما ابن أحمد وثبت كونه كونه ما كونه
له روي في فاطمة زهر عليه السلام وقع شهده كونه بضعة مني للفقهاء ما روي
وكثير ما روي عنه يعني بربك حضرت فاطمة زهر عليه السلام خبرت من بينكم ما روي

[illegible]

五

[illegible]

الحال كذا وذا
ومن غيب غيب
وقد غيب غيب

بیمار شد و چون حال او متغیر گردید جماعتی از بزرگان و اکابر و جهان شنو نیز دو آمدند و
از او پرسیدند که هرگاه تو به ابرامی حلت نمایی بجای تو که مستقامت و امر و کالت
که مفوض خواهد شد او را شاره با بوالقاسم حسین بن روح نمود و گفت که اوقات تمام
من و وکیل و نفعه و امین حضرت صاحب علیه السلام و غیر آنحضرت در میان شما خواهد بود
مید که بعد از من با و رجوع کنید و در مهمات با و اعتماد نماید و من مامور شده بودم از اجاب
آنحضرت که برسانم بنابراین آنیک تبلیغ رسالت نمودم و او قریب پست و یکسال در خدمت
و کالت آنحضرت بود و در ماه شعبان سال سیمصد و پست و شش که از او در دنیا حلت نمود
و پست نمود و شیخانیز که و کالت آنحضرت بعد از من با و بحسن علی بن محمد عمری است
با و رجوع نماید و مسائل و مطالب خود را بوسااست و بعضی اقدس ساینده چون او در
حلت از دار فانی بیمار شد اعیان و اکابر شیعیان بر اینین او حاضر شدند و بواسطه
نمودند که بعد از تو و کالت آنحضرت کدام یک از بزرگان شیعه مفوض و مرجع است
او توفیق رفع از آنحضرت که مشعر بر منج حجت بود بر من آورده بر حاضران نمود و سخن
آن است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا عَلِيُّ بْنَ مُحَمَّدٍ السَّمَوِيِّ أَهْلَكُمْ اللَّهُ أَجْمَعُونَ يَا عَلِيُّ بْنَ مُحَمَّدٍ
فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سَيِّدَةِ أَنْبَاءٍ جَمِيعِ أُمَّلِكَ وَلَا تَقْصِرْ إِلَّا إِلَى أَحَدٍ مَقْصُورٍ
مَقَامَكَ أَجَدَ وَأَقَانِكَ فَتَعَدَّ وَتَعْتَبُ الْعَيْشَةُ الْقَائِمَةُ فَلَا تَطْلُورُ إِلَّا تَعْدَانِ شَاءَ اللَّهُ
تَعَالَى ذِكْرُهُ وَذَلِكَ تَعْدُّ طَوْلًا لَا تَمُوتُ وَتَقْصُرُ الْعُقُوبُ وَتَمْتَلِكُ إِلَّا أَنْ تَجِدَ خَدَّيْكَ
مِنْ شَيْعَتِي مِنْ بَعْضِ الْمَشَاهِدَةِ الْأَدَمِيَّةِ أَهْلِي الْمَشَاهِدَةِ فَكُلُّ خُرُوجٍ عَنِ الْغِيَاثِ
وَالْصَحْبِ فَمَوْكِدٌ مَقْصُورٌ لَا تَحُولُ وَلَا تَقْوَى إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ حاضران از روی
توفیق رفع نکرد و نه تنها برداشتند و از با این او برخواستند و چون بدوشم رسید
آوردند و دیدند که در حالت نزع است و در آن اثنا یکی از مردم که مخبر از توفیق رفع بود
از او پرسید بعد از تو ما کیست او در جواب گفت لِلَّهِ أَنتُمْ قُلُوبُ الْعَالَمِ یعنی از برای

که دو کانت باشد

خداوند عالمیان است امر حق عالمی است رساننده آن و این آخرین سخن بود که از او شنیدیم
و در همان روز که نصف شهر شعبان سال سیصد و پست و شصت بود که بکار رحمت
آتی فایز شد و غیبت کبری واقع شد و او آخر و کلامی از او غیبت منزه بود و از
هر یک از او کلامی که قدرت بر طبق دعای و کلمات معجزات ظاهر شد و مدت غیبت منزه
نوعا و در سال بوده و چون پس ای امرا از تاریخ ولادت با سعادت حضرت قائم
آل محمد صلوات الله علیه که با نزدیم شهر شعبان سال و دویست و پنجاه و پنج بود و عتبات خود
و تاریخ فوت علی بن محمد التهری که با نزدیم شهر شعبان سال سیصد و پست و شصت است
آخر آن و اول غیبت کبری است و حال که مسلم است بمقتضی و نو و شمس سال است
که غیبت کبری واقع شده و عمر شریف آنحضرت در این وقت مشغول به شغف و شغف از سال
الکرم الذی انزلنا الموهبة و انزلنا لعلنا نختار الایة و جعلنا فیها منبر و جعلنا فیها منبر
حجت محمد علیه یعنی شیخ کامل رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی
علیه السلام در کتاب مناقب و ذکر کرده است که پسند مخالف روایت شده است از عایشه
علیها السلام که او وقت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سر کوشی فرمود با حضرت فاطمه زهرا
علیهما السلام پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام خندان شدند پس رسیدم آنحضرت فاطمه زهرا علیها
سلام حضرت میفرمود صلی الله علیه و آله که جبر با تو سر کوشی منو که بپشت خنده و خوشحالی پوشید
پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در جواب عرض گفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود از برای من که آمار نمی نیستی باینکه او در بانی نویسد از زمان اهل بیت
پس بسته از زمان است من ترید از او و نیست در کتاب علیه ابو نعیم و در کتاب ابو جبر
شیرازی روایت کرده اند از عمر ابن حصین و جابر بن سمرة که ایشان هر دو روایت
کرده اند که بر سینه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سجده حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
تشریف شریف را می فرمودند و او را تشریف فرزند گرامی خود را بر سر سینه فرمودند



مضمون مندرجہ ہے
حضرت علیہ السلام

کہ چون می یابی خود را ای دختر کرامی من حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض نمود که سید
من آزار دار و در آلودم و در سبک زیاده بکنج در آزار مرا الیک نسبت از برای
من طعمی که بخورم آنرا آنحضرت فرمود که ای دختر کرامی من آیار نمی سستی که بوده
بشما سیدة زنان عالمیان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که ای پدر بزرگوار
بس چرند بر منبت عرآن آنحضرت فرمودند که می سیدة زنان عالم خودی است
و توبه سیدة زنان عالم خودی است که دانه عالمیان که فرمودند من نور البید
و درک عالمیان در دنیا و آخرت و بر سیدة از حضرت امم نخی ناطق محض بن محمد
الصالح علیها السلام از معنی قول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام سیدة زنان اهل بیت است یعنی سیدة زنان عالم خودی است
آنحضرت فرمودند که آن بر من است که سیدة زنان عالم خودی است و حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام سیدة زنان اهل بیت است از اولین و آخرین و در حدیث و ائمه
که در پیشگاه آیت نبوت زاحم و در منبت عرآن و حضرت خدیجه کبری علیها السلام من پیش
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام افتاد و من جلیان و قرع جلیان باشند برای حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام بر دند تا آنکه بر سید بهشت و بر سید نزل بروی از حسین بن روح
رضی الله عنه که سوم و کلا حضرت صاحب علیها السلام بود و چنانچه در حدیث آمده که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله چند دختر داشت حسین بن روح گفت که چهار دختر نزل بروی
گفت که فضل و بترین دختر آنحضرت کدام بود حسین بن روح گفت که حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام او گفت که چرا گفت او فضل و حال کند او در حسن کو چکر اندر بود و مدت صحبت او
با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله کمتر از همه بود حسین بن روح علیه الرحمه گفت که
فضل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام چنانچه در قرآن آنحضرت سبب و خصلت بود که
مفروض کرد و میده بود و حق تعالی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را بان و خصلت بر سببیک حضرت

فاطمه زهرا علیها السلام داشت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود که بغیر از او دارنی بکبت
آنحضرت نبود و نسل حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را بان
و خصلت مکر سبب زیاده فی اخلاص حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که دشت خداوند عالمیان
آنرا از نبوت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سید در منشی علیه الرحمه گفت که تفضل کثرت
ثوابت سبب وقوع اخلاص و تقین و نیت پاک و صاف و متعین نسبت اینک
بوده باشد فضیلت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بر غیره دشت سبب آن و خصلت این
را آنکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام افضل زنان عالمیان است با جلیان عالمیان و بر آنکه
بجلیان که ظاهر شده است از فاطمه زهرا علیها السلام رسول الله صلی الله علیه و آله برای شان حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام آنقدر که محتاج نیست به سید لال بان و در کتاب جامع تردی و ابان که برای
و کتاب جامع از ابی موسی و کتاب تاریخ خراسان از سلمی سندار و بیت کرانه
یکی از جمیع بن عبد الله بنی که او گفت که در مندم من با تمام بر غایت پس گفت عمن بجای که
چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام خروج کردی بر حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام پس در جواب
گفت عانت که واکه از مرا از این سوال قسم که دانه عالمیان که بود احمدی از مردان چنانچه
از علی بن ابی طالب علیه السلام در نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بنود از زمان مجبور در نزد
آنحضرت از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و در کتاب فضائل العشرة از ابی السعادات و در کتاب
فضائل الصحابه از صفاتی و در روایات از شریک عیش و کثیر النوا و ابن الحکم جمیعاً
از جمیع بن عبید و او از عایشه و از اسامه و او از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله انجیرت را در
در من است سبب مذکور از بریده که او گفت که بر سیدم من از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
که کدام یک از زمان مجبور از نزد شما آنحضرت فرمودند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
گفتیم که از مردان که ام یک مجرب زمانه آنحضرت فرمودند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حضرت
علی بن ابی طالب علیه السلام و کتاب جامع تردی سبب است که گفتند بریده که بود و مجبور بن

[illegible][illegible]

بِذَلِكَ عَنْ عَائِشَةَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فِي إِسْنَادِهِ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنْ فُلَاكَةَ
الَّتِي صَدِيقَاتُهَا مِنْ مَخَازِيِدِ بَنِي فَالَيْمَةَ وَلَوْ رَأَتْ عَائِشَةَ أَنَّ فَالَيْمَةَ كَانَتْ إِذَا
وَحَلَّتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمِنْ هَؤُلَاءِ مِنْ جَلِيلٍ وَقِيلَ لَهَا وَاجْلِسْ بِنَا عَلَى خَدِّهِ وَإِذَا
هَذَا الْيَوْمَ وَقِيلَ كُلُّ رَأْسٍ مِنْهُمَا سَاجِدَةٌ وَجَلَسَا مَعَهُ الْوَالِدَانِ فِي فُضَائِلِ
الْعَشِيرَةِ وَابْنُ الْوَدَيْنِ فِي الْأَرْبَعِينَ بِإِسْنَادٍ عَنْ عِكْرِمَةَ وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَعَنْ أَبِي
عَلِيٍّ الْخَثْعَمِيِّ وَعَنْ نَافِعٍ عَنْ ابْنِ عَمْرٍو قَالَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أُلِ
سُفَرًا كَانَ أَحَدُ الثَّلَاثِ مَعَهُ بِفَالَيْمَةَ وَإِذَا قَدِمَ كَانَ أَوَّلُ الثَّلَاثِ مَعَهُ بِفَالَيْمَةَ وَلَوْ كَانَ
مَعَهُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَقَدْ عَظُمَ رُحْمَتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِفَعْلٍ مَعَهَا ذَلِكَ أَذْكَأَ وَلَكِنَّهُ
وَقَدْ سَأَلَ اللَّهُ بِعَظْمِ الْوَكْدِ لِلْوَالِدِ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَفْعَلَ مَعَهَا ذَلِكَ وَهُوَ ضِدُّ مَا أَمَرَ بِهِ
أَمُّهُ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَ قَالَ كَانَتْ فَالَيْمَةُ أَحَدَ الثَّلَاثِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالِدٌ فَدَخَلَ عَلَيْهَا أُمُّ رُوَيْحٍ فَصَلَّى مَسْبُوعًا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي رَحْلَانَا فَقَعَتْ مَلُوكًا وَخَرَجَتْ مِنَ الْمَكَّةِ فَكَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَصَحَّ بِهَا
عَلَى نِسَائِهَا وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَكُمُ امْتِ بِحَبْلِ اللَّهِ عَنِ أَهْلِ اللَّهِ لَكُمْ وَقَدْ فَعَلَ
أَخْبَارُ فَالَيْمَةَ عَنِ ابْنِ الصَّوْلِ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَالِدُهُ عَلَى فَالَيْمَةَ فَقَدَسَتْ لَهُ كِسْرَةٌ بَابَتْ مِنْ خَبَرٍ تَجَرَّ فَأَفْطَرَ عَلَيْهَا ثُمَّ قَالَ يَا بَنِيَّ
هَذَا أَقْلُ خَبَرٍ أَكَلْتُ أَوَّلَ سَنَةٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَجَعَلَتْ فَالَيْمَةُ تَبْكِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
عَلَيْهِ وَالِدُهُ تَمْحُ وَتُحْمُهَا يَسِيرِينَ أَوْصَالُ الْوَدَيْنِ فِي الْأَرْبَعِينَ بِإِسْنَادٍ عَنْ سَعْدٍ عَنْ
عَمْرِو بْنِ زَيْدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي سَعْدٍ قَالَ جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ لَنَا أَرْبَى أَنْ أَرَى قَرِيبًا فَالَيْمَةَ مِنْ حَلِيقَةِ ذَلِكَ فَجَعَلَتْ
فَقَالَ لِي خَيْرٌ بِكَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَنَّتْ مِنْ لَوْلَا بَيْنَ كُلِّ مَسْبُوعٍ لِي فَصَبَّحَ
لَوْلَا مِنْ يَأْتِيهِ مَسْجُودًا بِالْهَدَبِ وَجَعَلَ سَفْعًا مِنْ نَبْعٍ جَدِّهِ جَعَلَ مِنْهَا

260

طافان من لؤده مكله باليا فويت ثم جعله ما اليته من ذهب ولينه من فضة
ولينه من دبر ولينه من ياقوت ولينه من زبرجد ثم جعله باعينا متبع من
واجهها جعلت بالانبار وجعل على الانبار قبا من دبر قد جعلت دلويا للذهب
جفت والفتح البحر حتى في كل عين فيه وجعل في كل فيه اربعة من دوة بيضاء
جناها السندور والاشرف وروى انها بالانبار وقوى الملك والغير جعل
في كل فيه حوزة والفة لها مائة باب على كل باب جاريان ونحوان في كل فيه
مفتر وكباب مكتوب حول الفيا باب الة الكني فقلت يا جبرئيل من بعث الله هؤلاء
البنة قال بناما اهل بي ابي طالب وخاله ابنةك عليهما السلام وى جناهما حفا
احتقرا الله ولتقر بذلك عينك يا نبي الله **شرح** مؤلف كتاب طباسة شراه
وجعل الخبة شواه دربان اخبرت كنه كقول حضرت **الاولون** ياقوت شايه كبوده بهشت
بمعنى كبرسيه آن درضا و جلای مروارید و دكن ياقوت بهشت و دو بهشت كمن را كج
شاه و دود بهشت و بايگ بود بهشت طرف متعلق بقول حضرت مسندة يعني لؤلؤ موقع بهشت
از بهشت و اطلس مرج قوس كوه بهشت ك شند پارهاى طلاست ك يافته شود و دودان
طلا يعنى بدون كداز بسك طلا يا جواهرى ك فاصله ميدهند آن مرواريد را در چدين و يا مرواريد
برزه بهشت و قول حضرت **فدش** شمع يعنى جمع و تفرق است شايه ك بود بهشت مراد در
اجا معنى اول يعنى از لغات احمد و است جايگه بعضى از توئين كنه الله و معنى اول جمع است
و صاب قوس كنه است ك اوبگه مثل **سخت** كرمى بهشت در جگه يا هر جهرى است ك مكنه
نماند بر آن از كرمى و چيده شده از ساج و غرض و با اينكه كرمى زينت داده شده بهشت
ك بود و بهشت و درجه باور خانه نيس هرگاه بنوده بهشت در آن اركيه بساطخانه نهجگه است و سنگ
جبر بايگ و استعجب غلظا انت و حقي يعنى كراينه در دبان زعفران مسك و خضر و
بادرسان خرمشا بسوطه از رقيق معنى نقي است و **مفتر** مثل خرمشهر بهشت مثل شا و كوكنه

[illegible]

این کتاب در علم معروض می آید که چون در نظم و انضام و کبریا و ابرو و در میان هر دو
 مرد و ابرو می بیند و چنانچه صاحب قلموس تصریح نموده اند از آنکه در میان آنست که
 بوده باشد مراد از آنکه شمر آن مرد و ابرو یا قوس است پس آن مرد و ابرو شمر از آن قوس
 بطاعت و بمعنی نزد یک است یعنی ثالث که مؤلف کتاب علیه الرحمه لی یوم الحساب کر
 نموده و لی هر شمس آنست که چون بنای باغ فرمود و در وصف الحار و خلیل و آن روید
 باشد باین نحو فرموده اند که ما همای آن بند بندش فی است هر بند آن مرد و ابرو بزرگ شمس
 و میان دو بند که قلم آنست و آنرا قصب گویند یا قوس خلیل است و بطاعت و قصب است صاحب
 قلموس گفته القصب شمس کل نبات ذی اناجیب التاجیه قصبه و القصب شمس کل نبات
 ما کان مستطیل من الخضر و الا لای اطلب و الا لای یجد و الا لای یصلح بالیا قوت و بند شمس
 حدیث بی بی فی الحقیقه من قصبه قیل ان شمس در شمس است و در شمس قصب از جواهر
 مصفا و در کوشه هر کاره خواهند رجوع پس فرمایند و قصب بمعنی جمع و تفریق چنانچه مؤلف کتاب
 علیه الرحمه لی یوم الحساب ذکر فرموده اند است اما بمعنی آنچه منشعب شود مثل شمسهای و جرت
 و چهار دست و پای آدمی و گشتن آن نیز آمده ابن اثیر گفته است اذا تعدد النجم من المراتبه
 بین شعبها وجب علیه العسل فی المیدان و التیالیه و صاحب قلموس گفته است
 الشعب کصیر الاصلایع بین شعبها الاصلایع ای بدنها و قصبه اهل کاه و انجانی نیز
 راجع جمع و تفریق شود مرادمانی و سهو آن در ثانی شعب کثیره است و ظاهر شمس آنست
 که مراد در بخار شمس از قصبه خیمه و از شعب آن ریسای نهایی خیمه باشد که آبی عاریت
 از شمس او را در کوشه بعد از آن چنان فرموده و در خیمهای از دور که در بخارهای ظاهر
 نهاده ای آن زده شده قیاب بحر فاف مثل کتاب جمع قصبه نعم قاف و شمس را با کعبه است
 صاحب نهاده گفته است القصبه من الخیام یکثرت صغیر مستکبر و قلموس بی بی القصب
 و در مجمع البحرین مذکور است القصبه بالقصبه و الشدیه البنا من صغیر جمع و الجمع قصب

و قیاب قصب مثل عرف است که جمع عرفه آمده و قیاب مثل بکام که جمع بکمه آمده است
 از یکجه چنانچه مؤلف کتاب علیه الرحمه لی یوم الحساب از قلموس نقل نموده لغویین و دیگر کاتبین
 نزدیک آن ذکر کرده اند اما معلوم میشود از کلام بعضی که کرسی تنها را ابرو می گویند از آنکه کرسی
 گویند که در جلد باشد و بر او چیزی پوشیده باشد و قضا ائمه الشهداء قالوا شمس فی
 که در لغت مذکور است دلالت بر آن می نماید صاحب نهاده گفته الا لای یجد الشهداء فی الحقیقه
 و لای یصلح من الخضر و الا لای یجد و الا لای یصلح من الخضر و الا لای یصلح من الخضر
 و در مجمع البحرین مذکور است که قیل و یقال ان شمس لای یجد الا لای یجد و الا لای یجد و الا لای یجد
 من الخضر و الا لای یجد و الا لای یجد و الا لای یجد و الا لای یجد و الا لای یجد و الا لای یجد
 معلوم میشود که کعبت عروس هر کاره کرسی و تحت قرین نموده و در خانه و یا خیمه عروس گذارند از آنکه
 گویند و هر کاره از آن خانه نباشد همان خانه و خیمه که قرین کعبت عروس نموده اند و کعبه
 کلام صاحب قلموس نیز که مذکور شد دلالت بر آن می نماید جوهری گفته است از یکجه شمس
 من الخضر و الا لای یجد و الا لای یجد و الا لای یجد و الا لای یجد و الا لای یجد و الا لای یجد
 کلام جوهری نیز معلوم میشود که قصبه خیمه است و بعد از تتبع لغت کعبه که ادعای انحصار نموده
 نمود و در خیمه خیمه مذکور است سندس بقیم سین مهمل و سکون نون و ضم و ال مهمل و بیای
 نازک نیز گویند صاحب قلموس گفته است الشدیه بالقصبه ضربت من البنا و الا لای یجد و الا لای یجد
 من الخضر و الا لای یجد و الا لای یجد و الا لای یجد و الا لای یجد و الا لای یجد و الا لای یجد
 اشتقاق بحر و سکون سین مهمل و بیای شمس در دو بیای که از طلا بافته باشند
 نیز می گویند صاحب قلموس گفته است الا لای یجد الشدیه بالقصبه ضربت من البنا و الا لای یجد و الا لای یجد
 نقل الکاتب جوهری نیز نقل نموده که آن معتبر است ابن اثیر از زهری نقل کرده است که ابرو
 و مثل آن از الفاظ عربیه است که وضع شده است مراقت میان عجمه و عربیه یعنی از لغات
 مشترکه اند شمس و غیره و مؤلف کتاب علیه الرحمه لی یوم الحساب نقل را از قلموس نقل

في سنة ١٠٠٠ هـ
 في شهر ربيع الثاني
 في يوم الاثنين
 في سنة ١٠٠٠ هـ

بحر

میجویم و تید و از هم که حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام در روز قیامت شفقت من بانه
 و اگر من بجای ابوبکر در آن وقت میبودم و حضرت فاطمه علیها السلام در نزد من ادعای فدک
 میبردند و قصد این آنحضرت مدون کوه میبودم و در بعضی روایات واقع شده که چون عیسن
 عبد العزیز فدک را بحضرت امام محمد باقر علیه السلام تسلیم نمود جمعی باو گفتند که طاعت علی بن ابی طالب
 یعنی طعن زوی تو را ابوبکر و عمر و طعم و غضب این را لشکار کردار اندی او در جاکت کما
 طاعت علی انفسها یعنی ایشان خود را ابواب طعن و طعن و غضب فک بر روی خود گشودند
 و طعنون چون و هر گشت شد القصة بر غم آنف منافع فدک آنحضرت امام محمد باقر علیه السلام
 تقاضی نمود و در تصرف آنحضرت بود تا عیسن عبد العزیز در ریاست بود بعد از فوت ابوبکر
 غضب نمودند و از جمل افعال حسنه او ترک است حضرت امیرالمؤمنین است در کتب غیر
 و غیره مذکور است که از زمان حکومت مویه بن عبد الملک تا امام پادشاهی عیسن عبد العزیز در
 زمان هر یک از خلفای بنی امیه علیه السلام در جهات بر روی منابر زبان بریده مناسبت بر
 حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام میگویند و حکم میفرمودند که خطبا بلا و نیز بآن امر شایع قیام
 و بر آن سینه امام در مساجد و منابر میگویند و ذکر کرده اند که مویه بن ابی سفیان علیه السلام
 القوه و التبران امر نمود و خطیبی که بر منبر رود و بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ناسزا گوید خطیب
 بر منبر رفت و گفت بعلی بن ابی سفیان که در سبک معاویه و یامر بکنید مرا باین حضرت علی بن
 ابی طالب علیه السلام لعنت خطبا را و باو یعنی بر معاویه با و مویه بن ابی سفیان از کلام خطیب غضبنا که
 گشت او را محزول نمود و چون خلافت لعین عبد العزیز رسید شخصی از اهل اقم القبا و یهود در
 مجلس غنیمت که کار و احیان بنی امیه و معارف و مشایر شام حاضر بودند تعلیم عیسن عبد
 العزیز از او خواست که کاری دهد و تر عیسن بنی امیه و عیسن عبد العزیز در جواب حکیم گفت که من
 موهبت هرگز نمیبرم و بگفت اگر ما مسلمانیم و تو یهودی که اسلامی حکیم گفت که پس چگونه بود
 که بنی امیه و تر عیسن بنی ابی طالب علیه السلام او را عیسن عبد العزیز در جواب حکیم گفت که حضرت

علی بن ابی طالب علیه السلام بر سرک و از خطای ملت محمدی صلی الله علیه و آله بود و حکیم گفت
 که پس چرا او را در مساجد و منابر لعن عیسن عبد العزیز روی بجانب حاضران مجلس
 نمود و گفت جواب او را بگویم همه مساکت شدند پس حکم کرد که دیگر خطیب و در هیچ شهر
 زبان نماند است آنحضرت گفت و در خطب بجای آن ربنا اغفر لنا و لوالدنا و لاخواننا الذین
 سبقونا بالايمان و را گویند و در روایتی است که آنرا کریمه این الله تائمس بالعدل و لا یخلف
 خود اند چون این خبر در عالم شایع شد موجب مزید محبت و محبت اهل اسلام گشت و در تبلیج
 و عیسن او گشودند چون معرفت باو در شرح حدیث مذکور ضرر بود و تفسیر متقین مناسب مقام
 ذکر شد مدت خلافت بنو امیه هزار ماه بود که شش و دو سال چهار ماه باشد اول خلفای
 بنو امیه مویه بن ابی سفیان علیه السلام و القوه و العذاب و آخر ایشان مروان حاربت و ازین
 منقب که در این وقت در نظر است ظاهر میشود که این فقره مذکور در متن شعری است که در
 الوقت عیسن عبد العزیز است و نمود و قوه علی بن ابی طالب علیه السلام و مویه بن ابی سفیان علیه السلام
 یعنی شایع عالم کامل شد که دین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی علیه السلام
 در کتاب مناقب بسند مخالف ظاهرش آنکه از صحیح مسلم و حدیث ابو نعیم روایت کرده است
 از سعد بن ابی وقاص که او گفت شنیدم من از حضرت جعفر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که
 حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بار جد کشتی است از من هر که چوشت و کند او را پس خفتی که
 خوش شود و کرده است مرا و هر که آلوده کند او را پس خفتی که آلوده کرده است مرا حضرت فاطمه
 عیسن عیسن علی بن ابی طالب علیه السلام در نزد من او را خطیب است که حکم بدو روایت و در کتاب حدیث
 ابو نعیم روایت از جعفر صلی الله علیه و آله روایت شده که در سبک آنحضرت فرمودند و عیسن
 که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را شایع است و عیسن عیسن و عیسن عیسن و عیسن عیسن و عیسن عیسن
 من نمکین میکنم مرا آنچه عیسن نماید او را خوش شود و میکند مرا آنچه خوش شود نماید او را و اند
 سهل بن عبد الله بنی عیسن عبد العزیز که خلیفه صالح از بنی امیه بود و بنی امیه در شرح مذکور شد

برگشت باو که بدرستیکه قوم تو یعنی بنی نضیر یکو بند که بدرستیکه تو بر یک بنی بر ایشان اولی
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را عزیز و در جواب او گفت که من شنیده ام از خدا و صحابه
که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که حضرت فاطمه را چو کشتی است ازین
راضی و خوشنود و میگرداند و خوشنود گرداند او را و بخشم میآورد و مرا آنچه
بخشم آورد و او را پس قسم بخداوند عالمیان که بدرستیکه من سزاوارست اینکه طلب
نمایم رضا و خوشنودی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را و رضا و خوشنودی آنحضرت
و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در رضا و خوشنودی او را و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است و این
شعر خواند که میخوانش اینست تحقیق که میداند چه که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
خوشنود و میگرداند بسیار خوشنودی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و غضب و عصبانیت او را و در آنحضرت
عکسیتی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام اینجاست شریف دلالت میکند بر صفت حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام از جهت آنکه هرگاه بوده باشد آنحضرت از جمله جمعی که آلوده گناه میشوند نباشد از آزار
کننده او آزار کننده حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بر هر حال بلکه فعل آن از گردن دم
و اقامه حد هرگاه فعل گناه تعاصی آن نماید خوشحال کننده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خواهد
بود این استند لال از عزیز و صاحبان کتاب روایت کرده است که حضرت رسول الله صلی الله
شهر آشوب بر من حمل است ابو ثعلبه حبشی روایت کرده است که حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله هر وقت که از سفر تشریف شریف از زانی میفرمود و بنی زهرا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام میفرستاد
و آن فرزند گرامی خود را میدید پس چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سبحانه حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام میرفت آنحضرت گریه و استیصال بر بزرگوارش بر میخواست و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در بغل میکرد و میان و چشم مبارک آنحضرت را میبوسید ابو صالح مؤذن در کتاب
ابن ابی عمیر مکرر روایت کرده است از عائشه طوئنه و سمعانی در کتاب فضائل روایت
کرده از عمره که ایشان هر دو گفتند که بدرستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله هر وقت که

انجنگ میفرمود حاجت میفرمود و نه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را میبوسیدند و روایت کرده است
معاذ الله از عائشه طوئنه که او گفت که بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هر وقت که میآید
مجددست بر بزرگوارش حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سجدت اعزاز و احترام آن نور
دید و اش از جای خود بر میخیزد و بیشتر فرزند گرامی خود را میبوسید و او را در جای شریف
خود می نشاند و چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سبحانه آنحضرت تشریف شریف
از زانی میفرمود آنحضرت استقبال بر بزرگوار خود نموده بملاقات کثیر البرکات آنحضرت
مستغرق میشد و هر دو یکدیگر را میبوسیدند و در یکجا با هم می نشستند ابو القادرات در کتاب
فضائل عشره و ابو صالح مؤذن در کتاب ابن ابی عمیر بسند خود به پنج روایت روایت
کرده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را و پیغمبر خود بعد از آنحضرت فاطمه زهرا
علیها السلام را دیدن نموده زانو نه فرخنده فرمید و هر وقت که از سفر تشریف از زانی میفرمود
آول مرتبه قبل از آنکه بس بدین حضرت فاطمه زهرا علیها السلام میرفت و هرگاه بود از برای آنحضرت
فاطمه علیها السلام در زود خداوند عالمیان فضیلت عظیم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اینها اعزاز
و احترام است بنی نبوی و سجدت آنحضرت فرزند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و تحقیق
که اگر کرده است حق تعالی اینکه لعظیم کند فرزند از برای پدر و جایز نبود اینکه بدون فضیلت عظیم
و ام خداوند گرامی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اینها اعزاز و احترام آنحضرت نماید و آنچه آنحضرت
مینمود و محال آنحضرت که در فرموده است بآن است خود را از جانب خداوند عالمیان
ابو سعید خدری روایت کرده است که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عزیزترین مردمان
و زود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله روزی از روزها حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سبحانه
منو الله حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تشریف شریف از زانی فرمودند و آنحضرت مشغول نماز و
عبادت حق تعالی بود پس شنید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام کلام حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله را در محفل عبادت خود پس قطع نماز و عبادت خود و عجل در انعام و جفا کرد

قاضی بنامندم فقه و ذکر کرده است که سی و هفت نفر از ایشان با و شاهی نموده اند مدت پانزده
 ایشان پانصد و هشت و چهار سال است در روز جمعه چهارم شهر رجب الاول سال صد و هشتاد و
 از حضرت عبداللہ بن محمد بن علی بن عبداللہ بن عباس بن عبدالمطلب که لقب بفتح و اول
 خلفای بنی عباس بود بر تخت سلطنت قرار گرفت و در شب چهارشنبه چهارم شهر صفر
 سال شصت و پنجاه و شش سنعم که خلیفہ سی و نهم بود بچشم تلمیذ افضل المحققین و عالم الکتابین
 نصیر الحاکم و الدین خواجه نصیر الدین الطوسی علیہ رحمۃ اللہ الی یوم الدین مستاصل با کوشش کثیری
 ایشان بشیعه و صاحب علم و فضل و ککالات کثیره بوده اند و اول علم را مغز و کرم و کشته
 از اطراف و اکثاف عالم جمع نموده بجهت ایشان اشتغال نموده اند و قلع و قمع بنی امیه
 نمودند و مالک بلاد کثیره و خزاین غلیظہ کشند که شرح ششمه از آن ممکن نیست از جمله کلمات
 منصور بن محمد که دوم خلفای بنی عباس است ذکر کرده اند که روزی در مجلس گفت که من با
 شوکت و سلطنت بسیار محتاج بودم و چون کس که طاعت و کرامت قبول نمایند که قرار
 ثبات مملکت و دولت بود و ایشان منوطا بودند و ایشان دوام بخدا و چنانچه فرام
 تخت سلطنت بقوایم اربعه است و نقص قوایم تحت سرکون میشود اولیای دولت بفرمان
 رسانند که یا امیر ایشان چه کند که شمارا استیجاب بوجه ایشان است فرمود اذل قاضی
 که در احکام شرع مبین حکم برستی نماید و مطلقا میل و مایل به جانی ندارد و دوم امیر و حاکم
 که در وصفه از اذوقا یا سنانم بوج و خرج کیری که مقتضای عدل و انصاف مال
 و خرج از رعیت باز یافت نماید و چون سخن منصور با چنان رسید که شست سبابه خوراید بدان
 گرفت و گفت آه عرض کردند که یا امیر چهارم کیست فرمود که چهارم دوست واقعی دین
 و دولت خیر و نیکو است که اخبار این قوم را گفتیم چنانچه مطابق واقع باشد رست و درست
 بمن رساند روزی منصور در قصر رفیع نشسته بود و نظرش بر مردمی معضی فروشی افتاد و کوه
 قصر را آب می پاشید آن پیر را طلب نموده پرسید که چرا ارباب حکم و فرمان کو تا عمر می کشند

کجایان غلوکان بر سر فراش گفت یا امیر ایشان بیکبار روزی خویش از خزانه آتشی و
 ملج با و شاهی بخورند و مانند ریح بکار می بینم منصور بر راهستان نمود که سید اشرفی
 با چشید بعد از وقت منصور کوکی را دید که باقی کارش خال دارد آن کوکی پرسید که تو
 چو کسی و بر فراش را حال چیست کوکی جواب داد که من پسر آن پیرم و او بر تخت خند
 بیعت منصور گفت آنچه بدست رست گفت زیرا که چون نصیب خود بیکبار یافت
 بهایم با شاست مهدی که در اختیار مذکور است پسر منصور بن محمد فرزند پیر هرون الرشید
 ملعون است و او خلیفہ سوم بنی عباس بود و دهم او محمد بن منصور و لقبش مهدی بود و قاضی
 بنامندم فقه و ذکر کرده است که سی و هفت نفر از ایشان با و شاهی نموده اند مدت پانزده
 ایشان پانصد و هشت و چهار سال است در روز جمعه چهارم شهر رجب الاول سال صد و هشتاد و
 از حضرت عبداللہ بن محمد بن علی بن عبداللہ بن عباس بن عبدالمطلب که لقب بفتح و اول
 خلفای بنی عباس بود بر تخت سلطنت قرار گرفت و در شب چهارشنبه چهارم شهر صفر
 سال شصت و پنجاه و شش سنعم که خلیفہ سی و نهم بود بچشم تلمیذ افضل المحققین و عالم الکتابین
 نصیر الحاکم و الدین خواجه نصیر الدین الطوسی علیہ رحمۃ اللہ الی یوم الدین مستاصل با کوشش کثیری
 ایشان بشیعه و صاحب علم و فضل و ککالات کثیره بوده اند و اول علم را مغز و کرم و کشته
 از اطراف و اکثاف عالم جمع نموده بجهت ایشان اشتغال نموده اند و قلع و قمع بنی امیه
 نمودند و مالک بلاد کثیره و خزاین غلیظہ کشند که شرح ششمه از آن ممکن نیست از جمله کلمات
 منصور بن محمد که دوم خلفای بنی عباس است ذکر کرده اند که روزی در مجلس گفت که من با
 شوکت و سلطنت بسیار محتاج بودم و چون کس که طاعت و کرامت قبول نمایند که قرار
 ثبات مملکت و دولت بود و ایشان منوطا بودند و ایشان دوام بخدا و چنانچه فرام
 تخت سلطنت بقوایم اربعه است و نقص قوایم تحت سرکون میشود اولیای دولت بفرمان
 رسانند که یا امیر ایشان چه کند که شمارا استیجاب بوجه ایشان است فرمود اذل قاضی
 که در احکام شرع مبین حکم برستی نماید و مطلقا میل و مایل به جانی ندارد و دوم امیر و حاکم
 که در وصفه از اذوقا یا سنانم بوج و خرج کیری که مقتضای عدل و انصاف مال
 و خرج از رعیت باز یافت نماید و چون سخن منصور با چنان رسید که شست سبابه خوراید بدان
 گرفت و گفت آه عرض کردند که یا امیر چهارم کیست فرمود که چهارم دوست واقعی دین
 و دولت خیر و نیکو است که اخبار این قوم را گفتیم چنانچه مطابق واقع باشد رست و درست
 بمن رساند روزی منصور در قصر رفیع نشسته بود و نظرش بر مردمی معضی فروشی افتاد و کوه
 قصر را آب می پاشید آن پیر را طلب نموده پرسید که چرا ارباب حکم و فرمان کو تا عمر می کشند

شیخ الاسلام
 علامه ابن کثیر
 رحمه الله

احوال افضل بنی عباس

که وزیر و بر ممدی و پدرش بود بعد از آنکه که قریب به هجده سال مدت دولت و وزارت
اعظم ایشان بود منصب وزارت اعظم با ابوالعباس فضل بن برقع قرار یافت و در آیم وزارت
او هر روز ملوک در سال صد و نود و سه فوت شدند و فضل بن برقع در ذی القعدة سال دویست
هشت هجری وفات یافت و مدت عمر او شصت و هشت سال بود و در مرتب فضل و کمال
و دانش یکسان زمان بود و تحقیق آنست که در باب اول این کتاب و بعضی از مناقب حضرت خدیجه
که بری علیهم السلام در همین باب باقی آمده گویند هرگاه خواننده رجوع بکتاب فرماید یعنی شیخ عالم
کامل شنیده ترین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب المازنی علیه السلام در کتاب مناقب
ذکر کرده است که ابن عبد الله اندلسی در کتابی که بنده مذکور روایت کرده است از موی
ملوک منور که او گفت که اندر ذی حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بخت جد بزرگوارش
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و حضرت امام حسن علیه السلام و من مبارکش را بر زمین میشد
و بر آن سجده و بی غلبه تا اینکه بر فخر بزرگوارش رسید و آنست که بخت حضرت سر کوفتی نمود
پس دیدم من که تحقیق آنست مبارک حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله متفرقند و بر جسته
متوجه خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گردید و چون بمنزل شریف آنحضرت رسید دست
مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را گرفت و لبوی خود کشید که شنیدن قوی و فرمود که ای
فاطمه بی زهر از غضب علی بن ابی طالب بدست که تو غالی بگفت می آید از غضب کردن
علی بن ابی طالب و خوشنود و بیخود و خداوند عالمیان از خوشنود شدن علی بن ابی طالب
علایت پس آنست حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
دست او را گرفت و بجانب خود کشید و نرم و هسته و فرمود که ای ابوالحسن بی زهر از
غضب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس بدست که ملاک مفرقین غضب می آید از غضب
کردن حضرت فاطمه علیها السلام و خوشنود و بیخود از خوشنود شدن آنحضرت پس من گفتم در
وقت مراجعت آنحضرت که یا رسول الله تشریف بردید شما در حالتی که بودید میفرمود و فرمود که

و تحقیق

و تحقیق که مراجعت نمودید سرور و فرخنده آنحضرت فرمودند که ای موی که نخواستی
بناشم و تحقیق که اصلاح کرده ام در میان دو نفر که ایشان را من ترین خلق اند و نزد خداوند
عالمیان و در روایت دیگر که برسد روایت شده فرمودند که ایشان هر دو محبوب ترین عالم
زمین اند و نزد من شیخ فقیه این باب بود علی آنحضرت است که این خبر فرموده است بر ما
آنکه حضرت امیر المومنین و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مشرود اند از اینکه محتاج شوند باینکه اصلاح
کنند در میان ایشان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله **این سلام** دایمی معروض میدارد که
هرگاه بعضی از اجزای خبر موافق واقع باشد بعضی دیگر که غضب خوشنودی خداوند عالم است
بسیب غضب و خوشنودی حضرت امیر المومنین علیه السلام و همچنین از ملاک که بخت حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام حق و مطابق واقع و موافق احادیث کثیره است و روایت آن از موی
بطریق اهل تشنه حجت تمام است بر آن لعین و آن ملائین هرگاه موی ملوک و یا تحقیق
اینست و شمع فاسدی بنام اصلاح در آن نموده باشند مستعد نیست و موجب رجوع
اجزای خبر نخواهد بود از موی ملوک و محمد بن ابی الحسن زیاده ازین چه توقع توان نمود
از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دست حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را حرکت داد
و وضع معلوم است موی ملوک کی محرم سر ادا حق بود که شاید چنین امور تواند نمود و هر جز
موضع مرز من و مسلمی آن تحقیق است چنانچه اکثر علمای اهل تشنه از جمله صاحب کتاب
و پیغمبر و ابوالقود و ابن سوره الفراء البغوی در تفاسیر خود و غیرهم روایت کرده اند
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که افضل زمان چهار نفرند حضرت خدیجه و حضرت
فاطمه و مریم و آسیه و در آخرین حدیث وضعی نموده اند که و لکن حضرت خدیجه
علیها السلام و افضل النساء علی سائر العالم هر مقل میداند که این فقره موضوع و تریه
رجح فضیلت بر سایر طاهرانند و اما خبر اول حق مطابق روایات متواتره بطریق حق
و عامه است رجوع به ترجمه متن نمود و از حضرت امام باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام

روایت نموده اند که بر سبک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را دو آب آن بود که میخوابید
 آنحضرت تا آنکه میبوسید روی مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را و میبوسید دست و پا
 منور خود را میان دو آب بستان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و میخوابید و از برای حضرت فاطمه
 زهرا علیها السلام در حدیث دیگر واقع شده است که آنحضرت میخوابیدند تا آنکه میبوسید
 لبندی که مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را میان دو آب بستان مبارک آنحضرت را
 و بعد بن سینه میخالت ز عایشه ملعونه و از جمله ای اهل سنن خرجی در کتاب شریف
 البیاضی در کتاب اعتقادات و سمعانی در رساله و ابوصالح مؤلف در کتاب باری
 و ابوالقادات در کتاب فضایل و از اصحاب ما ابو عبیده حذافه و غیره از آنحضرت امام حجت
 ناطق جبرین محمد الصادق علیه السلام روایت کرده اند که بر سبک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 بسیار میبوسید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را پس اهل انصار ناخوشی نمودند آنحضرت بعضی از آن
 آنحضرت پس آنحضرت فرمودند که بر سبک چون من در شب معراج باستان رسیدم حضرت
 جبرئیل علیه السلام دست مرا گرفت و مرا در پیشت جبرئیل نمود و من در پیش او در پیش
 بهشت و من از آسمان اول نمودم و در حدیث دیگر واقع شده است که حضرت جبرئیل علیه السلام
 سببی نزد من آورد من از آسمان اول نمودم پس دیدم آن نطفه در پیش من پس چون
 فرو آوردم بر زمین با حضرت خدیجه موافقه نمودم و او را بستن شد بجز حضرت فاطمه زهرا
 علیها السلام پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام خوراک که در هر صورت انسان است پس
 هر وقت که شتاق می نمودم من بسوی بوی بهشت جبرئیل میبوسیدم و بوی
 و خرم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را آورد من شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر حضرت فاطمه
 زهرا علیها السلام پس بعد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را که میبوسید که قرار و آرام ندارد پس
 آنحضرت فرمودند بفرزند گرامی خود که چه میشود و تو را چه بفرماید تو بخت حضرت فاطمه
 زهرا علیها السلام بوض آنحضرت رسانید که خیمه ای عایشه ملعونه افتاد بر او و در آن میخوابید

قبل از نشأ شوهر دیگر کرده است و در سبک که مادر از خواهر است اینها در وقتی که اوسال
 دار بوده پس آنحضرت فرمودند که بر سبک شک مبارک مادر هر بان تو بود طرف محفوظ
 برای تو است و خلافت این عید نه در کتاب عقد ذکر کرده است که بر سبک ممدی
 خلیفه ثالث جنبی چنانچه در شرح مذکور شد در خواب دید که شکری قاضی روانه کرد و اینها
 پس چون از خواب بیدار شد خواب خود را بگفتار پیغمبر که وزیر بخت کل او بود نقل کرد و پیغمبر
 تفریح خواب گفت که بر سبک شکری قاضی میخالت است از برای تو و بر سبک قاضی
 محض است ممدی امر کرده که شکری را حاضر کند پس چون شکری آمد و نزد بخت ممدی نقل
 شد ممدی گفت با او که رسیده است بمن اینک ممدی تو فاطمی شکری گفت که بنامه پیغمبر
 از برای تو بخداوند عالمیان از اینک بوده باشی تو غیر فاطمی مگر اینک بوده باشد مقصود تو
 فاطمه و غیر ممدی گفت نه بلکه مقصود من فاطمه و حضرت حضرت محمد صلی الله علیه و آله است
 شکری گفت پس بمن بگویی تو او را ممدی گفت نه معاذ الله شکری گفت پس چیز دیگری در
 حق شکری گفت آنحضرت را ممدی گفت که بر آنکس بدعت خداوند عالمیان شکری
 گفت که پس بمن بگویی این را یعنی پیغمبر را پیغمبر گفت که نه بخت من لعن نمیکند آنحضرت را
 یا امیر المؤمنین شکری بر پیغمبر گفت که ای عیاری آنرا پس چرا ندانم که شکری تو سید دین
 عالمیان و دختر گرامی پیغمبر آنرا در مجلس مردان ممدی گفت که پس چه چیز است
 و چه خواب من شکری گفت که بر سبک خواب تو خواب حضرت پیغمبر است نیست البته
 روزی صادق و حق باشد و بر سبک چنانچه من میبوسید و بسبب خوابها یعنی بسبب خواب
 که تو دیدم من از تو رو کرده اند ام رختن خون من صلال میشود و شکری را آوردند به نزد ابوبکر
 العباس صلی الله علیه و آله و سلم که در ششم داده بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را فصل بن پیغمبر
 غام که عالم قاضی بود گفت که نظر کن در کار این چرخه کوی در حق او این غام گفت
 که و بخت بر او حدیثی حدیثی باید بر او ز فضل گفت باین غام که آن کسی که او را

[illegible]

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

[illegible]

دفعہ

حیدر علی

ورغم

<http://fb.com/ranajabirabbas>

Handwritten text in a cursive script, likely a manuscript. The text is written on a piece of parchment or paper, showing signs of aging and wear. The script is dense and flowing, with many ligatures and flourishes. The text is written in a single column, with some lines starting with a large initial letter. The overall appearance is that of a historical document or a personal letter.

اراد کرده است از برای علانیه را و الف و نون از زبانهای نسبت است و مثل برائی از نون
الشان است که میگوید خدج فلک و یا یعنی بیرون رفت بسوی بر و صحرای و صاحب
ناموس گفته است خج صیان خانه است مثل خجانه و این انبردگت ب نهاده گفته است
که در صفت حضرت خیر صلی الله علیه و آله واقع شده است خلخل المشافئ یعنی بزرگ و بزرگای
استخوانهای آنحضرت مثل در و فرف و دود و کب و دود و زانو جوهری گفته است که مشافئ
سرهای استخوانهای نرم آنچنانست که ممکن است جاویدن آنها و از اینجاست حدیث
که واقع شده است مَلِكٌ عَمَلًا لِّمَنَّا لِمَا شَاءَ نام شد کلام جوهری و ان عَمَلُهُ
معروف میدارد که مبارک آنچنانست که ب علیه الرحمه و الرحمن و رب العالمین جواهر و ذکر نموده و چنانکه
در نهاده برائی ذکر شده و چنانکه نیز مذکور است و عبارت نهاده چنین است فی حدیث
سَلَّمَ اِنَّ لِكُلِّ اَمَلٍ لِّجَانِبًا وَ بَرَأً لِّاَحْضَابِ طَائِفَةٍ وَ لَهَا وِزِيرَةٌ وَ عِلَاقَةٌ وَ هُوَ مَكْتُوبٌ
لِلْاَحْضَابِ الْبَيْتِ وَ مَقَرُّ دَاخِلَةٍ وَ رِيَادَةُ الْاَكَلِ وَ التَّوَلُّوْ لِلْاَكَلِ وَ يَمُوْنُ حَبِثِ سَلَامٍ رَّابِعٍ
اندر معانی هم ذکر کرده و در برآید گفته که زبانی الف و نون از برای زیانانی نسبت و در
خجانه گفته که زبانی الف و نون از برای نیکه است و صاحب ناموس نیز برآید را با نیکه است
ذکر کرده است مَنْ اَصْلَحَ خِجَانِيَّةً اَصْلَحَ اَمَلُهُ بَرَأْنِيَّةً رَسَبَ عَلَيْهِ فِرَاقُ و در نهاده نیز فرمود
ذکر نموده مذکور است که لیس فی قدیم الکلام و تصحیح و در کتاب مجمع البحرین نیز مسطور است
الْبَرَأْنِيَّةُ الظَّاهِرَةُ وَ الْخِجَانِيَّةُ السَّاطِنَةُ وَ مَقَرُّ خَالِطِهِمْ عَقِي اَهْلُ الدِّينِ بِالْبَرَأْنِيَّةِ وَ لَا
عَاقِلُهُمْ بِالْخِجَانِيَّةِ عَادَةً اَكَلًا كَثَرَتِ نَوَافِلُهُ و ذکر کرده اند و با وجود آنکه غیر فصیح شود و اندکی
جور و بر سر نهاده است لهذا که در فصل بکچق بار اوصل نقل نموده اند و نیز بقیه بار و شد بدو
معدن در جوش و در نهاده است که جمیع خجیل آن از برای باشد و چون شد و در نیز یعنی
در اینست نقل نموده اند خجیل آن از برای ضرورت و هر که از اینست آنست که جواد را
میرد باشد بدو و را و نقل القدم بود بر نهاده هر که قلب او این تجوالف شد و نهاده قلب

[illegible]

المشائخ اعظمهم حديثه شارب العشر اثاره يعني في مناقب ائمة عليهم السلام
 بجزء بحفظه و زير و شرب را اهل معنی صمد و سب کوی آمده و بعضی ذکر کرده اند که بر اسم
 جامع است از برای کل خبر و خوبی و خجسته در آنجا است مذکور است در اذان روزیست که بگوید که
 یعنی در ذات مقدس الهی جانزیت بلکه معنی رضا و خوشنودی و جبهت حسن کتاب و جبه
 رضا و خوشنودی آنست که هرگاه کسی را زده کند کاری را روی می آید و بجانب آن کار و هرگاه
 نپوش آید با و چیزی را میگوید و اندازد از آنجا پس فعلی که اقبال کند بان برایش واقع شده است
 رضا و خوشنودی سب اقبال بر آنست اطلاق و چه بر رضا و خوشنودی اطلاق هم است
 بر سب و قد بقاف و ذال معنی انداختن است و بقاف و ذال اهل جمله پنج در بعضی است
 معنی پاشیدن است و هر دو مناسب قیاسه پوشیدن رخت و بسین نموده را گویند
 جوهری گفته و در بعضی اوقات قیاسه را بپوشیدن و در بعضی دیگر که عکس آنست یعنی
 معله و سکون کاف و فتح با بحفظه و زير و الف معده و در مقصود هم فرید است در جوله
 نذر و نسبت بان عکس آنست و عکس آنست و عکس آنست و عکس آنست و عکس آنست
 شغفی بفتح شین و سکون عین معله کبی از علم و مخد ثین سنیان لعین است و اسم او
 عا در است بنامی که فاعله از احادیث قبل ازین با سیده مذکور شد و نام پدر او شریف بود
 و تولد او در زمان کفر بنیان عربن الخطاب علیه السلام و العذاب واقع شد و او صاحب بود
 با حبه المکات بن مروان که از صفای می می است نقل کرده اند از بعضی که او بکشت که من از
 با سیده محدث کتب حدیث کرده ام و احادیثی که از ایشان شنیده ام همه را حفظ نموده
 هیچیک را هرگز فراموش نکرده ام و او پیش ازین حبس بوده و در زمانش و هر حبشی که او را
 نموده باشد و زير و سنیان لعین در نهایت اعتنا بر است صاحب قاموس ذکر کرده است
 که سب بر وزن معنی قبایله است از بعد از و شغفی از شجعه بعد از است و شغفی بفتح شین
 معنی بن خاص شغفی است که منسوب است لبوی حدیث و شغفی بخیرین عبد الله بن مظفر شغفی

از شغفی

و ایشان هر سه بودند از جمله خدایان جوهری نقل کرده است که شغفی اسم کوهیست در بین آن
 کوه و شغفه در روحان بن عمرو و انجری و اولادش در آنجا مسکن نمودند پس شغفی شغفی
 لبوی آن و هر که از آن قبیل در کوفه میبود و میبختند ایشان را شغفیون از جمله ایشان است
 عا در بن شریک الشغفی فشمه و میبختند ایشان از جمله قبایله بعد از و هر که از ایشان در شام
 می بود و میبختند ایشان را شغفیون و هر که بود از ایشان و زمین میبختند ایشان را آل ذی نعین
 و هر که در مصر و مغرب بود و میبختند ایشان را شغوب یعنی شغفی کامل فاضل شیده الذین ابو
 جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی علیه السلام در کتاب مناقب ذکر کرده است که سب
 از حضرت امام سجاد علی بن ابی طالب جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از معنی حتی علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود
 که غیر از سب کوی بخت فاعله زهر او با و لا در کرام آنحضرت علیه السلام است یعنی شایسته بی
 هر یکی و غیر با حضرت فاعله زهر او با و لا در کرام آنحضرت علیه السلام است یعنی شایسته بی
 و کبر واقع شده است که مراد از غیر العمل و لایب اهل البیت علیه السلام است و ابو صالح مؤلف
 در کتاب الزین بسند مذکور است که ده است از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که
 آنحضرت فرمودند که اول کسی که داخل میشود در بهشت جبرئیل است حضرت فاعله زهر او با و لا
 و از حضرت جبرئیل علیه السلام که مراد است از حضرت فرمودند که چون آفرید خداوند عالم را
 جبرئیل را آفرید آنرا از نور رضا و خوشنودی و شایسته پس خداوند عالم را گرفت آن نور
 رضا و خوشنودی خود را و انداخت و با پاشید پس رسید و نور و زمین ثلث نور و حضرت
 فاعله زهر او با و لا ثلث نور و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیتش ثلث نور پس
 کسی که رسیده باشد با و ازین نور بهر است میباید بسوی ولایت آل محمد و کسی که رسیده
 باشد با و ازین نور که است از ولایت آل محمد که ده است حسین بن زید نواده
 حضرت امام زین العابدین علیه السلام از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و جابر جعفری از حضرت
 امام محمد باقر علیه السلام که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که در سینه خداوند عالم را

بغضب می آید برای غضب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و فرمود و میگوید و از خود میفرمودی حضرت
 فاطمه زهرا علیها السلام و ابوسعید و عطاء در کتاب شریف البقی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ابوالو
 صالح میفرمودند در کتاب فضایل از ابن عباس و ابوسعید الخدری در کتاب ابان و محمود
 اسفراینی در کتاب دیان و ابیت کرده اند یکی ایشان که در سبک حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه السلام فرمودند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که ای فاطمه هر سبکی خداوند عالمیان بخفت
 می آید از غضب کردن تو و فرمود و میگوید و از خود میفرمودند که تو را روایت کردی که دهت ابوبکر
 مر و در کتابش بسند خود از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که
 حدیث کرد برای منی که حضرت علی که در سبک خداوند عالمیان چون حضرت فاطمه
 زهرا آنحضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند برضوان عازن جهان امر خود و فرمودند
 بامر خداوند عالمیان که بنحویطوبی یا مامور نمود پس درخت طوبی را بر او رشید بر و رویت
 آزادی از آتش و دوزخ از برای جهان اینست حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پس
 حق تعالی مثل قطرات باران ریخته بر آن درخت طوبی ملائکه از نور را بعد از آن بر داشت
 پس هر یک از ملائکه نورانی یکبارت را برداشت پس چون روز قیامت شود اهل جنة
 در آن وادی حیرت جمع شوند و یکی بر احوال خود حیران و گریان باشند و اینوقت فرمودند
 خداوند کریم و رحیم آن ملائکه از نور را با آن برداشت که برداشتند و یکبارت را برداشتند
 ملائکه بجای جنة حاضر شوند و هر یک از ملائکه در وقتی که بر سبک می آید از جهان اهل
 بیت حضرت محمد صلی الله علیه و آله هر چند بدست او برات آزادی از آتش و دوزخ را
 و نقل شده است در کتب بسیار از آنکه در کتاب کشف الغمبی و در کتاب فضایل ابوالقاسم
 و معنی قول خداوند عالمیان که در سوره مبارکه المانی فرموده لا یزیدن فی کفایتهم الا کما یزیدون
 در سبک گفت ابن عباس که بعد از آنکه اهل بیت حضرت زین العابدین را سکن نشوند در آن بین
 بدیند نور که روشن کرده اند بهشت جن بر سرش می آید پس چون بهشت اهل بیت که ای پرو روکار ما

روایت کرده است اینست
 بسند از حضرت
 جعفر صادق
 علیه السلام

در سبک که فرموده و در کتابت که منزلت بر حضرت که منزلت است لا یزیدن فی کفایتهم الا کما یزیدون
 و کما یزیدون پس می آید از جانب رتبه العز که ای اهل بیت جن بر سرش نور که در
 شما نور افتاد و ما نیست در سبک حضرت علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا علیها السلام و شما
 خوشنودند از چیزی و خنده کرد پس روشن شد بهشت جن بر سرش از نور ایشان
 ابوالقاسم علی در کتاب احبار فاطمه و ابوالقاسم در کتاب فضایل شریف روایت کرده اند بسند
 خود از ابی ذر غفاری که او گفت که فرستادم آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که بطبع حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام را پس آدم من بخانه منوره آنحضرت و ملازم آنحضرت را جواب داد و من پس
 آدم بخانه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کردم بخانه آنحضرت که جوابی نشنیدم
 پس آنحضرت فرمودند که بروی او در خانه است پس آدم من و در پیش من
 بر آنحضرت پس دیدم که آسیا خود بخانه من و در آن دیدم کسی در نزد آنست پس کفایت
 از برای حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام که در سبک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شما را بسبک پس
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر آن آمد درخت پوشیده و شیشه تا اینکه رسید نزد حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله پس عرض کردم بخانه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنچه فرموده بودم از
 کردین و در دلمون آنست خود بخانه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که ای با ذر غفاری
 از آنچه دیدم در سبک که از برای خداوند عالمیان است ملائکه سیاحت کنند در زمین که
 مویکند مبارکی آل محمد صلوات الله علیهم عین حسن بصری و ابن اخیوت روایت کرده اند از
 وینمود که هر دو ایشان گفته اند که ما دیدیم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را خوابیده بود و آسیا
 خود بخانه من و در پیش عرض کردم بخانه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن امر غریب آنحضرت
 فرمودند که در سبک خداوند عالمیان دانست صفت کینه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را
 از کشت عبادات و طاعات و قنات ماکولات و مشروبات پس وحی کرد آسیا که کرد
 بی که از آنکه پس آسیا با فرموده خداوند عالمیان خود بخانه و در افتاد و تحقیق که روایت

الحمد لله الذي جعل في كتابه
الغنى والفضل والرحمة
والعفو والصفح

کرده است انچه شایسته ابوالحسن البقی در کتاب مناقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ابوالحسن
مؤذن در اربعین از جنجی و شجری بکنند و خود از میوه و این قیاس در کتاب شجرح اخبار و
روایت شده است که در سبک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بسیار بود که شغل شد و نماز و
عبادتش و کرمان میشد در آنوقت فرزندش پس دیده میشد که او در آن حرکت و پند
کمالی و ملک حرکت میداد آنرا روایت شده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت
فرمودند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد و سلمان را بجای آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام
سلمان میگوید که چون من بجای آنحضرت رسیدم پس در در خانه آنحضرت ایستادم
البتة انی تا یک سلام دهم پس شستم که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام قرائت قرآن مینمودند
و سخن که از ویان ذوق و نشاط از شدت عشق خداوند عالمیان در بسیار میکردید و خود را
و یاسین صدای قرائت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را از میان زمین و آسمان و بسیار خود
بجو میکردید و زمین و بنود و در نزد آسمانی کسی دخت سلمان در آنحضرت که
چون من این امر غریب را بخدمت حضرت رسول رسانیدم عرض کردم آنحضرت فرمود
که ای سلمان در سبک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را بگو و اینده است خجالت دل او را
و جراح او را از ایمان نامرستخو انداختن چون خالص گردانید او خود را و عالی نمودنش را
از جمیع امور برای طاعت و بندگی خداوند عزوجل پس فرستاد و خداوند عالمیان ملک را که
نام او زوق قبل است و در حدیث دیگر واقع شده است که حضرت جبرئیل علیه السلام را فرستاد
و گردانید آن ملک مقرب و با حضرت جبرئیل علیه السلام را برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
و گفت که در حق بخت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نوشت و بنوی او را با موت
اخر وی آنحضرت **عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعِيْنٍ قَالَ خَرَجْتُ اُمِّ اَمِيْنٍ اِلَى الْمَكَّةَ لَمَّا تَوَلَّيْتُ فَاطِمَةَ**
عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ قَالَتْ لَا رَيْكَ لَمْ يَنْهَ بَعْدَهَا فَاصْبِرْ لَهَا عَطَشٌ شَدِيدٌ فِي الْحَجَّةِ حَتَّى اَلْقَتْ
عَلَى مَقَرِّهَا فَالْفُكْرُ عَيْنُهَا حَتَّى اَلْقَتْهَا ثُمَّ قَالَتْ يَا بَيْتَ اَبْعَثْنِي وَاَنَا حَامِلَةٌ

بیت نبیك قال فتركها الهناد لو كن من ماء الجنة ففترت ولا تخرج ولا تطلع سبع سنين
شرح مؤلف کتاب طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه و ربان انچه شریف گفته که صاحب
قاموس گفته است که کسر فو و از جنش یعنی عشق کرد **این غلام دمی** معروض میداد که
محب قاموس گفته است **عَفْنُ** از جنش یعنی خفتن است و در حقیق معنی نزدیکی است
و کثرت نیدن را ذکر کرده است و هر معنی مناسب است و این اثر در کسر معنی سنی و زمی
منصف را نقل نموده ایمانی نیز مناسب مقام است **بِحَدَّثِ بَعِثِمْ حِمِيمٌ وَ سَكُونٌ مَا مَهْلُ فُحْ**
فاز منصف با بکفایت مابین که مظهر و در نزد فرزند در منزلی که از آنجا تا مکه نعلی شتا و
دو میل که بیت و دخت فرخ و دخت فرخ باشد بوده و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را
مبعثه که را دشت زمین فرموده و حال موضوع را آب گرفته و دل در پاکش به محاذی
نوی محمدی است از جانب شام و در نزدی منزلی است که آنرا رابع گویند و رابع و ربان
واقع است و در آنجا کینه خفیدی و فیری در آن است میگوید که آن قبر یکی از
زیرکان صحابه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله است و هم حجة اولی مصعبه و
قرع طبعی در آنجا واقع بوده سبیل آن قریه را با تمام خراب نموده و علی آنرا برود چون
سبیل جنبی را بخلاف بعضی که گویند بعد از آن با این تسبیح آن مکان مستحق تحفه شد
محب قاموس نقل کرده است که فرموده اند در آن بنوعید برادران عا و کبر و ن
کرده بودند ایشان را عالم از غلبه شرب پس سبیل آمد و فاطمه پس از نزول و از آن تاریخ
نامیده شد **بِحَدَّثِ احوال امین** که در آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله است قبل ازین
در شرح حدیث بیت چهارم این باب فصله که گویند هرگاه خواهند رجوع بکنانید
یعنی مشیخ فاضل کامل رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب المازنی است
علیه السلام در کتاب مناقب روایت کرده است از علی بن عمر که او گفت که بر من آمد آن
امین و آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تسبیحی که مظهر چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

از در فانی جلست نمود امین گفت که من دیگر بعد از وفات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
در مدینه نبویه نیامدم و آنرا نمی بینم پس چون بجانب مدینه مشرف روانه شد و منزل حججه بنی
عظیم را و عارض شد بر تپه که در سید امین بر خورش از بزرگت پس انداخته بنی
بجانب آسمان و گفت که ای پروردگار من آيا نشانه میداری مرا و حال آنکه من
خدا را نمی بینم و خبری که بعد از عرض کردن امین استیلا را نازل
شد از آسمان بوسی او و لوی از آب بهشت خبر بر سرست پس امین آنرا شنید
بعد از آن دیگر گریه نداشت و چیزی خورد امین تا وقت آنکه ازین مدینه نمرود شد که
ممكن است و وقع شدن وقت سال در حدیث چهار آن باشد که امین تا فصل
بعد از آن زنده بود و اگر تا هر سال نیز زنده میماند از برکت آن حضرت که حاجت بآب میام
نمید نه است عمرش بعد از آن تا فصل باقی بود و در وقت عمر او از انفرار قریب بود
سال بود و چنانچه فصل در حدیث بیست چهارم این باب مذکور شد هرگاه تو از سید
رجوع بخواند **ق** مالک بن دینار را گفت فی مخرج الحج امره فضعفه علی
دایره جعفره و قال فی بعضی منها التکس فکما و سئل الباءیه ملک دایره ما هکذا
فی انبیاها فرغت الی السماء و قال لا فی بی بی محمدی و لا الی بیتک خلتی فی
عزیزک و جلالک و فضلک هذا غیرک لما شکرک الا انک فاما حصص انماها
من القضا و مفی یدیه و نام نافه فقال لها اریکی فرکت و سارسی نافه کاذبه
القالب فلما بلغت المظان راها فطوفت و حلفت من انک فقال انما شکرک من
مسکله حبت و فیه حادیه الرمله علیها السلام و رکت علیها السلام کون لها حده
امرک و ندیم یودی فی المذنبه و استقرت التبر فلما دخل دیکدانه قال
ما علیه الا انی دارنا قالت لکیوم فاطمه فاسکم فی الحاله و سکت امیرا ته
و جیر الحیثی اسکم فماتت فسا و سالت رسول الله علیه و آله فاطمه فسا

راستهای

نه
فکانه

الاعمال

الا عملک ما هو خیر من النعم انما صلیت صلوة اللیل و اطلی من الله عز وجل انما
فانک تبا بین حاجتک قالت و دعوت ربها تعالی فاذا برها نقب بکنت با فاطمه
الذی کلبت منی تحت المصلى و رعت المصلى و اذا جاءني باقوت لا فمذک ليجعله
فی صیغها و رعت فلما نامت من لیلتها رأت فی منامها کانهما فی الجنة فرائت لکثرة
فصوب لکثرة فی الجنة مثلها قالت لمن هذا القصه قالوا فاطمه بنت محمد قال
فکانهما دخلت قصه من ذلك و رأت فی منامها کانهما فی الجنة فرائت لکثرة
مالها الشرب و قدالت علی ثلث قالی الی صلیت من الله خاتما فترجع
الحک الفیلم و بیع لها خاتما و بیع الشرب علی ثلث قالی فلما أصبحت دخلت علی
رسول الله صلی الله علیه و آله و رعت القصه فقال النبی صلی الله علیه و آله تعالی
العید الطلیب لیس لکم الدنيا انما لکم الاخره و بعدا ذکر الجنة ما تصنعون الدایره
فانما انما لکم عراة فامر بها النبی ان تری النعم تحت المصلى فرددت ثم نامت
علی المصلى فرائت فی المنام انهما دخلت الجنة و دخلت ذلك القصر و رأت الشرب
علی اربع قالی فالت من حاله فقالی ردت النعم و بیع الشرب الی بیعتی ابو
جعفر الطوسی فی الخیار الرجال عن ابی عبد الله علیه السلام و من سکان الفاریج انه
لما اخرج امیر المؤمنین علیه السلام من منزله خرجت فاطمه حتی انتهت الی القبر
فقال تلک عین ابن عقی فوالله الذی تحت محمد بالحق لان لم تحلو عنه الا شرب
شربی و لا صفت فیص رسول الله صلی الله علیه و آله و لا صفت فی الله فماتت
مملیة بکرمه علی الله من ولدی قال سلمان فکنت و الله اساس حیطان السجید
فقال من اسفلها حیثی لو اراک رجل ان یفقد من عینها فقد فکنت منها
و قلت یسیر فی رسول الله ان الله تبارک و تعالی بعث ابابک محمد فکنت
نعمه و رجعت لخطان حتی سلعت العبر من اسفلها قد دخلت فیها شایعها

سکت

بَرِيدَةً قَالَ لَيْتَنِي إِنْ مَلَكَ الْمَوْتُ حَيْرَةً فَاَسْتَظِرُّهُ لِمَا مَدَّ إِلَيَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ الْجَنَّةَ
 الْغَنَى فَقَالَ لِمَا يَا بَنِي أَخِي لَيْتَنِي مَلَكَتْ يَدَايَاكَ وَتَبَلَكَ وَتَبَلَكَ وَتَبَلَكَ فِي الْجَنَّةِ نَدْبَتِ
 مَرِيَمَ يَوْمَ لَدْنَاهَا إِنَّ اللَّهَ يَكْتُبُ لِكُلِّ نَفْسٍ مِيزَانًا فَاطِمَةُ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فِي الْجَنَّةِ
 إِنَّ الشَّيْءَ سَكَنَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْبَرَّ مَعَهُ وَلَا تَدْرِي مَا يَنْتَهِي عَنْهُمَا أَنْ يَقُولَ لَهَا لَيْتَنِي
 أَنْ وَلَدْتُ إِبْرَاهِيمَ أَوْ إِسْحَاقَ أَوْ يَحْيَى أَوْ إِبْرَاهِيمَ أَوْ إِسْحَاقَ أَوْ يَحْيَى أَوْ إِبْرَاهِيمَ أَوْ إِسْحَاقَ أَوْ يَحْيَى
 نَافِثَةً فِي عَقْبِهِ يَعْنِي عَلَيْهَا السَّلَامُ أَوْ عَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَتْ مِنْهُمْ حَتَّى رَفَعَ سَاعَاتِ
 وَقَدِمَتْ فَاطِمَةُ لِنَسْنِ وَالْحُسَيْنِ وَبَيْنَهُمَا سِتْرٌ عَلَى رِجْلَيْهِمَا وَكَانَ مِنْهُمْ نَدْبَتُ
 عِيسَى وَفَاطِمَةُ بِنْتُ عَمِّي وَتَرَفُفَ النَّاسِ يَا بَابِيكُمْ وَتَدْرُسُ أُمَّ مَرِيَمَ اللَّهُ يَخْرُجُ
 وَحُجْرَتِهِمْ أَلَمْ يَخْلُقُوا نَبِيًّا لِيَاللَّهِ فِي سَائِرِ الْأَحْوَالِ وَذَلِكَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ وَذَلِكَ عِنْدَ
 أَنْ سَأَلَ الْأَنْبِيَاءَ عَلَيْهَا السَّلَامَ بِصُغَافٍ مَا قَالَتْ أُمَّ مَرِيَمَ بِمُوجِبِ قَوْلِهِ عَلَى الْخَلْقِ
 وَكَانَ نَدْبَتُهُمَا مِنْ قَبْلِ الْأَمِّ وَهُوَ يَقْضِي أَنْ تَصْغَفَ مَرِيَمَ مِمَّا نَدْبَتُ الْأَبَّ قَوْلَهُ
 وَقَدْ كَرِهَ الْأَنْبِيَاءُ وَقَدْ كَرِهَ اللَّهُ لَوْلَا ذَلِكَ فِي قَبْلِ كَيْفَ لَمْ يَخْلُقْ اللَّهُ عَلَيْهِ
 كَيْفَ لَمْ يَخْلُقْ اللَّهُ التَّيْمَةَ مَدْعُوكٍ إِلَيْهَا كَيْفَ لَمْ يَخْلُقْ اللَّهُ وَكَانَتْ مَرِيَمَ بِعَيْنِي أَلَمْ
 لَهَا وَلَيْتَنِي قَدْ لَدْتُ فَاطِمَةَ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَى فِطْرَةِ الْإِسْلَامِ وَكَانَ اللَّهُ أَعْلَمُ
 مَرِيَمَ بِمَا لَمْ يَكُنْ مِنْهَا مَحْسُوسَةً فَالْحُسَيْنُ أَنْ يَطْلُقَ إِلَيْهَا خَوْفَ وَالْقُرْآنُ حَمَلَتْ
 بِهَا وَهِيَ لَا تَعْلَمُ مَا يَكُونُ مِنْ سَالِحٍ فِي الْجَنَّةِ وَالْوَضْعُ مِنَ السَّكَنَةِ وَالْعَلْبُ قَبْدَتِي
 أَنْ يَكُونَ فِي ذَلِكَ مَقْرُونٌ بِمَا نَدْبَتُ وَلَكِنَّكَ فَضَّلْتَ السُّلُوكَ عَلَى الْمَلِكِ يَوْمَ بَدَلْتِ
 الْقِتَالُ لَا يَتَمَّ كَأَوَّلَيْنِ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ فِي سَلَامَتِهِمْ وَالْمَلِكُ يَكُونُ لَكَ وَكَانَ
 لَهَا الْخَوْفُ وَقَالَ لَيْتَنِي يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ رَضِيَ بِرِضَائِكَ وَقَبِلَ مَا فَتَحْنَا فِيهَا مِنْ
 رَوْحِنَا فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ خَامِسَةُ أَهْلِ الْعِبَادَةِ وَفَاتِحَةُ الْجَنَّةِ بِسَبْعِ الْبَابِ مِنْهُمْ
 قَوْلُهُ مِنْ مِثْلِي وَأَنَا سَادِسُ حَمَتِهِ وَلَهَا سَاطِعُ عَلَيْكَ بِمَا خَافَ فَكُلِّي وَاتَّقِي خَلْقَ

أَنْ الْخَلْقَ وَالْأَنْبِيَاءَ مَا نَجُودُ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ لَا تَدْرِي لِمَا نَدْبَتُ مِثْلِي مَا يَكُونُ وَالْقِتَالُ
 وَمَوْجِعُ الشُّكْرِ وَالْعِبَادَةِ وَالْجَنَّةِ وَالْأَنْبِيَاءَ وَالْقِتَالُ وَالْقِتَالُ وَالْقِتَالُ وَالْقِتَالُ وَالْقِتَالُ
 وَقَدِيرُ النَّاسِ وَدَعَى أَنْ تَكُنْ أُمَّ الْآمِنِ وَقَالَتْ يَا بُولَ اللَّهِ فَاطِمَةُ نَدْبَتُهُمَا وَلَمْ تَشْرُ
 عَلَيْهَا نَدْبَتُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْآمِنِ لَمْ يَكُنْ يَدْرِي أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقْ فَاطِمَةَ
 عَلَيْهَا أَمَّا تَحْيَا الْجَنَّةَ إِنَّ نَدْبَتُ عَلَيْهِمْ مِنْ حِلْيَتِهَا وَحِلْيَتِهَا وَفَاتِحَةُ دَرَجَتِهَا وَفَاتِحَةُ
 إِسْتَبْرَاقِهَا فَاتَّقُوا مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ وَحِكْمَتِ اللَّهِ كَمَا مَعَ مَرِيَمَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ
 كَرَّمَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ أَرَادَ نِسَاءَ عَالَمٍ أَهْلُ رَمَاهَا كَقَوْلِهِ لِيَخْلُقَ لَهَا
 وَلَيْتَنِي نَدْبَتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ وَلَيْسُوا بِأَفْضَلُ مِنَ السُّلُوكِ وَلَكِنْ كُنْتُمْ خَيْرًا مِنْهُمْ أَلَيْسَ
 فِي عَذَابِ الْأَنْبِيَاءِ بِمَا عَذَّبُوا وَلَمْ يَكُنْ اللَّهُ اصْطَفَاكِ أَدَمَ الْأَوَّلِينَ بَعْضُهُمَا مِنْ بَعْضٍ وَفَاطِمَةُ
 وَتَدْرُسُ مَا مِنْ جَمَلَتِهِمْ وَقَالَ لَيْتَنِي فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ
 وَأَيُّهَا النَّبِيُّ فِي خَيْرٍ بِمَا فَيَسِّرُ عَلَيْهَا سُبُوحَ أَلْفِ مَلَائِكَةٍ مِنَ الْمُرْسَلِينَ وَبَادَتْ بِهَا بِمَا
 نَادَتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ مَرِيَمَ فَيَقُولُونَ يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ
 عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَأَرَادَ كَلِمَةً دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْخَرَابَ وَبَعْدَ عِنْدَهَا زَيْدًا وَلَيْسَ
 فِي نَسْلِ الْأَنْبِيَاءِ ذَلِكَ كَانَ اللَّهُ تَعَالَى خَلَقَ لَهَا زَكَرِيَّا بِمَا يَدْعُو إِلَيْهِ الْمَلَكُ وَبِمَا هُوَ
 يَدْعُو عَلَى كَرَمِهِ كَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى تَعَالَى تَعَالَى اللَّهُ يَوْمَ دَرَجَتُهُمَا فَكَانَ قَدْ
 كُلٌّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ وَالْأَنْبِيَاءَ مِنْ هَذَا الْبَابِ مَا لَا يَكُونُ مِنْ حَدِيثِ الْقِدِّيقِ
 الطَّائِرُ وَالْمَتَانِ وَالْعَيْنِ وَالْتِفَاحِ وَالشَّيْءُ يَجْلِسُ فِيهَا ذَلِكَ بِمَا يَقْطَعُ عَلَى الْقِيَامِ
 طَائِرَاتُهَا مَا يَكُونُ يَوْمَ الْحُجَّةِ جَمِيعُ النَّاسِ تَعْدُ مَوْطِئَ أَدَمَ وَخَوَّافُ فِي الْحَبَشَةِ
 النَّبِيِّ دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ وَهِيَ فِي مَسْجِدِهَا وَخَلَعَ بِهَا حَقَّةً يُعَوِّدُ دُعَاءُهَا فَخَرَجَتْ
 فَاطِمَةُ الْكَبْفَةَ وَمَعَهَا بَابُهَا أَيْدِيهَا قَالَتْ عَلَيْكَ السَّلَامُ إِنَّ لَكَ هَذَا فَاتَّقِ
 مِنْ مَقْصَلِ اللَّهِ وَتَدْعِي أَنَّ اللَّهَ يَدْعُو مِنْ يَدَايَا بَعْضِ حَبَابٍ وَتَدْعِي مَرِيَمَ مِنَ النَّبِيِّ

[illegible]

از غفلتانی پس ندانید که در وقت خرمایی بد رخت خرمایی دیگر که این حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و آن وجهی بختی است پس ندانید که آن میباید و میباید معنی فرمود است و از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقول است که آنحضرت فرمودند که من روزی از روزها با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله علیه السلام ششتم از غفلتانی بد رخت خرمایی از آن غفلتانی صدرا و بد رخت خرمایی دیگر که این پیغمبر بزرگوار مدینه حضرتش و آن علی رضی الله عنه است چون از آن گذشتیم بخانه دوم صدرا و بخانه سوم که این حضرت موسی و برادرش هرون است چون ازین دخت خرمایی گذشتیم بخانه چهارم بخانه پنجم صدرا که این حضرت نوح بنی اند و حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت اسماعیل علیه السلام است پس چون از آن گذشتیم صدرا و بخانه ششم فاطمه که این حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و سید جمیع پیغمبران و علی رضی الله عنه است و سید جمیع اوصیای پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آن حضرت فرمودند که بد رختی که نامیده شده است تخیل درین فتنه بجای بجهت آنکه صدرا گردانند و تفصیل من و فضیلت تو و ممکن است که منسوب به جان جنت بارندای خداوند عالمیان و علامه مرقین و جوالعین باشد چون در وقت تناول نمودن حرث آل علی علیه السلام خرمایی بد رخت را حق تعالی و جبرئیل و میکائیل و جوالعین بختن هفتاد و یک صدرا زدند و چون این بد رخت و واقعه در مدینه طبعه واقع شده و لهذا این نام و نشان بد رخت خرمایی بد رخت از آن باقیمانده و اغلب باقی تمام است چنانچه واروده است در حدیث که روزی از روزها حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بجای نامیده که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تشریف شریف از آن فرموده که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند که ای دختر کرامی من امروز بد رخت بد رخت که اوست همان نوبست حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض نمودند که ای پدر عجب من بد رختی که حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام را که سبکی طاعت نموده و از زمین جبری میبلیند و من هیچ خبری نیام که قوت ایشان نام پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آن فاطمه مبارک آنحضرت شد و با حضرت امیر المومنین و حسن و حسین و فاطمه زهرا علیهم السلام ششتم از غفلتانی

از غفلتانی که پیغمبر متعجبند و فغانند که چگونه نامیده از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آن حضرت آسمان نگاه کرد و دید که حضرت جبرئیل علیه السلام برعت تمام می آید پس چون حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد گفت که ای محمد خداوند علی میرساند و من خودم حاضر میگردم شراحتی و اگر امام مصطفی را بدینگونه که بگویند حضرت علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام که چه خبر دلخواه شماست از پیغمبر میباشند حضرت پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که ای علی و فاطمه و حسن و حسین بد رختی که خداوند رب العزیز دانست که شما اگر سزاواردهایم نبودید که چه میخواهید از پیغمبر میباشند حضرت ایشان علی سکوت خست بسیار نمودند و در جواب بیکدیگر بگفتند بخودند از راه و یا حجاب با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پس حضرت امام حسن علیه السلام گفت بر حضرت تو ای پدر بزرگوار یا ابا المومنین و بر حضرت تو ای مادر عجب بایسته زنان عالمیان و بر حضرت تو ای برادر مهربان حسن زکی میگو کردار من عجب کندم از برای شما میوه از پیغمبر میباشند حضرت را پس ایشان گفتند که بگو ای امیر المومنین آنچه را که میخواهی تحقیق که ما رضی هستیم آنچه اختیار کنی تو اگر از برای ما پس حضرت امام حسن علیه السلام عرض کرد که یا رسول الله صلی الله علیه و آله بگو حضرت جبرئیل علیه السلام که ما میخواهیم طلب نامه بد رخت را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که حق تعالی میداند و بگو و مهربان و حاضر گردانید و آنرا ای فاطمه بر خیز و داخل خانه مخزن خود شو و بسیار نیزه ما آنچه را که در آنجا است پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام داخل آنجا شدند و دید و در آنجا طبعی از زبور و در سه آن دستمالی از پندش بر کشیده اند و در آن طبق خرمایی ترو نامده است در غیر موشش پس آنرا برداشته نزد ایشان آورد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پرسید که ای فاطمه از آنجا آمده است این برای تو حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در جواب آنحضرت عرض نمود که آند است آن از جانب خداوند است بد رختی که حق تعالی روزی میدهد هر که بخواهد و هر یکمان زیاده از حد حساب چنانچه بگویم و

باقی منبت عرآن پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله هجرت اعزاز و احترام انعام خداوند عالمیان بر
 خویش و آن طبق را از دست حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گرفت و در پیش ایشان بر
 زمین گذاشت و آنحضرت نشست و گفت بسم الله الرحمن الرحیم و یکدانه از آنرا مابرون داشت
 بدین مبارک حضرت امام حسین علیه السلام گذاشت و فرمود که کورادوش آئینه باد و بر تو
 انجیسان بعد از آن دانه دیگر برداشت و بدین مبارک حضرت امام حسن علیه السلام گذاشت
 فرمود که کورادوش آئینه باد و بر تو ای حسن بعد از آن دانه دوم را برداشت و بدین مبارک
 حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گذاشت و فرمود که کورادوش آئینه باد و بر تو ای فاطمه بعد از آن
 دانه دیگر برداشت و بدین مبارک حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشت و فرمود که کورادوش آئینه
 باد و بر تو ای علی بن ابی طالب بعد از آن شروع بجزر نمودند پس حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام دانه دیگر برداشت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هَيْتَا مَرْيَا لَكَ يَا عَلِيُّ
 دانه دیگر برداشت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هَيْتَا مَرْيَا لَكَ يَا عَلِيُّ پس آنحضرت
 بر جبهه از جا و ایستاد و بعد از آن نشست و همگی از آن طب بردارند و فرمودند تا اینکه سیر
 شدند و ماندند بلند شد آسمان باذن خداوند عالمیان بعد از آن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
 عرض نمود که ای پدر بمقتضی دارم روز را تو امر عجیب من دیده فرمودم و برین تناول نموده
 از جا بلند نمودید و ایستادید و بعد از آن باز نشستید پس آنحضرت فرمودند که ای فاطمه
 بدین سینه چون من دانه را طب اولاً بدین حضرت امام حسین علیه السلام گذاشتم شنیدم
 که حضرت میخواست و آنحضرت را فرستادند هَيْتَا مَرْيَا لَكَ يَا حُسَيْنُ پس من موافقت
 ایشان گفتم که هَيْتَا مَرْيَا لَكَ يَا حُسَيْنُ و چون دانه دوم را بدین حضرت امام حسن علیه السلام
 گذاشتم شنیدم که حضرت جبرئیل علیه السلام گفتند که هَيْتَا مَرْيَا لَكَ يَا حَسَنُ
 من نیز موافقت ایشان گفتم هَيْتَا مَرْيَا لَكَ يَا حَسَنُ و چون دانه سوم را بدین تو
 گذاشتم جمیع حواریین خوشحال و مسرور گردیده مرا از غنای بیست بیرون گردانیدند

مختار

ما بنمودند و نحو حال و خندان بگفتند که هیتا امرت بالک با فاطمه پس من نیز موافقت ایشان
 بگفتم هیتا امرت بالک با فاطمه و چون دوازده ماه را بر ما بر سر آمد و من حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 که هشتمین نامی شنیدم از جانب خداوند علی علیه السلام فرمود هیتا امرت بالک با علی پس
 من نیز موافقت خداوند عالمان را گفتم هیتا امرت بالک با علی پس من به جهت تعظیم و تکریم
 خداوند کریم و رجم از جانب خود جسم و عجب است نام این شنیدم که خداوند عالمان را فرمود
 که ای محمد بن اسماعیل و جدای خودم که هرگاه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام از این
 ساعت تا روز قیامت از این خرماتنا و نال نماید هر دانه که او بر دوش این بیت میگوید بگفت
 او لا یقطع هیتا امرت بالک با علی قلی الزمان مگر آنکه شود که قدس بعضی قاف و سکون
 وال و بضم قاف و سکون وال یعنی باکی و پاکیزه گیت ممکن است که بوده باشد آنرا
 بگفته که در او قاف و سکون است که در وقت ولادت سر بر سر حضرت
 حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در آن روز این بهشت خبر بر سرش داخل شدند و با هر یک
 از ایشان بود و پستی و ابرائی و در آن ابریهما بود آب که ثریس حضرت ساره و سیمه
 بنت مزاحم و در بیت عمران و کلثوم امیر حضرت موسی علیه السلام آنها را از او بنا کردند
 و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را آب که ثریس شدند و در جهان خوش و بختی ندی هر که
 مراد مستدل این باشد که باک و پاکیزه بودن آب و صحیحی گفتن برای مدینه طیبه نام
 و نق نیست از آب که ثریس و طیبی که با این همه صدا و ناله که هر یک با او ناله تمام بگفت
 آن سینه اندام از بهشت جادوان آمد و در روی زمین الی یوم الدین باقی ماند
 و الله اعلم باک من دنیا که در او این فخره که است از محل سینه و اوقات خاصه
 نور الله مرقد و ذکر کرده است که او صاحب ایمان و وثیق و وریع و دقیق و مناقب
 جلیله و منت علیه و فضائل سینیه است چهل سال در برده اقامت نمود از نهان زبیر
 و وریع میداند طب و فرمای آنجا را بخورد و وریع معیشت او از اجرت نوشتن قرآن مجید

و چون حضرت بنی هاشم
دو کبر و دو شرف و دو امان
و دو کرم و دو شرف و دو
از حسن و دو کرم و دو
کهنه و دو شرف و دو
و دو کرم و دو شرف و دو

احوال مالک بن دینار
لا اله الا الله تعالی

کوشی

در نزد زن زید بودی در مدینه مشرفه و قدری جواز و قرض گرفت پس چون زید شوهر
 آتزن و اهل خانه شد زینش گفت که چه چیز است این انوار که جل شده است دهانه ما
 زینش گفت که انوار رحمت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است پس زید بودی از مشاهد انوار
 فی الحال نورس نام شرف شد و مسلمان شد زن او و همسایه های او تا اینکه مسلمان شدند
 بسبب آن نورش تا و نفر از یهود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام طلب نمود و انگریزی از حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله آنحضرت فرمود که تعلیم نایم تو چیز را که آن بهتر از آن باشد
 تو چون نماز شب را بجای آوری طلب کن از خداوند عز و جل بخشش را پس بدیست که
 خداوند عالمیان برساند تو را بجای جنت گفت راوی که پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
 چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تعلیم نموده بود دعا کرد و خداوندش را بخشش طلب نمود
 پس در اینوقت صدای گنده صد کرد که ای فاطمه آنچه را که طلب خودی از ما در زیر جای
 نماز تو است پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام جای نماز را برداشت و صد بخشش را قوی که
 قیمت ندارد پس از آن بخشش خود کرد و خوشحال شد پس چون آنحضرت خوابید دید
 که گویا در بهشت غنیمت است و در بهشت رفعت دید که مثل آن رفعت در بهشت نبود
 حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پرسید که از کس است این فقره گفت که این فقره از برای حضرت
 فاطمه زهرا و دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است پس آنحضرت داخل یکی از
 حجره شد و یک دره در آن وسع فرمود پس دیدی که یکی را که میل کرده است بر نه باید پس
 آنحضرت پرسید که چرا این تخت میل کرده است پرسید باید و یکپایه دیگر را انداختند
 بر پای بودند آن بجهت است که صاحب این قصر طلب کرد از خداوند عالمیان بخشش
 پس یکپایه این تخت را برداشتند و بکعبه او بخشش می ساختند تخت بر سه پایه باقی ماند
 و چون منسج شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بخت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آمد
 و قصه خود را بعضی از آنحضرت رسانید حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ای کرده

عبدالمطلب غیب از برای شما دنیای دنی بدیست که از برای شماست آخرت و و عدله
 شما بهشت غیر سرشت است چه بگوید شما دنیا را پس بدیست که دنیای دنی بر طرفش
 و بازی دهند بهت پس هر که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را بیکه
 باز کرد او بخشش را در زیر جای نمازش پس آنحضرت حب لغز نمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه
 و آله عمل نمود و بخشش را در زیر جای نماز خود گذاشت و یکسان مجلس باز کرد و اند پس
 آنحضرت را در زیر جای نماز خواب ربوده در خواب دید که مثل بهشت غیر سرشت شده
 پس داخل شد آنحضرت و دید آن تخت را که بر چهار پایه درست است پدید که چون شد
 که این تخت بقوایم اربعه خود قرار گرفت و پاهای او درست شد گفت که چون مجلس
 آنحضرت را باز کرد و اند تخت بهت اصلی خود را راجع شد منسج ابو جعفر موسی علیه السلام از آن
 اختیار را قبول رویت کرده است از حضرت امام کجی مطلق حضرت محمد صادق علیه السلام
 گفت که مسلمان فارسی رحمة الله که چون عین الخشب علیه السلام و العذاب با عین
 و یکبر بر سر خانه موره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ریخته و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را برین
 کشید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از عقب آنحضرت بیرون آمد تا اینکه نزد قبر منور
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله رسید و گفت دست بردارید از قبر منور منسج
 سجده انداختن آنی که مبعوث کرد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله را بجای که اگر چنانچه بخت
 از قبر منور من بردارید میسر مبارک خود را بر ایشان خوانم نمود و پیراهن مبارک
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را بر سر خود خوانم گذاشت و فریاد خوانم زد و از کف من
 بسوی او عالم و عالمیان پس بدیست که بنوا فاطمه صالحی علی الله کرامی را از فرزند من در
 نزد خداوند عالمیان گفت سلمان که پس دیدم من در آنوقت قسم سجده اند عالمیان که بگوید
 دیوانی می شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کند شد از زیر چوبی که هر کار او نمیداد
 که بگذرد از زیر آنها نیکو شد پس چون آنحال را مشاهده نمودم سجده حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

دختر

وخلای فی بیت وراستیکه کلمات
حضرت رسول الله
عبد الله
ص

و ملائکہ در خوف و جہاننودن

برای خوشنودی تو گفته شد از برای مریم علیها السلام که در سوره مبارکه انبیاء است فَقَضَيْنَا
فِيهَا مَائِدَنَا و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هم آیه است و آنرا و انما نزلنا
عليها السلام که روح القدس است از قول حضرت جبرئیل علیه السلام که گفت کیست مثل من و حال آنکه
من ششم آن پنج نفرم که آیه عیسیا ثابت و ظاهر است و از برای حضرت مریم علیها السلام است قول
خداوند عالمان که در سوره مبارکه مریم فرموده وَاَتَيْنَا بِهَا الْوَحْيَ غَافِقًا و وَاَتَيْنَاهَا
الْحَمْلَ وَاتَّخَذَتْ لَهَا آيَةً احتمال دارد اینکه بوده باشد و حضرت خروما و نهی از وجود قبل از آن و با او آمده باشد که از آن
درخت خرما و نهی وجود او قبل و نهی از آن درخت و نهی نبوده باشد از درخت غیر از آن
بجمله آنکه باقی مانده است از آن نهی و درخت اثری مثل آنجا باقی مانده است برای مریم و
مقام آریسم و موضع تنور و الصلواتی بحر و بیخ و شمس یعنی از برای هر یک از اینها که مجزیه بود
اثری و مکانی است و از درخت خرما و نهی که مریم نامور باطل و شرب از آن شده نامور
نشانی در روی زمین نیست و از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است حدیث از صحابه
و باطل و پاکیزگی آب که نام و نشان است از طرب جهانی که بخت آنحضرت نازل شده و
شستن و پاکیزه نمودن آنحضرت آب که نور و وقت ولادت جهانگیر در شرح حدیث
مفضل مدکور شد و در روایت واقع شده است که بعد از اینکه مریم کرد و ام این دوازده حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و کف آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که با رسول الله فاطمه زهرا علیها السلام
شماره دای و شمار نکردی بر آنحضرت بختری حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده
که ای ام این چرا در وضع مسکونی پس بدستیکه خداوند عالمان حق جل و ان چون
تزیین فرمود و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام امر فرمودند
بهشت غیر از آنست ایکله ناز کند بر ایشان از زیورهای بهشت و جامهای بهشت
و یاقوت بهشت و زمرد و بهشت و در بقعهای طلائف بهشت پس از نعت ایشان از
آنها انقدر که شنیدند ایشان حساب آرزو و حکم نمودند ملائکه مقربین با مریم علیها السلام که

و در هفت

١٠٠

مثل قول خداوند عز و جل
که فرموده است
مع

فَقَسَدَ بِلَا مَرَامٍ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَصَلَّى عَلَيْكِ وَأُصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ لِيُخَيَّرَ
بِرِسْكَكِ خَدَاوند عالمیان برگزید نور و پاک گردانید نور و برگزید نور از زنان عالمیان
و مراد از زنان عالم اهل زمان است از برای اینی سراسر روز مبارک الْبَقَرَةُ وَآلِهَا
عَلَيْهِ الْعَالَمِينَ و نسبت بنی سراسر فضل از مسلمانان بجهت آنکه حق تعالی
فرموده است بجهت مسلمانان رُزُوزَ مَبَارَكٍ که آل عمران گفتند خَرَجْنَاكَ مِنَ الْبَيْتِ لِيُتَبَأَ لَكَ
الْعَلَمُوفُ فَتَمَوَّذَ عَرَالِ الْكُفَرِ وَتَوَلَّوْا بَيْنَ يَدَيْهِ بِالنَّبِيِّ بدرستیکه در آن صفات که درین
آیه مبارک بجهت مردم درگرفته است شریک است در آن صفات غیر مردم بامم از برای آنکه فرمود
حق تعالی رُزُوزَ مَبَارَكٍ که آل عمران إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِصَىٰ
الْعَالَمِينَ درین بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و ذریه
آنحضرت نیز از عالمیان است و حضرت یحییٰ صلی الله علیه و آله فرمودند که حضرت فاطمه زهرا
سیده زنان عالمیان است از اولین و آخرین و بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
چون می پسندد در محراب عبادتش سلام میدهند باو و نماد مهر از ملک مقرب در کف
احدیت وندام میکنند و او را بچند نذر کردند لَا تَمُوتُ مریم بنت عمران که بگوید با قاضی
إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَصَلَّى عَلَيْكِ وَأُصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ و بدرستیکه هر وقت
که داخل میشد حضرت زکریا علیه السلام در محراب عبادتش میدید دزدان و روزی ویست
در لفظ آیه مبارکه إِنَّ رُزُوقَ رَاحِلَتِی خلق منسوب و آخر راغب انوار مجرزه و یا اینکه
آورد آنرا ملک از برای مریم و برتر شک و دلالت میکند آیه مبارکه بر کثرت شکر مریم علیها السلام
از برای خداوند عالمیان چنانچه میگوید تُورِزُی و او من حق تعالی در امر و زکیده دهم
و چنانچه حق تعالی در قرآن مجید فرموده است که قَالَ كُنْ فَمِنْ عِنْدِ اللَّهِ عِصَىٰ یعنی مگو که همه
از جانب خداوند عالمیان است و از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است از آمدن زهرا
از جانب خداوند عالمیان آنقدر که آنرا شنیدند از مسلمانان از حدیث مقدسین و از حدیث

و خبر خاوندان و دوام و کسب و به و غیر آنها و این از آنجاست که قطع میکند بر این حضرت
فاطمه زهر اعلیٰ السلام می خورد و نه آنچه را که بنوازد برای غیر آن حضرت از هیچ خلق بعد از رسول اکرم
و تو اعلیٰ السلام از بهشت جزیرت و در حدیث واقع شده است که بر سینه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شد نه بجا نه مؤثر حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام در آن حضرت در
مسئله ای خود مشغول عبادت بود و در حق آن حضرت خبری بود که فوران نمود و حال آن
که حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام آن جناب را بر آن آورده و گفته است آنرا در پیش روی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پس سبب حضرت امیر المؤمنین
از حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام که از کجای آمده است این از برای تو حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام
در جواب گفت که آن از فضل و کرم خداوند عالمان و روزی اوست بدستیا که
روزی عجله به هر که میخواهد از حساب و روزی و ادوی قالی مریم را از بهشت
و آخر حق تعالی حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام را از رزق بهشت جزیرت و در حدیث
واقع شده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که من و او حضرت جزیرت علیه السلام
و نه از بی از طب بهشت پس خودم من الله را و کردید آن لطف در رشت من تحقیق
که روح من و ده است حق تعالی مریم را در قرآن مجید به بیت صفت و در احادیث بهجت
رسیده است که از برای حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام است نام که هر نامی از آن
نامها و دلالت میکند بر فضیلتی و ذکر کرده است آن نامها را شیخ ابن بابویه علیه التحید در کتاب
مولد حضرت فاطمه علیها السلام **در حدیث قدام** معروف می دارد که است نام مذکور قبل این
در باب دوم این کتاب مذکور شد و از آنوقت کتاب طایفه مذکور و جعل الحقیقه
از همین کتاب منسوب که او نقل نموده بود از کتاب مذکور شیخ ابن بابویه علیه التحید
و اگر نموده و یکی دیگر را نیز کمین بنسب عادت معتبر بدان منضم نموده فکر نموده هرگاه
خوانند رجوع باینجا فرمایند و حق تعالی فرموده است در شان مریم که **وَمَرْيَمَ إِتَمَّ**

الْحَقَّ لَحْصَنَةً فَرَجَّهَا **وَرَدَّ** و ده است حق تعالی باین عفاف و عصمت را نه ملازمه بل
عادل و بهر اینند از بهشت از بهشت گنجه که هرگاه نموده باشد چنین بایست که بود باشد
آئین شدن او حضرت عیسی علیه السلام و وضع حمل و در و زاییدن او و خبر کجی جاری شده
بر آن عادت پس چون کرد و اند حق تعالی آنها را بر مجرای عادت دلالت میکند و گفته ما
و مگر که آنست اجبار که وارد شده است در روح تزویج طلب کردن فرزند و نه در عادت
و حق تعالی بر این فاطمه زهر اعلیٰ السلام و از برای او را و کرام آن حضرت فرموده است در سوره مبارکه
احزاب **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ تَطْهِيرًا** و احسان
بر نبی است که از صفی و بی غیب و از خواص اعیان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
اسلام بوده گفته است **وَأَمَّا مَرْيَمُ لَحْصَنَةً فَرَجَّهَا فَحَافَتْ بِعِيسَى كَبْدًا لِلْحَيِّ** فقد
لَحْصَنَةً فَاظْمَنَ بِهَا **وَحَافَتْ بِرَحْمَتِي الْمَدِينِ** یعنی هرگاه مریم عفت و رزق و آورد
حضرت عیسی علیه السلام را مثل ماه تمام بر عفت و ندرت و رزق حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام بعد از
مریم آورد و دو نوازه غیر بهشت کند **وَالْحَقُّ** دحک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
علیه السلام **وَعَلَىٰ عِيسَىٰ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ جَعَلْنَاكِ فِي الْجَارِقَةِ فَقَالَ لَيْسَ**
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَكْبَارُ فقال صلى الله عليه وآله فقال صلى الله عليه وآله **يَا لَيْكُنَّ**
فَقَامَتْ وَجَلَسَتْ لَيْسَ صلى الله عليه وآله فامنه مع علف علفه السلام فامنه في فلف
الحق **شرح** از کتب بکار آوا که در این وقت در نظر است در هر سه جاز و شیخ
میرزا و در مصل و واد و کتب بن محمد است و وزن قافون هر چند که شیخ مذکور غیر شیخ
و منتهی است اما اتفاق هر سه قافون است معی بلغ نموده لفظ مذکور در کتب است اما
نشده و محصل کتب که حدیث مریم را از آن روایت شده و در این قدام و حق تعالی
نهیت اینکه در قافون مطهر است که جتنی شیخ و ضم و کسر و جزم و قطع و فتح را مثل
صرف کلمات اول شب را گویند و جتنی شیخ و ضم و کسر و جزم و قطع را گویند و جتنی

و کاتب بد رفته و را گویند و حجت بن علی خطب الحجب و محمد بن ابی بنی شمر عقیق کرم ترک
و حجرت بن علی خطب بزرگ و علیه بر شمر را گویند و در نهام طوهرت که فاطمه معنی در بی
بزرگست و آن بنده فاقول است افسوس که عزاد از لفظ عزاد اولاً آخر باشد چنانچه
درب عربستان است که در شب اسپا میکنند و بامداد اسپا بزرگ باشد و از احادیث
میکنند اند جاری که معنی شده و حجرت بن علی که بزرگ بر شمر است و دلال بآن و در مؤید
این مضمون حدیث که حضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا علیهما السلام هر دو آن اسپا را میکنند
بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مجلس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام با حضرت امیر المؤمنین
مراقت فرمود و معلوم میشود که کرد اند آنرا و نفر و دو دوست بوده و در بذل
عظمت و بزرگی کاتب در کتاب مذهب بلقیه نیز گفته که حجرت بن علی بزرگ است اسپا
گویند و این تقریر ذکر کرده است در نهام که حجرت صدای را گویند که حاصل شود و از خوردن
چیز دوخت و فی الواقع صدای اسپا چنین است و حجرت معنی قشر و حجرت بن علی کوب
آمد و حجرت خیزی را گویند که خوب کوبیده نشده باشد و مخجل است که بوده باشد
جاری اسم خانه و کمانیکه بوده باشد اسپا بزرگ در آن منسوب چون می آید
این وزن اسم مکان مثل کانون و از جارت حدیث منسوب بودن آن تقریر مفهوم
شود و هر گاه بنا تضعیف گذاشته شود هر چه بنا بر کس رسد میتواند خواند مثل
جاف و غیره و اجتناب از تضعیف علی کل حال اولی و احوط است بنای ترجمه حدیث
بر معنی مکان که اصل آن از لغت بی بر بود گذاشته شد و علیه اسم معنی شیخ عبد القدیر
سید الدین با الفضل شاه بن چهر بن الفتح سکن مدینه نقیه و در کتاب بفضل و بمعنی
از فضلا و با شیخ بن بابویه علیه الترجمه و در کتاب روضة روایت کرده اند که حضرت سوال انده
صلی الله علیه و آله تشریف فرمایید از را فی مروند بنی که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
پس و با حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هر دو آورد و میکنند در

السمای

آسمانی بزرگ و یاور شب که دواب عرب است پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند
 که کدام از شما خسته و عاجز گشته است بحدیثی که از من است و من عرض کرد که حضرت فاطمه
 یا رسول الله پس آنحضرت فرمودند فاطمه زهرا صلوات الله علیها که بر خیز ای دختر کرامی من
 حضرت فاطمه زهرا علیها السلام جواب فرموده پدر بختیار در خود برخواست و حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله نشستند در مسکنی که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نشسته بود با حضرت امیر
 المؤمنین علیه السلام رفاقت و مهر اخی نمود و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله با حضرت
 سید الوصیین در آرد و آن **کف** **۳۹** **من** **کتاب** **معالم** **الغیر** **لعبید** **الغیر** **بن** **الانصر**
 یا سائیدن مرقعا الفخادة عن اتس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله حين
 بناها ما مريم و حبيبها فاطمة بنت محمد صلى الله عليه وآله و يسلموه المصليين
 حبلى بوعده المبتدئ التي صلى الله عليه وآله قال حبك من بناو العالمين
 مريم بنت عمران و عديجة بنت خويلد و فاطمة بنت محمد و ايسة بنت مريم
 و يسلمهم عن اتس ان النبي صلى الله عليه وآله قال حبك من بناو العالمين
 مريم بنت عمران و عديجة بنت خويلد و فاطمة بنت محمد صلى الله عليه وآله
 و ايسة بنت مريم و يسلمهم عاتق فاطمة عليها السلام ان ابقر له ابي سمعت رسول الله صلى الله
 عليه وآله يقول اسيدات بناو اهل الجنة اربع مريم بنت عمران و فاطمة بنت
 محمد و عديجة بنت خويلد و ايسة بنت مريم
 عاتق فاطمة فاطمة عليها السلام بنى كان منهن ائمة رسول الله
 صلى الله عليه وآله فقال رجبا يا بنى ثم اجلسها عن يمينه و عن شماله ثم
 اسر لها ما حدثك فبكى فقلت انصبرك رسول الله عدينته ثم بكين ثم اسر لها
 حديثا فضحكت فقلت ما رايتك كاليوم فرمعا اقرب من حبيب فالتبا عاتقا فالتقا
 ما كنت لا فتيى سر رسول الله حتى قبض رسول الله صلى الله عليه وآله سألها

فَتَأْتِيكَ فَتَقُولُ خَيْرٌ بِكَ كَانَ يُعَازِيهِ بِالْقُرْآنِ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً وَاحِدَةً وَاصْنَعِي
 بِهِ الْعَامَ مَرَّتَيْنِ وَلَا تَرَاهُ إِلَّا قَدْ حَضَرَ اجْلِي وَتَأْتِيكَ أَوَّلَ أَهْلِ بَيْتِي حَقًّا وَتُعِيْمُ السَّائِفَ
 أَتَالَيْكَ فَبُكَيْتَ لِذَلِكَ فَقَالَ الْأَرَضِيُّ إِنَّكَ تَكُونُ سَيِّدَةً بِأَرْحَمِهِ الْأَكْبَرُ وَبِأَسْمَاءَ
 الْمُؤْمِنِينَ فَالْتَفَتَتْ وَتَحَوَّلَتْ لِذَلِكَ وَدَعَا بَيْنَ حَالِي بَيْنَهُ كِتَابُ الْأَلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ
 عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ فَصَاحَةً عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَدَنِيِّ عَنْ أَبِي بَابَةَ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَجَعَلَ نَجْوَ لِحَمَلِهِ
 الْجَنَّةَ فَقَالَ آدَمُ حَوًّا مَخْلُوقًا اللَّهُ خَلَقَ مَا هُوَ أَحْسَنُ مِنَّا فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ جِبْرِيلُ أَنْتِ
 بَعْدِي الْفَرِيدُ مِنَ الْأَهْلِ قَدْ خَلَقَ الْفَرِيدُ مِنْ نَظَرِ الْجِبْرِيتِ عَلَى ذُرِّيَّتِي مِنْ
 ذُرِّيَّتِي الْجَنَّةِ وَكَانَ لَهَا نَاجٍ مِنْ ذُرِّيَّتِي فَذَلِكَ هُوَ الْقُرْطَانُ مِنْ نَوْءٍ قَدْ تَرَفَعَتْ لِيْنَا
 مِنْ حَسَنٍ وَجَبَّهَا فَقَالَ آدَمُ حَبِيبِي جِبْرِيلُ مِنْ هَذِهِ الْجِبْرِيتِ الَّتِي قَدْ تَرَفَعَتْ لِيْنَا
 مِنْ حَسَنٍ وَجَبَّهَا فَقَالَ هَلْ هِيَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ نَجِيٍّ مِنْ ذُرِّيَّتِي بَكْرٍ فِي الْخَيْرِ الرَّبَّانِ
 قَالَ فَمَا هَذَا الشَّيْءُ الَّذِي عَلَى رَأْسِهَا قَالَ بَعْلُهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ بَنُ خَالِيٍّ
 الْبَعْلُ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ حَسَنُ أَسْمَاءِ الزَّوْجِ وَالصَّنَمُ مِنْ قَوْلِهِ تَدْعُونَ بَعْلًا وَابْعَلْ
 اسْمُ امْرَأَةٍ وَهِيَ سَمِيَتْ بَعْلُكَ وَابْعَلْ مِنَ الْخَلْقِ مَا تَرْبِي بَعْرُوقٍ مِنْ غَيْرِ سَمِيٍّ
 وَابْعَلُ السَّمَاءُ وَالْعَرَبُ يَقُولُ السَّمَاءُ بَعْلُ الْأَرْضِ فَالْحَسَنُ الْقُرْطَانُ اللَّذَانِ فِي
 أَوَّلِهَا قَالَ وَلَكُلَّ الْحَسَنِ وَالْحَسَنِ قَالَ آدَمُ حَبِيبِي جِبْرِيلُ خَلَقُوا قَبْلِي قَالَ هُمْ
 مَوْجُودُونَ فِيهَا مَعْصِيَةً عَلَيْهِمُ اللَّهُ قَبْلَ أَنْ تَخْلُقَ بِأَرْحَمِهِ الْأَكْبَرُ سَيِّدَةً وَعَنْ أَبِي خَالِيٍّ
 مِنْ كِتَابِ الْأَلِ تَرْفَعُهُ إِلَيْهِ بَيْنَ مَوْتِي وَرَبِّي عَلَيْكَ السَّلَامُ عَنْ أَبِي بَابَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ عَلِيٍّ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنْ كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ نَادَى مُنَادٍ
 مِنْ بَطْنِ الْعَرَبِ بِأَمْعَرِ الْخَدَّيْنِ عَصَا ابْنِ حَوْزٍ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ
 وَزَادَ بَنُ عَرَفَةَ عَنْ رَجُلٍ إِلَيْهِ تَرْفَعُهُ إِلَيَّ أَبِي أَوْسٍ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنْ كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ نَادَى مُنَادٍ مِنْ بَطْنِ الْعَرَبِ بِأَمْعَرِ الْخَدَّيْنِ عَصَا ابْنِ حَوْزٍ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ
 نَدَى سَمٍ وَعَصَا ابْنِ حَوْزٍ فَاطِمَةُ عَلَيْكَ السَّلَامُ عَلَى الصَّيْرِ وَتَمْرٍ وَمَعَا حَوْزٍ
 الْفَاحِشِيَّةُ مِنَ الْعَوَالِمِ وَمِنْهُ عَنْ نَافِعٍ بْنِ أَبِي نَجْمٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 أَشْهَرُ رُوحٍ فِي الْخَلْقِ إِلَّا صَالِحَ الْعَدَاةِ مَرْيَابَ فَاطِمَةَ عَلَيْكَ السَّلَامُ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَقْلُ الْبَلْبِ
 وَشَعْرُ اللَّهِ وَبَنَ كَاتِرُ الصَّلَاةِ أَيْمَانُ اللَّهِ لِيَدْعِيَهُمْ حَكَمُ الرَّجُلِ قَطْرٌ كَرَمٌ قَطْرٌ وَمِنْهُ
 عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ النَّبِيِّ أَنَّهُ قَالَ يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ لَيُعْصِبُ لِعَصْبِكَ
 وَيُعْصِبُ لِرِجَالِكَ مِنْ كِتَابِ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّقَلَيْنِ عَنْ جَمِيعِ بَنِ عَمِيرَةَ عَنْ عَمِيرَةَ قَالَتْ سَأَلْتُ
 عَائِشَةَ مَنْ كَانَ أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ قُلْتُ أَيْمَانُ السَّلَامِ مِنَ الرِّجَالِ
 قَالَتْ رَجُلًا وَمَا بَقَعُهُ تَوَالِدُ إِنْ كَانَ مَا حَبَلَتْ صَوْمًا فَإِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ يَقُولَ بِمَا حَبَلَتْ
 اللَّهُ وَبِغَيْرِهَا وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ مَا رَأَيْتُ فَاطِمَةَ تَسْمِيَّ إِلَّا ذَكَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 جَانِبَهَا الْأَيْمَنَ مَرَّةً وَكَانَ جَانِبُهَا الْأَيْسَرَ مَرَّةً وَعَنْ عَائِشَةَ وَذَكَرَتْ فَاطِمَةَ مَا رَأَيْتُ
 أَصَدَّقَ مِنْهَا إِلَّا أَبَاهَا وَمِنْ كِتَابِ تَوَالِدِ فَاطِمَةَ لِابْنِ أَبِي بَابَةَ رَوَى أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ
 أَشْهَرُ لِمَنْ لَمْ يَلِدْ إِلَّا رَجُلًا مِنَ الشَّيْءِ مِنْ بَنِي هَيْدَرٍ وَاسِيَّةُ بِنْتُ مَرْحَمٍ رَوَى عَنْ
 وَهِيَ رَوَى النَّبِيَّ فِي الْحَقِّ وَحَدَّثَ بِنْتُ حَوَالِدٍ رَوَى عَنْ النَّبِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ
 فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَرَوَى عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ خَلْقُ مَا حَبَلَتْ رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ
 أَخْبَرُونِي أَيُّ نَحْوٍ خَيْرٌ لِلنَّبِيِّ وَبَعَثَ ذَلِكَ كُلُّنَا حَتَّى نَعْرِفَ مَا جَعَلَ إِلَى فَاطِمَةَ
 فَخَبَّرَ بِهَا الَّذِي قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ وَمِنْهُنَّ أَمْعَرُ الْعَمَلِ وَالْأَعْرَفُ فَقَالَتْ وَلَكِنْ
 أَعْرَفُ خَيْرًا لِلنَّبِيِّ وَأَنْ لَا يَرَيْنَ الرِّجَالَ إِلَّا لِمَنْ الرِّجَالُ وَجَعَلَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ
 قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ سَأَلْتُ أَيُّ نَحْوٍ خَيْرٌ لِلنَّبِيِّ وَخَبَّرَ بِنْتُ الرِّجَالِ لَا
 رَأَيْتُ الرِّجَالَ قَالَ مَنْ أَحْبَبَكَ قَدْ لَعَلَّكَ وَأَنْتِ عِنْدِي قُلْتُ فَاطِمَةُ فَأَحْبَبَ ذَلِكَ
 رَسُولُ اللَّهِ وَقَالَ إِنَّ فَاطِمَةَ نَبْعَةٌ مَعِي وَرَوَى عَنْ جَاهِدٍ فَالْحَرْجُ النَّبِيُّ وَمَنْ

انكسرت فاطمة فقال من عرف هذه فقد عرفنا ومن لم يعرفها فهي فاطمة بنت محمد
 وهي بضعه التي في يدي وندى التي بين جنبي فمن اذها فقد اذني ومن اذني
 فقد اذ الله وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان فاطمة تجزى عني
 بخطين ما انحصرا ومن ضمني ما انصما ولا تساو عني مثله ونقلت من كتاب
 لا يخطئ النعماني عن مجاهد قال خرج رسول الله وقد أخذ بيده فاطمة وقال من
 عرف هذه فقد عرفنا ومن لم يعرفها فهي فاطمة بنت محمد وهي بضعه التي في
 قلبي الذي بين جنبي فمن اذها فقد اذني فقد اذ الله ومن اذني فقد اذني ومن
 قال قال رسول الله ان فاطمة شعرة مني فمن اذني شعرة مني فقد اذني ومن
 اذني فقد اذ الله ومن اذ الله لعنه الله ملائكة السموات والارض
 ومن حديثه كان رسول الله لا ينام حتى يقبل عرض وجنته فاطمة وبين يديها
 وعن جعفر بن محمد عليها السلام كان النبي لا ينام ليلا حتى يصبح وجهه بين يدي
 فاطمة عليها السلام وروى ان محمد بن علي بكبر ذرا وما اسئلنا من قبلك من رسول ولا
 نبي ولا تحدث فلك وفل تحدثك الملكة الانبياء قال لم يكن نبي ولا
 امرأة ابدا لم يزل الملكة يكره ان يتحدث بها النبي ومن ولا النبي يعقوب ولا يكن
 نبي فاطمة بنت محمد كانت محذرة ولا تكن نبي وعنه ام سلمة رضي الله عنها
 قالت كانت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله تحب التاب وحبها ونبيها
 رسول الله وروى عن علي عليه السلام عن فاطمة عليها السلام قالت قال رسول الله
 يا فاطمة من صلى عليك عقر الله له ولحقه في حيث كنت من الجنة ارفع من
 الرقي من علي بن الحسين قال قال علي بن ابي طالب عليه السلام لفاطمة عليها السلام ان
 اباءي فيها قالت ان تلقى يوم القيمة قالت نعم قال لي اطلبيني عند الله فقلت
 ان لم اجدك منها قال تجدني اذا استطلت بعزري وان تشغل بعزري قالت

ومن اذاني

فاطمة فقلت يا اباي اهل الدنيا يوم القيمة عراه فقال نعم يا بنتي فقلت وانا عراه
 قال نعم وانت عراه وانه لا يثبت في احد الا حديثا فاطمة عليها السلام فقلت له
 والساواة يومئذ من الله عز وجل فما خرجت حتى قال لي ببط على جبينك الريح لا ينفذ
 عليك السلام فقال لي يا محمد افر فاطمة السلام وصلها انما اسحيت من الله تبارك وتعالى
 تعالى فاسحيت الله منها فقد وعدنا ان يكون يوم القيمة حلتين من في قال
 علي عليه السلام فقلت لها انما سألته عن ابن عمك فقالت قد بعثت فقال ان
 عليا السلام على الله عز وجل من ان يعرف يوم القيمة **شعر** فقولك انتم والحمد
 يكون رازمها وضمون وسكون واوشل عضفون بنا جوق صاحب قوس فرس ريد
 وراكوند مثل كبره مثل كبره وسهرت وجمع ان ذرايتك است وازاد زينتك بحمد والحمد
 ويا سكون وذرايتك مثل ربيع نيكوميد جاني طيف بطا وشدته وفاضته وفتح طار
 كبره فابا العكس نراكوند وجمع الحزين مذكور است كذا لعلك تفهم الدال انهم من
 فاطمة وروى مصمومة ايضا شعر كحل ديقا الصبر من البسط بقبه يرفقه العبير
 وجمعه كذا لعلك اذ كلام او معلوم مشووكه ذرؤك يفتح وال نير ولف عبله باوجود انك
 اتفاق مؤوده انهم فحين راكوبه منيه فلول ناديت نيقول وصندوقي وها ان ك
 وريان عوام يفتح مشهور است حرف اول انها مفهومة است فوطيفهم ناف وسكون
 ممل قبل زين فركوشه كركوشه راكوند نعل اسم يست قوم الدرس عليه عبات
 ان ميمو وداوند جاني حق تعالى رسوارة وكفا قالت بان ابا نود واذك الياس لمين
 المصين اذك ليعود لانتقوت اندعوت اعلو ونددون احسن الخا العين
 الله وكم ورتب ابائكم الا ان شيخ طبرسي عليه السلام جرحه وغيره نقل كروا نود كركوشه
 كركوشه وداوند علماء ورايس يعني كركوشه او اويس عليه السلام جرحه وغيره نقل كركوشه
 كركوشه كركوشه وداوند علماء ورايس يعني كركوشه او اويس عليه السلام جرحه وغيره نقل كركوشه

في رواية
 في رواية
 في رواية

۱۰۰

<http://fb.com/ranajabirabbas>

五

ورسالت بر پیشکش یافت مطلق شمع نفاق و از رنده او با یکدیگر از او نمایند و از جمله اشعار است
 یا ایانا و دود جدا ما مصلح حاب مر انت ابی و اقصی اجا العذی منک الذی
انقذ الذی من المالم المک انکت العبدی حیم ونا فاله المبعوث فیه وخرج
یک وحقی لک فیه وینما اولی ابی سحیر قد فتح عینک لریحی من رب العالم
علما ناه حاتم ونا یا بقی المظلم انت علف ویم فی الحشر من اذی ک حج
ان اذی حج و لا ی فیکم لا ابی الی کلک قد حج و او از جمله جمعی بود که بر سر خانه عثمان نشست
 و ذکر کرد اند که چون عثمان لعین را محاصره نمودند محمد بن ابی بکر او را تسبیح نمود و خود را با او
 گفت که ای خنثار سپر زنی غلبه بشیر و نذر و دست انداخته ریش بلند عثمان لعین گرفته
 و کشت بد عهده کردی و در دست و کیش چگونه می بینی مسیح حق تعالی را و در پیش عثمان لعین
 گفت که من عثمان بن عفانم خلیفه رسول خدا و در عالم اسلام حق تعالی را لعین بمن سبائی کرد
 ای برادر زاده من از خداوند عالمیان تبرس و دست از ریش من بردار اگر مرد بنوا بودی
 زنده بودی و هرگز بر ریش من نخوابیدی و من جواری و دانت نبرس نیند و عثمان لعین
 قرآن مجید را برداشت و گفت این کتاب حق تعالی است و من بمضمون آن باشما عمل کنم
 و هر کج که رضا و خواهش شما باشد جهان من تمام و هر مقصودی که داشته باشید با شما
 مستقر و مبارک و باشما و بی هیچ جزئی مضایقه من تمام محمد بن ابی بکر آیه مبارکه سوره بقره
 خواند و آنچه گفته بود حضرت جبرئیل علیه السلام بخوان ملعون محمد بن ابی بکر تان لعین گفت
 لا اله الا انت و قد عصیتک فیک و گفت من المسئدین و رفته که در دست داشت
 بکروان عثمان لعین زد که محجور و خون روان شد پس کتانه بشری را محاسبه کرد
 و عمو می برکت بلند عثمان لعین زد و سیدان بن حمران شمشیری بر سر آن ملعون
 عثمان لعین ریختند و مردم از حجب و پرست ریخته آن لعین را با شمشیر مایه بار بار زدند
 و محمد بن ابی بکر در حاکم جل و صفتی و زحمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود

و آنحضرت یاری و همراهی نمود و بعد از آن آنحضرت او را و اهل مصر نمود در امارت مصر
 عربین حاصل بعین با شکرت عظیم موعود ملعون با او حیا نه نموده در سال سی و هفت هجری
 او را بدرجه شهادت رسانید و بر آن شریف و ابرار انکم حارمه آخته گردانید و با شکرت عظیم
 و کین سوزانید و چون خبر شهادت او آنحضرت امر المؤمنین علیه السلام رسید آنحضرت گریه
 و ماتم گشت و فرمود وَكَانَ لِلَّهِ عِزُّهُ كُلُّهُ و لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ
عَلَيْهِ وَآلِهِ و صَلَّوْا عَلَيْهِمْ و وَعَلَى آلِهِ و وَعَلَى الْمُسْلِمِينَ و وَعَلَى الْمُسْلِمِينَ و وَعَلَى الْمُسْلِمِينَ
 بخت باریم چه روز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حال المؤمنین کو بند جبارین نزل کرد
 که برادر عایشه ملعونه است حال المؤمنین منکو مند موعود ملعون و دشمن حضرت امیر المؤمنین علی
 و محمد بن ابی بکر از جمله او است و دوست و رفیق آنحضرت بود شیخ محمد بن علی بن محمد الحارثی
 علیه السلام در کتاب روضه الواعظین روایت کرده است از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
 که آنحضرت فرمودند که چون روز قیامت شود و خلق اولین و آخرین در جهای محشر
 حاضر شوند منادی از جانب رب العزیز ندا کند که کجا بنده جوار تون حضرت محمد مصطفی
 صلی الله علیه و آله پیغمبر بر کزیده خداوند جل و علا آن جهان جماعتی که نشسته عهد خدایترا
 و متابعت نمودند فرمان آنحضرت پس بر خیز و سلمان و مقداد و ابوذر و پس ندا کند منادی
 از جانب رب العالمین که کجا بنده جوار تون حضرت علی بن ابی طالب و منی حضرت محمد
 مصطفی صلی الله علیه و آله و برادر پیغمبر بر کزیده حق جل و علا پس بر خیز و عربین و بنی امیه
 و محمد بن ابی بکر و دشمن بنی کفار و او پس قرنی رحمت الله و فرمودند علی بن ابی طالب و
نعمی شیخ عالم رکی علی بن عیسی الازدی علیه السلام در کتاب کشف الغمّه نقل کرده است
 که عبدالمعز بن اخضر در کتاب معالم العزیز روایت کرده است پس ندا فرمود و اهل بیت
 مالک که او گفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که بهترین زمان آنست
 مریم علیه السلام است و بهترین زمان آنست که حضرت پیغمبر شریف فاطمه زهرا علیها السلام و حضرت

محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اهل بیت با شکرت و خوش رویت کرده است از احمد بن حنبل
 که او مر فو عار و هیت نموده است از انس بن مالک که او گفت که بدستیکه حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که پس است تو را از زمان عالمیان مریم بنت عمران
 و جدی بنت خویلد و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 و پس زن فرعون و اعیان با شکرت و خوش رویت کرده است از انس بن مالک که او
 گفت که بدستیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که پس است تو را از زمان عالمیان
 مریم بنت عمران و جدی بنت خویلد و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و اعیان از انس بن مالک روایت کرده است که عایشه ملعونه زنی است که حضرت
 زهرا علیها السلام که ایانش را ندمت و توبه با شکرت شنیدم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت
 میفرمود که سیده و بزرگ زن آن نیست چهار نفرند مریم بنت عمران و حضرت
 فاطمه بنت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و جدی بنت خویلد و سیده بنت مراحم
 زن فرعون و نقل نموده است از کتب بسند احمد از عایشه ملعونه که او گفت که آنحضرت
 فاطمه زهرا علیها السلام بر قاری که گویند رفت از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود پس آنحضرت
 فرمودند که مر جایی دختر کرامی پس نشاند آنحضرت صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا
 علیها السلام را در جانب راست خود و مادر جانب چپ خود نزدیک از او ای و عایشه
 و محمل است پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سر کوفتی
 نمود و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که بان شد من گفتیم که مخصوص گردانید حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و آله تو را بحدیث خود پس تو گوی میکنی بعد از آن آنحضرت سر کوفتی دیگر
 با فرزند و بنده خود فرمود و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام خند آن شد پس گفتیم من که ندیده
 بودم من هرگز نشا اید خود نشوئی نزد بیکه دیگر یاب پس پرسیدم از حضرت فاطمه زهرا
 علیها السلام از آنچه گفته بود با و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در جواب

گفت که من افشا می کنم سر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ای که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از دار فانی رحلت برای باقی نمود بعد از وفات آنحضرت باز آنحضرت فاطمه را علیهم السلام پرسیدم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن دو سر کوشی شما چو گفت حضرت زهرا علیها السلام گفت که سر کوشی بنمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بمن و فرمود که بدرستی که حضرت جبرئیل علیه السلام را و اب آن بود که عرض نمود من قرآن مجید را در هر سال یکبار و در هر سینه یکبار جبرئیل علیه السلام عرض نمود من در این سال قرآن مجید را دو مرتبه و یکبار سینه جهت آنرا مکرر یکبار تحقیق حاضر و نزدیک شده است اهل موذن و بدرستی که تو اول کسی خواهی بود که از این زمین من مخرج شود و نویسی روی ستم من از برای تو پس من از شدت این خبر محنت از رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بیتم شدن شیره و شیر را این شدم پس آنحضرت بار دیگر سر کوشی نموده فرمود که ای زنی سستی با من بود بستی و بسته و بزرگ زن این هست و زمان جمیع نومنان پس من بجهت اظهار رضا و خوشنودی بطیعه خداوند عالمیان خدا را شدم و رویت کرده است این عالمی در کتاب الیاسند مذکور از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که آنحضرت رویت نمود از پدران عالمی در آن از حد عالیشان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله الهی برین که آنحضرت فرمودند که چون حق تعالی جل جلاله حضرت آدم و حوا علیهم السلام را آفرید حضرت آدم و حوا علیهم السلام بخیر و بزرگ انظار کردند در بهشت عزیز پرست حضرت آدم و حوا گفت که منا فریده است حق تعالی مغفوقی ما که بوده باشد آن بهتر و نیکوتر از ما پس وحی کرد حق تعالی بسوی حضرت جبرئیل علیه السلام که بر آن بنده مرا بهشت فردوس اعلی پس چون ما را الهی آدم و حوا او را شند بهشت فردوس اعلی دیدند و خبر را که نشنیده است بر بالای کعبه از کعبه های بهشت غر پرست و بر سر اوست تاج و تاجی از نور و در و کوش اوست دو کوشواره از نور و تحقیق که روشن بهشت عزیز پرست از حسن روی نور او پس آدم علیه السلام گفت که ای دوست من جبرئیل

کیت این دختر با این حسن و جمال که تحقیق که روشن شده است جهان جاودان چنین روی پر نور پیش از حضرت جبرئیل علیه السلام گفت که او حضرت فاطمه زهرا دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است که پیغمبر است از اولاد تو خواهد بود و از آن زمان حضرت آدم علیه السلام پرسید که چه چیز است این تاج آنجا نیکو بر سر اوست حضرت جبرئیل علیه السلام گفت که آن شوهر او علی بن ابی طالب است گفته است بن عالمی که فعل در کلام عرب پنج چیز است شوهر را بعل گویند و نام است چنانچه مستغاف میشود از قول خداوند عالمیان که در سوره مبارکه فرموده است انک یحیی بعل و بعل اسم زینت و پس آن زن نامیده شد شهر بعل از دخت خرمات آن دخت است که آب بخورد در بنهای خود بدون آب و از آن بآن قول آسمان را کند و بگوید که آب که آسمان اهل زمین است در شرح حدیث تحقیق بعل و فعل بعل معنی بکوت است که گویند حضرت آدم علیه السلام گفت که پس چه چیز است آن دو کوشواره آنجا که در و کوش اوست حضرت جبرئیل علیه السلام گفت که آن دو کوشواره دو فرزند اوند و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام اند که زینت زمان و زمین اند حضرت آدم علیه السلام گفت که ای عیب من جبرئیل آیا مخلوق شده اند ایشان قبل از من حضرت جبرئیل علیه السلام گفت که ایشان موجودند و در علم پوشیده و نهان خداوند عالمیان پیش از آفرینش تو بجهت هزار سال و اینها این عالمی در کتاب آل رویت کرده است از حضرت امام رضا علیه السلام که آنحضرت رویت نمود از پدران عالمی در آن از حد عالیشان حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه جمیع که آنحضرت فرمودند که فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که چون روز قیامت شود و خلق اولین و آخرین در آرزو حاضر شوند مادی از جانب رب العز از پنهان عرش مجید نه آنگاه که ای کرد و خلاق بیوشید جنبهای خود را آنگاه که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر کرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و وصایت ابی اویب انصاری چنین رویت شده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

فرمودند که چون روز قیامت شود منادی از جانب رب العزّه از میان عرش مجید کند
 که ای اهل جحیم زیرا که از بدنامی خود را و بیوشانید جنتمای خود را تا اینکه کند و دختر
 فاطمه زهرا علیها السلام بر بل هر طایفه از آن حضرت بگذرد از آن و با آن حضرت بشنید و خدا را از جور
 از جور لعین و در کتاب آل ابن فاطمه روایت کرده است از نافع بن ابی العلاء که او گفت که
 من هر شش ماه در خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بودم هر وقت که آنحضرت بیرون
 آمد برای نماز صبح از خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گذشت و فرمود اللهم علیکم اهلک
اللبیت و صحبته و کاتبه حاضر شد و رسید وقت نماز و این آیه وافی هدها را که در آن
 عالیشان ایشان در روز مبارک از جانب نازل شده و خداوند ستمگر و اعدای ایمان بکلام الله
عنکم ایحیی اهلک البیت و صحبته و کاتبه و این در کتاب مذکور آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 روایت کرده است که آنحضرت از بدنامی آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که
 آنحضرت فرمودند که بدرستی که فرمود حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که ای فاطمه
 بدرستی که حق تعالی آیه غضب می آید برای غضب تو و تو خوش و میشو و برای خوش و میشو
 تو و در کتاب الی الحق نقلی روایت کرده است از جمیع بن عمیر که او روایت نموده است
 عیاشی که او گفت که من پرسیدم از عایشه که محبوبترین خلق که بود در نزد حضرت پیغمبر صلی
 علیه و آله عایشه گفت که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بودند گفتیم که بدرستی که من میپرسم از تو
 از مردان عایشه گفت که محبوبترین خلق در نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از مردان بود
 حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بود و چه چیز مانع دوست داشتن
 او بود و قسم بخداوند عالمیان که بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بسیار روزگرنده و هیچ
 عداوت و طعاعات و جهاد و قیام نمانده و خلق و حقیق با اینکه بگوید آنچه را که دوست دارد
 حق تعالی تو خوش و میشو و آن مردان عالمیان و این در کتاب الی الحق از عاقل بنی
 روایت شده که او گفت که من هرگز ندیدم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را در رفتار مکرر اینکه

بیاد آمد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که میل میفرمود در رفتار بجانب راست یکبار و بجانب
 چپ یکبار و این کوفته را در رفتار یکبار و چپ یکبار میفرمودند و از عایشه ملعونه روایت کرده است
 که عایشه ملعونه مذکور ساخت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را و گفت که ندیده بودم من پسندیدم
 از او مگر بد را و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این باب و عایشه را در کتاب بنو له
 حضرت فاطمه زهرا علیها السلام روایت کرده است که بدرستی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند
 که اینست خبر غرضت مشتاق است بچهار نفر از زنان مریم بنت عمران و عیسیٰ بن مریم و زکریا
 فرعون و او و در حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خواهد بود و در اینست خبر غرضت و حدیثیست
 خلیل زوجه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در دنیا و آخرت و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و دختر
 حضرت محمد صلی الله علیه و آله و روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 که آنحضرت فرمودند که ما شسته بودیم در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنحضرت
 فرمودند که خبر بهید من که چه چیز بهتر است از برای زنان پسند ما خبر شدیم از جواب
 آنحضرت و ندانستیم جواب آنحضرت را تا اینکه متفرق شدیم پس برگردیدیم من سوی
 حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و خبر دادم با او آنچه را که فرموده بود از برای ما حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و آله و بود و در نزد چیک از ما علم آن و ندانست آن پس حضرت فاطمه
 زهرا علیها السلام فرمود که عاقل من میدانم آنرا بهتر است از برای زنان اینکه ندانند مردان را
 ندانند اینها را مردان پس برگردیدیم من خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و عرض کردم
 خدمت آنحضرت که یا رسول الله پسندیدید شما را که چه چیز بهتر است از برای زنان بهتر است
 از برای زنان اینکه ندانند ایشان مردان را و ندانند اینها را مردان آنحضرت فرمودند که
 که خبر داد تو را آنان و تو حال در نزد من بودی و آنرا ندانستی من عرض کردم که خبر
 داد من آنرا آنحضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند
 اگر کثرت علم و دانش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و فرمودند که بدرستی که حضرت فاطمه زهرا

عالمیت ببارجه گوشت از من و رویت کرده است از عباد که او کفایت کبر و ان آید حضرت
بغیر صلی الله علیه و آله و آنحضرت دست حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گرفته بود پس آنحضرت مرا
فرمود که هر که شانه باشد این را پس تحقیق که شانه هست و هر که شانه نباشد او را پس
بشناسد که او حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و آنحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است
و او بارجعه گوشت نیست و او دل پرو نیست و جان منجی امان نیست آنچنان جایگاه
و در میان دو جانب نیست پس هر که آزار کند او را پس تحقیق که آزار کرده است مرا و هر که
آزار کند مرا پس تحقیق که آزار کرده است خداوند عالم را و او ایضا آزار و رویت کرده است
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستی که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ریشه
چسبیده است بمن و با شاخ و دغل و مایل است از من لعنصب می آرد مرا آنچه لعنصب آورد او را
دخوش نو و یکدم مرا آنچه خوش نو کند از او است آزار کند از آنحضرت مثل آنجست که مرا رویت
نموده است و در کتاب ابی اسحق ثعلبی رویت شده است از عباد که او کفایت کبر و ان آید
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و تحقیق که گرفته بود دست حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را و
فرمود که کسی که شانه باشد او را پس تحقیق که شانه هست و کسی که شانه نباشد
او را پس بشناسد که او است فاطمه زهرا علیها السلام و آنحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و او
بارجعه گوشت است از من و او دل پرو نیست که در میان دو جانب نیست پس هر که آزار
کند او را پس تحقیق که آزار کرده است مرا و هر که آزار کند او را پس تحقیق که آزار کرده است خداوند
عالمیان را و از عباد بن عبد الله انصاری رویت کرده است که او کفایت که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستی که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر گرامی و با هوای سفید
مغرور و خجسته نیست پس کسی که آزار کند او را پس تحقیق که آزار کرده است مرا و هر که آزار
کند مرا پس تحقیق که آزار کرده است خداوند عالم را و کسی که آزار کند خداوند عالمیان را
لعن الله مؤدب است خداوند عالمیان با و بعد بری آسمانها و زمین او از خداوند رویت شده

که او گفت که و اب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آن بود که بنحو اینید ما اینکه میسبید
عرض گویند و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را در میان دوستان مبارک آنحضرت را و از
حضرت امام جعفر بن محمد السقاوی علیها السلام روایت شده که آنحضرت فرمودند که عا
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آن که بنحو اینید و در هیچ شئی تا اینکه میسبیدت روی
مبارک خود را در میان دوستان مبارک آنحضرت فاطمه زهرا علیها السلام و روایت شده است
که در بستیک محمد بن ابی بکر و ت میخورد این آیه مبارکه را که در سور نوح است باین نحو
وَمَا أَسْأَلُكَ إِنِّي قَدْ جِئْتُكَ مِنْ رَحْمَتِي وَلَا تَجِدُنِي إِلَّا بِرَحْمَةٍ وَأَنَا مَتَّعْتُكَ بِهَا
حدیث میکند ملائکه که باغبان معنی باغبان غیر از ملائکه که مرتب حرف میزند محمد بن ابی بکر
در جواب گفت که مردم غیر بنمود و ملائکه ما بودند اگر ندانستند که بنمودند چنانچه حق تعالی فرمود
مبارکه آل عمران سیزدهم و إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَبَعَثْنَاكِ
اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ يَا مَرْيَمُ انْفِصِلِي عَنْكَ وَابْعَثِي مَنْ تَرْضَى مِنْ بَنَاتِكِ
و این و در مبارکه مذکور فرموده و إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ
بِكَلْبٍ فَأَمَّا الَّتِي طَغَتْ فِئْتَاهَا فَلا يَخْرُجُ مِنْهَا شَيْءٌ وَكَانَتِ الْمَخْرُجَاتِ
و ساره زن را بر او علم تحقیق که بنمودار کشند ملائکه از برای او و بنابر روایت و او را
حضرت احمی و بعد از آنحضرت یعقوب که از صلب احمی متولد خواهد شد و حال آنکه
بنمود و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و آنحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که
ملائکه با او حرف میزند و حال آنکه بنمود و از امام سید زوجه حضرت عقیقه صلی الله علیه و آله
که بهترین زنان آنحضرت بعد از حضرت خدیجه کبری علیها السلام بود روایت شده است که آنحضرت
بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که شریف ترین نام آنحضرت
بنمود صلی الله علیه و آله و صفات شفا هر ی و صفات معنوی باطنی و بیاد در کتب و روایت
در روایت شده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرمودند که فرمود حضرت

کے سرور

[illegible]

وعرف الشرا والبيع القضا المثلث
بغلاف المفتوح فاشترى القضا اليم
الاول منه

بسمه تعالی که در روایت کرده است حضرت امام رضا علیه السلام و آنجا که آنحضرت فرمودند
در حدیث طویلی که بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و فیک طلوع میکرد و بلال شمر رمضان
غلبه و بیاو میخورد و روزی مبارک آنحضرت ماه و بلال در زیر نور آنحضرت پوشیده
و پنهان میشد پس هرگاه آنحضرت غایب میشد از ماه یعنی روزی مبارک نورانی خود را از ایشان
میکرد و اینده و ایمان خانه میرفت ماه و شمر رمضان ظاهر و هویدا میشد این عظام و
معروض میداد و ممکن است که جمیع آنها چنین بوده باشد و ذکر شمر رمضان نسبت
که چون اکثری ثاس جو یا و متخض آن میباشد بخلاف اینکه در وقت استبدال کاه ماه
ظاهر و هویدا و کاه پوشیده و پنهان بوده بملاحظه آن قطع بر سبب آنست که بلال شمر رمضان
مخصوص مذکور شده باشد و یا اینکه نسبت اعزاز و احترام شمر رمضان و تعیین قیام بر فرازش و
سنان آنحضرت فاطمه زهرا علیها السلام استبدال در آن مینمودند و چون در برابر ماه و نو
میستاده اند این امر غریب را اهل بیت منابر مینموده اند و در سبب از آنجا که آنحضرت
استبدال مینمودند و بلال شمر رمضان مذکور شده و هرگاه در هر یک استبدال و
استقبال مینمود البته بلال غلبه و روزی مبارک آنحضرت مفتی و پنهان مینمود **و اما**
بِأَنبَاءِ إِلَى أَبِي عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الصُّوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْمَدْفِيِّ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَعْقِلٍ الْعَلَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
عَنِ الْعَبَّادِ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
قَالَ مَكِّي بْنُ سُرَّاجٍ قَالَ سَمِعْتُ اللَّهَ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الْعَصْرِ فَلَمَّا أَفْكَرَ مَكِّيٌّ فِي
فِي كَيْفِهِ وَالتَّائِبُ حَوْلَهُ مَبْنِيَانَهُ كَذَلِكَ إِذَا أَفْكَرَ عَلَيْهِ نَجَحَ مِنْ مَهَابَةِ الْعَرَبِ عَلَيْهِ
مَكِّيٌّ قَدْ بَمَلَّكَ وَآخَلَ وَفَعَلَ لَا يَخْذُلُهُمُ اللَّهُ كَيْفَ لَوْ صَعِقَ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَكَ النَّجَى يَا حَبِيبِي اللَّهُ أَنْجَاكَ الْكَبِدَ وَالْعَيْنِ
وَعَارِي الْجَدِّ فَالْكَبِدُ وَفَعَلَ فَانْجَى فَقَالَ مَا بَعْدَكَ لَكَ يَا حَبِيبِي فَالْكَبِدُ الْكَبِدُ الْكَبِدُ الْكَبِدُ

کفاح

[illegible]

الجلد بالکمال کون واحد الجود من الغنم والبق
والانسان ونحوها

الَّذِي عَقَدَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ جَبْرِ وَكَمِ بَيِّنَةٍ ثَمًّا فَقَالَ لَكَ عَزُّو
دُنَاؤُا وَمَا نَأْدِيهِمْ فِي جَبْرِ وَبَرَّةٍ هِيَ بَائِنَةٌ وَرَاحِلَتِي بَلَّغَتْ أَهْلَكَ وَشَعْبَكَ مِنْ جَبْرِ
الْبَرَّةِ الْعَمِّ فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ مَا نَحْنُ إِلَّا نَبَا الرَّجُلِ فَانْطَلِقْ بِهِ عَمَّا ذُو قَوْمٍ مُقَدَّارٍ
أَيُّوَنَ لَهُ وَعَمَّا الْأَعْرَابِيُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ اشْرُوعْ وَكَبَيْتَ فَأَلَا الْأَعْرَابِيُّ عَمَّ وَاسْتَعْبَتْ بِأَيِّ أَنْتَ وَآجِي فَأَلَا فَاجِرٌ
فَاطِمَةُ بَصِيغٌ بِهَا فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ الْعَمَّ إِنَّكَ إِلَهُ مَا تَحْدُثُكَ وَالْإِلَٰهَ لَنَا مُعَدُّ سَا
وَأَنْتَ دَارٌ قَدْ أَتَى عَلَى كُلِّ لِيَالِيَاتٍ أَلَلَّهْمَّ اعْطُوا طِمَّةً مَا لَا مَعِيْنَ رَأَيْتَ وَلَا أَدْرِي مَعَيْتَ فَأَنْتَ
الَّتِي سَمِعْتُ عَلَى دَعَائِدِ وَأَجْبَلْ عَلَى تَحَابِيهِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ وَقَدْ عَلِمَ طِمَّةً فِي لَيْلِيَاتٍ ذَاكَ
أَيُّوَمَا وَاحِدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ مَعِي وَمَعِي عَمَلُوا وَلَوْ عَلِمَ مَا كَانَ لِيَا طِمَّةً لَفُتُو بَدَلًا وَطَمًا
لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَمَا لِيَا طِمَّةً سَبَدًا سَبَدًا سَبَدًا سَبَدًا سَبَدًا سَبَدًا سَبَدًا سَبَدًا سَبَدًا
لِجَبْرِ كَانَ بَارِئًا مِنْ مَقْدَادٍ وَمَعَادٍ وَسَكَنَاتٍ فَقَالَ وَارْزُقْهُ فَاذْهَبْ فَاذْهَبْ فَاذْهَبْ فَاذْهَبْ
فَالْأَعْرَابِيُّ الرَّوْحَ بَعَثَ جَبْرًا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا هِيَ قَصِيصَةٌ وَدَفِنْتُ بِسَالِمٍ اللَّحَاثِينَ
فِي جَبْرِ هَاشِمٍ ذِيكَ فَتَقُولُ اللَّهُ رَبِّي تَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَتَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
فَمَنْ ذِيكَ فَتَقُولُ هَذَا الْقَائِمُ عَلَى شَفْرِ فَرْقٍ عَلَى بَنِي طَالِبٍ الْأَوَّلِ زَيْدٌ مِنْ
قَضَائِمِ إِنْ اللَّهَ وَقَدْ كَلَّمَ بِهَا رَعِيَاءَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَحْضَرُونَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهَا وَمِنْ
خَلْفِهَا وَبَيْنَ يَدَيْهَا وَبَيْنَ يَدَيْهَا وَبَيْنَ يَدَيْهَا وَبَيْنَ يَدَيْهَا وَبَيْنَ يَدَيْهَا وَبَيْنَ يَدَيْهَا
الْعَمَلُ عَلَيْهِمَا وَهَلِيَّاتُهَا وَبَعْدُهَا وَبَيْنَ يَدَيْهَا وَبَيْنَ يَدَيْهَا وَبَيْنَ يَدَيْهَا وَبَيْنَ يَدَيْهَا
حَبِيبٌ وَمَنْ زَارَ فَاطِمَةَ فَكَأَنَّمَا زَارَنِي وَمَنْ زَارَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَكَأَنَّمَا زَارَنِي
وَمَنْ زَارَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَكَأَنَّمَا زَارَ عَلِيَّ بْنَ زَارَ دُونَ مَا فَكَأَنَّمَا زَارَ هَاشِمًا وَمَعَدُّ
عَمَّا إِلَى الْعَقْدِ فَطِمَّةٌ بِإِلَيْكَ وَلَقَدْ فِي بَرَّةٍ هِيَ بَائِنَةٌ وَكَانَ لَهُ عَمَلًا سَمِعْتُ عَنْ
إِسْمَاعِيلَ مِنْ ذَلِكَ التَّهْمِ الَّذِي أَصَابَهُ جَبْرٌ فَدَفَعَ الْعَقْدَ إِلَى الْمَمْلُوكِ وَفَالَهُ خُذْ

هذا العهد

[illegible]

قُلْ يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ اِنِّي اُنۡذِرُكُمْ لِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
 فَمَنْ يَمُنْ بِمَا نَزَّلَ الرَّسُولُ فَلَا رِيۡبَ لِمَا وَعَدَ الْمُتَّقِينَ
 وَمَنْ يَكْفُرْ بِالَّذِي تَنۡزِيلُ الرَّسُولِ الْكَافِرُ الَّذِي يَكۡفُرُ
 بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ فَسَنُيَسِّرُ لِلَّذِي يَكۡفُرُ سُبُوۡلًا
 يَمُرُّ بِهَا اَزۡدَحَادُ الْاَعۡرَابِ مُغۡرِبًا عَلٰى رِجۡلَيۡهِ
 فَاِلَآلِ الشَّقَاۗءِ يَفۡتَدِيۡهَا فَاَلَا يَصۡبِرُ
 وَمَا لَهُ مِنَ الشَّيْءِ اِلَّا اَلۡنَاسُ اَلۡيَاسُ
 قُلْ اِنۡ شِئۡتُمۡ لَنُغۡرِقَنَّهٗۤ اَوْ لَنُنۡزِلَنَّهٗ فَاِلَآ
 اِلَآلَ الشَّقَاۗءِ يَفۡتَدِيۡهَا فَاَلَا يَصۡبِرُ
 قُلْ اِنۡ شِئۡتُمۡ لَنُغۡرِقَنَّهٗۤ اَوْ لَنُنۡزِلَنَّهٗ فَاِلَآ
 اِلَآلَ الشَّقَاۗءِ يَفۡتَدِيۡهَا فَاَلَا يَصۡبِرُ

نہ

فَضْلًا عَلَيَّ

آنحضرت فرمودند که بهشت جزیرت مشرق است بقای علی بن ابی طالب علیه السلام و
 ابوذر و سلمان و عمار و دوزخیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت شد
 که روزی از روزهای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نشست بود و مجلس حضرت عمار از
 اصحاب آنحضرت بود و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در آن بین فرمودند که کدام یک
 از شما نفع رساننده است بجهاد و جلال خودش برادر و پیش حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 عرض کرد که من آنرا کرده ام یا رسول الله حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که چگونه
 بود آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد که میگردم من از راهی دهم که
 چسبیده اند بعضی از یهود و نصاری و سحر و طب بنمایند از اوستی در این فرضی که عمار
 از ایشان گرفته پس چون نظر عمار من افتاد و گفت که ای برادر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 اینها گرفته اند مرا طلب ایشان از در و خوری نیست بجهت دوستداری من شما
 اهل بیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را پس خلاص کن مرا از دست ایشان بحق جهاد و
 خودت پس من اراده کردم که از آن یهود و النہاس و شفاعت عمار را نامم عقاقت
 من که ای برادر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شما در دل من و در چشم من بزرگ
 مرتبه ترا آنند که بچنین کاران النہاس و شفاعت مرا نمایم طلب و النہاس من
 خدمت شما نیست که النہاس و شفاعت نمایم در نزد کسی که بر من بزرگ و اند سوال
 شما را و هرگاه طلب نمایم از او اینک اطراف پیر از طلا کند البته چنان نمایم پس
 طلب نمایم از درگاه او اینک باری کند مرا بادهای قرض و سختی کرد اند از
 قرض داری او پس بجهت عمار حسب المسؤل و اندرگاه آتی دعا و طلب نمودم و
 بعد از آن لعنا کھتم که بر درار پیش روی خودت سنگ و یا کلونجی بدر سنگ
 حق تعالی میکرد اند آن را برای تو طلای که در خسته پس عمار دست زد و سنگی که آنقدر
 خرد من بود بر دشت پس آن سنگ عظیم ما بر خداوند کردیم که در طلا در دست عمار عمار

عمار از یهودی پرسید که چند است طلب تو از من یهودی گفت سی درهم عقاقت
 که آن قیمت چه قدر از طلاست یهودی گفت بقدر سه مثقال پس عمار دست بر عا
 بر دشت و گفت خداوند اطلب میکنم از درگاه تو بحق جهاد و جلال کسی که بسبب عا
 او کرد اندیدی سنگ را طلا اینک نرم کردانی آنرا در دست من ناهید کنم از آن حق
 طلب او را پس با بر آتی آن سنگ طلا مثل بوم در دست عمار نرم شد پس عمار مثقال
 از آن جدا کرد و یهودی طلب کار داد بعد از آن عمار نگاه میکرد بر آن طلا که در دست
 او بود و گفت که خداوند بزرگتر است که من کلام پیغمبر نظام تو را که در قرآن مجید فرمود
إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَبِطْنَىٰ أَنْ تَأْخُذَ اسْتَعْنَىٰ و من میخواهم غنای را که طاعتی کرد اند مرا خداوند
 سوال میکنم از درگاه تو بحق جهاد و جلال کسی که کرد اندیدی تو بحق جهاد او سنگ را طلا
 باز کرد وانی آنرا سنگ پس عمار پس گرفت و آن طلا را بدو راند و جهت بقدرت الله
 باز سنگ شد چنانچه بود و گفت عمار که پس است از برای من از دنیا و آخرت و دست
 من از برای تو ای برادر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 عرض نمود در خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تمام نمود حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله فرمودند که علی تعجب کردند که گفت آسمان از جانب عمار و از احوال او
 و یکی صدایشی عمار در درگاه خداوند عالمیان بلند کردند پس درود و صلوات
 الهی متعاقب میکرد بر از جانب خداوند عالمیان بر حق تعالی عمار را نازل شد پس
 بشارت داد بتو ای ابا القحطان اینک تو و برادر و برادر حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
 و از افاضل اهل محبت و اول آنحضرتی و حکایت شده که کان در راه دوستی محبت
 آنحضرت خواهی بود تَشْتَكَ الْفَيْشَةَ الْبَاغِيَّةَ و آخر توش و روزی تو از دار و دنیا
 کیصع شیر خواهر بود و طعن خواهرت بود و با روح تو با روح طبع حضرت محمد صلی الله علیه
 و آله و آل محمد که فضل عالمیانند و تو از جمله تهرین شیعیان منی و الصبا رویت شده است

که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که از هر کس که خضائی ای عمار بس عمار
عرض کرد که پس است مرا یا رسول الله از علم و دانش من بگویم یا اینکه تو پیغمبر بر و رو دکان عالمی
و سید جمیع خلایق و مدبر سبک بر اوست حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و صبی و
خلیفه تو است و بهترین خلق است بعد از تو و بدستیکه فرمان حق و صدق فرموده تو
و اوست و بدستیکه خداوند عالمیان چون اراده کند که بگرداند مرا یا خداوند
دنیا و آخرت تو فایز داد و هست من بدستداری شما و بمنان شما حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که چنین است که گفتی تو یا عمار و بدستیکه حق تعالی
بسبب تو نایب دین مبین خود و خواهر خود و بسبب تو عذر خالفین را قطع خود و خواهر خود
و بسبب تو عباد معاندین را واضح و آشکار خواهد کرد و در وقتی که بکشند تو را از دینی
و طغیان کنند بر اهل حق ای عمار بدستیکه بسبب علم و دانش رسیدی تو یا پیغمبر فضیلت
پس من کن در زیادت علم نایک زاید شود و مراتب فضائل تو ای عمار بدستیکه چون
بیرون آیند بنده از بنده کان حق تعالی در طلب علم ناکند با و خداوند عالمیان از
فوق عرض مجید که رحمت و وسعت حق تعالی بر تو باد ای بنده من آیا میدانی که چه منزلت
عظیم است که طلب میکنی و چه درجه رفیع است آنچه را که اراده نموده بخوابی که بشوی
از جمله ملائکه مقربین و برگزینی از برای ایشان قرین الله که میرسانم من نور الهی است
و بر می آورم بجهت تو حاجت را و ایضا آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بدست
مشاقی است بسوی من آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کردند که آن سلف کبیر
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که تو یا علی از جمله اشرافی و اولیانی و دوستان
فارسین است و از آن گروه است قدری بری پس او را که در از برای شرف
ناصح و سوم عمار بن یاسر است و او در مکه با تو عهد خواهد بود و آگاه باش با یکدیگر است
خیر او و روشن است نورا و عظیم است مزه او و ایضا و است شده است که چون حضرت

و در این کار تو را وای

پیغمبر

پیغمبر صلی الله علیه و آله بنای مسجد در مدینه منوره یکصد و شصت و شش بنای مسجد را بر بست
مبارکت خود گرفت و گفت خداوند اخیر و خونی نیست مگر خیر آخرت پس پیامبر خدا و ائمه
کرده انصار و مهاجرین را و آنحضرت شش را از دست عمار بن یاسر گرفت و پیغمبر خود را
با بر تو ای پیغمبر ستمه خواند که گفت نور انبیا پس چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده بود
عمار بن یاسر بعد از آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دست از مالیت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
برداشتند و سبک کردند غاص الاصل و آنحضرت گفت که و در راه محبت آنحضرت تحمل شغفانی
شد و شد از آنجمله آن عثمان ملعون الله را و از دیگران که شسته میزد و کشت از خود و خیر
افتاده بود بعد از آنکه بهوش آمد و عظیم تر شود و در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
همین میبود و با آنحضرت در راه حق تعالی جهاد می نمود و در جنگ جمل در خدمت آنحضرت
بود و چون آنحضرت بیک صفتین قیام نمود و از پیروان حضرت جهاد می نمود و فاضله
نور الله مرده ذکر کرده است که در حرم مطهر عمار بهائیم بن عبد الله گفت که ای بنده من روز
هدم و زبشت غیر بر شست و خواهم که بدست و بخدمت فیض موهبت حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله شرف خواهم شد و حزب آنحضرت را ملاقات خواهم کرد و در آنروز عمار سر بسوزی
آسمان کرد و گفت ای خداوند من اگر دانم که رضای تو در است که من خود را باین آب
غرات انداخته خرق نام چنین کنم و اگر دانم که رضای تو در است که شمشیر بر شستم و چون نهاد
روز کنم تا از شست من بیرون آید چنان کنم خداوند ابراهیم را بر منافق خوشنودی تو
اقریب از محاربه این کرده منبذایم و مباران تو گفت که ما سه بار با این آیات عمار
که در است مروجی بعین می بینید با کفار و دشمنان حرب نمودیم و حال با اصحاب این آیات
جنگ باید کرد و بر شما محنتی و پوشیده نباشد که من امروز شهید خواهم شد و چون من
از عالم فانی برای باقی رحلت نمایم کار مرا خاله بطیف ربانی نماید و خاطر خود را جمع داری
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اتم و معتقدی است فدای قیامت از جهت اختیار

خدمت با شرف و احترام کرد و چون از گفتن این کلمات فارغ شد تا زمانه برسد خود
 زانو بنمود و کارزار روانه شد قال انما نلوه جميعا بعد از آن که جمیع ارباب فرمود و علی
 القاب و التوا لى حلهما بركت كراعه مني و در زمانه جمعی از تیره و دلان شام دور
 او را بمیان گرفته زخمها بر او زدند تا اینکه یعنی که گمانی باقی نماند بود زخم مسکری بر روی
 آن قدمه را بر آن زد که او را مبتاب و طاقت نمود و نصف خویش را بجهت نمود و آب
 طلب نمود و غلام عمارش بنده نام قدحی شیر نزد او آورد و چون نظر عمار بر قدح شیر
 دست رشید افتاد و گفت صدق رسول الله صلی الله علیه و آله انما نلوه جميعا یعنی من
 نمودم جواب گفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله این خبر داده بود که روزی آخر
 تو از دنیا میروی و او را بود انگاه قدح شیر را بجهت گرفته آتش مید و جان شیرین
 قدم مبارک حضرت امیر مومنان کرد و به عالم بفرستید چون حضرت امیر المومنین علیه السلام
 را احوال او مطلع گردید خود را بنالین عمار رسانید و سر او را بر زانوی مبارک خود گذاشت
 شعر و سوز خند خواند و زبان معجز بجان بگفت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ کند و فرمود
 که هر که از وفات عمار بخشن و در کشت نشود او را از مسلمانان بهره و نصیبی نباشد
 حق تعالی بر عمار رحمت کند در ساعی که ملک و بد اعمال را از او برسد هر وقت که
 از دست حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله رسد امید بدم چهارم ایشان عمار فرمود
 چهار نفر امید بدم پنجم ایشان عمار بودند یکبار بعد از بهشت جزیره بهشت و چشید بگفت
 چندین بار او به تحقیق بهشت را ملاحظه شد حجت عدل کو را با دوا و که گشته شد
 در راه حق و هدای و یادوری حق چنانچه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در شان او فرمود
 بود که بَعْدَ الْحَقِّ مَعَ عَمَّارٍ حَيًّا و آن در آنوقت حضرت امیر المومنین علیه السلام
 فرمودند که گشته عمار و دشنام دهنده عمار را برانیده سلاح عمار در آتش فروخت
 معدن تو باشد پس آنحضرت قدم مبارک پیش نهاد و عمار نماز کرد و بدست

مبارک خود او را بر کمر داشت و دفن نمود وَحَمْدُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ اللَّهُ
عَصَبَهُ عَلَى قَائِلِهِ بدست عمر شریف عمار نمود و یکسال بود و قبل از قتل عمار حضرت
 امیر المومنین علیه السلام هرگز استماع اهل بی نبینمود و چون در روز بهشت ششم اهل بیت
 عمار را شهید کردند آنحضرت حکم گناه را بر ایشان جاری کرده است و اقبال میفرمود
 و در وقت کشتن هر یک یک بخت و در یک شب آنحضرت پنهان نمود و سی نفر از ایشان را
 کشت و در هر یک یک بخت و در یک شب آنحضرت پنهان نمود و سی نفر از ایشان را
 فرمود که كُنْ أَصَابَهُ سِتْرِي یعنی من است که بعد از شهادت عمار این عمار
 نزدیک صفت و شکرم و بعد از این رفت و حضرت تَعْلُكَ الْغَيْثُ الْبَاهِةَ را که در
 شان عمار او را و دهنده و فرمود و بعد از این را از اهل بیت حضرت امیر المومنین علیه السلام انداز
 و بخوبی نمود و بعد از این در جواب این عمار گفت که عمار را کشتی که او را با این
 آورد و این عمار در جواب او گفت که بنابر آنچه تو میگوئی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر
 عم را می فرمود که كُنْ أَصَابَهُ سِتْرِي است که عمار را کشتی که او را با این
 الذي كفر كَانَ النَّفْسُ صاحب کتاب طریف از عمار و خود از می نقل کرده که چون
 حضرت را کور در بهشت تحت و شهرت بود و بعد از این قادر بر انکار آن نبوده و مقتضای
الْعَرِيقُ يَنْتَبِذُ یعنی چنانچه چنانچه فاسد است که جَسَدٌ و الله بخیر الحق و
يَبْطُلُ الْبَاطِلُ بِعَيْنَاتِ الْبَانِيَةِ یعنی آنچه عالم عالم عالم عالم عالم عالم عالم عالم عالم عالم
 علیه السلام در کتابش از المصطفی صلی الله علیه و آله نقلی بسند معتبر مذکور و بهت کرده است
 از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه که او گفت که روزی از روزها حضرت محمد صلی
 صلی الله علیه و آله آنجا نماز عصر را با جماعت کرد و در آنوقت آنحضرت از نماز فارغ
 شدند و در عقبه نشسته بودند و در آنوقت آنحضرت بودند که در آنوقت آمد
 بجانب آنحضرت شیخی از حضرت کندگان عرب و در آنوقت آنحضرت بودند که در آنوقت آمد

و با این جنبه باره پاره و آن شیخ از راه ضعف و پیری خود داری و کمنداری خود نیست
 نمود پس آن حضرت صلی الله علیه و آله روی مبارک بجانب آن شیخ عرب نموده خرازاو
 متعجب بگردید و او را بگفتن او را بش کنین و ترغیب میفرمود پس آن شیخ
 بخدمت آن حضرت عرض نمود که یا نبی الله من جلع الکیم یعنی دروگر سکنی بجای من بیدار
 پس اطعم کن من و جدم بر نه است رخت عطا فرما من و بی جز و فقیرم خبری بره من
 پس آن حضرت فرمودند که من نمی‌توانم از برای تو چیزی دهم و لالت کنند بر خیر مثل کنند
 خیر است برو بسوی خانه کسی که دوست میدارد خداوند عالم را و در شوش را دوست
 میدارد و او را شیخی از راهی و رسول خداوند عالم را بر سبک کند و مقدمه میدارد
 صفای خداوند عالم را بر جانش برو بسوی خانه منوره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و در
 خانه مبارک آن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام چسبیده بجا نه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنجا
 که آن حضرت صد نموده بود آنرا از برای نفس مبارک خودش از زناش که در آنجا بتنهیل
 بجا داشت ایستغال نموده و آن حضرت فرمودند که ای بلال بن رباح و او را بجا نه حضرت
 فاطمه زهرا علیها السلام و آنرا پس آن شیخ اعرابی با بلال روزانه پس چون در
 خانه مبارک آن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام رسید و آنجا ایستاد و بدیندترین صدا و آواز
 ندا کرد که اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَخَلِّفِ الْمَوْلَىٰ وَخَلِّفِ الْمَوْلَىٰ وَخَلِّفِ الْمَوْلَىٰ
الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ بِالتَّحْنُتِ مِنْ حَیْزِ الْعَالَمِیْنَ یعنی سلام بر شما باد ای اهل بیت
 پیغمبری و محال آمد و رفت ملائکه مقربین و محال نزول جبرئیل و جلاله بقرآن مجید از زبان
 رت العالین پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمود که وَعَلَّیْكَ السَّلَامُ هستی تو ای کسی
 که سلام کردی و بیکلمات را بر زبان راندی آنرا گفت که من بر پیری ام از عرب
 آمده ام بخدمت پیر تو سید البشر حجت کرده ام از راه و سفر دور و دراز و من ای
 حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بزم بر نه است و بجزم بر دروگر سکنی متبالتنه پس آن

و آنرا ای من کن حق تعالی تو را رحمت کند و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام در آنوقت و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سه روز و دو شب خبری در آن سه روز پس
 نفرموده بودند و باکر سکنی بجا داشت حق تعالی میکند را بنده نه و تحقیق که حضرت پیغمبر صلی
 علیه و آله میداشت حال آنرا و مطلع بود بر هر چه و در سکنی حضرت فاطمه زهرا و حضرت
 امیر المؤمنین علیهما السلام پس چون بر اعرابی آن سوال نمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بطول
 کوشید و دوبار که درخت نخل آجر از او باقی نموده بودند و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
 علیهما السلام بر روی آن میجا بنده نه است و باور دارد و فرمود که بجز این ای اینده بسوی ما
 امتیاز است که حق تعالی تو را خوشنود نماید و رحمت خود را شامل حال تو گرداند و تولا را با
 بجات فرماید و آنچه بهتر ازین باشد نبوسا نه پس گفت آنرا دیر اعرابی که ای دختر گرامی
 حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله شکوه کردم من بسوی تو از کر سکنی و شما عطا فرمود
 من دست که من خند را بچشم من آنرا با آنچه میایم و در خودم از جوع و در دویج آن را وی که
 که چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام انیقول بر اعرابی راستیند قصد نمود بسوی
 کردن ندی که در کردن مبارک آن حضرت بود و آنرا فاطمه زهرا علیها السلام خروسته الله
 عمو حضرت فاطمه زهرا علیها السلام با حضرت پدیده نموده بود پس برید آن حضرت کردن
 از کردن مبارکش و آنرا خست آنرا بسوی آنرا دیر اعرابی و فرمود که بجز آنرا و بجز
 ابتداء است که عرض عطا فرماید حق تعالی تو را آن آنچه را که بوده باشد آن بهتر از
 برای تو پس آنرا دیر اعرابی آن کردن بند مبارک را بر داشت و بجا نه حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله روانه شد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد میان اصحاب کرام
 خوشش بود پس آنرا دیر اعرابی بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله رسید
 و عرض کرد که یا رسول الله حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی
 علیه و آله عطا فرمود من این کردن بند را و فرمود که بجز آنرا پس امتیاز است که حق تعالی

بنویسند و آنچه را که بهتر از آنست بر عرض کریمت فرماید چون حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله گردان بند و خیر کرامی خود را در کلام اخلاص آیین او بشنید کریمت
و فرمود که چگونه بنویسی و عرض خیر بابرکت بند بر توحی اعلی و تحقیق که عطا کرده است
آنرا بنویسند حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله سید
و بزرگ و خیران آدم ابو البشر علیه السلام پس عازین بامر علیه السلام برخواست و عرض
کرد که یا رسول الله آیا منی خست میدید که من خرم آن گردان بند را آنحضرت فرمود
که بگردان آن گردان بند را عازم که اگر شریک شود در خردن آن گردان بند کل آن حق
حق اعلی عذاب شود و هر که او را بشناسد و در حق برکت گردان بند آنحضرت بکشت
عازین بامر که ای اعلی بنیجه بنی و شعی آن گردان بند را بر اعلی کشت که بنویسند
آن بقدر کجای آن از نان و گوشت و یک عای سیاه مانی که پیشانم بآن خور
خود را نماز کردم و در آن بکشت پروردگارم و یک شرفی که خرجی را نموده بر بنا
مرا با بل من و عمار در این وقت فروختند و سهم خود را از خایم خیر که عطا فرموده بود با
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و خبری از آن سهم باقی نبود با وجود آن حال گفت که بنویسند
ای عمار که آن سهم تو بیت اثری ملی و دولت و هم جریه نبی شد اکی جانچه
در سطح حدیث مذکور شد و عای سیاه مانی و شتر سواری خود که برساند
تو را با ملت و بقدر آنچه سیر کند تو را از نان کدم و گوشت مردی بر اعلی در جواب
بما کشت که ای مرد و چلبا کشتند بوده تو در مال و در دانه عمار با آن مردی بر اعلی
و عمار با او آنچه را که نیت نموده و کفته بود بعد از آن مردی بر اعلی بکشت
لبوی حضرت رسالت نهایی صلی الله علیه و آله و بنیجه است آنحضرت رسید حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله با آن مردی بر اعلی فرمود که آیا سیر شدی و حامل تو بشدی مردی بر
اعلی عرض کرد که بل یا رسول الله سیر شدم و حامل تو پوشیدم و دستغنی و حجاب

بهر شرم

چیز شرم بر و ما درم ندای تو باد آنحضرت فرمودند که پس بخیرای بنویسی حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام دعای خیر کن بکشت آنحضرت پس آن مردی بر اعلی کشت خداوند اسیر کرد
توئی خداوند آنچنانی که احداث نموده ایم ما تو را نیست از برای ما خداوندی که
پرستش نمایم او را غیر تو و توئی خداوند روزی و هند و ما بر جمیع جهات خداوند اعلی
کن بکشت فاطمه زهرا علیها السلام چیزی را که ندیده باشد و در تویی مثل از هیچ چیزی
نشیده باشد بکشتی و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دعای مردی بر اعلی آیین
میگفت و آنحضرت رو بجنبه صاحب کرام خود نمود و فرمود که بهر کسی عطا کرده است
حق اعلی بکشت فاطمه زهرا علیها السلام در دنیا آنچه را که مردی بر اعلی بکشت آنحضرت دعا کرد
مثل من بدی با عطا کرده است و نیست احدی از عالمان مثل من و حضرت علی
بن ابی طالب علیه السلام را شوهر او نموده و هرگاه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بدی
کند و دیگری بکشت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بهر کسی عطا فرموده است بکشت
حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام را نیست از برای عالمان مثل ایشان یا
هر دو سید و بزرگ جوانان نوادگان پیغمبران و سید و بزرگ جوانان این است آن
در آنوقت خدا و عمار و سلمان علیه السلام و آن رضوان در برابر آنحضرت بودند حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله با ایشان فرمود که زیاده کرد و حکم از برای شما از اخبار
فضایل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و بعد از آن عمار عرض کرد که بل یا رسول الله
چنان فرماید آنحضرت فرمودند که آه بجانب من روح الامین یعنی حضرت جبرئیل علیه
و خبر او منسوب است رت عجل مایه چون فیض روح بر تو حضرت فاطمه زهرا علیها السلام شود
چشمه ظهور او در زمین مدفون گردد سوال کند از آنحضرت و در فرشته در قبر منور شود
از او که گشت پروردگار تو حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در جواب ایشان گوید که من و عمار
پروردگار من است آن دو فرشته از آنحضرت سوال نمایند که گشت پیغمبر تو آنحضرت

ایشان که بزرگترین منبر بر علی بن ابی طالب است آن دو فرشته از آنحضرت پرسند که گیت
ولی و امام تو آنحضرت در جواب ایشان که بزرگ ولی و امام من این شخص است که بسیار است
در کتب و خبر من و اسم او علی بن ابی طالب است آیا دیگر زبانه مکرر دادم از ذکر فضایل حضرت
فاطمه زهره علیها السلام هر سنی که خداوند عالم را مکرر کند اینده است بکثرت آنحضرت
چون از طاعت و تقربین را که همان طاعت او نمایند از پیش و عقب و جانب راست و چپ او
بوده باشند ایشان با آنحضرت در مدت حیات آنحضرت و در نزد قبرش و آنحضرت باشند
و در وقت ممات آنحضرت و نیز پس از وفات بسیار از فضایل حضرت فاطمه زهره آنرا بر آنحضرت
در پیشو آنحضرت و بر لب آن آنحضرت پس کسی که زیارت من کند بعد از وفات من پس
گویند که زیارت کرده است در زمان حیات من و کسی که زیارت حضرت فاطمه زهره علیها السلام
نماید پس گویند که زیارت کرده است مرا و کسی که زیارت کند علی بن ابی طالب علیه السلام را
پس گویند که زیارت کرده است حضرت فاطمه زهره علیها السلام را و کسی که زیارت کند حضرت امام
حسن علیهما السلام را پس گویند که زیارت کرده است حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را
و کسی که زیارت کند ذریه ایشان را پس گویند که زیارت کرده است ایشان را پس عمار
علیه الرحمه و الرضوان آن کردن بنده مبارک را برداشت و با مسک خوشبو نمود و در جیب
بانی سجده و غلامی داشت که اسم او سهم بود و خریدار بود از سهمی که از غنایم خبر ما رسید
بود پس آن کردن بنده مبارک را به دست سهم غلام خود داد و گفت ما که این را بردار و بده
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و آنحضرت بده و تو نیز از مبدکان آنحضرت باش پس
آن غلام کردن بنده مبارک آنحضرت را برداشت و نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آورد
و قول عمار را به حضرت آنحضرت عرض نمود آنحضرت آن غلام فرمود که برو بجای آنحضرت فاطمه
زهره علیها السلام و کردن بنده را با آنحضرت بده و تو نیز مال و غلام آنحضرت باش پس آن غلام کردن
بنده مبارک را برداشت و نزد حضرت فاطمه زهره علیها السلام آمد و به دست آنحضرت عرض کرد که

الحمد لله

که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده بود پس حضرت فاطمه زهره علیها السلام اندک علیها
کردن بنده مبارک خود را برداشت و آن غلام را در راه رضائی خداوند عالمیان آزاد
نمود آن غلام خستید حضرت فاطمه زهره علیها السلام با آن غلام گفت که چه خبر یافت خنده
نمود ای غلام آن غلام عرض کرد که خداوند مرا بزرگی برکت این کردن بنده مبارک که
سیر کرد اینده که سینه را در جنت پوشانید بر شتر را و خنجر را و آزار او کرد اینده
و بر کرد و پسوی صحبتش این غلام دلی معروض میدارد که از جمله بزرگت آن کردن
بنده مبارک این بود که سواره کرد و اینده میاد را و غلام از همه آنکه خانه آخرت عمار را و معجز
و فرقی نمود و او را مستحق تهنیت جاودان و نعمتهای بی پایان آن کرد اینده چون آن غلام
اعظم بركات را آورد نمود و بود و غلام دهی بویض او عرض نمود **فصل** عید بن کثیر
مُعَیَّنًا هَؤُلَاءِ بِمَعْنَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ أَصْحَابُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ
الْسَّلَامُ قَالُوا يَا فاطمة هَذَا عَمَلُكَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى لَا تَقُولِي كَقَوْلِ
الْبَنَاتِ وَكَأَنَّكَ بِالْوَصِيَّةِ مَا أَصْحَابُ الْعَدَاةِ عِنْدِي تَعَالَى وَمَا كَانَ تَعَالَى أَطْعَمَنَا مِنْ دُونِ
الْإِنْتِخَابِ كُنْتَ أَقْرَبَكَ بِدَعْوَتِي تَعَالَى هَذِهِ تَعَالَى تَعَالَى تَعَالَى تَعَالَى يَا فاطمة
أَنْتَ أَكْرَبَ عَلَيْنِي وَأَنْتَ كَرَّمَ نَسَبًا فَتَالَتْ يَا أَلَلَّ عَيْنِي إِنْ لَأَسْخِي مِنْ الْحَيِّ أَنْ أَكْفَلَ شَكَ
مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ فَخَرَجَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنْ عِدِّ فَاطِمَةَ فَأَتَى بِاللهِ بِحَسَنِ الطَّقِ
فَأَسْتَقْرَضَ دِينَارًا مِنْ دِينَارِ الْبَنَاتِ فِي يَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بَرِيدًا أَنْ يَبْلُغَ لِعِيَالِهِمَا
بَصُلُهُمْ فَتَعَرَّضَ لَهُ الْمَدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ فِي يَوْمٍ شَدِيدٍ لَمَحَرَّةٍ لَوْحَتُهُ الشَّسْ مِنْ
وَقَبْرِهِ وَادَّعَى مِنْ خَتْمِهِ فَلَمَّا رَأَاهُ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ انْكَرَتْ لَهُ فَقَالَ يَا مَعْزَلُ مَا
أَنْتَ هَذَا لِمَا تَدْعِي مِنْ عَمَلِكَ فَقَالَ يَا أَلَلَّ عَيْنِي لَا تَسْخِي مِنْ حَيَاتِي وَلَا تَسْخِي مِنْ حَيَاتِي
فَقَالَ يَا أَلَلَّ عَيْنِي أَنْ تَجْأَرَنِي حَتَّى أَكْفَلَ عَمَلِكَ فَقَالَ يَا أَلَلَّ عَيْنِي رَحِمَ اللهُ
وَالَيْكَ أَنْ تَعْلَى بِسَبِيلِي وَلَا تَكْتَنِفُ مِنْ حَالِي فَقَالَ لَهُ يَا أَلَلَّ عَيْنِي إِنْ لَأَعْبُكَ أَنْ تَكْتَنِفُ

مختلفين

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١

冲

فتح یک مذهب در دوا بام و آن مرد صاحب فتح را فتح فتح شد و فتح
 فتح و فتح فتح و فتح فتح می کند و در معنی هر صفت که در حقیقت است که می کند
 حصه خود را و طبع نماید و حصه غیر و این اثر را نهاده نقل کرده است که در حدیث این خود
 ارفع است است که گفت با مردی که من عطا میکنم آنچه را که فایز بتم بر منع و نه دادن آن
 این خود را و جواب او گفت که این یعنی ندان مال خود است بکل است فتح است که
 خواهی میری مال برادر است و غیر حق پس معلوم شد اگر کلام ایشان که فتح و در حق و انداختن
 جسم است مال غیر منظور از قول آنحضرت ^{و از حدیث} سواي انداختن و در حق جسم نیست و گفت
 از برای آنحضرت شیخ طبرسی علیه السلام که در تفسیر مجمع البیان در مورد مبارکه کتب بیان نموده
 الشَّيْخُ أَفْرَاطُ بْنُ الْحَرِيسِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ الْإِسْلَامُ إِذَا تَمَّ جُزْءٌ مِنْهُ
 بِمَوْلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ أَوْ بِمَوْلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ فِي ذَلِكَ يَجْعَلُ الْإِسْلَامُ بِمَوْلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ
 یعنی شیخ افراط است و در حدیث بر آنحضرت می باشد آن در مال و غیر مال از اعراض و بر می کند
 او یعنی از مثل فتح است بدوستی تو یعنی حریص است بر دودم دوستی تو می کند
 چنین معنی که پس است و نقل می باشد در مال و پس و بعد از آن چه شروع فی هر چه پیشتر
 ذکر کرده است بنا بر حدیثی که شریف نیست که افراط می فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 در کنگه کردن خبرت فاطمه زهرا علیها السلام و در حدیث بود بر دودم نظر آنحضرت چنانچه معلوم است
 در مقام حریت و دیدن شنی بجان کج اندک که استغنی شدیم از تحقیق حدیث و کلمات
 حثیف و متناقض و کذب و الله اعلم و این حدیث قبل ازین مذکور شد که عیسا
 که عربین جمع می است و هر یک از بول بر وزن فاعول است و عیال جمع عیال بر وزن
 کتاب است مثل حبیب و عیال و عیال از عیال معنی بر کندن ازجا و مکان و غیره
 و آرام نمودن است جند فتح جیم و سکون نام معنی منت و مشتهای هر تب نام می کند
 و گفته اند که جند البان که در ادویه نام آورده و واقع شده مانیت که بر می کنند و بخار بکنند

و عمار بن یاسر که آمده است حق تعالی از برای ایشان جنات الفردوس را منزل و مایه
 و انصار و است کرده است و تفسیر قول حق تعالی در سوره مبارکه انفال اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ
الَّذِينَ اٰذَوْا كُرْا لِّلّٰهِ وَجِلَّتْ فُلُوْبُهُمْ وَاِذَا اُنْكِرَتْ عَلَيْهِمُ الْاٰيٰتُ رَاَدُوْهُمْ اِنَّمَا نَا وَحٰلٰی سَبِيْهِمْ
يَتَّبِعُ كَلِمٰتِ الَّذِيْنَ يَفِيْضُوْنَ مِنَ الصَّلٰوةِ وَفِيْهَا يَذْفَقُوْنَ اَوْ لَيْسَ لَكُمْ الْمُؤْمِنُونَ
حَقًّا لَّكُمْ ذَرٰعَاتٌ عِنْدَ رَبِّكُمْ وَتَعْلَمُوْنَ و لذیذی که میبرد بر سبب نازل شده است این باب
 مبارک است در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ابی در و سلمان و بعد از سید تعجب
 این مایوس علیه از حد در کتاب کشف الیقین روایت کرده است از انس بن ماکه که او
 بحث که فرمود و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در سببیکه بهشت جبرئیل مشتاق است
 چهار نفر از امت من است گفت که من خواهم اسکندریه و شش نام آن چهار نفر را
 پس آدم نیز و ابوبکر و خاتم ما و که در سببیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که در سببیکه
 بهشت جبرئیل مشتاق جمال چهار نفر از امت است پس سوال کن از آنحضرت که آن
 چهار نفر که است ابوبکر در جواب گفت که من نمی پرسم از آنحضرت بجهت آنکه میترسم که نبوده
 بشم من از جمله ایشان و بنوعی سرزنش کند مرا بآن پس آدم نیز و عمر بن الخطاب و ازاد
 الکس که همگی پرسید از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در جواب داد و من که من نمی پرسم از
 آنحضرت بجهت آنکه میترسم از اینکه نبوده بشم من از جمله ایشان و بنوعی سرزنش نمایند
 مرا بآن پس آدم نیز و عثمان بن عفان و ازاد الکس که همگی پرسید از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 سوال نمایند عثمان در جواب گفت که من نمی پرسم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهت
 آنکه میترسم از اینکه نبوده بشم من از جمله ایشان و بنوعی سرزنش نمایند مرا بآن پس
 آدم نیز و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و دیدم آنحضرت را که آب میکشید
 عرض کردم خدایت آنحضرت که در سببیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که در سببیکه
 بهشت جبرئیل مشتاق است پس ابوبکر و چهار نفر از امت من سوال کن از آنحضرت که آن

چهار نفر که است حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که قسم بخداوند عالمیان که البته می پرسم
 من این را از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس اگر نبوده بشم من از جمله آن چهار نفر را پس
 خداوند عالمیان می پرسم که آنحضرت خداوند عز و جل را و اگر نبوده بشم از جمله ایشان و عا و
 سوال منیام ازاد که خداوند عالمیان آنکه بجزدانه را از جمله ایشان و بهشت نامقربان
 درگاه احد است را دوست دارم است از این حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می پرسید
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آله و من سببیکه با او آدم چون بحث
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیدیم دیدیم که آنحضرت سترت نموده و می پرسید
 در زانوی و خیمه گلی است پس چون دخی که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را دید بجهت
 اعزاز آنحضرت برخاست و سلام در حضرت امیر المؤمنین کرد و گفت که پیغمبر مبارک
 پر عیبت یا امیر المؤمنین بدرستی که تو لایق و سزاوارتری بآن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 بدر است سببیکه آنحضرت در زانوی مبارک حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بود آنحضرت
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ای ابی الحسن نیاید تو نیز دانا که بجهت حاجتی که داری
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چون من
 و جن شدم خدایت شما سر مبارک شما در زانوی دخی که گلبسی بود چون
 دخی که گلبی مرا دید برخاست و بر من سلام کرد و گفت که پیغمبر مبارک پر عیبت را بسوی خود
 که تو لایق و سزاوارتری یا امیر المؤمنین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که
 شش حاجتی تو را از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد که او دخی که گلبی بود حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله فرمودند که آنحضرت که او حضرت جبرئیل علیه السلام بود که تو سلام کرد و تو
 امیر المؤمنین گفت و تو هم دخی که تو نبودی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام عرض کرد
 خدایت آنحضرت که پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله بدرستی که انس بن ماکه
 میگوید که شما فرموده اید که در سببیکه بهشت جبرئیل مشتاق است پس ابوبکر و چهار نفر

از دست من گشتند آن چهار نفر پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اشاره نمود و دست
مبارکش بسوی علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود که تو بخند ایم اول ایشان تو بخند ایم
اول ایشان تو بخند ایم اول ایشان تو بخند ایم علی بن ابی طالب علیه السلام
عرض کرد که بدر و ما درم فدای تو باد آن سه نفر دیگر مقدار و سلمان و ابو ذر است و در کتاب
سرا بر رویت کرده است از منقل که او گفت که من عرض کردم خندت امام جعفر
صادق علیه السلام اصحاب حضرت امیر المؤمنین را نام هر یک را که میبردیم آنحضرت بخند فرمود که
بگذر از او تا آنکه خند خدایتان آنحضرت فرمود که بگذر از او که گفتیم این سه نفر آنحضرت فرمود
که بگذر از او بعد از آن آنحضرت فرمود که اگر بخوانی شهادتی بخوانی که در آن نشد در اول
ایشان هیچ چیز پس شناس و کند و از آن سه نفر ابو ذر و سلمان و مقداد و در کتاب
حنفال رویت شده است که بدرستی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستی که
حق تعالی امر کرده است مرا با اینکه دوست دارم چهار نفر از اصحابم را و خبر داده است مرا با حق
با اینکه بدرستی که خداوند عالمیان بزرگوار است و دست مبارک از اصحاب عرض کردند که ای رسول
ایشان گشتند ماهه میخایم که بوده باشیم از جمله ایشان آنحضرت فرمودند که اگر بایستید
بدرستی که علی بن ابی طالب علیه السلام از جمله ایشان است پس آنحضرت ساکت شدند و باز
فرمودند که اگر بایستید که بدرستی که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام از جمله ایشان است
و آن سه نفر دیگر ابو ذر و سلمان و عیسی و مقداد بن اسود و الکندی است و اینها در
کتاب حنفال رویت شده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرمودند که
آفریده شده است زمین بجهت خاطر گفت کس و سبب وجود ایشان روزی میگوید
حق تعالی و برکت ایشان باران مبارک و زمین ایشان نصرت می نماید مردمان و این
هفت نفر ابو ذر است و سلمان و مقداد و حجار و حذیفه و عبد الله بن مسعود و جعفر امام
ایشان و جماعت موقی شدند بجزارون نماز بر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و در تفسیر

آن سه نفر دیگر که گشتند
فرمودند بخبر امیر المؤمنین

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی علیه الرحمه رویت شده است
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند سلمان که ای سلمان بدرستی که حضرت
جبرئیل امین از جانب خداوند جلیل منین میگوید و من که با محمد سلمان و مقداد و
برادر در غلص برابر و در دوستی تو دوستی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام برادر تو
و وصی بر گردیده تو و سلمان و مقداد و میان محابه تو مثل حضرت جبرئیل و میکائیل علیهما
در میان ملائکه مقربین و حضرت جبرئیل و میکائیل علیهما السلام و همین اندک سیکه دشمن دارد
سلمان را با مقداد را و دوستند با یکدیگر دوست دارد ایشان را و دوست دارد حضرت
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و حضرت علی رضی الله عنهما و دوست دارند ایشان را و دوست میدارند
ملائکه آسمانها و حجب و عرش و کرسی سلمان و مقداد را که است محض دوستی ایشان حج
محمد مصطفی و علی رضی الله عنهما و دوست دارند ایشان را و دوستی سلمان و مقداد با دشمنان حضرت
محمد مصطفی و حضرت علی رضی الله عنهما و هر گاه دوست دارد اهل زمین سلمان و مقداد
مثل دوست داشتن ملائکه آسمانها و حجب و عرش و کرسی ایشان را البته عذاب
میکنند حق تعالی اهل زمین را هیچ نوع از عذاب شیخ معین علیه الرحمه و در کتاب
اختصاص رویت کرده است پس بنده مثل آنحضرت امام حق ناطق جعفر بن محمد الهادی
علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که فرمود و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سلمان که ای
سلمان هر گاه عرض شود عالم و دانش تو بر مقداد و هر آینه کافر میشود و مقداد ای مقداد
اگر عرض شود صبر و حلم تو بر سلمان هر آینه کافر میشود و سلمان ای سلمان اگر عرض
شود که آنحضرت رویت کرده است که آنحضرت فرمودند که منزلت مقداد بن اسود در
این است مثل منزلت ائمه در قرآن مجید که نمی چسبد با چیزی شیخ محمد بن محمد بن عبد الله
کشی در کتاب رجالش رویت کرده است که بعد از رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که گفته ابو بکر و جعفر قایم شدند و هیچکس نماد که نگذاشته باشد از اول و خبری مکر مقداد

رسول بود و اول او حکم و قیام مثل پادشاه بود و در خاطر او سنگ و شمشیر و در اول است و
 حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و انصاری در کتاب مذکور روایت کرده است از حضرت
 امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند که فرمود حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله با مسلمان هرگاه عرض شود علم تو بر مقدار هر آنکه کافر میشود و مقدار
 ای مقدار هرگاه عرض شود علم تو بر مسلمان هر آنکه کافر میشود و مسلمان و انصاری در کتاب
 مذکور روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند که بر شتر
 از دین هیچ محاسبه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مگر بر مسلمان و ابودر و مقدار او را
 عرض کرد که پس قاربان دوستی الا بیت علیهم السلام چه شد آنحضرت فرمودند که
 آنکه میلی از حق و تروی در خاطر او که نشد پس باز رجوع کنی نمود پس آنحضرت فرمود
 که اگر خواهی بشناسی کسی را که مطلقاً شک نکند و چیزی در خاطر او نگذشت بدان
 که او مقدار بود و اما مسلمان بدست که در خاطر او نگذشت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 اسم اعظم خداوند عالمیان را میداند هرگاه حکم کند بآن زمین فرو میرد و کل اینجا جنت
 و حال اینکه چنین بود و اما ابوزریر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امر کرد و او را بکعبه
 ساکت شود و دست از کعبه بردارد و دست از ثواب سرنش سرنش کند که
 در راه خدا باز دارد و دست بر نهشت و با دشمنان دین حکم و معارضه نمود و تا
 آنکه عثمان او را اخراج بلد و بر بنده مامور نمود و بعد از این آزارش و غنای عام و
 رجوع کنی و توبه از سر وی خرجی نمودند اول کسی که برگشت و توبه کرد و ابوسالمه
 انصاری و ابوجعفر و شتر بود و هفت نفر شدند که بنود عارف و مخلصی حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام و روی زمین در آنوقت مکر این هفت نفر مقدار در سال حج
 سر هجرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در زمان طلحه بنیان عثمان بن عفان علیه السلام
 در حوالی مدینه المنیه کجای رحمت از روی و صل شد و جنازه او را مردم دوش برداشتن

مدینه المنیه آوردند و حق الله و رضوانه علیه لی یوم الدین یعنی شیخ عیسیٰ بن قزاق بن
 ابراهیم کوفی علیه الرحمه و تفسیرش روایت کرده است بسند معتبر مذکور که در حج
 نمود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در روزی از روزها و آنحضرت مکرر سینه بود پس آنحضرت
 گفت بجهنم فاطمه زهرا علیها السلام که ای فاطمه آیا در نزد تو چیزی هست که باعث بدی
 ما را بآن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گفت که نه قسم سجده انداختی مگر گرامی گردانید
 بزرگوار امرا بدینوت و گرامی داشت تو را بوحایت آنحضرت که نسبت در این روز
 در نزد من چیزی و ما دور و نه است که چیزی بخوردیم و بنمود و در نزد من چیزی در این روز
 روز مکرر آنچه بزرگوارم و مقدم و ششم آن تو را بر نفس خودم و بر این دو سپردم بزرگوارم
 حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که
 ای فاطمه پس چرا اعلام و خبر بخردی بمن تا اینکه طلب نمایم و بنیادم از برای
 شما چیزی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گفت که ای ابوجحسن بدست من جانیست
 از خداوند من از اینکه تکلیف نمایم نفس تو آنچه را که قدر نباشی تو بر آن و نه داشته
 باشی از این حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند آمدند از نزد حضرت فاطمه
 زهرا علیها السلام در حالتی که عمامه تمام داشت بدرگاه الهی بسبب حسن ظن سجده او اند
 دوام بر آنحضرت تکلیف اشرفی فرض کرد و در آنوقت که بود آن اشرفی در دست حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام و آنحضرت اراده داشت اینکه بخرد آن از برای عیال و اطفا
 آنچه را که صلاح حال ایشان بآن نماید پس بر خور و با آنحضرت مقدار این الاسود در د
 بسیار کم و تحقیق که سوزانیده و سیاه نموده بود و آفتاب مقدار او را از برای
 سرش و اذیت و آزار رسانیده بود و با او از زیر پایش پس چون حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام مقدار آنرا با حال و بآن رکعت و روش دیده نمود و آن حالت را نا لایق و پند
 شان ریخت المقدار مقدار داشت پس گفت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مقدار آنرا

مقداد چه خبر سر و ن آورده است نور از جا و کجاست و بجزار و آرام کرده اند
 نور در این سخت مقداد عرض نمود که با ابا الحسن مبارکین راه مرا و سر راه بر من
 کنیز و از حال من بپرس پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ای برادر من
 بدرستی که کجایش نداده از برای من آنکه تو بگذری از من تا اینکه بدانم من علم
 و قصد تو را مقداد گفت که ای ابو الحسن رنجت و خاش من بسوی حق تعالی
 و بسوی تو گشت که کجایی راه مرا و کجایی پرده را از حال من حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام فرمودند برای او که ای برادر من بدرستی که کجایش نداده از برای تو آنکه
 ببینان و پوشیده گردانی از من حال خود را پس مقداد علیه السلام عرض
 کرد که ای ابو الحسن اما چون ابامیمانی و بستانکی میبختی در دهن من احوال من
 بخداوند آشنایی که کرامی داشت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بدینست
 و کرامی داشت تو را بجهانیت آنحضرت که بیرون نیارده است مرا از جا و مکانم
 و بجزار و آرام نموده است مرا مگر شقت تمام اضطراب از قتل مل و کثرت عيال
 و تحقیق که واکذاست عيال خود را که از کس سکنی نماند بکشند و بکلی فریاد و گریه
 و فغان میکردند پس چون شنیدم من که بجهان و اطفال را بریندیش مرا ازین
 ایام سر و ن آدم مکر و مخزون حیران و سرگردان نمیدانم که کجا روم و در خود
 سو از کجا جویم نیست حال من و چنین است قصه من پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 از شنیدن حال مقداد گریان شد و اسکت از هر وجه مبارک آنحضرت فرمود
 رنجت بمرتب که محاسن مبارک آنحضرت از اسکت چشم مبارکش برگشت پس آنحضرت
 بمقداد گفت که قسم بخورم بخداوند آشنای من قسم خوروی تو با و که بیرون نیارده
 مرا از جا و مکانم مگر آنچیزی که بیرون آورده است تو را از جا و مکان من پس تحقیق
 که من قرض کرده ام یک اشرفی و بدرستی که من بر میگیرم و مقدم میدارم تو را

بر جان خود پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن اشرفی را که قرض کرده بود بمقداد
 داد و خود بدولت و اقبال برگشت و پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و نماز
 ظهر و عصر را در خدمت آنحضرت آدا کرد و در سجده بجا آورد چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 وقت نماز شد و نماز مغرب را با آنحضرت بجا آورد و چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 از ادای نماز مغرب فارغ شد ندبر خواسته از نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در
 اول بود گذشت و بزدن و فزردن پای مبارک با آنحضرت اشاره بر خاستن و فرات
 بخت امیر المؤمنین علیه السلام نمود پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برخواست و از
 عقب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روان شد و در نزد وی از روی مای مجده حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله با آنحضرت رسید و با آنحضرت سلام کرد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 جواب سلام با آنحضرت داد و فرمود که ای ابو الحسن آیا در نزد تو چیزی هست که
 شام بخیم آنرا پس میل کنیم با تو حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و در مبارک خود
 نیز برانده است چشم مبارک بر زمین دوخت و جوابی با آنحضرت نبرد و انداخت
 جای از حضرت رسول حق تعالی و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بوحی الهی میدانست
 آنچه را که واقع شده بود از امر اشرفی و آنحضرت آن اشرفی را از کجی قرض کرد و بپوشید
 و کجی صرف کرده و بک داده و تحقیق کجی فرموده بود و حق تعالی بسوی پیغمبر برگزیده
 حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله آنکه تخی نماید و شام میل فرماید در اینست
 و در نزد حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام پس چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 علیه السلام سکوت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را مشاهده نمود فرمود که یا ابی الحسن
 چه میشود و تو را که حرف میزنی و جواب نمیدهی منکوی نه پس بر کرم من یا ابی
 علی السلام با تو حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد که از راه حیا و کرم نیست
 که جواب نمیدهم تشریف بیاورد بختی تا من بپرسم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

دست مبارک حضرت امیر المومنین علیه السلام را گرفتند و آن آفتاب فلک نبوت
باباد بر آسمان خلافت هر دو در بخت یکدیگر روانه شدند تا اینکه داخل خانه
منور حضرت فاطمه زهرا علیها السلام شد و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در آنوقت در مقام
میکان نمازگاه خود بود و نماز را بجای آورده بود و عجب آنحضرت کاسه هین چنین
بزرگی بود که نور آن میبود و دو و آن پس چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام کلام آنحضرت
نظم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را در خانه خود شنید از نمازگاه بیرون آمد
بستقبال آنحضرت دوید و بر آنحضرت سلام کرد و بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام غریزین
مردمان در نزد حضرت رسول خدا وند عالمیان پس آنحضرت جواب سلام آنحضرت فاطمه
زهرا علیها السلام داد و دست مبارک خود را بر سر منور فرزند دلبند خود مالید و فرمود
او که ای دختر کارهای من چگونه شب آوردی روز را حق تعالی رحمت بخات خود را
فرستاد تو کرد و اند شامه بدیده با لکزد اند حق تعالی عفو افش از برای تو و تحقیق که کرده است
پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آن کاسه ملو را طعام را بر داشت و در و در پیش روی
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و آنحضرت امیر المومنین علیه السلام که پشت پس چون نظر
مبارک حضرت امیر المومنین علیه السلام با وجود آن مکان که دست بر آن طعام افتاد
و بوی خوش آراشید از حیرت حال نگاه مبارک خود را حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
از جهت و چشم مبارک از روی منور فاطمه زهرا علیها السلام بر بنداشت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
آنحضرت امیر المومنین علیه السلام گفت که سبحان الله چه انداخته نظرت را بخت کرده
آرا آیار که ام من کنای در میان من و تو که مستوجب عتاب بآن سبب باشم و
ظاهر آنست که گفته باش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آرا بعنوان مطالبه حضرت
امیر المومنین علیه السلام فرمودند که ام کنای هست بزرگتر از کنای که بر خود و تو آن
آیا من و عهد تو سوی من در رد گذشت و حال آنکه تو قسم میخوردی بخداوند عالمیان

بسم الله الرحمن الرحيم

مبایع تمام با یک دور و زیادت که خورد و طعام پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سحاب
آسمان نظر کرد و گفت که خداوند من میداند در آسمانش و میداند روز نشین سربیک
من میگویم هرگز کمزوری و صدق پس حضرت امیر المومنین علیه السلام با حضرت گفت که
حضرت فاطمه از کجا آمده است از برای تو این طعام اینجا یک نذردهم من مثل رنگ آن
هرگز روشن نشده ام مثل بوی آن هرگز نفورده ام با کفزه ترا از ترا هرگز راوی گوید که پس
در این وقت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دست پاکیزه مبارکت خود را بمیان دوخته
مبارک حضرت امیر المومنین علیه السلام که داشت پس مشرد و از او فرمود یا علی این طعام خوش
اشترقی تو هست و این نزد جزای و دنیا تو هست از جانب خداوند عالمان سربیک
حق تعالی روزی میدهر هر که میخواهد زیاده از حد حساب پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله بر آن شد و اسبک بر شمش خوشنودی از خشمهای آنحضرت فرود ریخت و فرمود که
سنگ و سبب اس خداهند اینجا نیز سزاست که بخواب از برای شما یک پیرون بد
شمار از و شما تا اینکه جاری کرویدند و یا علی مجرای حضرت زکریا علیه السلام و جاری
کرد و پیش فاطمه زهرا علیها السلام را مجرای ابریم منت عمران هر وقت که داخل شد حضرت
زکریا علیه السلام بر خیزد و در حجاب و عبا نش میاید و در نزدیم علیها السلام رزق و روزی حق
ایضا شمع نوری علی بن عباسی الاربعی علیه الرحه در کتاب کشف الغمّه از ابی حمید
حدیثی مثل انجیبت را روایت کرده ایضا شیخ القافه ابو جعفر محمد بن حسن الطوسی علیه
الرحمة نیز در کتاب امالی بسند معتبر مذکور مثل انجیبت شریف را روایت نموده است
کامی عن ابی عبد الله عن ابن ابی عمیر عن النعمان بن عبد الرحمن عن زرارة عن
ابی عبد الله علیه و آله و قال تعلم ما بیننا و اذ ابنا حسن کان یؤمن بالله و الیوم الآخر
فکان یؤدی حوائجهم و من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیکن من متبعه و من کان

اسود

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

در جمع الجرحین مطهر است الصَّيْحَةُ الْمُنْبَغَاةُ اعني الهذالك ومنه قوله لَعَنَ عَلَيْهِ
الْعَبْدُ طَاعَ يَصْبَحُ صَيْحَةً وَصَبَا عَا لَفَعُ هَكَكَ دم در اغت عرب خون را کوبند
 و اگر کلام بعضی معلوم شود که سرخی را نیز می گویند جوهری گفته است الْمَدْعُومُ الکثیر دور
 اخذیت شریف از آن مراد حضرت باصل است و یا غیر آن اخذ از بعضی فسرود
 آمدن است جوهری گفته است لَا يَخْبَأُ لَكَ خِيَالًا و در جمع الجرحین مطهر است اخذ
الْمَدْعُومُ الخاب والدمع من العين و يَخْبَأُ لَكَ و يَخْبَأُ من فم و کسوف شکاف
 موی سر را کوبند جوهری گفته است که قصاص بضم قاف بهتر است از فتح و کسوف جابر
 عبد الله که در حدیث شریف مذکور است لَعَنَ و عَلِيمُ الشان و يَخْبَأُ و يَخْبَأُ الشان
 اصحاب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود و در جنگ بدر و حجه و کعبه و کربلا
 حضرت در جهاد فی سبیل الله حاضر شده و بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت
 امیر المومنین علیه السلام رجوع نمود و در جنگ صفین در خدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام
 بود و بعد از آن حضرت مفت محصور رسیده و استغاده علم و احادیث از ایشان نموده بود و
 از حضرت امام تجی نافع جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت شده که آنحضرت فرمودند که
 او آخر کسی است که باقی ماند از اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با بکشتن او با آن
 رسالت بود احادیث بسیار در مرجع او و در شده و شیخ محمد کتبی علیه الرحمه در کتاب
 رجال ذکر کرده که جابر بن عبد الله همدانی سیاهی بر سر خود میگذشت و در مدینه طبعه
 در مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله می نشست و با فاده احادیث نبوی و مسائل دینی
 استقال می نمود و در انشای افاده و نشر احادیث ناکاه تاوار بلند فرمایند و میزدند
 یا يَا قَوْلَ الْعَلَمِ چون اهل مدینه اینکار را از او شنیدند بیکدیگر گفتند که جابر سر برافراشته
 شده زبان به زبان می کشاید چون این سخن جابر رسید گفتند قسم که حضرت
 مرا نکرده و آنچه می گویم نه بان نیست بلکه از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده ام

عبد الله
 فضائل جابر بن عبد الله
 انصاری ص ۱۰۸

که آنحضرت فرمودند من که ای جابر تو خواهی رسید بشفقت عازمت کی از این بیت
 من که نام او نام من باشد و شمال و شمال من باشد يَبْقَى الْعِلْمُ بَقْرًا یعنی بخانه
 و بیرون آورد و مسائل علم دین را سگافتن و بسزاون آوردنی چون نبوت و شرف
 نبوی سلام مرابا و برسان من از این کلام حضرت سید الانام در آرزوی دیدن آنحضرت
 بنیاب و بیضاقت گشته ام و بی اختیار فریاد میفرم و او را بطلیم تا اینکه روزی از روزها
 جابر در دولت سرای حضرت امام زین العابدین علیه السلام فضل خود رسالی را دید که بسیار
 و بخت رسول الله صلی الله علیه و آله است تمام دارد و جابر او را نیز خود و طبع آنحضرت
 پیش جابر آمد بعد از آن گفت باز کرد آنحضرت بر کشت جابر گفت که این شمال و دنیا
 همان شمالی و رفقا و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است بر قسم داد و باو که چه نام داری
 آنحضرت فرمود که نامم جابر بن عبد الله بن جابر بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله است
 پس جابربن دوی و در وی مبارک آنحضرت را بوسید و گفت بدر و مادرم فدای
 تو ما و جدت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله تو سلام رسانید آنحضرت از استیاض حسیب جابر
 متاثر شده نبوت بدر عظیم داشت آمد بصورت حال را عرض نمود حضرت
 امام زین العابدین علیه السلام از انشای این خبر اندیشه منگشت و فرمود که آنحضرت
 جابر اظهار اسلام و پیغمبر را کرد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کرد که بی حضرت
 امام زین العابدین علیه السلام فرمود که ای جابر من بعد از این در خانه نشین و بیرون
 مرو که مردم تو رجوع خواهند کرد و کار ما مشکل نخواهد شد بعد از آن هر روز جابر
 در اول و آخر روز تنها و خلوت بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام می رسید و
 استغاده علم و احادیث از آنحضرت می نمود و اهل مدینه از تقیم شیخ جابر از فضل
 صفی تجرب می نمودند و انبیا را روایت نموده که جابر عصاب است گرفته در کوههای
 مدینه طبعه و مجالس مردم آنجا میگردید و باو از بلند می گفت عَلَيْكَ خَيْرٌ يَا جَابِرُ

علیه السلام فرمودند که او از مات دشمنی کرده است با حق تعالی هر که دشمنی کند با مقدا و دوستی
 کرده است با حق تعالی هر که دوستی کند با او پس عرض کردم بخیر است آنحضرت صلی الله علیه و آله
 علیه و آله که چه میفرماید در باب حق آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که او از مات
 دشمنی کرده است با حق تعالی هر که دشمنی کند با حق تعالی دوستی کرده است با حق تعالی
 هر که دوستی کند با او گفت جابر علیه السلام که پس خواستم که بیرون بیایم من از خیر
 آنحضرت بجهت این که شربت دهم بلمان و ابودر و مقدا و عمار با یکدیگر فرموده بود آنحضرت
 صلی الله علیه و آله پس چون برگشتم از خدمت آنحضرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا
 آواز کرد و فرمود که بنزد من بیای جابری بیای جابری تو نیز از مانی دشمنی
 کرده است با حق تعالی هر که دشمنی کند با تو دوستی کرده است با حق تعالی هر که
 دوستی کند با تو پس عرض کردم خیر است آنحضرت که یا رسول الله چه میفرماید
 نشان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که حضرت
 علی بن ابی طالب علیه السلام جان من است پس عرض کردم خیر است آنحضرت صلی الله
 علیه و آله که چه میفرماید در شان حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام آنحضرت
 فرمودند که ایشان هر دو روح من اند و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مادر من ایشان
 دختر گرامی من است بدو ناخوش می آید بمن آنچه بدو ناخوش آید آنحضرت فاطمه زهرا علیها
 و آله و او خوش شود و دیگر داند مرا آنچه شاد و خوش شود کرد اند او را شاد و میسر خدا او
 عالمیان را با یکدیگر من چنگ با هر که جنگ و خصومت کند با ایشان و صلح با هر که صلح
 و دوستی کند با ایشان از من جابر هر گاه بخواند یک دعا کنی در درگاه الهی و سبب
 شود از برای تو دعای تو در درگاه خداوند عالمیان نباهای مبارک ایشان
 پس بدینکه اسامی شریف ایشان محبوبترین جمیع اسماست در نزد خداوند
 عالمیان احادیث بسیار دلالت میکند بر اینکه جابر خیر است حضرت فاطمه زهرا

علیه السلام مشرف میشد از آنجمله مدینه شریف خیر است لوح زهر است که در وقت ولادت
 سر اسرار حضرت امام حسین علیه السلام در دست حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
 و در دست آنحضرت میگذارد و در ایامی آنکه بدی و دو صاف ایشان را که در آن لوح
 نوشته بود خواند و نسخه از آن برداشته حدیث شریف مذکور در کتاب صحیح کان
 مسطور است و در سنده علمای اعلام نیز مشهور است که جابر خیر است مخصوصا رسید
 و مفت معصوم را خدمت نموده حضرت فاطمه زهرا علیها السلام یکی از آن مفت معصوم است
 ممکن است که قبل از نزول آیه دنی هیه حجاب نبوت آنحضرت مشرف میشد و با امیکان
 بجهت خاتمی محرقی بر اوراق غرت بوده است و اول سبک از حجاب کرام حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و آله احرام زیارت حضرت امام حسین علیه السلام میان جان از روی اعدا
 و ایتان است جابری بن عبد الله انصاری علیه الرحمه و الزهوان بود چون خبر شهادت
 حضرت امام حسین علیه السلام بدیده مشرف رسید جابر زیارت مرقد متور آنحضرت را در
 دینی این سنت فیض موهبت گشت در روز اربعین با جمعی کثیر زیارت مرقد
 متور آنحضرت مشرف شد چنانچه بعون الله مدکور خواهد شد و جابر در آخر عمر نبینانده
 بود و چنانچه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده جابر بعد از جمیع اصحاب
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رحلت از روی و صل شد مشهور است که وفات جابر در
 مدینه نبویه در سال هجرت دویست و شصت و شصت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع شد در سال شصت
 و شصت و هفتاد و سه و بود و در آخر عمر بعضی سال وفات جابر را نقل کرده اند چنانچه
 علیه السلام آنکه اسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی علیه الرحمه در کتاب کافی بسند
 معتبر مذکور روایت کرده است از حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
 که آنحضرت فرمودند که آنحضرت فاطمه زهرا علیها السلام خیر است حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

که سکو کند بآنحضرت بعضی کارهای خود پس عطا فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت
فاطمه زهر اعلیٰ السلام رخ شاخ خرمایی را که مثل استخوان شانه است و یا استخوان شانه را
و فرمود که با من و او خوشه شو آنچه را که نوشته شده است در آن پس نوشته بود در آن
اینکه هر که ایمان آورد و بخداوند عالمیان و برادر آخرت پس باید که آزار نخورد هیچگاه
و هر که ایمان آورد و بخداوند عالمیان و برادر آخرت پس باید که آزار نخورد هیچگاه
و هر که ایمان بخداوند عالمیان و برادر آخرت داشته باشد پس باید که بگوید خیر او یا
اینکه سکوت باشد یعنی زبان بشیر هرگز نخورد و حالت او در حالت سکوت سکوت
و در حالت تکلم حرف خیر باشد پس ایضا شیخ حلیل القدر مذکور در کتاب فرمود
بسمه تعالی در صورتی که دهت از عارفین عبد الله انصاری که او گفت پس در
تقریب آورده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بار داده دیدن حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام
و من در خدمت آنحضرت بودم پس چون بدر دولت برای حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام
رسیدیم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را برداشت پس گفت
آرا بعد از آن فرمود اَللّٰهُمَّ عَلَیْکُمْ حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام در جواب آنحضرت گفت
عَلَیْکَ اَللّٰهُمَّ آنحضرت فرمود که داخل تنوم منجانه حضرت فاطمه زهر
عرض کرد که داخل شود و شریف شریف از زانی فرماید ای رسول پرگزیده خداوند
عالمیان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که داخل تنوم من و یکسکه بر آید
حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام عرض کرد که یا رسول الله غریب در من رو پاک
یعنی بر مبارک من قناع و مقنعه است آنحضرت فرمود که ای فاطمه زیادتیا و بی عامه
بنت را برادر و بر مبارکت را بپوشان حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام جهان کرد
بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که اَللّٰهُمَّ عَلَیْکُمْ پس حضرت فاطمه زهر

علیٰ السلام در جواب آنحضرت گفت وَعَلَیْکَ اَللّٰهُمَّ یا رسول الله آنحضرت فرمود که داخل
تنوم حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام عرض کرد که بی داخل شوای پیغمبر پرگزیده خداوند عالمیان
آنحضرت فرمود که داخل تنوم من و یکسکه بر آید حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام
عرض کرد که بی داخل شود و یکسکه بر آید حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام عرض کرد که بی داخل
شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و من نیز در خدمت سر اسرار حضرت آنحضرت و داخل تنوم
نما که دیدم روی مبارک حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام را از در بر تیره که گویا بود برکت
من حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که چشتم و دیدم که می بینم روی مبارک تو را چنین
ز در حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام عرض کرد که یا رسول الله کسکی با پوشش تو
رنگ روی من شده پس آنحضرت فرمود که ای خداوند سیر کننده کرسنه و پوش
کنده هلاکت سیر کرد آن فاطمه دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را پس گفت جابر
انصاری که قسم بخداوند عالمیان که دیدم من که باین می آمد سرخی بر کف خون
از سرش که بوی پیش بر مبارک آنحضرت تا اینکه کردید روی مبارک حضرت
فاطمه زهر اعلیٰ السلام سرخ پس دیگر کرسنه شد حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام بعد از آن
اَللّٰهُمَّ عَلَیْکُمْ حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام عرض کرد که یا رسول الله صلی الله علیه و آله
عَلَیْکَ اَللّٰهُمَّ آنحضرت فرمود که داخل تنوم منجانه حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام
عرض کرد که داخل شود و شریف شریف از زانی فرماید ای رسول پرگزیده خداوند
عالمیان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که داخل تنوم من و یکسکه بر آید
حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام عرض کرد که یا رسول الله غریب در من رو پاک
یعنی بر مبارک من قناع و مقنعه است آنحضرت فرمود که ای فاطمه زیادتیا و بی عامه
بنت را برادر و بر مبارکت را بپوشان حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام جهان کرد
بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که اَللّٰهُمَّ عَلَیْکُمْ پس حضرت فاطمه زهر

تَجَلَّى الْبَلَدَةُ لَكَ وَذَرَيْتَكَ وَتَبَعَكَ وَمَنْ أَكْثَرُ مَعْرِفَتًا مِنْ لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ
 وَكَانَ أَنْ تَكُنْ مَخْلُوبَةً الْعِبَادِ فَتَدْخُلُ فَايْمُهُ أَيْتِي الْخَلْقَ وَذُنُوبُهُمَا وَتَبَعُهُمَا
 وَمَنْ أَكْثَرُ مَعْرِفَتًا مِنْ لَيْسَ مِنْ شَيْعَتِهِ فَيُؤْتِيكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَيْسَ لَهُمْ الْقَرَعُ
 أَكْثَرُ فَالْهَوْلُ لَيْسَ الْعَمَلُ وَفِي الشَّيْءِ أَنْتُمْ حَالِدِينَ هُوَ اللَّهُ فَالْهَوْلُ
 وَذُنُوبُهُمَا وَتَبَعُهُمَا وَمَنْ أَكْثَرُ مَعْرِفَتًا مِنْ لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ رَأَاهُ وَكَانَ يَأْ
 وَوَقْتُهِ فِي زِيَارَةِ جَدِّهِ رَاكُوعًا كَمَا كُنْتُمْ رَاكُوعًا وَجَدْتُمْ صَبْرًا
 وَجَدْتُمْ هَيْئَةً مَعْنَى بَابِ افْتِحَالٍ وَاصِلٌ أَنْ أَذْخَلَ بَابُ الْفَتْحِ مِنْ زِيَارَةِ جَدِّهِ
 بِرُكُوعٍ وَوَجْهٍ مُنَوَّنٍ هَيْئَةً تَارِقَةً مُنَوَّنَةً أَمَّا بَابُ الْهَاءِ فَالْهَوْلُ وَالْهَوْلُ
 نِزَاقُ بَابِ الْهَاءِ مُنَوَّنَةً وَوَقْتُهِ فِي زِيَارَةِ جَدِّهِ رَاكُوعًا وَجَدْتُمْ صَبْرًا
 كَمَا كُنْتُمْ رَاكُوعًا وَوَقْتُهِ فِي زِيَارَةِ جَدِّهِ رَاكُوعًا وَجَدْتُمْ صَبْرًا
 رَاكُوعًا وَوَقْتُهِ فِي زِيَارَةِ جَدِّهِ رَاكُوعًا وَجَدْتُمْ صَبْرًا
 مَعْرِفَتًا مِنْ لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ رَأَاهُ وَكَانَ يَأْ
 قَوْلُ حَقِّ تَعَالَى فِي سُورَةِ مَبَارَكِ آلِ عِرَانَ كَمَا وَجَّهْتُمْ عَلَى بَيْنِنا وَعَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُوهُ
 وَأَكْبَرْتُمْ عِيَانًا كَلُونَ وَمَعَانِي خَرَجْتُمْ فِي بَيْنِنا كَلَامًا لَا يَكُنْ أَنْ كُنْتُمْ
 مَوْثِقِينَ جَمِيعَ قُرْآنِ تَخْرِجْتُمْ بَدَالَ مَعْلُومَةٍ وَقُرْآنُ مَوْثِقِينَ جَمِيعَ قُرْآنِ تَخْرِجْتُمْ
 وَتَقْرِيرُ جَمِيعِ الْبَيَانِ بَيَانُ مَوْثِقِينَ جَمِيعَ قُرْآنِ تَخْرِجْتُمْ بَدَالَ مَعْلُومَةٍ وَقُرْآنُ
 تَقْرِيرُ مَعْنَى حُلِّ صَبْرٍ وَتَقْرِيرُ مَعْنَى حُلِّ صَبْرٍ وَتَقْرِيرُ مَعْنَى حُلِّ صَبْرٍ
 وَصَدِيقٌ مِنْ عَزَائِي مُصَابَا الْبَيْتِ سَيِّدَةً رَأَاهُ وَكَانَ يَأْ
 تَقَى وَبِئْسَ أَرَايَ أَوْسَطُ مَزْدُ وَوَابِ جَنِينَ وَجَنِينَ شَيْعَةٍ وَرَفَتْ عَرَبُ
 مَعْنَى بَرٍّ وَطَلِيعُ وَبَارٍ وَبَارٍ هَيْئَةً تَارِقَةً مُنَوَّنَةً أَمَّا بَابُ الْهَاءِ فَالْهَوْلُ وَالْهَوْلُ
 شَيْعَةٍ وَبَارٍ وَبَارٍ هَيْئَةً تَارِقَةً مُنَوَّنَةً أَمَّا بَابُ الْهَاءِ فَالْهَوْلُ وَالْهَوْلُ

مَنْ لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ
 رَأَاهُ وَكَانَ يَأْ

وَأَمَّا أَنْتُمْ فَتَبَعْتُمْ
 تَبَعْتُمْ تَبَعْتُمْ تَبَعْتُمْ
 تَبَعْتُمْ تَبَعْتُمْ تَبَعْتُمْ
 تَبَعْتُمْ تَبَعْتُمْ تَبَعْتُمْ

بِرُكُوعٍ وَوَجْهٍ مُنَوَّنٍ هَيْئَةً تَارِقَةً مُنَوَّنَةً أَمَّا بَابُ الْهَاءِ فَالْهَوْلُ وَالْهَوْلُ
 نِزَاقُ بَابِ الْهَاءِ مُنَوَّنَةً وَوَقْتُهِ فِي زِيَارَةِ جَدِّهِ رَاكُوعًا وَجَدْتُمْ صَبْرًا
 كَمَا كُنْتُمْ رَاكُوعًا وَوَقْتُهِ فِي زِيَارَةِ جَدِّهِ رَاكُوعًا وَجَدْتُمْ صَبْرًا
 رَاكُوعًا وَوَقْتُهِ فِي زِيَارَةِ جَدِّهِ رَاكُوعًا وَجَدْتُمْ صَبْرًا
 مَعْرِفَتًا مِنْ لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ رَأَاهُ وَكَانَ يَأْ
 قَوْلُ حَقِّ تَعَالَى فِي سُورَةِ مَبَارَكِ آلِ عِرَانَ كَمَا وَجَّهْتُمْ عَلَى بَيْنِنا وَعَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُوهُ
 وَأَكْبَرْتُمْ عِيَانًا كَلُونَ وَمَعَانِي خَرَجْتُمْ فِي بَيْنِنا كَلَامًا لَا يَكُنْ أَنْ كُنْتُمْ
 مَوْثِقِينَ جَمِيعَ قُرْآنِ تَخْرِجْتُمْ بَدَالَ مَعْلُومَةٍ وَقُرْآنُ مَوْثِقِينَ جَمِيعَ قُرْآنِ تَخْرِجْتُمْ
 وَتَقْرِيرُ جَمِيعِ الْبَيَانِ بَيَانُ مَوْثِقِينَ جَمِيعَ قُرْآنِ تَخْرِجْتُمْ بَدَالَ مَعْلُومَةٍ وَقُرْآنُ
 تَقْرِيرُ مَعْنَى حُلِّ صَبْرٍ وَتَقْرِيرُ مَعْنَى حُلِّ صَبْرٍ وَتَقْرِيرُ مَعْنَى حُلِّ صَبْرٍ
 وَصَدِيقٌ مِنْ عَزَائِي مُصَابَا الْبَيْتِ سَيِّدَةً رَأَاهُ وَكَانَ يَأْ
 تَقَى وَبِئْسَ أَرَايَ أَوْسَطُ مَزْدُ وَوَابِ جَنِينَ وَجَنِينَ شَيْعَةٍ وَرَفَتْ عَرَبُ
 مَعْنَى بَرٍّ وَطَلِيعُ وَبَارٍ وَبَارٍ هَيْئَةً تَارِقَةً مُنَوَّنَةً أَمَّا بَابُ الْهَاءِ فَالْهَوْلُ وَالْهَوْلُ
 شَيْعَةٍ وَبَارٍ وَبَارٍ هَيْئَةً تَارِقَةً مُنَوَّنَةً أَمَّا بَابُ الْهَاءِ فَالْهَوْلُ وَالْهَوْلُ

خداوند عالمیان لقب کردند از برای من و آسمان و زمین و منبری از نور پس من شستم
 در مرتبه بالای منبر و نشست حضرت ابراهیم علیه السلام در کعبه بلبابین تر از من
 و هیچ پیغمبر آن اولین نشاند در دور و حوالی آن منبر در آنوقت حضرت علی بن
 ابی طالب علیه السلام بید شد که می آمد بسوی ما سواره بر ناقه از نور و روی او مثل ماه
 تابان بود و اصحاب آنحضرت مثل ستارگان درخشانند و همراه او بودند حضرت
 ابراهیم علیه السلام و من گفت که با محمد این کدام پیغمبر عظیم الشان است و با کدام ملک مغرب است
 من گفتم آنحضرت ابراهیم علیه السلام که او پیغمبر عظیم القدر و ملک مغرب است بلکه او را درین
 دیر عمو من و دوا ما من و وارث علم من حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است
 حضرت ابراهیم علیه السلام گفت که اینجاست آنجا سینه در دور و حوالی او مثل ستارگان
 درخشانند اندک نشاند من گفتم که آنها شیعیان آنحضرت چون حضرت ابراهیم علیه السلام
 این کلام را از من شنیدند از دورگاه رب العزیز مسلت نمودند گفت خداوند اکبر
 مرا از سینه علی بن ابی طالب علیه السلام پس حضرت جبرئیل علیه السلام در آنوقت نازل شد و با
 آیه وافی به عهد را که در سوره مبارکه صافات است آورد آن من شهادت ابراهیم
 شیخ کلینی علیه الرحمه در کتاب خود کافی روایت کرده است از حضرت امام جعفر
 ناظم جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند که بدرستی که آفرید خدای
 ما را از علی بن ابی طالب و آفرید ارواح ما را از بالاد علی بن ابی طالب و آفرید ارواح شیعیان ما را از
 علی بن ابی طالب و حبیب شیعیان ما را از یابین تر از علی بن ابی طالب و آفرید ارواح شیعیان ما را از
 نزدیکی و قرابت در میان ما و ایشان و ما مثل است و لهای ایشان بسوی ما و دیده
 و مکر رویت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند که بدرستی که
 حق تعالی آفرید ما را از علی بن ابی طالب و آفرید لهای شیعیان ما را از آنجا آفرید ما را
 از آن و آفرید بدنهای شیعیان ما را از یابین تر از آن پس ما مثل است و لهای شیعیان ما

بسوی ما بجهت اینکه آفریده شده است از آنجا آفریده شده ایم ما از آن پس آنحضرت بنا
 آید مبارکه سور مطلقین را تلاوت فرمود و کلام آن کتاب آنکه انما ابراهیم علیه السلام و ما
 اذنک ما علیک و کتاب مرقوم است منکم المرقوم و آنحضرت فرمودند که آفرید حق
 و شمشان ما را از یابین و آفرید لهای پروان ایشان را از آنجا آفریده است ایشان را
 از آن و آفرید ابدان پروان و شمشان ما را از یابین تر از یابین پس و لهای پروان
 و شمشان ما مثل است بسوی و شمشان ما بجهت اینکه آفریده شده است از آنجا آفریده
 شده اند ایشان از آن پس آنحضرت این آیه سور مبارکه مطلقین را تلاوت فرمود
 کلام آن کتاب آنکه انما ابراهیم علیه السلام و ما اذنک ما علیک و کتاب مرقوم است اما سر و
 شمشان و صفات شیعه در احادیث کثیره بسیار است شیخ بن بابویه علیه السلام
 کتابی در صفات شیعه تالیف نموده مکن است که مراد از شیعه در حدیث مذکور خلق شیعه
 متصف بصفات مذکوره در احادیث باشد و از غیر شیعه مجتهد و دوستداران غیر
 متصف باوصاف مذکوره باشند در احادیث واقع شده که اندک آنها را علیه السلام
 بعضی از دوستان و محبان میفرموده اند که شمار دوستان و محبان ما بید شد و ما
 کسی است که من تحت و پیروی ما کند در قول و فعلش و یا اینکه مراد از شیعه در حدیث
 مذکور شیعه اثنی عشری و از غیر شیعه غیر اثنی عشری از فرق مجتهد اهل البیت علیه السلام
 مثل فرقه زیدیه و واقفیه و غیره باشد و یا اینکه مراد از دو باشد و الله اعلم
 شیخ عالم فاضل فرات بن ابراهیم الکوینی علیه الرحمه در تفسیرش روایت کرده است
 از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمود از پدر بزرگوارش حضرت
 امام زین العابدین علیه السلام آنحضرت فرمود که فرمود و حضرت رسول الله صلی الله
 علیه و آله که چون روز قیامت شود ندا کند صدای از میان عرش مجید که ای
 گروه خدایق بنو شیعه چندی خود را تا آنجا که بگذرد و دختر کرامی حبیب خدا آنحضرت

محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و برسد بسوی خضرش پس بیا به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
 و خضر کریمی من و پوشیده باشد و جادو بختنه سبز و در دور و جالی آنحضرت
 باشد و فدا و هزار توری پس چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بدر قصر رفیع خود
 رسید به بنده حضرت امام حسن علیه السلام که ایستاده است و حضرت امام حسین
 علیه السلام ایستاده است بر بریده حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بختنه حضرت امام حسن علیه السلام
 گوید که گیت این سر بریده حضرت امام حسن علیه السلام گوید که او را در باجان برابر
 منست بدرستیکه است مکار بدر عالمی عداوت او را کشند و سر مبارکش را
 بظلم و ستم بر بدن پس از جانب خداوند عالمیان ندا آید بختنه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
 که ای دختر حبیب خدا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بدرستیکه من نمودم
 بتو آنچه را که کرده بود و ندانست سمکار بدر بر کرده تو بختنه ای که ذخیره کرده ام
 و کنده داشته ام از برای تو در نزد خودم لغزیده برای مصیبت تو در فرزند و بدست تو
 حضرت امام حسین علیه السلام بدرستیکه گردانیده ام من تسبی فاطمه مبارک تو را
 و مسکین و صبر تو را در این روز ای که گاه بگشتم بحسب بندگان تا ای که در دل
 شوی تو و ذریه تو و شیعیان تو و کسیکه بگوید کرده باشد یا شما از فرشتگان
 تو در بهشت عین برشت قبل از آنکه گاه کنم من در می سبب بندگان پس
 و دل شود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و خضر کریمی من در بهشت عین برشت و
 ذریه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و شیعه آنحضرت و کسیکه بگوید کرده باشد
 با حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از فرشتگان آنحضرت پس نهیت معنی قول خداوند
 عز و جل که فرموده است لا یخزننکم الفرج الا کبریا علیکم بختنه حضرت امام حسن علیه السلام
 و بهم روز قیامت و هم فیما اشتملتم انفسهم خالدهون بختنه که انچه
 که حق تعالی فرموده که لب نشاند در آنچه خواهد نفعهای ایشان دایمی و همیشه حضرت

فاطمه زهرا علیها السلام و ذریه آنحضرت و شیعه آنحضرت گیت که بگوید کرده باشد
 با ایشان که بنموده باشد از شیعه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام **این غلام دایمی** معنی
 که آید و دایمی برای مذکور در حدیث در سوره مبارکه انبیا است و در قرآن
 مجید و و آیه شریفه هم باین نحو است لا یخزننکم الفرج الا کبریا علیکم بختنه حضرت امام حسن علیه السلام
 انفسهم خالدهون لا یخزننکم الفرج الا کبریا علیکم بختنه حضرت امام حسن علیه السلام
 کنتم لوعدهون مکنتم که تقدیم و تاخیر بسبب مناسبت باشد و یا انکه در مصحف
 این بیت علیها السلام بنموده که در حدیث باشد و اندام **کام** محمد بن یحیی عن محمد بن
 الحسن بن علی بن محمد بن اسمعیل عن صالح بن عقیبه عن عمرو بن شمر عن جابر عن
 الجعفی عن علی بن النعمان قال قال النبی صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام یا فاطمه
 قری فیما خرجت تلك الصفة ففانت فخرجت صفة فیما نزلت و عرفت یقود فاکل
 النبی صلی الله علیه و آله و آله و عقیبه و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام ثلثة عشر
 يوما ثم انما آتت رأت الحسین علیهم السلام معه عقیبه فقالت له من این لک
 هذا قال انما لک من ذل انما فانت ام ایمن فاطمه علیها السلام فقالت یا فاطمه
 اذا کان عندک ام ایمن عقیبه فاطمه و اولادها و اطفالان عند فاطمه عقیبه
 فلیس لایم ایمن منه عقیبه و فخرجت لها منه فاکل منه ام ایمن و نقدی الصفة
 فقال لها النبی صلی الله علیه و آله و آله اما لا تانک اکتبها لاکلک منها انت و ذل
 لان تقوم الناعة ثم قال اجمعی علیک السلام و الصفة عند الفرج بها فامتننا
 علیک السلام فی ما یوم **کام** محمد بن یحیی عن محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن صالح
 بن عقیبه عن عقیبه عن الجعفی عن علی بن النعمان قال قال النبی صلی الله علیه و آله و آله
 افضل من تسبیح فاطمه علیها السلام و لو کان ثقی افضل منه لعلک رسول الله ص
 صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام **شرح** مؤلف کتاب طایفه زهرا و جمل

فاطمه زهرا علیها السلام و ذریه آنحضرت و شیعه آنحضرت گیت که بگوید کرده باشد
 با ایشان که بنموده باشد از شیعه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام این غلام دایمی معنی
 که آید و دایمی برای مذکور در حدیث در سوره مبارکه انبیا است و در قرآن
 مجید و و آیه شریفه هم باین نحو است لا یخزننکم الفرج الا کبریا علیکم بختنه حضرت امام حسن علیه السلام
 انفسهم خالدهون لا یخزننکم الفرج الا کبریا علیکم بختنه حضرت امام حسن علیه السلام
 کنتم لوعدهون مکنتم که تقدیم و تاخیر بسبب مناسبت باشد و یا انکه در مصحف
 این بیت علیها السلام بنموده که در حدیث باشد و اندام کام محمد بن یحیی عن محمد بن
 الحسن بن علی بن محمد بن اسمعیل عن صالح بن عقیبه عن عمرو بن شمر عن جابر عن
 الجعفی عن علی بن النعمان قال قال النبی صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام یا فاطمه
 قری فیما خرجت تلك الصفة ففانت فخرجت صفة فیما نزلت و عرفت یقود فاکل
 النبی صلی الله علیه و آله و آله و عقیبه و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام ثلثة عشر
 يوما ثم انما آتت رأت الحسین علیهم السلام معه عقیبه فقالت له من این لک
 هذا قال انما لک من ذل انما فانت ام ایمن فاطمه علیها السلام فقالت یا فاطمه
 اذا کان عندک ام ایمن عقیبه فاطمه و اولادها و اطفالان عند فاطمه عقیبه
 فلیس لایم ایمن منه عقیبه و فخرجت لها منه فاکل منه ام ایمن و نقدی الصفة
 فقال لها النبی صلی الله علیه و آله و آله اما لا تانک اکتبها لاکلک منها انت و ذل
 لان تقوم الناعة ثم قال اجمعی علیک السلام و الصفة عند الفرج بها فامتننا
 علیک السلام فی ما یوم کام محمد بن یحیی عن محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن صالح
 بن عقیبه عن عقیبه عن الجعفی عن علی بن النعمان قال قال النبی صلی الله علیه و آله و آله
 افضل من تسبیح فاطمه علیها السلام و لو کان ثقی افضل منه لعلک رسول الله ص
 صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام شرح مؤلف کتاب طایفه زهرا و جمل

[illegible]

محل صحت میگردند که غایب معلوم فعل ماضی از باب منع است میگوید میخند یعنی عطا
بخشش نمود و با و از باب نفس و خواش بدون توقع عوض محمد مصدرا
نقل است و معنی آن تعظیم و گردان حمد و ثنای حق تعالی است صاحب قاموس
آفته سجده عظمه و الغنی علیها مثله از احوال جابر بن عبد الله است که فرموده است
بنی بصری اند و گفته اند که و حاضنه حضرت فاطمه را عبد الله است و در شرح احوال او
قبل ازین مذکور شده هرگاه خواننده رجوع بجا فرماید مولانا خلیل خزینی علیه رحمة الله
الملک الغنی در شرح کافی گفته که ام همین کبیری بود که از پدر حضرت رسول الهی
علیه و آله آنحضرت میراث رسیده بود و در بعضی نسخ کافی اسم حضرت امیر المومنین علیهم
السلام ذکر نیست ظاهر این است که در آن نام حضرت رسول الهی صلی الله علیه و آله آنحضرت با جگای
فرستاده باشند این علامه معروف میدارد که قبل ازین در شرح حدیث پست و چهارم
است که فرموده که ام همین زاده در عقیقه دار آنحضرت آنحضرت صلی الله علیه و آله است
و چون در بعضی نسخ کتاب کافی اسم مبارک حضرت امیر المومنین علیهم السلام ذکر نیست ظاهر این
است که در نسخه که مذکور نیست از قلم نسخ افتاده باشد و مؤلف کتاب علیه الرحمة
و الرضوان نیز حدیث مذکور را مذکور آن نام نامی ذکر کرده است و صحیح نیز که مقرر است
برخ نفر با اتفاق جمیع اهل سنت است فرموده حضور آنحضرت است که پنج تن آل عبا علیهم السلام
از آن تاول مینموده اند و ظاهر حدیث دلالت میکند بر اینکه بوده است صحفه در
خانه مذکور کش حزن و یا اینکه بوده است مخفی در زیر بر پوش و مانند آن یعنی
نسخه الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی علیه الرحمة در کتاب حج که کافی بنده مقرب مذکور
روایت کرده است از جابر بن عبد الله انصاری و روایت نموده است جابر آنحضرت
ام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرموده که فرمود حضرت سید محمد صلی الله علیه و آله آنحضرت

آن از کرم می باشد

201

<http://fb.com/ranajabirabbas>

فَيَا أَيُّهَا جَبْرِئِيلُ بِنَاقَةٌ مِنْ نَوْرِ الْحَيَّةِ مَدَجَّةٌ الْحَبِيبِينَ خَطَامَاهَا مِنَ اللَّوْطِ وَالْحَقِيقِ
الرَّطْبِ عَلَيْهَا رَحْلٌ مِنَ الرِّجَالِ فَتَنَالُ بَيْنَ يَدَيْهَا فَتَرَكُّهَا فَيَبْعَثُ إِلَيْهَا مَائِدَةً الْقَبْرِ
مَلَكٌ فَيَصِيرُ مِنْ عَلَى يَمِينِهَا وَيَبْعَثُ إِلَيْهَا مَائِدَةً الْقَبْرِ مَلَكٌ فَيَصِيرُ مِنْ عَلَى يَمِينِهَا
وَيَبْعَثُ إِلَيْهَا مَائِدَةً الْقَبْرِ مَلَكٌ فَيَصِيرُ مِنْ عَلَى يَمِينِهَا وَهَذَا عَلَى أَيْلِ الْبَيْتِ
فَإِذَا صَارَتْ عِنْدَ بَابِ الْحَيَّةِ تَلْعَنُ يَقُولُ اللَّهُ يَا بَيْتَ حَبِيبِي مَا الْغِنَاءُ لَكَ وَقَدْ
أَمَرْتُكَ بِالْحَيَّةِ فَقُولُ يَا بَيْتَ حَبِيبِي أَنْ يَعْرِفَ قَلْبِي فِي شَيْءٍ مِنْ هَذَا الْيَوْمِ
فَيَقُولُ اللَّهُ يَا بَيْتَ حَبِيبِي لِمَ جِئْتَ وَأَنْتَ لَمْ تَكُنْ فِي قَلْبِي حَبِيبٌ لَكَ أَوَلَمْ تَكُنْ
ذَوِيكَ حَبِيبِي قَدْ جِئْتَ بِالْحَيَّةِ قَالَ أَلَيْسَ عَلَيَّ السَّكْمُ وَاللَّهْ لِبَالِغِينَ إِلَيْكَ
الْيَوْمَ لَمْ تَكُنْ تَعْرِفُنِي وَجِئْتَ بِهَا لَمْ تَكُنْ تَعْرِفُنِي لِمَ جِئْتَ بِالْحَيَّةِ لَمْ تَكُنْ تَعْرِفُنِي
صَارَتْ بَعْدَ مَعْنَاهَا عِنْدَ بَابِ الْحَيَّةِ يَا بَيْتَ حَبِيبِي أَنْ تَلْعَنُ فَإِذَا تَلْعَنُ
فَيَقُولُ اللَّهُ يَا حَبِيبَاتِي مَا الْغِنَاءُ لَكُمْ وَقَدْ شَعَنْتُمْ فِيكُمْ فَاطِمَةُ بَيْتَ حَبِيبِي فَيَقُولُ
يَا بَيْتَ حَبِيبَاتِي أَنْ يَعْرِفَ قَلْبِي فِي شَيْءٍ مِنْ هَذَا الْيَوْمِ فَيَقُولُ اللَّهُ يَا حَبِيبَاتِي أَرَجُوا
وَأَنْظُرُوا مِنْ كِبَرِكُمْ لِحَبِيبِ فَاطِمَةَ أَنْظُرُوا مِنْ أَعْيُنِكُمْ لِحَبِيبِ فَاطِمَةَ أَنْظُرُوا مِنْ كِبَرِكُمْ
لِحَبِيبِ فَاطِمَةَ أَنْظُرُوا مِنْ سَعَاكُمْ مِنْ بَيْتٍ فِي حَبِيبِ فَاطِمَةَ أَنْظُرُوا مِنْ رَدْعِكُمْ عَنِ
فِي حَبِيبِ فَاطِمَةَ حَذَقُوا يَدَهُ وَأَدْلَوْهُ لِحَبِيبِهِ قَالَ أَلَيْسَ عَلَيَّ السَّكْمُ وَاللَّهْ لِبَالِغِينَ
فِي النَّاسِ الْأَشْيَاءُ أَوْ كَأَنَّهَا وَمَا فِي قُلُوبِهَا صَادِقَاتُ الْبَيْتِ الْكُفَرَاتِ نَادُوا لَهَا قَالُوا
اللَّهُ تَعَالَى مَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صِدِّيقِينَ فَيَقُولُونَ قُلُوبُكُمْ لَنَا كَيْفَ تَكُونُ
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ أَلَيْسَ عَلَيَّ السَّكْمُ هَهُنَا هَهُنَا سَعُوا مَا لَكُمْ وَأَنْظُرُوا
لِعَادِلَاتِ أُمَّهُنَّ وَأَنْظُرُوا لَكَ دُونَ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ مَعْنَاهَا عَنِ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ لِلْبَيْتِ فَاطِمَةَ وَاللَّهُ
اللَّهُ فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَأَمَّا سَمِيتُ

فَاطِمَةُ لِأَنَّ الْخَلْقَ قُطِبُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا **سَمِيتُ** طَائِفَةٌ مِنْ طَائِفَةِ الْعُلَمَاءِ وَكَوْنُ هَمْزٍ وَكَوْنُ
طَائِفَةٍ مِنْ صُنْدُوحٍ كَرِهَتْ أَنْ يَفْعَلَ لَهَا مَعْنَى بَرِّبَرٍ أَوْ بَرِّبَرٍ سَرَّاهُ خُودًا وَطَائِفَةٌ
وَلَعْنَتُ مَعْنَى كَيْفَ كَرُونِ وَخُضَعُ وَتَوَاضَعُ أَدْرَهَتْ وَبِهِمْ مَعْنَى هَسَتْ طَائِفَةٌ كَلَى
شَرِيفٍ لَمْ يَكُنْ فِيكُمْ مَدَجَّةٌ بَعَثْتُمْ فِيكُمْ وَفُتِحَ وَالْمَهْلُ وَفُتِحَ بَارِكْ بِقَطْعِ مَشْدُودِ وَفُتِحَ بِحَبِيبِ
اسْمُ مَفْعُولٍ بِمَعْنَى زَيْتٍ كَرْدَهُ شَدِيدٌ بِمِلَاحٍ هَسَتْ صَاحِبٌ قَامُوسُ كَفَّةِ الدِّيَابِاحِ
مَعْرِفَةُ مَعْنَى جَعْلُهُ دِيَابِاحٌ وَدِيَابِاحُ الْمَدِجَةِ الْمَرْبِيعِ بِهَيْ خَطَامٍ بِحَرَفِ مَجْمُوعٍ وَ
فُتِحَ طَائِفَةٌ بِرُؤْسِ كِتَابٍ أَوْ رُشْرُ كَوْنِهِ مُحَقِّقٌ بِقَبْضِ مِيمٍ وَكَوْنُ هَمْزٍ وَكَوْنُ
فَاطِمَةَ بِقَافٍ صِغَةً هَمْزٍ فَمِلَ وَمَعْنَى لَامِعٍ وَدُرٌّ شَدِيدٌ هَسَتْ وَجْهًا بِحَبِيبِ
كَدْرٍ وَدُرٍّ وَاقِعٌ شَدِيدٌ كَدْرٍ وَدُرٍّ حَضَرَتْ لَامٌ مَحْمُودَةٌ بِقَرْنِهَا تَمُّ بِوَدْرٍ حَالٍ
أَوَامٍ بِرُؤْسِ وَفُتِحَ وَرَادُّ أَرْزَانٍ لَامِعٌ مَشْتَقٌّ مِنَ الْخَفِّ الرَّجُلُ يَتَقَبَّحُ بِهِ أَيْ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجْهٌ
نَزْكَفَةٌ الْخَفُّ الرَّجُلُ يَتَقَبَّحُ بِهِ أَيْ لَمْ يَكُنْ بِهِ رَجُلٌ بَعَثَ رَأْمَهُ وَكَوْنُ هَمْزٍ وَكَوْنُ
شَرِّهِ كَوْنِهِ جَانِبُهُ أَرَسَ رَأْسُ كَوْنِهِ مَرَّحَانُ كَثْرَتُهُ تَيْنٌ ذَكَرَهُ أُنْدُ كَهْ
مَرُورُهُ بِرِيزَةٍ أَوْ كَوْنِهِ بَعْضِي كَفَّةً أُنْدُ كَهْ تَقَابُ جَوَاهِرُ سِتْرِ سَمِيتُ وَفُتِحَ
بِأَيْتِ وَفُتِحَ بِأَيْتِ مَارَ كَبِيرُ هَسَتْ وَدُرٌّ مِثْلُ نَاسٍ نَزْكَفَتْ هَسَتْ وَطَائِفَةٌ
كَدْرٍ وَفُتِحَ شَرِّهِ كَهْ مِثْلُ الْعَرَبِ وَالْعَجْمِ وَالتَّرَكُّ بِأَشَدِّ الْتَفَاتِ نَظَرُ كَرْدٍ بِحَبِيبِ
وَرَهَتْ وَكَرْشَتْنِ وَكَهْ بِحَبِيبِ كَرْدٍ كَوْنِهِ بَعْضِي أَرْسَتْنِ وَفُتِحَ قَوْلُ حَقِّ قَالُوا
كَدْرُ مَوْدَةٍ أَوْ سَوْزُهُ مَارَ كَهْ هُوَ وَدُرٌّ كَهْ حَضَرَتْ لَوْطُ قَالُوا يَا لَوْطُ
إِنَّا نَزَّلْنَا بِكَ لَقَدْ يَصْلِي إِلَيْكَ قَاتِرٌ بِأَهْلِكَ يَقْطَعُ مِنَ اللَّيْلِ فَيَلْعَنُ مِنْكُمْ
أَحَدُ كَفَّةً أُنْدُ كَهْ مَرَادُ أَنْتَ كَمِثْلُ كَرْدٍ وَدُرٍّ وَفُتِحَ كَهْ بِسَبِّ تَوْفِي
وَرَهَتْ أَنْ كَبِيرُ كَهْ كَهْ طِفْتُ شُدُّ وَدُرٍّ فَتَارَ الْبَيْتَ بِكَيْفِ تَوْفِي وَبَعْلٍ
مُحَمَّدٍ وَرَدَّ سِتَادُونَ رَاجِعُونَ حَضَرَتْ فَاطِمَةُ زَهْرًا عَيْنَتُمْ وَبَعْدَ أَنْ تَهَيَّجَانِ دُرٌّ

بود و اندر توقف و پستادن در آن بین مناسب مقام است ضمیمه الیه
 با صبا پرست بعد از آن محفل است که راجع بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام باشد و آن
 است که راجع بنا قاضی ضمیمه نگهنا باشد و عظیم این بیشتر است و الله اعلم
 از احوال جابر بن عبد الله انصاری قبل از این بفاصله دو حدیث مذکور شد هرگاه
 خواهند که معرفتی با احوال او حاصل نمایند رجوع بآنجا فرمایند بسی شیخ عالم کامل
 بن ابراهیم الکوفی علیه الرحمة در تفسیرش روایت کرده است بسند مذکور از حضرت
 امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند که عرض کرد جابر بن
 عبد الله انصاری بخدیست حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فدای تو شوم ای پسر
 رسول الله صلی الله علیه و آله حدیث کن مرا که بدی و فضیلت جده زکریا را که از حضرت
 فاطمه زهرا علیها السلام که هرگاه نقل کنم من آن حدیث را بکجه شیعیان خوشحال و خوشنود
 شوند ایشان بآن حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که حدیث کردی من بدرم
 از جده زکریا در حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و آنحضرت روایت نمود از حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که چون روز قیامت شود نصب نمایند
 در آن روز بکجه جمیع انبیاء و مرسلین منبرهای از نور و مبرمن بلندتر از جمیع منبرهای
 ایشان باشد در روز قیامت بعد از آن حق تعالی جل جلاله فرماید که یا محمد خطبه
 بخوان پس بخوان من خطبه که نشنیده باشد هیچک از انبیاء و مرسلین مثل آنرا
 بعد از آن بخوان از برای اوسبیا و جانشینان پیغمبران منبرهای از نور و بود
 باشد منبر آنحضرت بلندتر از جمیع منابر ایشان بعد از آن حق تعالی جل جلاله
 فرماید که یا علی خطبه بخوان پس بخوان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خطبه که نشنیده
 باشد هیچک از اوصیا و جانشینان مثل آنرا بعد از آن نصب کنند از برای
 اولاد انبیاء و مرسلین منبرهای از نور پس بوده باشد از برای دو مبرمن و دو

و بخوانند از برای جمیع
 علما و اهل علم
 در این منبر
 از نور

فرزند زاده من و دو کل بستان من در آیام زنده گانی من منبری از نور پس
 حق تعالی فرماید بایشان که خطبه بخوانید پس بخوانند حضرت امام حسن علیه السلام خطبه که
 حضرت امام حسین علیه السلام خطبه که نشنیده باشد احدی از اولاد انبیاء و مرسلین
 مثل دو خطبه آن دو حضرت را پس ندانند منادی از جانب خداوند عالمیان
 و آن منادی بوده باشد حضرت جبرئیل علیه السلام که بجاست حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
 دختر گرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و کجاست حضرت خدیجه بنت خویله
 و کجاست مریم بنت عمران و کجاست سیمه دختر زاحم و کجاست ام کلثوم مادر حضرت
 یحیی بن زکریا علی نبینا و علیها السلام پس ایشان همه برخیزند پس حق تعالی فرماید که ای
 اهل قیامت مخصوص کیت کرم بخشش در این روز پس حضرت محمد مصطفی و حضرت
 علی بن ابی طالب و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین
 که بزرگرم و بخشش مخصوص است بخداوند بکانه قهار پس حق تعالی فرماید که ای علی بن ابی طالب
 بزرگترین من که در این کرم بخشش را مخصوص حضرت محمد مصطفی و حضرت علی بن ابی طالب
 و حضرت حسن مجتبی و حضرت حسین شهید بکر بلا و حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیهم
 ای اهل قیامت زبیر ازید مبرهای خود را بجنوع تمام و بیوشانید چشمانی خود را
 پس بدست که این حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است که مکیه زد و میر و دلسوی
 بهشت خیر برشت پس مبارک حضرت جبرئیل علیه السلام بجاست حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
 ناقه از آفتاب هست که بود و بهشت دو جانب آن مرتین زربفت و بیاج بوده
 باشد افسار آن ناقه از و را دید و درخشند و ترو بر آن ناقه زنی باشد از مرغان پس
 آن ناقه بخوابد و برش روی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس حضرت فاطمه زهرا
 علیها السلام سوار شود بر آن ناقه پس بفرستد حق تعالی سحاب آن ناقه صد هزار
 ملک که بگردند در جانب رست آن ناقه که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بر آن سوار

و نفوس بسوی آن نافر حق تعالی صدهزار ملک و ملک که برودند در جانب چپ
 نافر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و نفوس حق تعالی بسوی سمت راست که برودند
 آن نافر را که سوار بشد بر آن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بر بالای بالهای خود
 نافر که بر ساندند بر پشت بر پشت بر پشت بر پشت بر پشت بر پشت بر پشت
 رسد توقفی نموده بجانب چپ و دست و عقب خود ملتفت شود حق تعالی نداند
 آنحضرت که ای دختر کرامی حبیب من حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله چه چیز است
 موجب التفات و توقف تو و تحقیق که مقرر کرده ام من بجهت تو ایمنه و اهل شوی به
 بهشت پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کند که ای پروردگار من دوست میدارم
 که معلوم شود قدر و منزلت من در پیش این روز پس حق تعالی فرماید که ای دختر حبیب
 من برگر و بجهای قیامت و نظر کن باین قیامت هر که را که بوده باشد در دل او
 دوستی از برای تو یا از برای یکی از ذریه تو دوست او را بگیر و در اهل بهشت جز
 سرشت کن حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که خدایم ای عابد سرشت کن
 حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در آن روز هر آینه بر میخیزد شعبان خود را آوده
 خود را چپ پنجه بر جوی سپند مرغ دانه نیک از میان دانه بد پس چون شین
 حضرت فاطمه زهرا علیها السلام با آنحضرت بهر بهشت جز بر پشت رسد حق تعالی
 در دل ایشان اندازد امیکه التفات نمایند پس چون ایشان توقف نموده بجانب
 چپ و دست و عقب مثل منتظران نظر کنند حق تعالی بایشان خطاب نموده
 فرماید که ای دوستان من چه چیز است جهت توقف شما و نظر کردن بجانب
 چپ و دست و عقب مثل منتظران و تحقیق که شفقت کرده است در حق شما حضرت
 فاطمه زهرا علیها السلام دختر کرامی حبیب من حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پس
 عرض نماید که ای خداوند ما دوست میداریم ما امیکه معلوم شود قدر ما در پیش این

روز پس حق تعالی فرماید که ای دوستان من برگر و دید بجهای قیامت و نظر کنید
 بهر که دوست داشته باشد شما را در و در و دنیا از برای دوستداری حضرت قائم
 زهرا علیها السلام و نظر کنید بهر که اطعام کرده باشد شما را در و در و دنیا از برای دوستی حضرت
 فاطمه زهرا علیها السلام و نظر کنید بهر که پوشانیده باشد شما را از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
 و نظر کنید بهر که آب داده باشد شما را یک شربت آب در دوستی حضرت فاطمه زهرا
 علیها السلام و نظر کنید بهر که بر کرده باشد از شما غیبت و علامتی را در دوستی
 حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس بگوید دست او را و دوش بگیرد او را بهشت بر سر
 حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که باقی مانند در میان مردمان مگر شکاک یا کافر یا
 منافق که خیر این اهلی برکت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بدون حساب و تقی
 و اهل بهشت جز بر پشت شوند پس چون شک کنند کان و کافران و منافقان
 و اهل بغیات جهنم شوند ندانند چنانچه حق تعالی در سوره مبارکه نعر فرموده فَالْكَافِرُ
مِنْ أَشْدَّ عَذَابٍ وَلَا ضَعْفٍ فِيهِ یعنی پس است از برای ما در این روز شعله کنند
 و نه دوست و دشمنی پس بگوید فَلَا تَنْفَكُوا عَنْهَا فَلَا تَنْفَكُوا عَنْهَا فَلَا تَنْفَكُوا عَنْهَا یعنی
 پس هر که بوده باشد از برای ما بازگشتی بسوی دنیا پس میباشیم ما این بار از
 حیدر مومنان حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که بهیات بهیات یعنی دور
 بسیار دورند ایشان از آن آرزوی که میکنند و ممنوعند از آنچه بطلبند و آنحضرت این
 آیه مبارکه را که در سوره انعام است تلاوت فرمودند وَلَا تَقْرَبُوا الْعَادُوا لِبَاسًا
مِمَّا تَحْتَمِلُونَ لَا تَقْرَبُوا یعنی هر که را که بر دارند لباس از دنیا هر آینه باز
 بر میگردند ایشان آنچه نمیباشد اند ایشان از آن و بدستیک ایشان هر آینه
 دروغ گو مانند یعنی دروغ میگویند در امیکه ما هر که را که بدیم دنیا میثوم از جمله
 مومنان بلکه هر که را که گردند باز از جمله کافران و منافقان و شکاکان خواهند بود

جَبِيَّةٌ لَجَعَلَكُمْ قَالَتْ مَنَهِ لَيْسَ وَأَعْمَلُ مَا أَوَّلَ لَكَ إِنْ كُنْتُ جَالِيَةً لِأَسِيرَ
 فِي هَذَا الْحَلِيلِ وَبَابُ الدَّارِ مَعْلَى وَأَنَا أُنْفِطِحُ الرُّوحِي عَنَّا وَأَنْصَرِفُ
 الْمَدَى يَكُونُ عَنْ مَنَهِ لَنَا فَإِذَا انْفُتِحَ الْبَابُ مِنْ عَرَاكَ يَخْرُجُ أَحَدٌ وَقَدْ حَلَّ عَلَى تِلْكَ جَوَابُ
 لَمْ يَرَاوُنَ حَسَنِينَ وَلَا كَثِيرِينَ وَلَا نَصْلِيَّةَ دُعُوهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ يَحْيَى فَلَمَّا
 رَأَتْهُمْ قَعَتْ إِلَيْهِمْ مَشْكُورَةً هُنَّ فَقُلْتُ يَا أَيُّهَا مَنْ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ أَمْ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ
 فَقُلْتُ يَا بَيْتَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَسْنَا مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ وَلَا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ
 وَلَا مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ جَمِيعًا عَمَّا أَتَى أَحْرَارَ مِنَ الْغُورِ الْعَيْنِ مِنْ دَارِ الْبَيْتِ أَرْسَلْنَا رَجُلًا
 إِلَيْكَ يَا بَيْتَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّا إِلَيْكَ بِشَاوَأَتٍ فَتُكْتَلَى لَنَا أَمْ هُنَّ
 الْكَبَرِيَّاتُ أَمَا أَسْمَكَ قَالَتْ أَسْمَى مَعْدُودَةٌ قُلْتُ وَلَيْسَ بِهَيْبَتٍ مَعْدُودَةٌ قَالَتْ فَكُلْتُ
 لِلْغَدَاةِ مِنَ الْأَسْوَدِ الْكَذِبِي صَاحِبِ رُؤُوسِ اللَّهِ فَقُلْتُ لِلثَّانِيَةِ مَا أَسْمَكَ قَالَتْ
 دُرَّةٌ قُلْتُ وَلَمْ يَهَيِّبْ دُرَّةٌ قَالَتْ فِي عَيْنِي بَيْتُكَ قَالَتْ فَكُلْتُ لِأَبِي ذَرِّبِ الْغَدَاةِ
 صَاحِبِ رُؤُوسِ اللَّهِ فَقُلْتُ لِلثَّالِثَةِ مَا أَسْمَكَ قَالَتْ سَلَمَى قُلْتُ وَلَيْسَ بِهَيْبَتٍ سَلَمَى
 قَالَتْ إِنَّا لَسَلَامَاتُ الْغَدَاةِ رُؤُوسِ آيِكَ رُؤُوسِ اللَّهِ قَالَتْ فَاطِمَةُ نَعَمْ أَمْ جَبِينُ
 لِي رُكْبَا أُنْفِطِحُ كَمَا تَشَاءُ لِلْحَسَنِ كُنَا نَحْنُ الْكِبَارِ أَيْضًا مِنَ الثَّلَاثِ وَأَدْنَى رُجَايَ الْمَلِكِ
 الْأَكْبَرِ فَقَالَتْ لِي يَا سَلَامَاتُ أَطْعَمَ عَلَيْكَ عَيْنِيكَ فَإِذَا كَانَ عَدَا لِحَسَنِي خَوَاهُ أَوْفَا
 عَجْمِي قَالَتْ لَمَّا قَدْ أَخَذْتُ الرَّجُلَ مِمَّا رَمَيْتُ يَجْعَلُ مِنْ أَصْحَابِ رُؤُوسِ اللَّهِ إِيَّا
 قَالِي يَا سَلَامَاتُ أَمَعَكَ مَيْكَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَتْ فَإِذَا كَانَ وَقْتُ الْأَنْدَارِ أَطْعَمْتَ عَلَيْهِ قَالَتْ
 أَمِدْ لَهُ عَجْمًا وَلَا تَوَيْ مَصْنُوعِي إِلَى بَيْتِ رُؤُوسِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَوَدِّ
 الثَّانِي فَقُلْتُ لَمَّا إِنْ أَطْعَمْتَ عَلَى مَا تَحْتَفِي بِهِ وَمَا وَعَدْتُ لَهُ عَجْمًا وَلَا تَوَيْ
 قَالَتْ يَا سَلَامَاتُ وَلَنْ يَكُونَ لَهُ عَجْمٌ وَلَا تَوَيْ وَإِنَّمَا مَوْجَلُ عَمَدِ اللَّهِ فِي دَابِ
 التَّمِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ أَبِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُنْتُ أَوْ لَمْ عُدُّوهُ وَعَيْنِيَّةُ

برده شده اند از شافعی
 و نیز از حضرت زهرا
 علیها السلام
 مع

جَبِيَّةٌ

جَبِيَّةٌ لَجَعَلَكُمْ قَالَتْ مَنَهِ لَيْسَ وَأَعْمَلُ مَا أَوَّلَ لَكَ إِنْ كُنْتُ جَالِيَةً لِأَسِيرَ
 فِي هَذَا الْحَلِيلِ وَبَابُ الدَّارِ مَعْلَى وَأَنَا أُنْفِطِحُ الرُّوحِي عَنَّا وَأَنْصَرِفُ
 الْمَدَى يَكُونُ عَنْ مَنَهِ لَنَا فَإِذَا انْفُتِحَ الْبَابُ مِنْ عَرَاكَ يَخْرُجُ أَحَدٌ وَقَدْ حَلَّ عَلَى تِلْكَ جَوَابُ
 لَمْ يَرَاوُنَ حَسَنِينَ وَلَا كَثِيرِينَ وَلَا نَصْلِيَّةَ دُعُوهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ يَحْيَى فَلَمَّا
 رَأَتْهُمْ قَعَتْ إِلَيْهِمْ مَشْكُورَةً هُنَّ فَقُلْتُ يَا أَيُّهَا مَنْ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ أَمْ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ
 فَقُلْتُ يَا بَيْتَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَسْنَا مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ وَلَا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ
 وَلَا مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ جَمِيعًا عَمَّا أَتَى أَحْرَارَ مِنَ الْغُورِ الْعَيْنِ مِنْ دَارِ الْبَيْتِ أَرْسَلْنَا رَجُلًا
 إِلَيْكَ يَا بَيْتَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّا إِلَيْكَ بِشَاوَأَتٍ فَتُكْتَلَى لَنَا أَمْ هُنَّ
 الْكَبَرِيَّاتُ أَمَا أَسْمَكَ قَالَتْ أَسْمَى مَعْدُودَةٌ قُلْتُ وَلَيْسَ بِهَيْبَتٍ مَعْدُودَةٌ قَالَتْ فَكُلْتُ
 لِلْغَدَاةِ مِنَ الْأَسْوَدِ الْكَذِبِي صَاحِبِ رُؤُوسِ اللَّهِ فَقُلْتُ لِلثَّانِيَةِ مَا أَسْمَكَ قَالَتْ
 دُرَّةٌ قُلْتُ وَلَمْ يَهَيِّبْ دُرَّةٌ قَالَتْ فِي عَيْنِي بَيْتُكَ قَالَتْ فَكُلْتُ لِأَبِي ذَرِّبِ الْغَدَاةِ
 صَاحِبِ رُؤُوسِ اللَّهِ فَقُلْتُ لِلثَّالِثَةِ مَا أَسْمَكَ قَالَتْ سَلَمَى قُلْتُ وَلَيْسَ بِهَيْبَتٍ سَلَمَى
 قَالَتْ إِنَّا لَسَلَامَاتُ الْغَدَاةِ رُؤُوسِ آيِكَ رُؤُوسِ اللَّهِ قَالَتْ فَاطِمَةُ نَعَمْ أَمْ جَبِينُ
 لِي رُكْبَا أُنْفِطِحُ كَمَا تَشَاءُ لِلْحَسَنِ كُنَا نَحْنُ الْكِبَارِ أَيْضًا مِنَ الثَّلَاثِ وَأَدْنَى رُجَايَ الْمَلِكِ
 الْأَكْبَرِ فَقَالَتْ لِي يَا سَلَامَاتُ أَطْعَمَ عَلَيْكَ عَيْنِيكَ فَإِذَا كَانَ عَدَا لِحَسَنِي خَوَاهُ أَوْفَا
 عَجْمِي قَالَتْ لَمَّا قَدْ أَخَذْتُ الرَّجُلَ مِمَّا رَمَيْتُ يَجْعَلُ مِنْ أَصْحَابِ رُؤُوسِ اللَّهِ إِيَّا
 قَالِي يَا سَلَامَاتُ أَمَعَكَ مَيْكَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَتْ فَإِذَا كَانَ وَقْتُ الْأَنْدَارِ أَطْعَمْتَ عَلَيْهِ قَالَتْ
 أَمِدْ لَهُ عَجْمًا وَلَا تَوَيْ مَصْنُوعِي إِلَى بَيْتِ رُؤُوسِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَوَدِّ
 الثَّانِي فَقُلْتُ لَمَّا إِنْ أَطْعَمْتَ عَلَى مَا تَحْتَفِي بِهِ وَمَا وَعَدْتُ لَهُ عَجْمًا وَلَا تَوَيْ
 قَالَتْ يَا سَلَامَاتُ وَلَنْ يَكُونَ لَهُ عَجْمٌ وَلَا تَوَيْ وَإِنَّمَا مَوْجَلُ عَمَدِ اللَّهِ فِي دَابِ
 التَّمِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ أَبِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُنْتُ أَوْ لَمْ عُدُّوهُ وَعَيْنِيَّةُ

[illegible]

فانك وبنا اننا انك
والكفر والما كاشا الله
فانك انك مع تلك
على الخفاء والكن
اي غير الباس

عَلَى كَيْسٍ لَيْعْنِي مَجْرَانِ حَبْرٍ رَاكُو نِدْكَ مَيِّدَةً وَأَمَّا زَيْنُ بَرَشْرٍ مَكُونِدَةً اعْجَبْتَ الْمَلَأَ
لَيْعْنِي بَسْتِ زَيْنِ مَجْرَانِ بَرَشْرٍ وَأَيْضًا اعْجَبْتَ حَبْرٍ عَامِدَةً بَرَشْرٍ لَيْعْنِي أَنْ اعْجَبَارِ
زَمَانٍ وَبَيْنَ رَجْعِي رَمَدَانِ هَسْتُ وَصَابَ قَامُوسُ كَفْتِهِ اسْتَغْجَبَانِ لَكُنَّ الْعَالِمَةُ
وَقَدْ التَّكَلَّفُ وَالْإِسْتِغْلَامَةُ وَلَوْ بَيْنَ ذِكْرِكُوهَ أَنْدَكَ عَامِدَانِ بَرَشْرِي وَبَالِغَتِ وَ
عَارِضَتِ وَأَنْ دَرِيَانِ عَرَبِ بَنْزَلِ بَحْ هَسْتُ دَرِيَانِ عَمِّ وَلَوْ بَيْنَ مَجْرَمِ بَرَزْنِ بَرَشْرٍ
بَارِطِ بَسْتِ كَوْحِ بَرَزْنِ دَرِيَانِ مَكُونِدَةً زَيْنِ سَرَشْرِ رَابَانِ وَرَجْعِ الْهَرَبِ سَطُورِ بَسْتِ الْحَبْرِ
وَزَيْنِ مَقُودِ قَدْ أَشْعَرْتِ الزَّوَادَ تَبْلَسُ الْمَلَكُوهَ عَلَى كَيْسٍ مَا يُقَالُ لَمْ تَجْعَلْ الْمَلَكُوهَ إِذَا لَيْعْنِي
وَعُصْفِي كَفْتِهِ أَنْدَكَ مَجْرَمِ شَلِّ عَصَابِ بَسْتِ كَمِي بِجَدِ زَيْنِ كَرْنَا بَرِ وَدَرِ سَرَشْرِ صَابِ قَامُوسِ
كَفْتِهِ كَمَا مَبْنِي رَانِي مَجْرَمِ كُونِدَةً وَبَرَشْرٍ كَمَا بَاقِي بَسْتِ زَيْنِ لَيْفِ حَرَامِ زَيْنِ مَجْرَمِ كُونِدَةً
أَنْتِ كَمَا وَدُورِ بَدَنِ مَبَارِكِ حَضْرَتِ فَاطِمَةَ زَهْرِ اَعْلِيَاتِمُ دَرِيَانِ مَانِدَةً بَارِ جَوَابِي
كَمَا كَرَامِ بَرَشْرِ مَبَارِكِ بَرَشْرٍ مَسْقُودِ مَبْدَأِ مَبْدَأِ وَدُورِ سَرَشْرِ رَامُوشِ مَبْدَأِ سَرِ
مَبَارِكِشِ وَاعْبُدِ وَدُورِ حَضْرَتِ تَحْسَنَانِ رَانِي مَجْرَمِ مَبَارِكِ خُوشِ مَبْدَأِ بَانِ
عَابِدِ اَوَّلِ بَدَنِ مَبَارِكِ مَسْقُودِ اِبْرَاهِيمِ دَرِيَانِ مَبْدَأِ مَبْدَأِ مَبْدَأِ مَبْدَأِ
اَوَّلِ بَارِ جَوَابِي بَرَشْرِ مَبَارِكِشِ بَرَشْرٍ مَانِدَةً بَارِ جَوَابِ اسْتَدَامِ كَفْتِ مَانِ قَوْلِ
حَضْرَتِ فَاطِمَةَ زَهْرِ اَعْلِيَاتِمُ كَمَا فَرَمُوهُ بِلِسَانِ قَوْلِهِ أَكْفَرُ لِعَالَمِشِ كَرَامِ أَنْدَكَ كَمَا كَفْتِ
مَنْبِي بَرَكُونِ وَأَنْ اسْمُ فَعْلٍ وَفِعْلٍ الْكَفْتُ لَيْعْنِي بَسْتِ كَنْ اَتَجَرَّ رَاكُو مَتَا حَبْرِي كُونِدَةً
وَيَا اَتَجَرَّ رَاكُو مَتَا حَبْرِي كُونِدَةً لَيْعْنِي كَفْتِهِ أَنْدَكَ أَنْدَكَ اسْتِفْهَامِ هَسْتُ وَوَقْفِ كَرَامِ اَنْدَكَ
بَارِطِ بَسْتِ دُكْنِ اَنْدَكَ وَبَرَانِ دُورِ قَوْلِ رَاجِعِ مَبْدَأِ وَدُورِ كَمِ مَوْلُفِ كَمِ طَارِطِ
اِلَى يَوْمِ الْحِسَابِ كَمَا فَرَمُوهُ وَوَقْلِ حَضْرَتِ فَاطِمَةَ زَهْرِ اَعْلِيَاتِمُ كَمَا فَرَمُوهُ بِلِسَانِ كَفْتِ
لَيْعْنِي مَبْدَأِ هَسْتُ أَنْدَكَ اَسْلُفَتِ كَرَامِ نَبْدَةَ مَجْرَمِ هَسْتُ جَوهرِي كَفْتِهِ الشَّكْرُ مَبْدَأِ
الْمَعْرِفَةِ وَبَالِغَتِ وَوَقْلِ كَفْتِ كَمِ مَبْدَأِ اَتَجَرَّ رَاكُو مَتَا حَبْرِي كُونِدَةً وَرَجْعِ الْهَرَبِ سَطُورِ

[illegible]

فرمانک خنک نماند است در مهل و سبب نماند و هر دو آن اقرب بلفظ خنک است
که چرخ خنک ز میخانه اند معریش خنک نماند و در هر ش آنست که مراد از خنک آن مان
خنک نیست بلکه نمانست که ماضی آنرا میخاسته اند بنویسند محتاج بنا بر خویش با آن
نبوده و مراد از آن بوده با بچین نیز که در مذمت نقل نموده آنست که آنرا با بچین
بزرندش نان شکر می که حال معلول است و بچین که مشابیه بجز مایه داشته چنانکه این
بسیه مرغ و بزرگتر از آن با بغل نیز میزند و در اسفار با خود میبرد مخصوصا در سفر که غلظه
و در نیزه متفرق که در میان ضرور و اکثر علاج محتاج بآنها و حال نیز بکلمات در آن راه تبلیغ
و در اربعه حجاج است البته محرم است تا میزند و دو آنست میکند و خنک نموده با خود
همرا میزند و در فرمانک مطلوب است که بکلمات با قول مفتوح ثانی زده و سین مفتوح
نوعی از نان باشد که آنرا میجو بریده بزند و در بر سیمان کشند و مسافران و بزرگوار
توشه بردارند سبحان الله گفته شود و نیز بکلمات و طبله بجا زده بعد از آن که بدین اجازه چون
سفر چهارگزین و و اینها سخن آنکه در سلمان دلالت میکند بر اینکه بوده باشد مغرب
خنک آن جوهری نقل کرده است که گفته است شاعر عرب یا حنک الکحل الکحل الکحل الکحل الکحل
و خنک آن مع سبب معقول ظاهر از شعر مذکور است که عرب نیز خنک بدون جیم
میگوید بنا بر علیه ممکن است که بوده باشد جیم در قول حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که فرمود
خنک نماند که کاف خطاب علمای نقل نموده اند که جیم در وقت قومی از زمین نیزه که کاف
خطاب است و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز آن کلمه فرموده و خطاب بجیم نموده
و چون خنک نان کلمه است که اصل آن فایم است رساند آن سلمان علیه السلام
و الزهوان منبسط تمام دارد و معجم و بوده باشد آن در اصل حدیث بی الف و لام
و الله اعلم جفت صیغه منفرد ذکر خنک است از راضی و مراد از خنک در اینجا ترک
ملازمست و کردن در ریت چنانچه در باب تلاوت قرآن مجید و در حدیث واضح شده

در سینه آن میرد و او پیر را جوهری گفته که عجده مرد عجم نفع عین و جسم است در
هر دو مثل فصبه و فصب و عوام بگویند عجم بگویند جود در لغت عرب
گوید که را گویند صاحب قاموس گفته است که اسم گویند ما بین مکلفه و مدنیتره
اسم گویند در شام و گویند در جانب رست بیت المقدس و گویای دیگر است
در برابر بیت المقدس که قبر هر ن برادر موسی علی نبیا و علیهم السلام است سرق نفع را
معه و نشد مد فاف پوست نازکی را گویند که نوشته شود و در آن چیزی و مطلقا نگویند
و محیفه عید را نیز گویند و کسره را نیز لغتی است در آن صاحب مجمع البحرین ذکر کرده است
که بعضی از قرآن مجید را نیز در قرآن مجید قرائت کرده اند حی بکر و نفع عارمله و سکن
با حی بکر معنی اکرام و انعام و سرور و جمال و هیبت بگویند لوت ین ذکر کرده اند و بعضی علم
و عالم و صالح نیز نقل کرده اند و از این معنی اخبار که در قرآن مجید و احادیث
شریف واقع شده یعنی علما و صالحین طبری علیه الرحمة و تفسیر مجمع البیان
مورد است که میرد گفته است میگویند هر کوه را طور و هر کاه الطور بالف لام
گویند پس را در آن کوه معین معلوم است و نق بوسیت که نوشته شود در آن
و پس آن از همان و در خندکی است و کتاب سود دعنی کتوب و آن کتاب
اتجانیست که نوشته است از اشیای عالمی از برای علامه در آسمان بخوانند و آن
کتاب را که شده است و آنچه را که خوانده شد تا روز قیامت و بعضی گفته اند که کتاب
سود دعنی که در روز مبارک طور آفش شده قرآن مجید است که نوشته شده است
در نزد خداوند عالمیان در لوح محفوظ و مراد از سود دعنی لوح محفوظ است و بعضی
گفته اند که مراد از آن صحیف اعمال جبار است و بعضی گفته اند که مراد توره حضرت
موسی علیه السلام است که نوشته بود و در لوحی عالمی از برای حضرت
علیه السلام در تفسیر علی بن ابی ترسیم علیه الرحمة روایت کرده است که طور دعنی لوح

قصیدہ

<http://fb.com/ranajabirabbas>

فرمودند که بی در شب گذشته آورده اند بجهت آنحضرت گفت سلمان علیه السلام
 و آن جوان که پس من دو آن شده بودی منزل منو حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
 از قبل دویدن شتر چون بجای نه منوره آنحضرت رسیدیم دیدیم که آنحضرت نشسته
 و پارچه عبا بر خود گرفته که اگر میبایست آن سر منورین را ساق مبارکش بنمودارند
 و اگر میبایست ساق مبارکش را بر سر منورین نشاندند پس چون نظر مبارک آنحضرت
 بمن افتاد و متعجب بر سر کشید بعد از آن فرمود که ای سلمان حرکت آمدن بنزد من
 کردی بعد از وفات پدر علی بعد از من عرض کردم که ای محبوب من آیا
 من هرگز ترک خدمت و زیارت شما ننهیم آنحضرت فرمودند که پس چه مانع
 تو بود نشین و ضبط کن و بکنند آنچه را که میگویم از برای تو بدرستی من نشسته
 بودم شب گذشته در آن مجلس و مکان و در خانه بسته بود و من متعجب بودم و در آن
 وحی الهی از ما و بر کشتن ملائکه مقررین از منزل ما پس ناگاه دیدم که در کتاف او نشسته
 بدون اینکه بخشد یا آنرا احدی پس داخل شد نیز دین سه دختر که بویده اند بنشیند کنار
 بچین و جمال ایشان و نه مثل شکل ایشان و نه درخشندگی روی ایشان و نه
 پاکیزه تر از بوی ایشان پس چون من دیدم این را بر خاستم بسوی ایشان
 در حالیکه که نشناخته بودم مرا ایشان را پس گفتم که قسم میدهم شما را بچیز پدر
 عالم بعد از من که شما از اهل مکة معظمه اید یا از اهل مدینه مرقوم پس گفتند ایشان در جواب
 که ای دختر کرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نیستیم ما از اهل مکة معظمه و نه
 از اهل مدینه مرقوم و نه از اهل کتب روی زمین بلکه بدرستی که هستیم ما دختران از
 جمله جوارحین از در پستیم فرستاده است ما را خداوند عزت و جلال بسوی تو
 ای دختر کرامی حضرت محمد مصطفی بدرستی که ما مشتاق بودیم بسوی تو پس گفتم
 من بیک از ایشان که گمان میکردم که او بزرگتر است در سن و سال که چیت

نام تو او در جواب گفت که نام من معذومه است من گفتم که چرا نامیده اند ترا
 معذومه او گفت بجهت آنکه آفریده شده ام من از برای معذادین الایم و الایم
 صحابه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفتم بدو ماین که نام تو چیست او گفت
 که نام من ذره است من گفتم که چرا نامیده شده تو ذره و حال آنکه در نظر من بزرگت
 قدر و شرف تو او گفت که نامیده شدن من بذر بجهت آنست که آفریده شده ام
 بجهت ابو ذر غفاری صحابه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفتم لبو ماین که نام
 تو چیست او گفت که نام من سلمی است گفتم مین که چرا نامیده شده تو سلمی او گفت
 بجهت آنکه مخلوق شده ام من از برای سلمان فارسی غلام آزاد کرده پدر علی بعد از
 تو حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آنحضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند که پس چه و آن بود
 آن جوارحین از برای من طبی در نهایت صفای مانند ناهنای شکر می بزرگ تو نشسته
 راه سفید تر از برف و خوشتر از مشک او فریب آنحضرت فرمودند از برای من
 که ای سلمان افطار کن بران طبیب شب پس چون خدا شود دانه خرمایی ترا بجهت
 من مبارک و یا اینکه فرمودند که دانه از برای من مبارک تر دید از او است که سلمان
 که پس من گفتم آن طبیب را پس گفتیم بجای از احمی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 مگر اینکه گفتند ایشان من که ای سلمان آیا همراه تو هست مشک گفتم بل پس چون
 وقت افطار شد افطار کردم من بر آن طبیب بنافتم از برای آن دانه و نه
 تخم خرمایی پس رفتم بخدمت دختر کرامی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در روز
 دوم یعنی فردای آن روز چنانچه آنحضرت تفرموده بود و عرض کردم خدمت آنحضرت
 که بدرستی که افطار کردم من بر آن تخم که عطا کردید شما من آنرا بنافتم و در آن دانه
 مطلق و نه دانه خرمایی آنحضرت علیه السلام فرمودند که ای سلمان بنشین از برای آن
 دانه و نه دانه خرمایی و بدرستی که آن میوه در جنت خرمایست که غرس نموده است

[illegible]

که این

که البته آموختم من انرا به بیشتر از هزار کس از اهل اندیشه شرف و مکلفه از جمعی
در ایشان بود از این پس جمیع ایشان محبت یافتند بسبب خواندن این دعا
از آن مرضی که داشتند با آن عذو نه عالمان ^{معه} **بچه** معروف احوال سلمان علیه
الرحمة و الرضوان جنت از دیاد اعیان و کمال ایمان مومنان است هر چند که این
کتاب کجایش ذکر انرا مفصل اندازد و بجهان اجمال بقیماتش تموضع میدارد و سنان
فارسی غلام آزاد کرد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و صحبه بود و گویند او
ابو عبد الله است و عبادت قدر او زیاده از حد و حساب است شیخ طوسی علیه
الرحمة در کتاب رجال ذکر کرده است که او اول ارکان اربعه است و احادیث
کثیره در فضایل او واقع شده از جمله حدیثی است که روایت کرده است از شیخ فقیه
علیه الرحمه در کتاب کمال الدین و انعام النعمه از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که گفت
فرمودند که خبر دادیم پدر بزرگوارم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بدینست که
موسی از روزی نشسته بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ابوذریه و جعفر
از قریش در نزد قبر منور حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس فرمود حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فارسی که یا ابا عبد الله آیا خبر میدی ما را با قول حالت که چگونه بود
آن پس گفت سلمان که قسم بخورم که عالمان یا امیر المؤمنین یا اگر غیر از تو
دیگری میبرد یا خبر میدادم باو بدینست که بوم من مروی از اهل شیره از اهل
و معانان و بسیار عزیز و گرامی بوم من در نزد پدر و مادرم در روز عیدی
با پدرم میگردیدم بهر موعده رسیدم شنیدم صدای زردی که در آن صوفی میخواند
که انهم ذلک لا اله الا الله و انک عینی روح الله و انک محمد حبیب الله
پس چون نام حضرت محمد صلی الله علیه و آله را شنیدم حاجت حضرت برکشت
و خون من فرو رفت بر تنه که گوارانود بر من آب و طعم مادرم من گفت که ای پسر

سیدان و سید علی

چرا سجدہ مکرودی لموزر مطلع آفتاب را پس من مکارہ کردم با او تا اینکه ساکت شد
 و چون برگشتم بجای خود دیدم نوشته که او بخندیده اند از خف خانه ما درم کفتم
 که این نوشته خیرست ما درم بمن گفت که ای روزبه بدرستی که برگردیدیم ما
 از حیدرکاه دیدیم این کتاب که او بخندیده است در آنجا تو روزی و نیز آن دوست
 مزن بآن که اگر بروی تو نیز دیک آن تحقیق که میگوید بدست تو را پس صبر کردم
 تا اینکه شب شد و بدر و ما درم بخواب رفتیم و آن نوشته را بر
 داشتیم پس دیدم که نوشته است در آن بخت عربی بسم الله الرحمن الرحیم
 این حدیث از جانب خداوند عالمیان بسوی آدم علیه السلام بدرستی که من
 خواهم آفریدار شست تو بخیری که نام او محمد است امر کند مرا تا به بهترین اخلاق
 و نیکو کند از پرستش تا آن ای روزبه برو نیز وصی حضرت عیسی علیه السلام پس این
 بیار خدایان و عالمیان و مرگ کن خدای مجوس آتش پرست را پس از دیدم
 من از آن و زیاده شد محبت من و بدر و ما درم بحال من مطلع شدند و مرا گفت
 بچای عقیقی انداختند و گفتند من که هرگاه بر بخردی از آنچه اراده کردی میکنم ما تو را
 من گفتم که آنچه خواهید با من بکنید بدرستی که دوستی حضرت محمد صلی الله علیه و آله
 بدرعبر و در سینه من کفست سلمان که قسم بخورند عالمیان که من شیش از
 خواندن آن نوشته عربی را نمیدانم و تحقیق که افهام و علام نمود حق تعالی
 بمن هر بیت از آن و از پس ما ندانم آن چاه و هر روز قرص مان کوچکی از ربی
 من بآن چاه می انداختند پس چون ما ندانم من در چاه بطول کشید دست یابی
 آسمان برداشتم و بدر کاه قاضی الحجاب عرض کردم که ای خداوند من در سینه
 تو دوستی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و وصی او را بدل من انداختی پس
 سوال میکنم از درگاه تو بختی آنقدرت که بزودی فرج بمن کر هست زمانی و بمن بخت

عطا کنی هنوز از دعا فارغ نشده بودم که مرد سفید پوشی نذر من آمد و گفت
 ای روزبه برخیز و بدست من چسبید و مرا بدر صومعه آورد و من میکنم که نمیدانم
 ان لا اله الا الله و انك عني ربح الله و انك محمد حبيب الله پس از بالای
 آن دیر راهب صاحب دیر بمن نگاه کرد و گفت که تویی روزبه من گفتم که علی و بر
 گفت که بیا بالا و بر در منزل خودش و من تا دو سال در خدمت او بودم بعد از آن
 گفت آن دیرانی بمن که بدرستی که اجل من رسیده است و من از دنیا رحلت
 خواهم کردم و من گفتم که مرا بکمی سپاری او گفت نمیدانم کسی را که قایل باشد بآنچه من میگویم
 مگر راهبی که در آن طایفه میباشد پس چون نجیست او سی سلام مرا با و برسان و این
 لوح را با و بده پس چون آن راهب نوشت من او را غسل دادم و کفن کردم و دفن
 نمودم و آن لوح را برداشتم باطلای که رفتم و خود را بآن صومعه رسانیدم و میکنم
 ان لا اله الا الله و انك عني ربح الله و انك محمد حبيب الله پس چون
 آن دیرانی بعد ای مرا شنید از دیر بمن نگاه کرد و گفت تویی روزبه من گفتم علی
 گفت که بالا بیا پس من بآن دیر رفتم و تا دو سال در خدمت او بودم بعد از آن
 که بدرستی که اجل من رسیده است و من از دنیا رحلت خواهم کرد پس من گفتم
 که مرا بکمی سپاری او گفت من نمیدانم احدی را که بگوید آنچه را که من میگویم مگر راهبی
 که در سینه ریخته است پس چون نجیست او سی سلام مرا با و برسان و این لوح را
 او نامی چون او دفن شد من او را غسل دادم و کفن کردم و دفن نمودم و آن لوح را
 برداشتم خود را در صومعه رسانیدم و میکنم ان لا اله الا الله و انك عني ربح الله و انك محمد حبيب الله پس
 و انك عني ربح الله و انك محمد حبيب الله پس کلاه و دیرانی بخت که تویی
 روزبه من گفتم علی گفت بالا بیا پس من بالا رفتم و دو سال در خدمت او
 بودم پس چون اجل او نیز دیک شد گفت که بدرستی که من از دنیا رحلت میکنم من

کفتم که یک بسیاری مرا او کفتم که بنده آنم کسی را در دنیا که بگوید آنچه را که من میگویم
 و بدستیک حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را ولادت سر بر حادش
 نزد یکت پس چون بخندست آنحضرت رسی سلام مرا بجهت آنحضرت رسان
 و این لوح را با آنحضرت بدو چون او فوت شد من اورا غسل دادم و کفن کردم و
 فن نمودم و آن لوح را برداشتم و روزی ششم و هجری رقیق را دادم و باین
 کفتم که شما این آب و نان دهید و من خدمت کردی شما کنم ایشان گفته چنین
 باشد پس چون خواستند که چیزی بخورند که میفند بر اگر فند دستند و آنرا آنقدر
 زدند که مردند از آن آنرا بختند و کباب کردند و من از خود آنرا بختند
 نمودم ایشان من گفتند که بخور من کفتم که نه بر سبک من در هب و بر این
 گوشت بخورند پس ایشان مرا از آنقدر که نزدیک بود بکشند پس بعضی از
 ایشان گفتند که دست از زبون او بدار و تا اینکه بیاید شراب پس
 بدستیک او شراب بنخورد پس چون شراب بجهت ایشان آوردند من گفتند
 که شراب بخور من کفتم که بدستیک من مرد و بر اینم و در اینان شراب بنخوردند
 پس مرا گرفتند و بستند و او را کشتن من نمودند من کفتم که اینجا عزیمت
 و کشید مرا پس بدستیک من اقرار میکنم بدستیک از برای شما پس بخامی یکی
 از ایشان اقرار کردم و او را و مرا و فرزند بر دیو دی سبید در هم و آن
 مرد دیو ای بعد از رفتن من از من احوال پرسید من کفتم که من کنای میکرده
 بودم مگر اینکه دوست میدارم حضرت محمد و وصی آنحضرت را پس گفت آنرا
 بیو دی که بدستیک من بسیار دشمن دارم تو را و حضرت محمد صلی الله علیه و آله را
 پس آنرا دیو دی بسرو آورد و مرا از خانه اش و در در خانه او قل عظیمی کسر
 بود و کفتم بخند قسم ای روزبه اگر کشی تو شب تمام این قل عظیم خاکستر از اینجا

البته میگویم من نور اومن تمام آن شب بکشیدن آن خاکستر استغال نمودم
 و چون بسیار خسته و مانده شدم و عاجز شدم دست بسوی آسمان برداشتم
 و بزرگاه قاضی الحاکمات عرض کردم که ای پروردگار من بدر سبک تو نوحشت
 حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و وصی آنحضرت را بدل من انداختی پس قال
 میکنم از درگاه تو بقی آنحضرت که بزود فوج من که هست فرمائی و مرا بجات خیر
 عطا کنی پس حق تعالی قدرت کامله اش باو را فرستاد که آن قل عظیم خاکستر را
 از کنش کشد بکافی که بیو دی گفته بود که داشت پس چون مسج شد و نظر بوی
 بآن قل عظیم خاکستر افتاد که جمیع آن نقل گشته من گفت که ای روزبه تو ساحر
 بوده و من نمیدانستم ام لبالب باید که من نور اومن قریب بروم کنم که با
 هلاک و کمره وانی اهل لڑا پس مرا از آنجا بیرون آورد و وزن سلیمه فروخت
 و آنرا مرا بسیار دوست میداشت و آن زن باغی داشت و من گفت که این
 باغ از تو باشد بخور از آن هر قدر که خواهی و بخش و صدق کن بهر که خواهی و من
 در آن باغ آنقدر که حق تعالی خواسته بود ماندم پس روزی من در آن باغ بودم
 دیدم که صفت لغز می آید و بر سر ایشان سایه انداخته است من در پیش خود
 گفتم که البته عجب در میان این صفت لغز هست پس آمدند ایشان تا اینکه داخل شدند
 بآن باغ و آن ابر میگردید همراه ایشان پس چون داخل شدند بودند ایشان
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ابوذر و مقداد و جابر
 ابی طالب و حمزه بن عبد المطلب و زید بن عارثه پس بخوردند ایشان از خرماهای
 صنایع درخت خرما و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله میفرمود بایشان که
 بخورید از خرماهای نابو و صنایع میگوشت و صنایع میکند مال مردم را پس من نیز
 ماندم رفتم و باو گفتم که ای عاقون من بخش من یک طبق از رطب خانوتم

گفت که گشتیم به پیش طبع از لب لبس من آدم و کلبه طبع لب بر داشتیم
 و در پیش خود گفتیم که اگر حضرت پیغمبر گرامی این اشیاء است پس بدرستی که او
 پیغمبر و مقتدی را و میل میفرماید از هر یک پس الطبع خرم را آوردیم و در پیش روی
 آنحضرت که گشتیم و گفتیم که بدرستی که این حدیث است پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه
 فرمود بایشان که بخورید و آنحضرت و حضرت امیر المؤمنین و عقیل و حمزه و دست بآن
 دراز نمودند و پس فرمودند و آنحضرت بزرگوار فرمود که بخور پس خوردند از آن
 آن نه نفر دیگر من در پیش خود گفتیم که این یک علامت و نشان نبوت است باز
 نیز ما تو نم رفتیم و با و گفتیم که کلبه طبع و کلبه طبع علی فرما تو نم گفت که از
 برای نوبت گشتن طبع لب لبس من آدم و کلبه طبع لب بر داشتیم
 و بعد از آنحضرت آوردیم و در پیش روی آنحضرت بزرگوار گشتیم و عرض کردیم
 که این بود است پس آنحضرت مبارک خود را بجا نب آن طبع دراز کرد
 گفت بسم الله بخورید پس جمیع آن هفت نفر دست بآن طبع دراز کردند
 و از آن لب میل فرمودند پس من در پیش خود گفتیم که این نیز علامت و نشان
 پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله است پس من بجا نبی است آنحضرت آمده بخورید
 و نظاره می کردیم آنحضرت و می گفتیم که ای روز بزرگوار نبوت را بجا می من
 عرض کردیم که بی لب آنحضرت را ده ای مبارک از دوش کشید و مهر نبوت درینا
 دو دوشش منور آنحضرت نمایان شد و بر آن روئیده بود و چون این آرا مشاهده
 کردم بیای مبارک آنحضرت افتادم و قدم مبارکش را بوسیدم پس آنحضرت
 بمن فرمود که ای روز بزرگوار این دوش که خاتون نوبت و کلبه با و که حضرت
 محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله که فرمود با این علام را لب من نیز خاتونم فرم
 و ما و گفتیم که ای خاتون من بدرستی که حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله

میفرماید تنو که بفروش با این غلام را خاتونم گفت که کلبه با و که میفرموشم او را ما
 بیکار صد درخت خرما که پخته باشد و دست درخت آن خرمای زرد و دود
 درخت دیگر خرمای سبز پس من آدم و کلبه او گفته بودیم آنحضرت عرض
 کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که چه سهل و آسان است آنچه خواسته
 او پس فرمودند که بر خرمای علی و جمع کن این دانه های خرمای را بعد از این حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام آن دانه را جمع کرد و آنحضرت آنها را کاشت و آنحضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که آب برده بآن دانه های حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 آب بر آنها ریخت و هنوز با خمر رسیده بود که درختهای خرمای سبز و بلند شدند و با
 آور گشت پس آنحضرت فرمود که بنزد آن زن برو و بگو که حضرت محمد بن عبد الله
 میگوید که صاحب تو آنرا که خواسته بودی و تسلیم ما کن آنرا که ما میخواهیم من نیز
 آن زن رفتم و میام آنحضرت را رسانیدم پس آن زن پروان آمد و درختهای سبز
 خرما نظر کرد گفت بجز قسم که میفرموشم تو را با و کلبه یکبار صد درخت که در شام
 جمیع آن پس حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد و بر و بال مبارک خود را بر آن درختها
 مالید پس کردید جمیع آنها خرمای را و پس آنحضرت فرمودند بمن که برو بنزد آن
 زن و بگو که بدرستی که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله میفرماید که صاحب تو آنرا
 که خواسته بودی و بده با آنرا که میخواهیم ما پس من نیز آن زن رفتم و آنچه
 آنحضرت فرموده بود با و گفتیم آن زن در جواب بمن گفت که بجز قسم که گفتم
 از این درختها بهتر است در نزد من نه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و از تو پس
 من در جواب او گفتم که بجز قسم که یک روز در خدمت من سر سعادت
 آنحضرت بودی و در نزد من بهتر است از تو و از جمیع مال و اسباب تو پس حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا گرفت و آزاد کرد و نام مرا اسمان گذاشت

شیخ فقیه علیه الرحمه گفته است که نام مسلمان روزیبه و نام پدرش حبیب و آن بود
 در آن زمان بمطالع آفتاب سجده کرده بود و همیشه بود سجده او بجهت خداوند عالیا
 و عظیم که امر شده بود او بآن چون شرفی بود و او سجده میکرد بقبله شرقی خود
 و بر و نمازش می پنداشتند که او سجده میکند بمطالع آفتاب را مثل ایشان و بود
 مسلمان و منی و منی حضرت عیسی علیه السلام در ساندن آن لوح بحضرت پیغمبر صلی
 علیه و آله که منتهی شده بود بحضرت وصیت و نام آخر او سیای حضرت عیسی
 علیه السلام آبی بود و او را بر دهنه می کشید و بعضی گفته اند که آخر او سیای حضرت
 عیسی علیه السلام ابوطالب است و جهت استنباه انت که بر سیدنا حضرت
 امیرالمؤمنین علیه السلام از آخر او سیای حضرت عیسی علیه السلام اخذ فرمودند که
 ابی بقیع غمره و فتح با یک قطعه دم آنرا تبخیر ابی بقیع غمره و کسر با خوانده است
 نموده اند در کتاب قصص الانبیاء روایت کرده است که مسلمان از اهل
 بوده از قریبه که نام آن جی است و پدرش نزاع در قریه مذکوره و بر بدست
 آتش پرست بوده چون مسلمان بدست نصاری را اختیار نمود بعد از آن
 و حبس پدر فرار بشام نمود و در شام نیز داخل نصاری هفت ماه حبس
 و در نزد او ماند و چون اسقف صاحب کینه نوشت و در میان تهنیت او حاضر
 شدند مسلمان بشان خبر داد که این مرد بسیار بد و بدکار بود و نژاد است و
 مقدمات را که بداربست تحقیق نمیداد و همه را بجهت خود جمع و ذخیره می نمود و
 او را بر و مان نشان داد چون گفتند مفت خیم حمله از زر طلا بود پس مردم
 میت اسقف را از کلوک کشیدند و آنرا اسک باریان نمودند و مرد دیگر را
 سجای او نصب کردند و این مرد بسیار خوب و فاضل و زاهد بود و مسلمان
 و نزد او بود و وفات آن راهب رسید مسلمان را براهی که در مصل میبود

وصیت نمود مسلمان بمصل رفته در نزد آن راهب بود چون وقت حلت راهب رسید
 رسید مسلمان را اشاره براهی که در نصیبین بود و نمود مسلمان نزد او آمده تا وقت
 در نزد آن راهب بود و او در حین قیامت او را براهی که در غمره ارض روم میبود
 نمود و مسلمان حسب الوصیه بمغریه آمده و نزد آن راهب میبود و وقت وفات
 آن راهب شد مسلمان باو گفت که مرا یک سیاری او گفت که من بجای کان ندارم و لیکن
 ظهور حضرت پیغمبر آخر الزمان نزدیک شده آثار و علامات آنحضرت را بجهت مسلمانان
 نمود و مسلمان را بجهت حرمین اشاره نمود و مسلمان حسب الوصیه او عازم جانب
 مکة معظمه و مدینه منوره شد و در آن راهب بنده بندگی گرفتار گشته تا اینکه خدمت حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله سرافرازش و جمعی کثیر از علمای فاضله و عاقله موفیق اخذ شد
 و ذکر کرده اند که مسلمان از اهل اصفهان از قریه آراچی گویند بوده و از حدیث طویلی که
 در کتاب فرائض الطریق مذکور است معلوم میشود که در وقتی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از
 مکة معظمه مدینه منوره هجرت نمود چون بقبا رسید در آنجا توقف فرمود تا اینکه حضرت
 امیرالمؤمنین علیه السلام باحضرت تعلق شود و با اتفاق آنحضرت داخل مدینه منوره شدند در
 وقت توقف آنحضرت در قبا مسلمان خدمت آنحضرت مشرف شد آنحضرت
 مسلمان را خبر داده آزاد کرد و در کتاب روضه الواعظین روایت شده است از حضرت امام
 جعفر ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند که ایمان ده در بدست
 مقداد و در جبهه ششم و او در مدینه و مسلمان در درجه دهم است و از حدیث ابن
 عباس روایت کرده است که او گفت که من دیدم در خواب مسلمان فارسی را و او
 گفت که تو بی مسلمان مسلمان گفت که بی منم مسلمان پس من گفتم ما که آیا نبود بی تو
 غلام آزاد کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله او گفت که بی من همان مسلمان غلام
 آزاد کرد آنحضرت من دیدم که تاجی از بافت سرخ در سراسر است و انواع زیور و جواهر

رکنی که بهشت خیر برشت در بر اوست پس گفتیم ما که ای سلمان عطا فرموده
 خداوند عز و جل تو این منزلت نیک را سلمان گفت که علی پس من با و ختم که ای سلمان
 چه خبر با یافعی در درگاه آبی و در بهشت خیر برشت افضل اعمال بعد از ایمان بخداوند
 عالمیان و خیر است رسول الله صلی الله علیه و آله و آل و ائمه و انصاف گفت که نیت
 در درگاه آبی و نه در بهشت خیر برشت بعد از ایمان بخداوند عالمیان
 و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی که بوده بهشت افضل از دوستی حضرت علی بن
 ابی طالب علیه السلام و گفت که با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که هر سیکه
 بهشت خیر برشت مشتاق بهشت بسوی سلمان از اشتیاق سلمان بسوی آن
 و در سیکه خیر بهشت خیر برشت بدیدار سلمان زیاده تر است از عشق سلمان
 بهشت و شیخ محمد کشتی علیه الرحمه روایت کرده است از حضرت امام کبیر ناطق جعفر بن
 محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند که سلمان ادرک کرده بود علم اول و علم
 آخر را و او در بابی بود که تمام نشود و از جمله اهل بیت نبوت و رسالت بود و علم او
 بر همه بود که روزی که داشت برای بر لعین در میان جمعی و گفت ما که تیر بر زنده او
 عالمیان و تو بد کن بدرگاه آبی از آنچه کردی در میان خانه است و شب اینرا گفت
 و گذشت و آنچه با بی بر گفتند که سلمان تو حرف چینی گفت و تو او را دفع کردی
 آملون گفت که خبر داد و مرا سلمان بخیر کی که مطلع نبود آن مکر خداوند عالمیان
 ایضا در کتاب مذکور از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که ابوذر
 علیه الرحمه روزی بخانه سلمان آمد سلمان دیکه آویخته و طنجی میخورد ابوذر و سلمان
 بزرگ حدیث مشغول شدند ناگاه دیکه سلمان سرنگون گشته افتاد بخوبی که
 سر دیکه بر زمین چسبید و هیچ جز از گوشت و مرق آن بر زمین نریخت ابوذر
 از مشاهده آن امر غریب بسیار متعجب گشت سلمان دیکه بر داشت و بجای اول

در بالای آتش گذاشت و با ابوذر مشغول صحبت شد در آن بین باز دیکه سرنگون
 شد و هیچ جز از گوشت و مرق آن بر زمین نریخت ابوذر از مشاهده آن امر غریب
 اینتر متعجب گشت و برخاسته از خانه سلمان نرسد که متعجبیرون آمد در خانه
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با و رسید پس چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ابوذر را
 دید با و گفت که ای ابوذر چه خبر داشت آن شد که بیرون آمدی از خانه سلمان و چه
 خبر سبب ترس و فرج تو شد ابوذر بخدمت آنحضرت حاضر کرد که با امیر المؤمنین
 دیدم من سلمان را که در چنین چنین لب لبوب که دم من از آن حضرت میزد
 علیه السلام فرمود که ای ابوذر بدر سیکه سلمان هرگاه بگوید تو آنچه را که میداند
 البته خالی گفت که خدا بام از گوشه سلمان از ای ابوذر بدان بدر سیکه سلمان
 باب الله است در زمان هر که بشناسد او را مؤمن است و هر که نشناسد او را کافر است
 و بدر سیکه سلمان از جمله اهل بیت رسالت و عصمت است شیخ مفید علیه الرحمه
 در کتاب اخصاص روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت
 فرمودند که سلمان دیکه آویخته و طنجی میخورد ابوذر علیه الرحمه داخل شد بر او در وقت
 دیکه سرنگون افتاد و هیچ جز از آن نریخت سلمان آنرا باز بر سر آتش گذاشت بار
 دیگر آن دیکه سرنگون شد و هیچ جز از آن نریخت باز سلمان آنرا بر داشت و بهر
 آتش گذاشت ابوذر بر نهفت و بهر جهت تمام بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 آمد و سینه ابوذر تنگ شده بود از مشاهده آنچه دیده بود و سلمان نیز از عجب
 ابوذر می آمد چون بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسیدند آنحضرت را و سلمان
 کرد و فرمود که ای ابا عبد الله نرمی و مدارا کن با سبب یعنی آنچه در حوصله او
 نمیکند ما و اظهار را و شما رکن احادیث بسیار و دلالت میکند بر کثرت علم و فضل
 سلمان و او عالم علوم غریبه بوده و علم ملایما و منایا و جمیع علوم اولین و آخرین را را

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 گرفته

حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام اور قابل تعلیم علوم مخفیہ
میدانستہ تعلیم او منبوءہ اند شیخ مفید علیہ الرحمہ در کتاب اخلاص روایت
کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام که آنحضرت فرمودند که بدرستی که سلمان
علیه الرحمہ و الزکوان میدانست هم اعظم حق تعالی با آنکه کتاب الهی شیخ روایت
شده است از حضرت امام جعفر بن محمد القاسم علیہ السلام که آنحضرت فرمودند که آنحضرت
امیر المؤمنین علیہ السلام محبت بود و سلمان فارسی محبت بود راوی عرض کرد که محبت
بیکدیگر است آنحضرت فرمودند که محبت است که می آید بجانب او ملک از جانب خدا
فرز و نفعش میکند در دل او چنین و چنین شیخ فقیه علیہ الرحمہ در کتاب علل التفرع
ذکر کرده است که روایت شده است ایکده بود سلمان فارسی محبت پس برسد
از حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام و عرض کردند آنحضرت که که حدیث میکرد سلمان
آنحضرت فرمودند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام
و بدرستی که سلمان را محبت با آنکه حدیث میفرمودند با حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام با آنکه محبت نموده غیر سلمان از
مخزون علم خداوند عالمیان و مکنون آن شیخ حکیم بن محمد کافری روایت کرده است
از حضرت امام زین العابدین علیہ السلام که آنحضرت فرمودند که آنحضرت
ابوذر را که در دل سلمان بود هر آینه پلاک میکرد او را و تحقیق که برادری بسته بود
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میان سلمان و ابوذر پس چه گمان داردید شما با فرقی
بدرستی که علم علما صعب است و منبوءه اند بر و پشت آزار آنکه پیغمبر مرسل و یا
ملک مقرب و یا بنده مومنی که امتحان کرده باشد حق تعالی دل او را از برای شما
پس آنحضرت فرمودند که بدرستی که کردید سلمان از جمله علماء ایمین علی بن ابی حمزه
از حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که برادری

میکویند و غیر او را

بجایگاه او بود و مردی از اهل
رسالت و جلال
سبب است
او را پس
ع

عزیز

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان ابوذر و سلمان و کثیر ط فرموده بانی در
ایکده امانت سلمان نموده ما فرمائی او شیخ مفید علیہ الرحمہ در کتاب اخلاص
کرده است که رسیده است با در احادیث ایکده بدرستی که سلمان فارسی در
شد مجلس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در روزی از روزها و تمامی اهل مجلس نظم و
کرم سلمان نموده و او را مقدم بر خود داشتند تا آنکه او را در صدر مجلس آنحضرت
نشاندند بکسب بزرگی حق و تعظیم بزرگی حق او و شخص او و آنحضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت علیهم السلام پس در آن مجلس سلمان را دید که گفت باین عزم چه
نسبت دارد که در صدر مجلس در میان عرب نشیند پس حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله بکسب اظهار شرف قدر سلمان بر بالای منبر رفتند و خطبه بلند در حد
و شای آبی او فرمودند و بعد از آن فرمودند که بدرستی که مردمان جمعی از
اولاد آدم علیهم السلام اند و تا این روز همه ایشان مثل و نه اینها می مانند اند نصیحت
و زیاده نندارد عرب بر عجم و نه سرخ بر سیاه مگر بسبب نفوی و برهنه کاری
خداوند عالمیان بدانید که سلمان در بای علم است که با آنکه سر و کجاست که نامش بود
سلمان از جمله ما اهل بیت نبوت و رسالت و چشمه خوشگوار حوضان حکمت و علم است
که بر او آید از آن دلیل بر آن خداوند عالمیان البصیر علی بن ابی حمزه در کتاب
فرموده است که در حدیث آنحضرت حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام
حدیث چهار نفر را آنحضرت تعارف فرمودند که چهار نفر را وی عرض کرد که چهار نفری
که بهشت جبر سرشت و شایان است بسوی ایشان آنحضرت تعارف فرمودند که علی آن
سلمان است و ابوذر و مقداد و عمار را وی عرض کرد که ام یک از این چهار نفر
افضل اند آنحضرت تعارف فرمودند که سلمان و آنحضرت تعارف نام نموده فرمودند که منید است

سلمان علمی را که اگر بدینست آن علم را ابوذر کا فرمید شیخ محمد بنی عبد الرحمن
 روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند که بگوید
 سلمان فارسی بگوید سلمان محمدی بود سلمان مردی از ما اهل بیت نبوت
 و رسالت ایضا شیخ مذکور روایت کرده است از حضرت امام بنی ناطق جعفر بن
 محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند که بخندم که بود حضرت امیر المومنین علیه السلام
 محدث و بود سلمان و حضرت ابو بصیر را وی حدیث عرض کرد که مخرج فرمایند از بی
 من معنی آنرا آنحضرت فرمودند که یعنی ملک مقرب می آمد و بکوشش ایشان می گفت
 چنین و چنین در کتاب حیون اخبار الرضا روایت شده که روزی سلمان علیه السلام
 و الرضا از ابوذر علیه السلام و عده ضیافت گرفت و در ایامانی دعوت نمود پس
 چون ابوذر بخانه او می آمد می آورد و سلمان مان خست شکسته و در مطهر
 بر آن آب پاشید و آنرا تر و نرم نمود و در پیش ابوذر گذاشت ابوذر علیه السلام
 گفت که چه خوب و پاکیزه است این نان کاش می بود مکنی با آن پس سلمان علیه السلام
 و الرضا برخواست و سرودن رفت و مطهره خود را کرد گذاشت و قدری مکث
 گرفته نزد ابوذر آورد پس ابوذر از آن نان بر میداشت و مکث بر آن می پاشید
 و می خورد و می گفت شکوه بسیار است آن خداوند را من است که روزی کردید
 این قیامت را سلمان گفت که هرگاه قناعت می بود مطهره من در در و می نمود
 و در احادیث کثیره واقع شده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که
 بهشت عزیز تر است مشتاق است بحضرت امیر المومنین علیه السلام و سلمان و
 مقداد و ابوذر و ایضا بطریق متعدده از آنحضرت روایت شده است که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که در راه حق تعالی بماند دوست دارم
 چهار نفر را و جزو او است بن بانی که حق تعالی دوست میدارد ایشان را حضرت

امیر المومنین علیه السلام و سلمان و مقداد و ابوذر را شیخ محمد بن الحسن الصغار علیه السلام
 القفا در کتاب بصائر الرجات روایت کرده است از امام بنی ناطق جعفر بن محمد الصادق
 علیه السلام که فرمودند که رسید از آنحضرت عیسی بنی که آیا صحیح است آنحضرت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 فرمودند که سلمان مردیست از جمله اهل بیت نبوت و رسالت آنحضرت فرمودند که بنی
 را وی عرض کرد که یعنی سلمان از اولاد و عیال است آنحضرت فرمودند که از جمله اهل بیت
 نبوت و رسالت است باز را وی عرض کرد که یعنی از اولاد و اهل طایفه است آنحضرت فرمود
 که از جمله اهل بیت نبوت و رسالت است را وی عرض کرد که من نمیدانم معنی آنرا
 آنحضرت فرمودند که بدان ای عیسی بدرستی که سلمان از جمله اهل بیت نبوت و
 رسالت است و آنحضرت آشکاره نمودند برست مبارک خود پس بر نویش بعد از آن فرمود
 که کان کنی ایمنه بدرستی که حق تعالی آفرید طایفه ما از عقیقین و آفرید طایفه ما را
 از باین تر از آن پس شیعیان از جمله ما اند و آفرید و دشمنان ما را از عقیقین و بر و آن
 ایشان را باین تر از عقیقین و ایشان از جمله دشمنان ما اند که سلمان باین نحو خوب از ما
 باشد و سلمان بجهت از لغمان حکیم بود و ایضا شیخ مفید علیه السلام روایت کرده است
 در کتاب اختصار از حضرت امیر المومنین علیه السلام که فرمودند که آنحضرت از احوال
 سلمان علیه السلام و الرضا آنحضرت فرمودند که چه گویم من در شان کسی که آفریده شده است
 از طایفه ما و روح او مقرون است بروح ما مخصوص کرد و این حق تعالی و را با علوم و اعلم
 اول و آخر و با هر علم و باطن علم و علوم مبنائی و علوم اسرار و تحقیق که در وقت احتضار
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نشست بود سلمان در پیش روی آنحضرت مرد و او را
 محبت آنحضرت و اهل شد و سلمان را دور کرد و در جای او نشست پس غیب بر آنحضرت
 مستولی شد مرتبه که عرق از میان او چشم آنحضرت ریخت و چشمهای مبارک آنحضرت بر
 رخ شمع بعد از آن فرمود که ای اعیان و در مکنی مردی را که دوست میدارد حق تعالی او را

در آسمان و دوست میدارد او را رسول خداوند عالمیان در زمین ای اعرابی و در مکه
 کسی که نازل شد بمن حضرت جبرئیل علیه السلام مرا ایضا که خداوند عالمیان
 با یکدیگر رسد و سلام ای اعرابی بر سیدنا محمد از منست و هر که ترک کند او را پس
 تحقیق که ترک کرده است مرا و هر که آزار کند او را پس تحقیق که آزار کرده است مرا و هر که
 دور کند او را پس تحقیق که دور کرده است مرا و هر که نزدیکی کند او را پس تحقیق که نزدیکی
 کرده است مرا ای اعرابی فقط مکن در شان سلمان بدستیکه حق تعالی امر کرده
 با یکدیگر مکن او را بعد مینا و بلا یا و ران ب فضل الخطاب اعرابی زبان بعدت که بود
 و گفت یا رسول الله من کمان بدستم که رسیده باشد سلمان بترتبه که فرمود شما آبا
 نبود او مجوسی آتش برست و بعد از آن سلمان شد آنحضرت فرمودند که بر سیدنا محمد
 بمن احبار فرمود و اینکه سلمان نبوده است مجوسی بلکه در ظاهر باطل و اهل ترک خود را
 مینمود و در باطن یمنی مومن واقعی بود ای اعرابی آبا شنیده قول خداوند عالمیان
 که فرموده است فَاَوْزِعْكَ لَا تُؤْمِنُونَ حَتَّى تُخْرِجُوا مِنْكُمْ لَاحِدًا
فِي النَّفْسِ لَمْ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّكَ إِلَّا أَنْ تُنَادُوا بِالنَّبِيِّ فَيُؤْتِيَهُمْ مِنْكُمْ
وَمَا يَخْلُفُكُمْ عَنْكُمْ فَانْتَحُوا ای اعرابی آنچه من میگویم فرا گیرد و از جملتان
 باشد و مگر آن مشوک میگوید از جمله جمعی که عذاب الهی گرفتارند و نیستیم مگر فرمود
 رسول خداوند عالمیان را تا اینکه بوده باشی از جمله مومنان ایضا شیخ مفید علیه الرحمه
 و کتاب مجلس روایت کرده است از حضرت امام حسن مکی ناطق جعفر بن محمد الصادق
 علیه السلام که آنحضرت فرمودند که سلمان علیه الرحمه و الزهوان میخواست از بازار حدادان
 دید که جوانی افتاده و بهوش شده و مردم دور او را گرفته اند گفتند مردمان سلمان
 که ای ابا عبد الله عارض شده است باین جوان آزار صریح بخوان بکوش او دعایی تا
 اینکه نبات یابد از آن پس سلمان نظر آن جوان آمد پس آن جوان چون مسلمان را دید

بهوش آمد و گفت و گفت ای ابا عبد الله عارض شده است بمن آزار صریح که مکنید
 مردمان بلکه من چون که ششم از این بازار و دیدم که غیر نند بوقت تمام یکو شمای
 اینین کران بیاوم آه قول خداوند عالمیان که فرموده است وَلَكُمْ مَقَامٌ مِمَّنْ
يَسْأَلُونَ عَذَابَ حَقِّ عَالِي عَقْلِ از من در رفت و بهوش شدم چون
 سلمان این سخن در دماغ از آن جوان شنید ملاوت محبت در راه خدا افتاد
 از آن جوان در دل سلمان و آن جوان از سلمان بد برادری خود قبول نمود و بعد از آن چون
 با سلمان می بود تا اینکه آن جوان بهار شد پس سلمان بدیدن او آمد و در بالای سر او
 نشست در وقتی که آن جوان در حالت احتیاط بود و گفت سلمان که ای ملک الموت
 زخمی و مدارکن با برادر من حضرت ملک الموت در جواب و گفت که ای ابا عبد الله
 بد بر سیدنا محمد من با برادر من نمی و مدارا میکنم و شیخ محمد غنی علیه الرحمه روایت کرده است
 که چون سلمان علیه الرحمه و الزهوان میدید شتر را که نام آن حکم بود و میزد آن شتر را مردم
 میگفتند که ای ابا عبد الله چه خواهی تو از این جوان پیران سلمان علیه الرحمه و الزهوان
 میگفتند که این بهیمه و نه جوان پیران بلکه این عسکر کفاح جنتی است و
 بعد از شتر میگفتند که ای اعرابی مکن مدار و فرودش این شتر را و راجع بود بر آنرا
 بجانب دریا و صحرای و آن شتر شیطان و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
 کرده است که آنحضرت فرمودند که خدایتان مردمان آن شتر حکم نام را به قصد و قهر
 و در روانیت واقع شده است که شتر می که عارضه ملعونه در جنگ جل بر آن سوار بود و
 چون سه پای آنرا بر کرد و بر سر یکا پستاده بود و حکم نام داشت از دو حدیث
 سابق معلوم میشود که این همان شتر است که سلمان علیه الرحمه و الزهوان او را میزدند
 و میگفتند که این شیطان و عسکر کفاح جنتی است و میدانسته است سلمان بعلم
 باینکه و من مایک بعد از این عارضه شتر سوار بآن شتر شیطان سوار و بکشتن سید را بر آن

رفت و قبل از وقوع اخبار بان میخورد و سرخ میخوردن احمد الفارسی در کتاب روضه العظیم
 روایت کرده است و علمای اهل سنت نیز مثل ابن اثیر و غیره نقل کرده اند که چون
 سلمان علیه التجه و الرضوان سپار شد و در مرض الموت سعد بن ابی وقاص بیاد او
 رفت و دید که سلمان کریم بیکر رسیده با و گفت که ای سلمان چرا کریم بیکر بر سر سینه حرکت
 میخورد چون از او را فانی حلت نمود از خوشنود و در منی بود و تحقیق که تو در سر خوش
 گوشت بخت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آلهی رسید سلمان علیه التجه و الرضوان
 و جواب گفت که بر سر سینه کریم از خرقه مرگ و یا از باده خوش بدینا نیست بلکه
 کریم بخت آنست که عهد و پیمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن بود که چون اجل
 موجود در رسد از اسباب دنیای دنی دست نهی و نقل سوار بر سلمان بدو انبیا
 و افعال کران بشیم و چهل من رسیده است و حال آنکه در دو من از اسباب جهان
 و شود و در او مکر تفرغی و کاسه چین و طهره شمع علیه التجه روایت کرده است
 از حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند که سلمان علیه التجه
 و الرضوان خواستگاری نمودن از قبله کند پس چون سلمان در روز عروسی نقل
 خانه آن زن شد و دیگر خبری در خدمت آن زن پستاده و عجبایی در در خانه آن زن
 آوختن است سلمان علیه التجه و الرضوان گفت که چه چیز است و این خانه مکر بسیاری
 است که برده و راوشیده اید و یا اینکه کعبه کرده است و در آن که برده آوخته اند
 بر این کفشد با و که این زن تو خواسته است که بپوشاند و فرسخ در آن خانه که مباد
 کنی و در که از او در نظرش بر او افتد سلمان علیه التجه و الرضوان گفت که این کثیر است
 گفته که این زن چیزی داشت خواست که کثیری بگیرد و تا خدمت او نماید سلمان علیه التجه
 و الرضوان گفت که بر سر سینه من شنیدم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت
 فرمودند که هر مردی که بوده باشد در نزد او کثیری و آن مرد با او نزدیکی کند و یا اینکه

او را بشوهرند و آن کثیر زنا کند بر آن مرد و دست مثل گناه زمانی او و کسی که با خود
 بقرض دهد که یا که بصدق کرده است بجهش آن و هرگاه بار دوم قرض دهد که یا که تصدق
 کرده است کل آنرا و آنحضرت فرمودند که ادای حق بجهش آنست که بسیاری حق را بر سر
 و یا بیکان حبش و بکوی که نیست حق تو بیکر آنرا و صاحب ثواب این الی الحدید که از این علم
 اهل سنت است و ذکر کرده است که بود سلمان مردی از اهل فارس از راه مرز و بعضی گفته اند
 که او بوده است از اهل صفهان از قریه که آنرا جی کونیا و از جمله غلامان آزاد کرده است
 پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و گفته اند بوجه الله بود و هرگاه میسر رسیدند از او که تو کثیر بخت
 من سلمان بن سلام من از بنی آدمم و در روایت واقع شده است که او را قریب
 بهشت آقا خبر داری نموند تا آنکه بخت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید و روایت شده است
 که بر سر سینه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خرد او را از جمعی بهبود برای که کار و بخت ایشان
 مد و خطیری از درخت خرما و کند داری آنها که تا آنکه درختنا برسند و بار آور شوند
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله جمیع درختهای قیمت سلمان را به دست مبارک خود غرس نمود
 و میگفت خشت را که غرس کرد پس جمیع آن درختها رسید و بار آور شد و آن درختی
 که عمر کاشته بود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند بلکه کاشته است این درخت را
 عرض کردند که عمر بن الخطاب کاشته است از این حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن
 درخت عمر از او را نشاند و بدو را ندانست و در عجبی آن بدست مبارک خود غرس نمود
 پس آن نیز درخت بار آور شد و سلمان حاکم و وزیر مد این شد و ابالت و امارت
 زینل بیاف و میفرخت و قیمت آن معاش میخورد و بخت که دوست فیدر ام بکعبه
 بخوردم که اگر آنرا که بدست خود کعب و بهر سامنده ام و او عرض کرد که بدست حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله امر خندق و آنحضرت آنجورف او بنای خندق را در مدینه گذاشت
 و او در جعبه بر او آمد و در جمیع جنگها در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و در هیچ

جنگ از حضرت آنحضرت مفارقت نمود و در خبر فاضل و جبر عالم و زاهد بود و هرگز دنیا
 و زینت آن جنت ننمود و بود و عطای سلمان نیز از شرفی و اوج هیچ اثر القدر مینمود
 و از کتب میخواند و تناول میکرد و در وقت اوجی که بعضی از ائمه برش می انداخت و بعضی
 دیگر را بر خود می پوشید و سلمان خانه داشت و در خانه دیوار و اشیا میگذرانید و می
 باو گفت که من الکس درم که مرا بخش کنی باز جنت تو خانه را بزم سلمان قبول کرد
 و گفت مرا احتیاج بجای نیست و آن مرد ایستادگی و الکس مینمود و سلمان را نمی شنید
 تا اینکه آن مرد نزد سلمان آمد و گفت که چون من میدانم سخن خانه موافق طبع عالمی
 تو اندک الکس منجیم تو الکس مرا قبول کن که من موافق طبع شریف تو خانه خاتم حیات
 سلمان گفت که چگونه خانه بجهت من می سازی که موافق طبع من باشد و صف آنرا
 برای من بیان کن آنرا و گفت که می سازم از برای تو خانه که چون بر خیزی در آن بجز
 بر سق آن و اگر دراز شوی در آن بخور و یا می توانی بود و یار آن سلمان علیه الرحمة
 گفت که علی بن جعفر خانه را بنیم و بطریق متعده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت
 شده است که آنحضرت فرمودند که هرگاه بود به شد دین در قریبا البته میرساند خود را
 سلمان و از عایشه روایت شده که او گفت که بود از برای سلمان مکانی معینی که با
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شبها بنهبانی در آن می نشستند و زیادتی میکرد خلوت
 او با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر خلوت ماک بودیم زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که امر کرده است خداوند من مرا بدست
 و دشمن چهار نفر و خبر داده است مرا اینکه خداوند عالمان مثل جلال دوست میدارد
 ایشان را علی بن ابی طالب و ابوذر و مقداد و سلمان و از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
 روایت که آنحضرت فرمودند که هرگز سبک سلمان میدانست علم اول و علم آخر را
 و سلمان در بابیت که تمام نمیشود و او از جمله اهل بیت نبوت و رسالت است و

در روایت را از آن آنحضرت روایت شده است که فرمودند سلمان فارسی علیه السلام
 مثل نعمان حکیم است و کعب الاحبار گفته است که سلمان مملو بود از علم و حکمت و در
 شده است که هر سبک که ابو سفیان گذاشت بر سلمان و صیب و بلال در میان جمعی
 از مسلمانان سلمان و صیب و بلال گفتند خوب جای تمیز است که درون دشمن خدا و اهل
 ابوبکر را نشانع کرد و گفت چنین سخنان میگوید بای سفیان او بزرگتر است از سفید قریش است
 پس آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید آنحضرت بآبایی که گفت ای ابوبکر بنی
 که سخن تو موجب باغوشی و غضب سلمان و صیب و بلال گشته باشد پس اگر غضب آید
 با منی تو آب را پس تحقیق که غضب آورده خواهی بود خداوند عالمان را پس ابوبکر
 نبرد ایشان آمد و خدا را می نمود و وفای سلمان در سالی سی و پنج هجرت حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و انقض شد در اواخر خلافت عثمان و بعضی گفته اند که در اوایل سال
 سی و شش هجرت فوت شد و بعضی گفته اند که در زمان خلافت عثمان در آن
 حالت نمود و قول اول اگر درست و بعد از نقل این اخبار را نقل کرده است که گفت
 سلام سلمان را چنانچه از کتب شیعه نقل شده و بعد از آن گفته است که سلمان از شیعه نقل
 بن ابی طالب علیه السلام و از خود بن آنحضرت بود و جهت او امانت است که بود سلمان از جمله
 چهار نفر که سر می نمود و از آنرا شنیدند و تمیز را بر سر نهاده ساری علی بن ابی طالب علیه السلام
 آمدند و آن خبر است طویل و بنقیض ذکر آن نیست و بعد از آن گفته است که اصحاب
 لغوی سبستان لعین مخالفت نموده اند با امامیه در اینکه بود است سلمان از شیعه
 و در سبک حضرت مخالفت است با علما شیعه در امری که زیاد تر از
 است و آن حدیثی است که نقل کرده اند از ائمه بنین از کلام سلمان در روایت
 یعنی آن روزی که در سقیه جنت میگردند مردم بآبایی که بر میگشند از محبت حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهت حضرت امیر المؤمنین جید سلمان علیه الرحمة و المؤمنان

میگفت در آن روز بجهت مردمان این دو کلمه را بزبان فارسی عثمان گردید و
 انگیزه در نزد اصحاب ما یعنی پیشین مجبولت کلام سلمان بر اینکه مردانش آشت
 که کردید شما کار را و بگردید از این حلیه تعیین کردید و خوب کردید آنچه کردید
 اما اینکه عدول کردید و در گذشته از اهل بیت نبوت و رسالت پس از تعیین
 میکردید خلیفه را از اهل بیت آنحضرت بود الله اولی و انسب و علمای امامت بودند
 معنی کلام سلمان علیه الرحمه و از آن توان گفت که سلمان شدید و مسلمان نشدید
 تا آنجا کلام این ابی الحدید بود چون متفق تمام حجت را اهل بیت از ذکر احوال
 سلمان و گفتن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از رک و ریشه درختی پاک کاشته
 بود و عمر و احسان ابی بلرب و دشمن خدا و نیکوکار و بنی فلانان حضرت پیغمبر و کلام حق
 سلمان در روز خفیه بود و در کشته در کتاب خراج رویت شده است که بر سر سینه
 حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و نعل شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در صبح کرد و فرمود
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و آنحضرت فرمودند من که بر سر سینه
 فوت شده است سلمان و امر فرمودند من اینکه بروم و اورا غسل دهم و کفن کنم و بر
 او نماز کنم و دفن کنم و حال میروم من بشعره این بجهت این کار که امر کرده است مرا
 تا آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عمر بن الخطاب علیه السلام و العذاب گفت گفتی
 بجهت او از بیت المال بردار آنحضرت فرمودند که محتاج نیست سلمان بکفن
 تو از بیت المال پس آنحضرت آرد نیت طهیر بر او تشریف بردند و مردمان تاپهرون
 شهر بمشایت آنحضرت همراه بودند پس آنحضرت رفتند و مردمان برگشتند و در روز
 روز قبل از ظهر آنحضرت بمکه نیت طهیر در حیت نمود و فرمود که رفتم و سلمان را دفن کردم
 و برگشتم اکثری مردم قبول و تصدیق قول و صحتی حق قبول نمودند تا اینکه بعد از
 مدتی گفتی از آنحضرت این رسید که بر سر سینه سلمان فوت شده در فلان روز و او را

آنکه و اورا غسل داد و کفن کرد و نماز کرد و دفن کرد و برگشت پس جمیع مردمان تعجب
 تمام کردند و سبای این روایت بروفت سلمان در زمان فطم بنیان عمر بن الخطاب
 علیه السلام و العذاب است و در کتاب مناقب ابن شهر آشوب روایت شده است
 از جابر بن عبد الله انصاری که او گفت که نماز کردیم با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
 نماز صبح را در روزی که روزنه و بعد از ادا ای نماز آنحضرت تروی منور خود را بجهت
 مانمود و فرمود که ای گروه مردمان عظیم گردانند حق تعالی من و شما را در مصیبت برادریتما
 سلمان علیه الرحمه و الزهراء و آنحضرت تمام حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را
 سر مبارک خود گذاشت و در آنحضرت را پوشید و بشیر و نازیدانه پس بر داشت
 و بر شتر عسبنا آنحضرت سوار شد و فرمود و بقرینه که ده کام بشمار قبر گفت که من چون
 کردم ناکاه خود را در آنحضرت این در در خانه سلمان دیدم را از آن فاطمه سلمان علیه الرحمه
 و الزهراء و آنحضرت را که چون وقت وفات سلمان شد من با او کلمه گفت و او را غسل داد
 سلمان علیه الرحمه و الزهراء و جواب گفت که غسل میدهم پس کسی که غسل داد و آنحضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله را من گفتم که آنکس را که نوبت کوفی در مدینه شرف است و تودر
 شهر مدینه ای سلمان علیه الرحمه و الزهراء گفت که ای زانوای چون من فوت شوم
 تو خواهی شنید صدای آید و چون سلمان بر پشت ایزدی و وصل شد من صدای
 از شنیدم و بجانب آن روان شدم پس ناکاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دیدم
 آنحضرت فرمود که ای زانوای من فوت شد ابو عبد الله سلمان من عرض کردم که بی
 ای سید من پس آنحضرت تا غسل شد و در از روی سلمان برداشت ناکاه دیدم
 که سلمان بروی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گذاشت آنحضرت فرمودند ما که رحمت
 حق را بر تو باد ای اباعبد الله چون من بمکه شدم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرقش شوی
 پس عرض کن بخدمت آنحضرت بجهت گذشت بر برادر است از قوم و پس آنحضرت بکفن

وخرجت من بيتي فقلت يا رسول الله اني اهلك احب اليك قال
 فاطمة ويا شادي عن عبد الله بن زبير عن ابيه عن عائشة انها كانت اذا ذكرت
 فاطمة بنت النبي صلى الله عليه وآله قالت ما رأيت احدا كان اصدق لحد منها الا
 ان تكون الذي ولعها ويا شادي عن محمد بن محمد التلعكبري عن عبد الله بن حاتم
 عن ابي محمد المديني عن ابي يعلى الموصلي عن سهل بن رجيلة الرازي عن عبد الله بن
 صالح عن ابي هبة عن محمد بن النكدي عن حابر بن عبد الله ان النبي صلى الله عليه
 وآله اقام اياما لم يطعم طعاما حتى مضى ذلك عليه وطاف في منازل الاولياء فلم يجد
 خبز ولا عذيق من ثمن شيئا فأتى فاطمة فقال يا بنتي ما كنت تخبى اكله فاتي جارية
 فقالت لا والله يا ابنتي ابي فقلت اخرج من عندها بعث اليها جارية عفيفة وصغيرة
 لحم واحد ثم بها فوضعت في جيبها فدخلت فلبها وقال لا تخرن يا رسول الله صلى
 عليه وآله علي فبقي ومن عذري وكما لا يجتمع احب الي شجرة طعام فبعثت حسنا
 حبسا الى رسول الله صلى الله عليه وآله فوجع اليها فقال يا ابنتي ابي قد انا الله
 فينا فالك ما كنت فانت من الجنة فاذ اتيتموه فخيروا ولعها فكلما نظرت
 اليها بعثت عرفت انها اكرام من الله عز وجل محمد بن عبد الله وصلى على نبيه فقال
 صلى الله عليه وآله من اكرام من الله عز وجل فقال المؤمن عبد الله ان الله يرفع
 من يشاء ويعز جبابه محمد بن عبد الله عز وجل وقال محمد بن عبد الله الذي جعلك سميته سيد
 نساو العالمين فينا وحي ابراهيم في قديم فاما كانت انا والله الله تعالى
 فسميت عند فاطمة مؤمن عبد الله ان الله يرفع من يشاء ويعز جبابه فبعث
 رسول الله الى علي ثم اكل رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة والحسن والحسين
 اذ لم يبق الا علي واهل بيته جميعا وسبقوا فبعثت لحنه فاتي فاطمة فأتى
 منها على جميع جبابه وجعل الله فيها البركة والخير كما فعل الله من عبد السلام

وخرجت من بيتي فقلت يا رسول الله اني اهلك احب اليك قال
 فاطمة ويا شادي عن عبد الله بن زبير عن ابيه عن عائشة انها كانت اذا ذكرت
 فاطمة بنت النبي صلى الله عليه وآله قالت ما رأيت احدا كان اصدق لحد منها الا
 ان تكون الذي ولعها ويا شادي عن محمد بن محمد التلعكبري عن عبد الله بن حاتم
 عن ابي محمد المديني عن ابي يعلى الموصلي عن سهل بن رجيلة الرازي عن عبد الله بن
 صالح عن ابي هبة عن محمد بن النكدي عن حابر بن عبد الله ان النبي صلى الله عليه
 وآله اقام اياما لم يطعم طعاما حتى مضى ذلك عليه وطاف في منازل الاولياء فلم يجد
 خبز ولا عذيق من ثمن شيئا فأتى فاطمة فقال يا بنتي ما كنت تخبى اكله فاتي جارية
 فقالت لا والله يا ابنتي ابي فقلت اخرج من عندها بعث اليها جارية عفيفة وصغيرة
 لحم واحد ثم بها فوضعت في جيبها فدخلت فلبها وقال لا تخرن يا رسول الله صلى
 عليه وآله علي فبقي ومن عذري وكما لا يجتمع احب الي شجرة طعام فبعثت حسنا
 حبسا الى رسول الله صلى الله عليه وآله فوجع اليها فقال يا ابنتي ابي قد انا الله
 فينا فالك ما كنت فانت من الجنة فاذ اتيتموه فخيروا ولعها فكلما نظرت
 اليها بعثت عرفت انها اكرام من الله عز وجل محمد بن عبد الله وصلى على نبيه فقال
 صلى الله عليه وآله من اكرام من الله عز وجل فقال المؤمن عبد الله ان الله يرفع
 من يشاء ويعز جبابه محمد بن عبد الله عز وجل وقال محمد بن عبد الله الذي جعلك سميته سيد
 نساو العالمين فينا وحي ابراهيم في قديم فاما كانت انا والله الله تعالى
 فسميت عند فاطمة مؤمن عبد الله ان الله يرفع من يشاء ويعز جبابه فبعث
 رسول الله الى علي ثم اكل رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة والحسن والحسين
 اذ لم يبق الا علي واهل بيته جميعا وسبقوا فبعثت لحنه فاتي فاطمة فأتى
 منها على جميع جبابه وجعل الله فيها البركة والخير كما فعل الله من عبد السلام

فَبِالتَّحْلُفِ فِي تَقْيِينِ كَاتِبِ الْقَوَدِنِ فِي الْأَتْعَابِ يَأْتِيَانِ دِهَانِ عَمْدِنِ الْمَكْدَرِ حَاجِبِ
مِثْلُهُ شَيْخِ قبل ازین که گوشت که شبعه بنحسین مجبور و سکون با و در اوست عرب
 قدر کجی را که طعام را گوشت اسامه خانه را و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و کتبه او را و گوشت
 و او نیز بدین گوشت اند و بر او بدین حالت من مراحیل الکلی است زید غلام آزاد کرده و بر
 خوانده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و مادر اسامه ام امین و ده حضرت پیغمبر است که قبل
 ازین شمع از احوال او گوشت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اسامه را میفرستد که ان نموده
 بجانب شام امر فرمود از حلقه جمعی که آنحضرت با اسامه مقرر کرده بود ابو بکر بلون و عمر بن
 الخطاب علیه السلام و العذاب بود و چون آنحضرت صاحب آزار شدند در انمای آزار
 میفرمود که هر کسی را که مالش را اسامه مقرر نموده ام بیرون رود و توقف ننماید و آنحضرت
 ناکیده نام در و دانستند ان این میمود و منظور اصلی آنحضرت آن بود که اسامه در
 آنوقت مدینه میفرستد از لوت و جود منافقان با آنکه شمه بعد از رحلت آنحضرت منافقان
 لعین رخت در دین مبین نمایند لهذا امر فرمود که چه چیز دلچسپ اسامه بخور الله من
 حَلَقَتِ عَنْ حَيْثُ اسَامَةُ ابُو بَكْرٍ لَعْنَتِ وَ عَمْرُو بْنُ الْخَطَّابِ عَلَيْهِمَا لَعْنَةُ الْعَذَابِ جَمِيعًا وَ كَمَا رَأَى
 منافقان اطاعت امر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اندیشه از لعن آنحضرت ننموده
 تخلف و توقف و در زید نه اسامه و سکرش را معطل و سرگردان نموده تا اینکه
 آنحضرت از دار فانی بدر باقی رحلت نمود و آن طایفه رخت در دین مبین افکندند و
 ابو بکر لعین بر سر خلافت متمکن شد امر نمود که اسامه با شکرش روانه شود اسامه بنزد
 ابو بکر آمد گفت که چه میگوید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرموده بود که در زبایت
 من باشند و لعن نموده بر هر که توقف و مخالفت نماید بهر امن کن تا من بفرموده
 آنحضرت روانه شوم و اول ایشان تو بودی و تو دهم عمر بن خطاب و این جمیع که امر فرمود
 اعوان و انصار تو اند از منافقان ابو بکر لعین او را بکشد و او را از امارت شکر موزل

نمود و خالد بن ولید لعین را میفرستد که نموده بجانب شام فرستاد اسامه با ابو بکر گفت که
 ای ابو بکر بدینست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله کرده اند بودم این را میفرستد
 چگونه تو خلافت تو را میفرستی بر من ابو بکر و عمر بکشت اسامه او را میفرستد او
 رفته و با او انرا شامت نموده و بوعده ایالت و امارت او را فریب داده و گفت
 نموده اند قاضی نور الله مقدمه و اگر ده است که ابو بکر و عمر در نکین و سید اسامه می
 بطع میبند و او را در مدت العمر میفرستد و عمر بن الخطاب علیه السلام و العذاب
 بکشت عبد الله بر خورش و ده هزار نفری و بکشت اسامه بن زید چهار نفری از بیت
 المال مسلمین مقرر نمود عبد الله به بدو نفیست که اسامه بن زید را لعن بر کفری
 و تقضی وادی و حال آنکه من دیده و بودم و حکمای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 آنچرا که او ندیده و نموده عمر ملعون گفت که اسامه را الفضل و آدم بنو بکشت آنحضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله او را زنده از پدر تو دوست میداشت غرض اینکه ابو بکر و عمر
 علیه السلام بکشت و قتل او را ساکت نموده اند وادی القری میگویند و او را از
 حضرت ام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که آنحضرت فرمودند که اسامه را فرج
 بر وجهی نمود پس بگویند و رحمتی او را خرد و اسامه در وقت وفات حضرت پیغمبر صلی
 علیه و آله قریب بیست ساله بود و در آخر عمر اوادی القری مدینه طیبه رحمت نمود
 در او خلافت موی ملعون نوشتند و بعضی کتب مناقب بسنده نقل است
 از اسامه که او گفت که که شتم من بکشت علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس عوی
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ایشان هر دو شسته بودند در مسجد حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله بر کف نشاند ایشان که ای اسامه بطلب از برای ما رخت از حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله پس من بکشت آنحضرت آمد عرض کردم که حضرت علی بن ابی طالب
 علیه السلام و عباس آمدند و طلب از من و رخت میبند آنحضرت فرمودند که آیا میبند

که یکی طلب آمده اند من عرض کردم که بنده انم نجد انتم آنحضرت فرمودند که بلکه من
 میدانم که برای چه آمده اند رخصت بده بایشان که نیز من ایند پس ایشان هر دو
 بیست آنحضرت و اهل بیتند و سلام بر آنحضرت کردند و بعد از آن نشستند پس این
 گفتند یا رسول الله کدام یک از اهل تو محبوبتر است در نزد تو آنحضرت فرمودند که
 محبوبترین اهل من در نزد من حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است و رویت کرده است
 در خانه ملعونه که بدستیکه عایشه هر وقت که مد گویند حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
 که ای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را میگفت که من ندیده ام کسی را که بوده باشد
 در سنگوتر از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مگر اینکه بوده باشد کسی که والد است یعنی
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بسند مخالفی مسطور رویت کرده است از جابر بن
 عبد الله انصاری که او گفت بدستیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مانده چند روز که
 طعمای میل فرمود و اما میگفتند آن بر آنحضرت و آنحضرت در خانه زناش کرد و بدو
 نیافت و در نزد و هیچک از ایشان چیزی که میل فرماید پس آنحضرت کبر و حضرت فاطمه
 زهرا علیها السلام آمدند و فرمودند که ای دختر کرامی من آیا در نزد تو چیزی است که من
 بخورم پس بدستیکه من گرفته ام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که نیست
 در نزد من چیزی قسم بخداوند عالمیان پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله پس چون
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از نزد حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها
 بیرون رفت فرستاد بسوی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام زنی که عین یار آنحضرت
 بود و روان کرد و با بر کوششی بگفت آنحضرت پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
 گرفت آنرا از آن پس که داشت آنرا نمایان طبعی خجری که بود از برای آنحضرت و
 سر آنرا پوشید و گفت که البته بر میگزینم آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را ران
 خودم و بر کسیکه در نزد منست یعنی تو هم و فرزندان کرامیم و بدو نه ایشان را

بدر

بقدر که بخوراک طعام پس فرستاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حضرت امام حسن و حضرت
 امام حسین علیهما السلام را طلب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس آنحضرت کمر حبت نمود
 بسوی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس عرض کرد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که پدر و مادرم
 فدای تو باد و تحقیق که رسانید حق تعالی بجا خبری پس همان کرده ام من آنرا از برای
 شما آنحضرت فرمودند که مبارک آنرا نزد من حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آنرا آورد و بنزد
 آنحضرت پس برویت سر پوشش را از سر آن بپوشید پس با کاه آن بسوی مدونان گذاشت
 گشت بدو چون نظر مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بان افتاد و تیر شد و دهنش که آن
 کرامتی است از جانب خداوند عالمیان پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام شکوه
 آنی را بجای آورد و صلوات بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد پس حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که از کجا آمده است از برای تو این که دختر کرامی من
 حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در جواب گفت که آمده است آن از جانب خداوند عالمیان
 بدستیکه حق تعالی روزی میدهد بهر که میخواهد پس بندگان و زیاده از حد حساب پس حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله بحد و شک خداوند عزوجل قیام نمود و فرمودند که و بسیار
 خداوند آشنائی را منرا است که کرد و نید تو را است پیغمبر سیده زمان عالمیان در زمان
 نبی سید ایش در زمان ایشان پس بدستیکه بودم پیغمبر سیده زمان عالمیان هر
 که عطا میکرد حق تعالی ما و روزی و می رسیدند از او از آن او میگفت در جواب
 که آمده است آن از جانب خداوند عالمیان بدستیکه روزی میدهد حق تعالی
 بهر که میخواهد پس بندگان و زیاده از حد حساب پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند
 و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را طلب فرمود پس میل فرمودند از آن حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا و حضرت امام
 حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهم بجمعین و خوردند از آن جمیع زمان حضرت

...

نیگا

بِهَادِ كَضَرْتِكَ

داعيا فوجئوا اناس من سليم وايتنا ايتناك رجوان نناك العواليما ايتك بيهان
 من الله فافهم فاصبحت فينا صادق القول ناكما فبورك في الاحوال حيا وميتا
 وبورك مولودا وبورك ناسيا اقالتم اطلق على من القيت فكم يحرجوا باقلمنا ان
 نظر الاعراب ذلك قال واجماشت افسطد من البرية فماتت به في كفي لا
 يقفه ولا يقفه ولا يعقل بكم محمد امير هذا الكلام ويثمد له بهذه الشهادة انا لا
 اطلب اثرا بعد عين مدينتك فاننا انتم لان لا اله الا الله وانتم هذا محمد عبده
 ورسوله فاسلم الاعراب وحسن اسلامه ثم التفت النبي صلى الله عليه واله الى اصحابه
 فقال لهم عليكم الاعراب سوداي القرائن قال فكمنا على الاعراب سوداي القرائن
 قال له النبي صلى الله عليه واله من المال قال والذي بعثت بالحق نبيا انا اربعة ارب
 رجل من بني سليم ما فهم افرممي ولا اقل ما انتم التفت النبي صلى الله عليه واله الى اصحابه فقال
 لهم من يحول الاعراب على ما فهم افرممي له على الله نافر من نور الجنة قال فالتفت
 اليه سعد بن حنيفة قال هذا ابي واخي عدي نافر حله عسرا وهي الاعراب
 فقال له النبي صلى الله عليه واله يا سعد نكر علينا بنا فذكرك الا اصيف لك الشاة التي لعلينا
 بكم من نافر الاعراب فقال بلى فذاك ابي واخي فقال يا سعد نافر من ذهب
 انخر وقوايها من العبر ووبرما من الزعفران وعيناها من ياقوت وخمرها وعنفها
 من الذهب جدا وخمرها وسياها من الكافور انثيب وذهبها من الدار وخمرها
 من اللؤلؤ الرطب عليها فبئة من دية بغيها مري باطنها من ظاهرها وظاهرها
 من باطنها بغيرك في الجنة ثم التفت النبي صلى الله عليه واله الى اصحابه فقال لهم من يزوج
 الاعراب اهنم له على الله ناجر النقي قال فوسب اليه امير المؤمنين علي بن
 ابي طالب وقال فذاك ابي واخي وما ناجر النقي فذكر من صيته قال ففتح
 على عيانه نعم الاعراب ثم التفت النبي صلى الله عليه واله الى اصحابه فقال من يزوج الاعراب

ودفعها

اهنم له على الله عز وجل زاد التقوى قال فوسب اليه سلمان الفارسي فقال
 فذاك ابي واخي وما زاد التقوى قال بالسلمان افاضات اخرى يوم من الدنيا فذكر
 الله عز وجل قول شهاده ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله فان انت قلتم
 لقديني ولقديك وان انت لم تقبلها لم تلغني ولم تلغك ابدا قال فمضى سلمان
 حتى طاف في عدة ابيات من بيوت رسول الله صلى الله عليه واله فذكر عدي بن حنيفة
 وكريعا فقال الى محرم فاطمة فقال ان يكن خير فمن منزل فاطمة بنت محمد صلى
 الله عليه واله فاجابته من وراء الباب من الباب فقال لها انا سلمان الفارسي
 فقالت له بالسلمان وما شئت ففتح فبئة الاعراب والتفت مع النبي صلى الله عليه واله
 له بالسلمان والذي بعث محمد بالحق نبيا ان لنا ثلثا ما طعمنا وان لم نكن
 والحسين قد اضطر باعك من شدة الجوع ثم ردا كاهها فخران شوقان لكن
 لا اريد خيرا بياني اذا نزل الخبر بياني بالسلمان حذري هذا ثم اقص به
 الى شمعون اليهودي وقيل له تقول فاطمة بنت محمد ارضني عليه صلوات
 من وصاها من النعم ارده عليك انشا الله تعالى قال فاحد سلمان الدرع
 ثم اتى به الى شمعون اليهودي فقال له يا شمعون هذا دية فاطمة بنت
 محمد صلى الله عليه واله تقول لك ارضني عليه صلوات من وصاها من النعم ارده عليك
 انشا الله تعالى قال فاحد شمعون الدرع ثم جعل يقيه في كفه وعيناها
 تدفان بالديع وهو يقول بالسلمان هذا ما ازل في الدنيا هذا الذي
 انخرنا به موسى بن عمران في التور اننا انتم لان لا اله الا الله وانتم هذا
 محمد عبده ورسوله فاسلم وحسن اسلامه ثم دفع الى سلمان صلوات من مري
 صلوات من نخرها قال به سلمان الى فاطمة فطعمته بيدها واختبر نخرها
 ثم التفت سلمان فقالت له بالسلمان خذ ما مضى اليك النبي صلى الله عليه واله قال فقال لها سلمان

قَارُهَا وَأَقْدَامُ

مَدْرَقًا

رَفَعْنَا كَلَامَهُمْ أَفْنَالِكَ هَذَا قَالَتِ امْرَأَتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُرِيدُ نِكَاحًا فَيُخْرِجُ
 قَالَتْ قَالِ لِلنَّبِيِّ ﷺ وَوَلِيٍّ وَطَائِفَةٍ وَلِحُصْنٍ وَلِحُصْنٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَحُجَّجَ النَّبِيُّ ﷺ وَوَرَدَ
 الْأَحْرَافُ وَاسْتَوْفَى عَلَى الْحِلْيَةِ وَاتَى بِحُجَّتِهِمْ وَهُمْ يُنْشِدُونَ بَعْدَ الْإِفْ رَجُلٌ قُلْنَا أَنْ
 نَقُفَ فِي وَسْطِهِمْ نَادَاهُمْ بِعُلُوصٍ قَوْلًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رِوَايَاتُ اللَّهِ قَالَ فَلَمَّا
 سَمِعُوا مِنْهُ هَذِهِ الْقَوْلَةَ اسْتَعَاذُوا إِلَى سَفَرِهِمْ فَجَرَدُوا عَنْهُمْ قَالُوا لَهُ لَعَنَ صَبْرًا إِلَى
 دِينِ مُحَمَّدٍ بِالنَّاسِ الْكَذَّابِ فَقَالَ لَهُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِإِيَّائِي وَلَا كَذِبَ ثُمَّ قَالَ يَا عَصَائِرَ بَنِي كَلْبٍ
 إِنَّ إِلَهَكُمْ خَيْرٌ مِنَ إِلَهِ وَارِثَةِ مُحَمَّدٍ خَيْرٌ مِنْ أُمَّتِهِ جَانِعًا وَاطْعَمِي عَارِيًا فَكَانَ وَرَاءَهُ
 حَقْنَتِي ثُمَّ سَرَحَ لَهُمْ قَبْعَةَ اللَّحْيَةِ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَأَتَتْهُمْ التَّعْرِيفُ الَّذِي أَتَتْهُ النَّبِيُّ ﷺ
 ثُمَّ قَالَ يَا عَصَائِرَ بَنِي كَلْبٍ إِنْ كُنْتُمْ تَوَافِقُونَ النَّارَ قَالُوا كَيْفَ فِي الدَّلَالَةِ أَوِ الْإِسْلَامِ
 وَهُمْ أَصْحَابُ الْأَزْيَاتِ الْخَضِرِ وَهُمْ حَوْلَ رِوَايَاتِهِ ﷺ **أَوَّلُ** وَجَدَتْ هَذَا الْكَلَامَ فِي
 كِتَابِ بَنِي كَلْبٍ مِنْ مَوْلَانَا الْقَائِمِ وَالْحَدِيثِ الْأَوَّلِيِّ لِحَدِيثٍ عَلَى الطَّرِيقِ فِي عِيدِ
 سِتَّةِ أَسْبَعٍ وَمِائَتَيْنِ وَارْتِجَالًا قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ عَنِ الْحَسَنِ عَنِ الْحَسَنِ عَنِ الْحَسَنِ عَنِ
 حَرَمِ اللَّهِ تَعَالَى بِرَأْسِهِمَا عَيْنَا فِي الْحَدِيثِ الْحَرَامِ فِي ذِي الْحِجَّةِ سِتَّةَ عَشَرَ وَارْتِجَالًا
 وَارْتِجَالًا قَالَ شَاخِرْنَا أَبُو عَلِيٍّ فِي الرَّغْبِ فِي الْحَدِيثِ الْقَبِيحِ كَيْفَ جَسَّ قَالَ حَدَّثَنَا الْمَعَادِينُ
 بِسُوءِ الْجَرَجَانِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حُكَّانَ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ عَنْ
 أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِي عَصَابٍ مَوْلَاهُ شَرَحَ مُؤَلَّفَتِ كِتَابِ طَبَابَةِ تَزَاهُ وَجَعَلُ الْحَجَرِ مَثْوً
 وَرَبَّانٍ فَيَدُ شَرِيفٍ بَانَ فَرَمُوهُ كَمَا فِي كِتَابِهِ سِتَّةَ عَشَرَ رَجُلٌ لَعْنَتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ
 مَعُودُونَ بِأَدْوِيَةِ وَارِدَةٍ لَعْنَتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مَدَّ وَفُتِحَ شَرَحَ فَجَّ وَكَرَّمُ لَعْنَتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ كَمَا وَعِيلُ الْفِعْلِ
 كَمَا بُوْدَ بِأَدْوِيَةِ وَارْتِجَالًا وَبَطْنُ طَبَابَةِ الْفِعْلِ كَمَا بُوْدَ بِأَدْوِيَةِ وَارْتِجَالًا كَمَا بُوْدَ بِأَدْوِيَةِ وَارْتِجَالًا
 كَمَا بُوْدَ بِأَدْوِيَةِ وَارْتِجَالًا كَمَا بُوْدَ بِأَدْوِيَةِ وَارْتِجَالًا كَمَا بُوْدَ بِأَدْوِيَةِ وَارْتِجَالًا كَمَا بُوْدَ بِأَدْوِيَةِ وَارْتِجَالًا
 كَمَا بُوْدَ بِأَدْوِيَةِ وَارْتِجَالًا كَمَا بُوْدَ بِأَدْوِيَةِ وَارْتِجَالًا كَمَا بُوْدَ بِأَدْوِيَةِ وَارْتِجَالًا كَمَا بُوْدَ بِأَدْوِيَةِ وَارْتِجَالًا

بسی خوا و چندی آدم با خود در آن آمدند امید اندیشه الحرام را جمع بکنج میهم و سکون میهم
و با کجاست و خوب اجتماع نما مغرب و عشا در آن میخواند و معروض میداد و گاه گاه
که جمیع معانی مذکوره و غیر آن نیز که بخاطر احدی رسیده صحیح و مطبوط باشد و
خبر معصوم بعضی منافعی بعضی دیگر نیست و چون بنا سبب جمیع معانی را گفته
و زلف و از زلف و حسن سبب است آن ذکر نموده اند بخاطر ناقص میرسد که چون
صاحب قاموس گفته است الزلفَةُ القرْبَةُ وَتَقْلُقُ الْقَدَمَ وَتَقْرُقُ الْكَفَّ
فَمَا يَسْهُلُ مَكَانُهَا که بوده باشد شکی آن نیز گفته است تَقْرُقُ قُرْمَانَ در آن بکست
برچیدن سنگ جرات و معنی سبب فاعل نیز در این عبارت بارخطو است و هر که بدین
توفیق موفقی و مشا برده آن تفرقه و برچیدن سنگ جبر و چراغ بان آن نموده باشد
حسن این معنی و اختصاص آن مکان شریف بآن را وظاهر و مبهر است آنچه زلف
کتاب علیه التمهید الی یوم الحساب در لغت تبدی و از زلف نقل نموده عبارت است
و قطع تا آخرش کلام صاحب قاموس است و در قاموس ابن خلدون است قَطَعَ
لَفْخًا وَكَلَّمَ قَطَاعًا لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْكَلَامِ و لِسَانُهُ دَهَبَتْ سَلَامَتُهُ وَكَلَفَ مَقْطَعُ
صَوْتِهِ و این بقطاعت فقره اخیر بر وزن کیفیت و القطع صد اشل است
که میگویند نفس منقطع شد و گرفت و آنچه در تفرقه الی عبارت بیان فرموده مطابق آن
از کتب مشهور لغت بنظر نگین رسیده است که مؤلف کتاب علیه التمهید
الی یوم الحساب خداوند عبارت قاموس ذکر نموده باشد صاحب قاموس بعد از
ذکر قَطَعَ مِنَ الْفَخِّ قَطْعًا و قطع گفته و الْقَطْعُ قَطْعٌ كَمَا تَقْطَعُ مِنْ قَطْعٍ وَنَاقَةٌ
بنابر علیه که منع از قلم کتابان افتاده بدین نحو که بارانوار که در آن وقت در نظر حضرت
در بیک که قطع نیست و بود و آن نیز صورت است چنانچه در قاموس مسطور است
و جبر و غیر آن و يَقْطَعُ الْقَطْعُ الْقَطْعُ كَمَا تَقْطَعُ مِنْ قَطْعٍ وَنَاقَةٌ و قطعها ای

گرفته باشد از آتش شدن آن دو ماه یا بیشتر ماه و یا اینکه شکر آتش شعله آتش
از زبان یعنی شتر نامه زاریده و در وقت عید یعنی بخت تنگ خشم او و بگوید
عالمک طعام و عید یعنی شکر کرد و اورا طعام و یا غیر طعام و مخدج خانه که یک بخت
که بوده است در میان خانه بزرگ و عبادت میم آن منوم و منفع و بگوید صبا فایان
و قتی که بیرون رود از دینی بوی دین و دیگر و گاه است که قلب میوه نامزد آن بواو این
غلام دمی معروض میدارد که بفرستد یعنی مغرور و در کاف است از معارض باقیال
و اصل آن بفرستد است چون فال الفعل باقیال فعل زای میجو است قلب کرده اند
از ابدال میگویند از اندک بفرستد از اندک و اصل آن از اندک بفرستد از اندک است
مثل افعل افعل افعل افعل و فاعل یعنی نزدیکی و تقریب و نامیده شده است شعر
الحرام بفرستد بفرستد و سکون زای میجو و فاعل و معطوف و ال معطوف و کلام که بوده باشد
اسم فاعل بخت آنکه نزدیکی میجو ندمان و آن بوی درگاه خداوند عالمان
و یا از برای نزدیک شدن مردمان یعنی بعد از کوچ کردن از عرفات چون شعر الحرام
واقع شده است فیما بین عرفات و منی و در حدیث واقع شده است که شعر الحرام
نامیده شد بفرستد بخت آنکه گفت خیر من از عرفات بفرستد ابراهیم علیه السلام که بر و بعد از
وقوف عرفات بوی شعر الحرام پس نامیده شد بفرستد و از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام منقول است که آنحضرت فرمودند که بعد از آنکه نامیده شد است شعر الحرام
بفرستد بخت آنکه بعد از ندمان بوی آن از عرفات و بعضی از علما ذکر کرده اند که
میگویند از اندک لغوم هرگاه بخت بخت است شعر الحرام را و نامیده میگویند بخت
آنکه میآید حاجیان از آن بخت یعنی و یا بخت آنکه میآید حاجیان بفرستد الحرام
وقوف عرفات و بفرستد یعنی از آنکه از آنکه بوده است
از اندک معنی اجتماع بخت اجتماع حاجیان از آنکه بخت از آنکه بخت از آنکه

[illegible][illegible]

صَبَابًا يَصْبُو صَبُوحًا وَصَبَا أَهْمَالًا إِلَى الْحَبْلِ وَالْفَتَقَةِ وَازْجَارَت قَامُوسٌ نَزْدَ جَنْدٍ
مَوْضِعٍ مَعْنَى مِلِّ مَعْلُومٍ مَشِيدٍ وَالتَّعْدِ اعْلَامُ بَرِيَّةٍ يَفْجَعُ بِأَوْشَدٍ مَرَامِجَهُ وَفَتْحُ يَاءٍ وَوَقْطُ
دَرْزِ رِيَسِ بَابٍ فِي آبٍ وَكَيْفَا رَاكُونِ شَلِّ بَرِيَّةٍ صَاحِبِ قَامُوسٍ كَفَتْهُ اسْتِ
الْبَرِيَّةُ الْعَجَلُ كَالْبَرِيَّةِ جَوهرِي كَفَتْهُ الْبَرِيَّةُ الْخَلْجُ وَالْبَرِيَّةُ الْعَجَلُ وَالْبَرِيَّةُ الْخَلْجُ
وَالْبَرِيَّةُ الْخَلْجُ بَرِيَّةٌ بَرِيَّةٌ فَكَلَّمَا سَكَنَتِ الْمَاءُ صَارَتْ الْمَاءُ نَاءً مِثْلَ عَفْرِتٍ
وَعَفْرِتٍ فَالْبَرِيَّةُ الْبَرِيَّةُ وَرَسُولُهُ مَبَارَكُ نَمَلٍ كَفَتْهُ فَعَالِي فَرَمُودَةٍ فَالْعَفْرِتُ مِثْلُ
لُحْنٍ أَنَا لَيْسَ بِهِ فَكَلَّمَا نَقَمَ مِنْ مَقَامِكَ وَاقِي عَلَيْهِ لَقُوبُ اسْمِي مَعْنَى أَزْوَاجِهِ
قَوَاتٍ مَعْنَى أَنْدَلِسَ بَرِيَّةٍ وَبَرِيَّةٍ مِثْلُ بَرِيَّةٍ مَعْنَى جَوهرِي وَفَرِيَّةٍ الْإِلَهَاءُ بِرِيَّةٍ مَعْنَى
عَبْدِ الزَّانِيَةِ مِثْلُ بَرِيَّةٍ مَعْنَى سَاكِنٍ وَفِي أَنْ جَبَّتْ سَكُونٌ يَأْقِلُ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
وَرَفْعُهُ وَفَرِيَّةٍ شَدِيدَةٍ وَازْجَارَت حَرِيَّةً فِي الْبَرِيَّةِ بَارِيَّةً مَعْنَى تَبَدُّلٍ كَمَا سَبَّحَ
الرَّجْمَ إِلَى يَوْمِ الْحِسَابِ وَكَرْمُودَةٍ مَعْنَى بَرِيَّةٍ تَخَوُّهُ لَوْ بَدَلَهُ مَعْلُوقٌ لَفَعْلٌ مَعْنَى
بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
جَنَابُ الْبَرِيَّةِ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
قَامُوسٌ كَفَتْهُ الْبَرِيَّةُ الْخَلْجُ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
وَرَفْعُهُ مِثْلُ بَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
تَبَدُّلُ الْبَرِيَّةِ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
اسْمٌ سَوَاءٌ مِثْلُ بَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
كَبَرُونِ أَمَّا زَخْمٌ حِلٌّ بِكَرَامٍ وَكُونِ مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
مِثْلُ كَفَتْهُ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
وَأَنْ جَوهرِي مِثْلُ بَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
أَنْ جَوهرِي مِثْلُ بَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ

وَدَانِ عَوْضٌ يَنْجِدُ وَدَرْجِيَّةٌ وَاقِعٌ شَدِيدٌ مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
سَبَبُ كَسَاءٍ أَوَّلًا وَآدَمُ بَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
كَرْسَنِي وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
وَكَيْفَا مِثْلُ بَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
يَتَكَلَّمُ مِثْلُ بَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
نَوَارِي شَدِيدٌ رَوْتٌ أَرْكَشَتْ شَدِيدٌ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
وَرَفْعُهُ مِثْلُ بَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
وَكَلَّمْتُ عَلَيْهِ أَمَّا لَدُنَّ السُّودِ اسْمٌ حَرِيَّةٌ مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
كَدَمُودَةٍ مِثْلُ بَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
كَكَلَّمْتُ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
مِثْلُ بَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
صَاحِبِ قَامُوسٍ كَفَتْهُ الْبَرِيَّةُ الْخَلْجُ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
وَدَمَاءُ الْبَرِيَّةِ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
شَدِيدٌ مِثْلُ بَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
عَبْدُ الزَّانِيَةِ مِثْلُ بَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
مِثْلُ بَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
فَعَالِي فَرَمُودَةٍ فَالْعَفْرِتُ مِثْلُ بَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
تَبَدُّلُ الْبَرِيَّةِ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
اسْمٌ سَوَاءٌ مِثْلُ بَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
كَبَرُونِ أَمَّا زَخْمٌ حِلٌّ بِكَرَامٍ وَكُونِ مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
مِثْلُ كَفَتْهُ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
وَأَنْ جَوهرِي مِثْلُ بَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ
أَنْ جَوهرِي مِثْلُ بَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ وَفَرِيَّةٍ مَعْنَى مِثْلُ بَرِيَّةٍ

[illegible]

و بعضی گفته اند که لات از قریش و غزی از اهل طائف بود و نسخ عالم کامل مباح المکره و الزین
در کتب کول نقل فرموده که اسم ابن بکر لعین عبد الغزی و کنیه اهلون ابو الفیض بود و مختار
بغیر صلی الله علیه و آله اسم آن لعین را بر کرد و اند بعد الله و کتبی فرمود بانی بکر اما
و بر مرکز وید و دست از بندگی و برکتش است غزی چنانچه مادرش نامیده بود
بر اندشت قریب بخا سال بعد الغزی و سوم بود و در خا و س کلی شمش از حضرت
تغیر داده خواهد بود و بجهت آنکه ولادت آن لعین را سال قبل از زعم الفیل ذکر کرده
و فصلی پیشتر را گویند در وقتی که کشوده نمود از شیر و آن قول او لا اؤمن بک
یا محمد و این حدیثی است معنی آن در ستم است علمای خود گفت و ذکر کرده اند که آن
در وقت عرب یعنی آنکه قبل از آنکه یحیی بن اصفهانی و یحیی بن اصفهانی و یحیی بن اصفهانی
یعنی آنکه مضروب با شمار آن ناصبه بعضی از معتقین حمل نموده اند بر آن قول حق تعالی
که فرموده است لا جناح علیکم ان تلحقتم القواء ما لم یسوهن و انقرضوا من قریب
گویند که آنکه قریضوا مضروب است بان معنی که بعد از او یعنی آنکه مضرب باشد نه محروم و بکم را بگوید
بوده باشد عطف بر یسوا و ممکن است که بوده باشد معنی الی و هرگاه او یعنی الی باشد
شرط و آن نیز نیست که بوده باشد فعل مضارع بعد از آن مضروب با شمار آن ناصبه
که بیاض مضرب بعد از او معنی الی بگوید لکن یمنک و بعضی حتی یعنی الی الله تعالی
و ممکن که بوده باشد معنی حتی بگوید لکن یمنک و بعضی حتی یعنی الی الله تعالی
در وقت معنی تنزی و بر نه کیت و مراد از غندی زمان عدم توقف و کنیت که بر
ساست کلام است بخلاف قطع و لفظ احیاء در ذریع بفتح ذال مجه و کسر و مد جمله مثل
گفته است مانند قطع صاحب فاموشی نه ذریع گفتی ذریع و ذریع و ذریع و ذریع
مکن در زمانه بطور است ذریع الی الله انما کان حاد الا بیاضی ما قال و منه الحديث
قال یا رسول الله ان رجلاً ذریع السبابة فلی صیغه مفرود که فرایست از فعل مضارع

فليس و اگر کرده اند چون مرغ و جوجه که در چنین سیاهان افتد از آب روانه نامید
گشته خسته درج کج و کوله و کون راه مست سبب این زمان را گویند
چنانکه ز مردم را این نیز سبب که در مرغ حبسی بر این زمان مذکور جمع آن آذر است
درج یعنی زرد نموده سمعی و جمع غلت آن آذر و آذر و جمع کثرت آن آذر
چو هر کسی گفته درج المردم و مؤنثه و الجمع القلیل الذی و آذر و آذر و آذر و آذر
درج المردم و مؤنثه و الجمع القلیل الذی و آذر و آذر و آذر و آذر
مفعول اعتنى است و فاعل آن غیر مستر است که راجع علی بن ابی طالب علیه السلام است ضمیر
و فاعله راجع است به بنی طرف یعنی طاه و کون را در محله چشم را گویند و می باشد
از برای آن صفت تیره و جمع الحلق یک طرف را یک چشم و دو چشم و چشمها یک است اگر آن
در اصل مصدر است و یا هم جامع است از برای چشم صاحب قاضی گفته الطرف العین
لا یجمع لانه فی الأصل مصدر و لا یجمع جامع للبصر لانه لا یجمع و قوله
راجم فرموده لا یزید الیه ثم فم و فاعله هم و در کلام بعض لغویین معلوم می شود که طرف
معنی دست و زبان نیز آمده و آن نیز مناسب است و هر که طرف بقیع را خوانده شود
حل آن بر هر ممکن و مناسب است ابتدا می شود مذکور غایب است از فعل ماضی باب افعال
و اینها معنی پیدا کردن است چنانچه ابتدا معنی پیدا شدن است می گویند انکسر
فانکسر محض فتح صا که سه بین چون را گویند کج فرج را می گویند قبل از این نیز مذکور
شد فاعله راجع به فاعل همای بوی دیک و بوی طعم و امثال آن را گویند صاحب فاعل
گفته القاتل الحکام یفتح الحقد و القید و التواء و القید الحرق در زبان سحر است
در حدیث جابر لا یؤذی جارك یقتار یقذره فویض القید و التواء و یجها اذفر
یعنی ذال عجب و فتح فاعله یار خوبی بود را گویند و مکن اذفر مکن را گویند که در
نهایت خوبی و خوش بولی باشد در قاضی سحر است الذفر مکن اذفر مکن اذفر

مختار

<http://fb.com/ranajabirabbas>

از استیغاث پس چون سوسمار بر زمین رسید رو بر کر بر کرد و دید حضرت پیغمبر صلی
 علیه السلام نذر آن که ای سوسمار روی خود را بسوی من گردان پس آن سوسمار
 بقدرت کامله الهی روی خود را بجانب حضرت رسالت مینمای نمود و نگاه
 خود را بسوی آنحضرت انداخته با آنحضرت نظاره مینمود این جیس گفت پس
 آنحضرت فرمود و ند که ای سوسمار کس من پس آن سوسمار بقدرت الله تعالی گویند
 بزبان فصیح من تسلیم ترا برون گرفت و کمر لسان پس گفت آن سوسمار که تویی
 حضرت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف حضرت پیغمبر صلی علیه
 و آله یان سوسمار گفت که که رای پرستی تو آن سوسمار گفت که می پرستم من خداوند خود را
 آنجانی را که شکاف دارند را و آخرید جان و یا هر جان را را و حضرت پیراهیم علیه السلام
 خلیل خود کرد و اندوخت و ای محمد صلی الله علیه و آله بدرستی که تو را بر کر بر کرد و جیب
 خود را میدید پس ای سوسمار گفت که این اشعار علی را که ترجمه اش لغاری فریب نیست
 راست میگوئی تو ای پیغمبر با غر و جاده ۱ مادی و مهدی مبارک شسته ای پادشاه
 ما پرستان اقبال خرا بوده ایم ۲ آمدی ما دین حق ارشاد و نمودی برا ۳
 تو رسول الله حق و ما گروهیم از پیغمبر ۴ محض شرف رو کرده بر این بارگاه ۵
 واضح البرهان تویی پیغمبر بران تویی ۶ چو شمع صادق اندر شب کفر سیاه ۷
 احوال تو خیر است و مین در زندگانی ما ۸ از بهر رحمت الله کی شستی تو هست را سناه ۹
 گفت راوی که بعد از آن پوشیده شد بر دهن سوسمار و لبهای او بر هم منطبق شد پس
 دیگر اقدام جواب و کلام نمود پس چون اعرابی آن معجزه را دید و مکالمه و گفتار
 شنید گفت و عجباه سوسمار که گفته بود من آنرا از میانان لی آب و کما
 پس آوردم من آنرا در میان آستینم نمیدانم و منبغده و ادراک ندارد و حرف
 مینماید با حضرت محمد صلی الله علیه و آله غش این کلام و شهادت میداد بر آنرا

الکثر

آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مثل این شهادت من نمی خواهم
 نشان و علامتی بر صدق قول آنحضرت بعد از دیدن چنین معجزه دست مبارک
 آنحضرت را بجهت گردان جیب طلب نمود گفت دست رهنه را دراز کن پس
 شهادت میدیم من باینکه نیست خدای موجود و مگر خداوند یکا نه همتا و شهادت
 میدیم من باینکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده بر کرده در سول فرستاده شد خداوند
 عالمان هستند پس سلمان شد آن اعرابی و خوب و نیکو بود و سلام او یعنی نبوت و اسلام
 منافع آن پس آنحضرت بسوی اصحاب کرام خود التفات فرمود و ایشان را باینکه
 یان اعرابی چند سوره از قرآن مجید گفت این جیس که چون آموخته شد آن اعرابی
 چند سوره از قرآن مجید را گفت از برای او حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آبا از برای
 نوعت چیزی از مال و یا آن اعرابی عرض کرد که قسم یان خداوندی که فرستاده
 تو را منی و صدق بر پیغمبری که بدستش که ما چهار هزار مردیم از پی سیدیم و در میان
 ایشان چیزی ترا من و ند کم مال ترا من پس آنحضرت بجهت اصحاب کرام خود التفات
 فرمود فرمود و بایشان که هر که سوار کند اعرابی را بر شتری ضامن میشود من را بر
 او از جانب خداوند عالمان شتری از شترهای بهشت جبر شتر گفت این بیک
 راوی حدیث که پس جیس بسوی آنحضرت تسبیحین عباد و عرض کرد بجهت آنحضرت
 که بر و ما درم فدای تو باد و ز من است تشریح لا اله الا انت و ما به و میدیم من
 آن شتر را با اعرابی پس آنحضرت تسبیحین عباد فرمود که ای خداوندی و مکنی بر این
 که وصف و روح آن مینایی آبا وصف کنیم من از برای تو شتر آبخانی که عطا خواهیم کرد
 ما تو را ترا حوض از شتر که دادی تو با اعرابی معین عباد و عرض کرد بجهت آنحضرت
 که بی بر و ما درم فدای تو باد و وصف و بیان فرمایید پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه
 و آله فرمود و ند که ای سعد آن شتری است که آفریده شده است از طهای سرخ رنگ

و چهار دست و پایی آن از حضرت و بنیم آن از زعفران است و چشمانی آن از ناپوت
 سرخ و گردن آن شتر از زبرجد سبز است و کوبان آن شتر از کافور سفید رنگ است
 و دم و پا چنانچه آن از دست و افسار آن شتر از زبرجد سبز است و بر پشت آن شتر
 قبیله از یکدانه در سفید و دیده شود و باطن آن قبیله از زبرجد و دیده شود و ظاهر آن
 از درفش بر و از کف آن شتر با نو در پشت و بر پشت پس حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله انقضا بسوی اصحاب کرام نموده فرمودند که هر که متیج کرد آن اعلی را
 ضامن می شود من از برای او از جانب خداوند عالمیان تاج تقوی را این حدیث
 راوی حدیث گفت پس حجت و استیفاء در خدمت آنحضرت حضرت امیر المؤمنین
 و عرض کرد که فدای تو شود پدر و مادر من چه چیز است تاج تقوی پس آنحضرت فرمود
 از پشت تاج تقوی گفت راوی که بر پشت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عامه مبارک
 و بر سر اعلی که است و اعلی را نعم و خود را تاج و تاج تقوی سرفراز فرمود پس
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله انقضا نمودند بجانب اصحاب کرام و فرمودند که هر که
 نوشته راه و در با اعلی ضامن می شود من از برای او از جانب خداوند عالمیان
 نوشت تقوی و بر سر کبریا این حدیث راوی حدیث گفت که پس حجت و استیفاء
 در خدمت آنحضرت سلمان علیه الرضوان و عرض کرد که پدر و مادر من فدای تو
 باد چه چیز است نوشته تقوی و بر سر کبریا آنحضرت فرمودند که ای سلمان زاد
 تقوی آنست که چون روز آخر زندگی در دنیا شود و تقین کند تو را حق تعالی بپناه
 لا اله الا الله کان محمداً رسول الله پس اگر گفتی توان ادراک آن روز آخر ملاقات
 میکنی و یقینی تو را اومی بینم من تو را و اگر کنونی آنرا در روز آخر نمی بینی تو را
 و نخواهم دید من تو را که گفت این حدیث راوی حدیث که چون سلمان علیه
 الرضوان و الرضوان فلام آزاد کرد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و ابوعبید کاسه

بفر از درگاه دولت سراسر ای آنحضرت نوشت پس گفت سلمان علیه الرضوان و الرضوان
 و تان خانه را از خانه های حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را که دید پس نوشت
 در نزد چوبک از ایشان چیزی پس چون بر کرد دید که باید افتاد و نظر سلمان علیه
 الرضوان و الرضوان بجز منوره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس گفت سلمان علیه الرضوان
 و الرضوان که اگر بود باشد خبر و برکت پس خواهد بود در خانه حضرت فاطمه زهرا
 علیها السلام و دختر کرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پس سلمان علیه الرضوان
 و الرضوان در خانه منوره حضرت فاطمه زهرا اهل بیت است علیها السلام دست
 بر در حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمود از عقب در که گیت در نزد در پس گفت
 سلمان علیه الرضوان و الرضوان از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که من سلمان فام
 پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمود با و که ای سلمان چه کار داری و چه چیز میخواهی
 پس سلمان علیه الرضوان و الرضوان عرض کرد بخدمت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
 قصه آمدن اعرابی و سوسمار را با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا
 علیها السلام گفت سلمان علیه الرضوان که ای سلمان قسم بخداوند آنجا نیکه
 فرستاد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بخی بر پیغمبری بدر سگیه ماسه
 روز است که چیزی بخورده ایم و حضرت امام حسین و امام حسین علیهما السلام اضطراب
 و بی تابی نمودند بر من از شدت گرسنگی بعد از آن خابند نه بر دو مانند دو
 جوجه بی پروا یا مانند دو جوجه چیده و گردیده در میان بی آب و گیاه و
 نامیکشته از آب و دانه آمانم بر منیکردم خیر را وقتی که میاید و فرود آمد
 خیر بد خانه من ای سلمان بجز این بر این مرا و بر آنرا بسوی همچون بوقی
 و کجبا و که یکو بد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر کرامی حضرت محمد مصطفی صلی
 علیه و آله که قرض بده بمس بر ناست این پیر این بکین خرما و بکین جو بر سیکردم

تو میدهم قرض تو را ان الله تعالی این عجبش را وی حدیث گفت که پس گفت
از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آن پراهن را سلمان علیه الرحمة والرفوان و بر داشته
آورد آنرا بسوی شمعون یهودی پس گفت سلمان علیه الرحمة والرفوان بشمعون
که ای شمعون این پراهن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و دختر گرامی حضرت محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله است میفرماید آنحضرت از برای تو که قرض بده من را
این پراهن بکین از خرمایکین از جو خواهم برگردانید بسوی تو آنرا ان الله تعالی
گفت سلمان علیه الرحمة والرفوان و یا این عجبش را وی حدیث گفت که گفت شمعون
یهودی آن پراهن منور را و میگردانید آنرا در دستش و میرفت از چشمهای او
اسک حار و شمعون میگفت که ای سلمان نهیت آن زهر تمام و درست در دنیا
نهیت آنچیزی که فروداده است ما را آن حضرت موسی بن عمران علیه السلام در تورات
ایمان می آورد و شما دست میدهم باینکه نیت خدای الی موجود مگردانید باینکه شما
و شما دست میدهم باینکه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بنده برگزیده و رسول
فرستاده شده خداوند عالمیان است پس بشرف اسلام مشرف شده شمعون و بگو
بود سلام او بعد از آن داد شمعون سلمان بکین از خرمایکین از جو پس سلمان علیه
الرحمة والرفوان آورد آن جو و خرمایا بسوی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس آنحضرت
آرد نمود آن جو را بدست مبارک خود و بخت آن آرد جو و خرمایا را مان شیرین
تو شد راه بعد از آن آورد تمامی آنرا بسوی سلمان علیه الرحمة والرفوان پس فرمود
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که ای سلمان بکین از جو و پراهن حضرت محمد
صلی الله علیه و آله گفت ابن عجبش را وی حدیث گفت که پس گفت سلمان علیه الرحمة
والرفوان آنحضرت فاطمه زهرا علیها السلام که ای فاطمه برادر از این قرضی را بگفت
آنکه مشغول کنی و ساکن گردانی بآن حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام را

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در جواب سلمان فرمود که ای سلمان این چیز است که
داده ایم ما آنرا در راه رضای خداوند عالمیان بر نمیداریم ما از آن چیزی گفت
ابن عجبش را وی حدیث گفت که پس گفت آن نان نوشته پاکیزه را سلمان آورد آن
را آنحضرت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پس چون نگاه کرد حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله بسوی سلمان فرمود از برای او که ای سلمان از برای او و وی تو
این پس عرض کرد سلمان علیه الرحمة والرفوان که آوردم من آنرا از منزل مبارک
و دختر گرامی تو حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گفت ابن عجبش را وی حدیث گفت که آنحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله سه روز بود که چیزی نخورده و طعامی میل نفرموده بود پس
برخواست حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بر حجت تمام تا اینکه تشریف فرمای
آورد آنحضرت بخانه منور و آنحضرت فاطمه زهرا علیها السلام دست مبارک برادر
زود آب و دست تو آن بود که هرگاه میزد در آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
میگشت و از برای آنحضرت سر در را مگر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس چون حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام گشود در را از برای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نظر کرد آنحضرت
بر روی رنگ روی منور حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و پیغمبر هر دو حد چشم مبارک
آنحضرت پس فرمود آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای آنحضرت که ای دختر گرامی
گرامی من چه چیز است آنچیزی بنم من آنرا از زردی روی منور تو و پیغمبر هر دو
حد چشم مبارک تو پس عرض کرد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که ای پدر بزرگوار
بر رستیکه مانده زود است که نخورده ایم طعام و بد رستیکه حضرت امام حسن و حضرت
امام حسین علیهما السلام تحقیق که اضطراب نمودند بر من از شدت گرسنگی و خوش
طعام پس خواهند ایشان مانند دو جو بی پروا و با دو جو مرغ چیده و کوبیده
در میان بی آب و کباب و نامید گشته از یافتن آب و دان گفت ابن عجبش

راوی حدیث است که پس بعد از آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت امام حسن و حضرت
 امام حسین علیه السلام را و نشانید یکی از ایشان را بر بالای ران و زانو می رست خود
 و آن دیگر بر بالای ران و زانو می چسبید و نشانید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
 در پیش روی خود و در بغل گرفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا
 علیها السلام را و داخل شد حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام پس در بغل گرفت
 حضرت امیر المؤمنین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را از تحت آنحضرت پس حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله بلند کرد و نظر مبارک خود را بچنان آسمان و کفایت ای خداوند من
 و ای سید و آقای من و ای مولای من اینها بندگان من ای خداوند من
 زایل گردان از ایشان پدید را و پاک و پاکیزه گردان ایشان را پاک و پاکیزه گردانی
 گفت راوی که بعد از آن بر پشت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و دختر گرامی حضرت
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله برست تمام و داخل شد بخجرتی که بود از برای آنحضرت
 برست هم نشاند هر دو قدم مبارک خود را و دو رکعت نماز گزارد و بعد از نماز
 دست مبارکاه قاضی الحاجات بر پشت و کف هر دو دست خود را بچنان آسمان
 بلند نمود و گفت ای خداوند من و ای سید و آقای من این حضرت محمد پیغمبر گرامی
 تو هست و این علی بن ابی طالب پیرم پیغمبر برگزیده تو هست و این دو تا نوادگان
 پیغمبر برگزیده تو اند ای خداوند من فرو فرست بر ما مانده از آسمان چنانچه فرست و
 فرستادی آنرا بر بنی اسرائیل و فرود آمدی اسرائیل را پس کافر شدند بآن و قیام
 نمودند بر اسم شکرگزاری آن ای خداوند من فرو فرست بر ما مانده پس سید
 ما ایمان آورند و ایم بپیغمبانی تو قیام نمایند ایم بشکرگزاری آن گفت این حدیث
 راوی حدیث است که بعد از آنکه تمام نشده بود دعای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که
 دیدگاه من بزرگی که در خجرت فرست و از آنجا که نازل شده و در پشت سر حضرت

بجانب نماز

بزمین گذاشته اند و بلند شود بوی آن و بود بوی خوش آن خوش بو تر از مشک
 بسیار خوش بوی یک پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آنرا برداشته و در بغل گرفت
 و نیز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسن و حضرت
 امام حسین علیهم السلام آورد چون نظر مبارک حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام بر آن افتاد و حضرت
 فاطمه زهرا گفت که ای فاطمه از کجا آمده هست این از برای تو و بچنان ندیست حضرت
 امیر المؤمنین علیهم السلام بخجرتی که بود بهشت و رزق حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود و حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام که ای ابی الحسن بخور و میل کن
 و ببرس شکر و بس خداوند آنچنانی از سر است که غیر اندر ما آنکه روزی و عطا
 کرد من فرزندان را که گمش اوش بریم منت عمران هست هر وقت که در بغل نشاند حضرت
 زکریا علیه السلام بر حضرت مریم علیها السلام در محراب عبادتش میداد رزق و رزق و روزی
 می گفت حضرت زکریا علیه السلام که ای مریم از کجا آمده هست این از برای تو حضرت مریم
 در جواب می گفت که آمده هست آن از جانب خداوند عالمیان بدرستی که حق تعالی
 روزی میدهد هر که بخواهد از حد حساب و یابی علم و مکان گفت این حدیث است که
 پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا و حضرت
 امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام خوردند از آن مانده بهشت و بیرون شرف اند
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر پشت اعرابی تو نشاند راه را و سوار شد بر احمه شمس
 یعنی بر شتر که داده بود و سجدین عباد و آمد آن مرد اعرابی بقیل بنی سیم و ایشان
 بودند در آن روز چهار هزار مرد و پس چون رسید اعرابی بقیل خود رسید و در میان ایشان
 اندر و بعد ای بلندش که گوید لا اله الا الله محمد رسول الله گفت راوی که
 پس چون شنیدند ایشان از او این سخن بازو دی بر داشتند و شترهای خود را
 و بر پشت کردند شترهای را بعد از آن گفتند ما که تحقیق که سیل کرده نوبسوی دین محمد

ساحر کذاب پس گفت آن مرد و اعرابی از برای ایشان که نیت آنحضرت ص را کرده کذاب
 بعد از آن گفت که ای گروه بنی سلیم در سبک خدای حضرت محمد صلی الله علیه و آله بهترین
 خدا است و حضرت محمد صلی الله علیه و آله بهترین پیغمبر است من رفتم نزد آنحضرت
 در حالتی که بودم کرسنه پس اعام کردم و بودم برهنه پس خست پوشیدم
 و بودم پیاده پس سوار کردم و بعد از آن نقل کردم و از برای ایشان حکایت سوار را
 با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و خواند از برای ایشان شعر آفرینی که خوانده بود و
 در آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از آن گفت که ای گروه بنی سلیم اسلام
 بپا دارید مگر دیدم که از آنش و فریاد پس شریف اسلام شریف شد و در آن روز
 چهار هزار مرد و بودند ایشان اصحاب علمهای سبزه بودند ایشان در روز و
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله **تفاوت کتاب** طاب الله ثراه و جعل الجنة ثوابه
 یا فتم من انجیته را در کتاب قدیمی از تالیفات ابن نین که نوشته شده بود در آن
 بابی که گفت حدیث کرد با ابو بکر احمد بن علی الطرثلی در شهر بغداد و رسائل صد و
 هشتاد و چهار جری و او گفت که حدیث کرد من کریمه و خضر احمد بن محمد بن حاتم
 مروزی در مکه معظمه در سه سال آنجا بودم که حدیث احمد بن محمد بن حاتم
 در ماه ذی الحجه سال چهار صد و سی و یک جری گفت کریمه که خبر داد ما را آن ابو
 زاهر بن احمد الفقه در خمس و او گفت که حدیث کرد من معاذ بن یوسف الحرجانی
 او گفت که حدیث کرد با احمد بن محمد بن غالب از عثمان بن ابی شیبہ از ابن میسران
 مجاهد از ابن عباس مثل انجیث شریف را که نه نوشته **در کتاب التذکر**
 یخفی فی التذکر ان الحسن و الحسنین علیهما السلام کان علیهما اثبات خلق و قد عرّف
 العبد نقلاً لا یخفی فاطمة علیها السلام ان نبی فاطمین خبطت لهما التیاسل فاعطاهما
 تحطین لثایب العبد یا أمّاء فقالن جاحظاً لکما انشاء الله فکما انشاء العبد جاء

جبرئیل

جبرئیل یقیمین من حکم الجنة الى رسول الله صلی الله علیه و آله فقال له
 رسول الله ما هذا یا ابی جبرئیل فاجابه قال الله تعالی کما سمع و کما لا تسمع
 ان تکذب فاطمة یقول جاحظاً لکما انشاء الله و عن السید لفظاً الذی یبانی
 عن ابن قال قال رسول الله ینما أهل الجنة فی الجنة ینعمون و أهل النار فی النار
 یذللون أهل الجنة و یقول بعضهم لبعض ما هذا لئلا یلعل رب العزم یطلع
 فظنک لیساً فقول لهم رضوان لا یکن علی علیکم ما سمع فاطمة علیکم فثبتت
 فاصداً ذلک لئلا یلعل من ثایبها ما یلعل بالاسناد عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه
 و آله قال لیساً فی و دخلت الجنة بکعبت الحضر فاطمة فلیت سبعین شهراً
 من مشایخ حمره مکمل بالقی و انما یلعل بها و انما یلعل بها من عرق و لعل و قال
 لیساً ما کان فی الدنیا اشد من فاطمة علیها السلام کانت تقوم حتی تقوم قدما
نعم خلق یفزع ما یفزع لا یجوز لام جبرئیل و یار کونید و ندر و موت در آن مای
 و در هر دو خلق میگویند و جمع آن خلقان است و فعل آن از باب حسن خلق و ضم
 لام است و اخلق نیز مثل است در معجم الجبرین مطبوع است **خلق التوب بالقیام**
بکی یقول خلق التوبین و اخلق التوبین مثله و در قاموس مطبوع است **خلق محرم**
البالی الذکر و التوبین و خلق خلقان ابن اثیر گفته و اخلق التوبین فاطمة و قد
خلق التوب و اخلق جبرئیل من اهل روجیت و خوشنودی مردمان است
 و بعضی گفته اند معنی ترا ائمه روز آفرینی که خود میگوید در آن روز خوشنالی و سرور و جمع آن
 اعیان است لغویان ذکر کرده اند که چون جبرئیل از عود و نوبت و اوقات قاعده و قیام
 است که بوده است جمع آن احوال و بدستیک آمده است جمع آن اعیان بخلاف
 قاعده و قیاس است که حرف یا لازم و واحد آن شده و نمیکند نمیکند از آن
 و بخت اینکه فرق باشد در میان آن و میان آن و جمع و معنی جوست و جمعیت

یقول الحسن و الحسین لفظاً
 و یقول فاطمة لفظاً
 ان شاء الله تعالی
 فاکتبره

در اعیان و فضائل ائمه
 علیهم السلام

باینکه از هر مریضی که در
خانه است طاعون فوت شده
سال از طاعون معاف و
کرد و در این
جمع این

[illegible]

ایشان معجزه نمود که ستم خلفای حضرت موسی علیه السلام بود بر ایشان عبور نمود و چون
 انظارش بر آنجا افتاد ایستاد و ایشان افتاد از درگاه خداوند رحیم و رحمت
 نمود که چنانچه از غضب بر ایشان نمود و نظر حضرت بر ایشان افکند از جانب
 خداوند عالمان ندای جهت اثر نمود رسید که در روز قیامت که امروز همان روز است
 است بدعا بر دور و از روی اخلاص و شوق تمام دعا کن تا خداوند دعای تو
 بر ایشان اجابت مقرون گردانم و پس تمامی جهت که مدتها از رحلت ایشان از دنیا
 دنیا می گشتی که شده بود در آن روز یکس حیات و حیات بقا حق تعالی ایضا
 بخود از روی خود در این روز و روز چهار آفتاب عالم تا سه بار در آن روز که حیات بود
 ملحق بود و در این روز نیز کشتی حضرت نوح علیه السلام از گرداب اضطراب نجات
 یافت و در این روز که خوار از زمین بیرون آورد و با دای لوار که از غار نجات
 بار آورده و در این روز از قبر بیدار و در این روز حضرت یحیی علیه السلام
 حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام را بر دوش مبارک خود سوار گردانید و از آنجا
 که معجزه فرمود و در آن روز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاکم
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را از جایی از جایی که از طریق مسلمانان مخفی بودند نشان
 راه اسلام مشرف گردانید و محمد بن ابی بکر علیه السلام در این روز عثمان را بر کتف
 حمل نمود و خلافت بخیر بر حق حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را بر او مال قرار و بفرمود
 گرفت و جمعی از خوارج که در جنگ صفین از دین مبین روگردان گشته بودند
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در این روز بر سر ایشان رفت و در نهروان ایشان را
 قبل رسانید و ذوالشهر که بزرگ ایشان و مثل زنان بستان داشت در
 میان ایشان مقتول گشت و حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله علیه
 در این روز و حال ملعون را در کوفه مصلوب خواهد نمود و او شیخ احمد بن محمد بن

در کتاب مذهب که شرح کتاب مذهب است اکثر آنها را ذکر کرده است و در کتاب
 غسل و پوشیدن جامه پاکیزه و پوشیدن بوی خوش و نماز مخصوص که اهلی است
 بر گرفت و تقطیع می نماید از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در آن روز روایت شد و
 قمیض یعنی پیراهن معروف است و معنی لباس پوشش و خلافت نیز در آن
 درج آن قمص و قصه و قصصان است و تندر که و تانیت هر دو است حل است نه
 قاموس مطهر است القمص و قد یؤت معرقف ولا یؤت الا من یطهر و انما من
 الصوفی فکما یجوز قمص و القمصه و قمصان و فی الحقیقه ان الله یطهرکم
 فیما یشاء یشاءکم لیس الا فی ذلک حکم بضم هاء و فتح لام اول جمع حله بضم
 حاء و شیه لام است مثل قلک و کلک و قبل از این نیز مذکور شد که حله دو جامه پاکیزه
 و پاکیزه که بطن دارد و در آن مثل قماص یا قماص قماص گفته و لا یؤت حله الا من یطهر
 و قد یؤت له بطنه ساطع اسم فاعل از باب منع است میگوید ساطع بطنه بطنه
 مصلح در هر دو معنی بلند شده و بلند می شود و نور ساطع یعنی بلند در شرف است و جمع
 الجین مطهر است مطهر الصبح یطهر یطهرین سطوحه الا المرقع و منعه النول
 و هذا الاصل المرقع مانع معنی بازی کردن و خوش طبعی بودن است و اسم آن
 شراج و منارحه بضم هم است در هر دو و منارح بضم هم مصدر باب مفاعله است و
 کنه المنارح الدعای و قد منارح بضم هم و لا ینتم المنارح بالضم و المنارح ایضا و کما
 المنارح بالکسر و منارح مانع و منارح مانع و منارح مانع و منارح مانع
 کمنع منارح و منارح مانع و منارح مانع و منارح مانع و منارح مانع
 ثنائیا بفتح ثاء و منارح مانع و منارح مانع و منارح مانع و منارح مانع
 و منارح مانع و منارح مانع و منارح مانع و منارح مانع و منارح مانع
 الی فی مقدمه النعم ثنائیا من فوج و ثنائیا من اشکال جوهری کنه النعمه

موسى علیه السلام را که بر او
 باری را که از او گشت و از او
 که در دستش از حضرت موسی
 علیه السلام است و از او
 نوح صلی الله علیه و آله را که
 بر او بودی

صفت خود را در کتاب
 از آن که در کتاب
 مضاف است

[illegible]

این کتاب در تاریخ
 سنه ۱۰۰۰
 در شهر کابل
 در روز ۱۰
 در ماه ۱۰
 در سال ۱۰۰۰
 در شهر کابل
 در روز ۱۰
 در ماه ۱۰
 در سال ۱۰۰۰

مذکور در مسأله روایت شده است که بدرستی که بود در بر مبارک حضرت امام حسن
و حضرت امام حسین علیه السلام جامه های کهنه و پاره و متخشق که نزد یک شده بود عید
پس گفتند آن دو حضرت با مادر عالیشان حضرت فاطمه زهرا علیه السلام که بدرستی که
پسران فاطمه را دوخته اند از برای ایشان جامه های فاخره آبا پس میفرمودی تو از
برای ما حاضر بگفت عبدای ما در مهربان ما پس حضرت فاطمه زهرا علیه السلام گفت در
جواب ایشان که دوخته میشود از برای شما ان شاء الله تعالی و نور و دیگران خود را
نخوشند و اتمید و نار نمود پس چون عید رسید حضرت جبرئیل امین ثامن ملک
جیل آمد و دو حله از جامه های بهشت خیر بر سرش بنزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
آورد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که چه بر سر است این ای برادر من حضرت
جبرئیل علیه السلام پس خبر داد حضرت جبرئیل علیه السلام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنچه را که
گفته بودند حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیه السلام از برای حضرت فاطمه زهرا
علیه السلام و آنچه گفته بودند حضرت فاطمه زهرا علیه السلام بگفت و همچنین ایشان که دوخته
شود از برای شما ان شاء الله تعالی پس گفت حضرت جبرئیل علیه السلام که فرمود خداوند
عالیان چون شنید قول حضرت فاطمه زهرا علیه السلام را که خوب بیندانیم ما آنچه
در روغ کو بر آید حضرت فاطمه زهرا علیه السلام و ما آنچه در روغ کو بر آید ما حضرت فاطمه
زهرا علیه السلام را و آنچه گفته است که دوخته میشود از برای شما ان شاء الله تعالی و استید
حفاظ و علی که از علمای اهل بیت است بگفتند و روایت کرده است از این
بن مالک که او گفت که فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که در آنوقت
که اهل بهشت در بهشت خیر بر سرش تعظیم نمایند و اهل آتش در آتش جهنم معتد
باشند در آنوقت که بیند اهل بهشت نور و رفع درخشند پس گویند بعضی از
اهل بهشت بعضی را که که چه جز او پس نور روشن درخشند و شاهر که خداوند

[illegible]

و با اینکه حسن بصری هم گفت

قالا فالحمد

قال فاطمة بضعة مني فمن أحبها أحبني وإذا أذاها فقد أذاني وعن عمر الخطاب
عنه صلى الله عليه وآله فاطمة وعلي بن الحسين في خطبة القديس في رجب
سنة ثمان وعشرين وعشرين **الحديث** في سنة حكيم بعده استأذن مني معلوم
بإتقان من الفعل أنما حذف نحوه أنه اجتمعت يعني كد شتم وكذا كردم جوهری
كلمة الأخت يا أبا عبد الله خطبة القديس بنت جبرئيل استجابت جنايات القديس خلة
الحارب كونه ومن خيرة فاعدا كونه كجبت محفلت مال واسباب سائره وخطبتي
منع است در قاضی طور است خطبة النبی وعليه منع وخطبة الخطبة كخطبة
قالا الحبس فيها خطبة القديس الخطبة در نهام وخطبة الجوز مسطورت في الحديث
الخطبة القديس مدني الخطبة الخطبة القديس الخطبة من سنة فاف تشديد
بخطبة في رجب كونه وكذا استعمال شود در بنا جنايات القديس كونه سطر بهار
انوار که در زینت در نظر فقیر است در هر لفظ حدیث واهی کجاست و ظاهرش
آفت که در زینت کجاست که راجع بحضرت امام حسن علیه السلام بوده باشد جنايات بنا قاض
مثل آن در بیت مذکور است و اشتباه در اینجا که بیان واقع شده ظاهر بود و دعوی
ترجمه نمود که با هر دو منصب و درست باشد و الله اعلم **خطبة** في سنة فاف تشديد
یسی بن ابی الخیر الاشرقی علیه الرحمه در کتاب تنبیه الخاطرات است کرده است که
روزی از روزها در زمان حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
و مردمان در مسجد منظر بود که باین دعا بلال مؤذن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
بگوید آه بلال اعدا رست و زمانی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود و بلال که
چیز چنانکه داشته بود تو را ای بلال که دور کردی پس عرض کرد بلال که بدرستی که
من کد شتم بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام و آنحضرت آرمید و کد داشته بود حضرت
امام حسن علیه السلام را در نزد بسیار و آنحضرت که یکبار عرض کرده من بخیر حضرت

[illegible]

فاطمہ زہرا علیہا السلام کہ کد ام یک مجبور بہت دوز تو اگر مجاہدی کہ دوری کتم من بسر نور
 و اگر حق تر میفرمائی من بگردم از برای شما بسیار آنحضرت علیہ السلام فرمودند کہ من نرم
 تر و مہربان ترم بفرزند من پس اگر من بہت بار آوردم و گدازم بہت پس با تو قبول
 شدم و آنست آن چیزی کہ کہ درشت مرا حضرت جعفر صلی اللہ علیہ وآلہ فرمودند بہت
 کہ رحم کردہ تو بہت فاطمہ زہرا علیہا السلام رحمت حق تعالی بر تو باد **الف کتاب طائیفہ**
 غراء و جعل الخیر مٹواہ کفہ کہ رو بہت کردہ بہت ابن شیر وید کہ از علمای اہل سنت
 و کتاب فردوس از ابن عباس و از اہل حید کہ ایمان ہر دو رو بہت کردہ اند از
 حضرت جعفر صلی اللہ علیہ وآلہ کہ آنحضرت فرمودند کہ حضرت فاطمہ زہرا علیہا السلام سیدہ
 زمان عالمیان بہت سوا می ہر منبت عمران آواز و سون محرمہ رو بہت کردہ
 کہ او گفت کہ حضرت جعفر صلی اللہ علیہ وآلہ فرمودند کہ حضرت فاطمہ زہرا علیہا السلام بار خیر
 کوشت از من پس ہر کہ غضب آورد و اورا غضب آورد بہت مرا و یا سیدہ آرا
 کند اورا پس تحقیق کہ آزار کردہ بہت مرا و از عمر بن الخطاب علیہ السلام و العذاب روا
 کردہ بہت کہ آن ملعون گفت کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ فرمودند کہ حضرت
 فاطمہ زہرا علیہا السلام و حضرت علی بن ابی طالب و حضرت ام حسن و حضرت امام حسن
 علیہم السلام در بہشت خواہند بود و زرقیہ سفید کہ بودہ بہت سفید آن قبر بہت
 مذکورہ من عز و جل **اقول** قال السید بن طاہر رحمہ اللہ فی کتاب سجدات
 قال یعدت نماز من القرآن الکرم فی الخیر و الخیر بہت ہر تا لیس مجتہدین اعتبار
 بن علی بن سیدان قال حدیثنا محمد بن القاسم بن عبید الجاری عن جعفر بن عبد اللہ
 العاصی عن یحیی بن ہاشم عن جعفر بن سلیمان عن ابی ہریرہ الصدیقی عن ابی
 سعید الخدری قال احدثت الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ قطیعة مسویة
 بالذئب اذ مالہ ملک لعلہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ لعلہا

بجاء یحیی اللہ و رسولہ و یحیی اللہ و رسولہ قدما صحاب رسول اللہ انا اقم الینا
 فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ ابن علی قال صنادید یاسر فلما اتمعت ذلک
 و کتب حتی انک علیا علیہ السلام فاخبرنا عن ذلک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
 العقیقۃ الیہ فقال انک لما خرجت بہا الی سوق البیل فقصتها سلکا سلکا فقصتها
 فی المہاجرین و لا انصار ثم رجع الی مہاجر و انصار و قصتها و انصار لان من عبد یقبلہ
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ فقال یا ابی الحسن انک انت ثلثہ الاف مثقال
 من ذئب فانما و المہاجرین و الانصار تتعدی عنک عدا فقال علی بن ابی ہریرہ
 اللہ و لکما کان العدا قبل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ فی المہاجرین و الانصار
 فخرج الیہم و قد عرف من النبی و لیس فی مہاجر فلیک و لا تکتی
 و قد عل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و دخل المہاجرین و الانصار حتی ملکوا و قد
 علی علی فاطمہ علیہا السلام و اذ اوصی فاطمہ فمکن شریک علیہا عارف یعود منہا بوج
 الیک الاذ و قد رب علی سید علیہا فم یقدر علی عملہا فاعا و شہ فاطمہ علیہا
 حتی انما و قد عا بن یحیی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و دخل علی فاطمہ فقال
 ای بنیہ انک لک هذا قال لا ابرؤ من عند اللہ یرد من نثار و بعر حجاب فقال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ لعلہ اللہ الذی لا یخرج من الدنیا حتی رایت فی بنی
 ما لکی رکن یا مریم بنت عمران فقال فاطمہ یا ابی انما انا خیر ام مریم فقال رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ انت فی ہر ملک و مریم فی قومہا **ج** قطیعة درخت عرب
 با یوش را کوینہ کہ بودہ بہت کات درش محل و جمع آن قطایف و قطف بنیم با
 و با ہما بہت مثل شجر و صحاب و محبت و درقا من مطہر بہت العقیقۃ و نا و محبت
 ج قطایف و قطف یحیی بن ابن زبیر فمہ العقیقۃ ہی کسا و لعلہ حل جہری ذکر کردہ
 العقیقۃ و نا و محبت و الجمع قطایف و قطف انما لک حجة و صحف کا ہما لعلہ قطف

و بعضی سق بنم مصل بازار را گویند بعضی گفته اند که بنده کبر و تائب هر دو
 مستعمل شود و بعضی دیگر گفته اند که لفظ آن نوشت است و دیگر در آن غلط
 بگفت اگر تصحیر آن سق است و میگویند سق نافع و جمع آن اسواق است
 و حدیث واقع شده است که شتر بیعاج الاصل الاخوان و یهدی بیدان الی بنی و سق
 مازاری بوده است در مدینه حبیه و ظاهرش آنست که خرید و فروش در وقت شام در آنجا
 میشد و جوهری گفته است السوق بذكر و یؤنث نقض صیغه مفر و مذکر غایب است از فعل
 ماضی معلوم یعنی بهم زد و شکاف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن قطعه را در قافیه میگویند
النقش فی السوا و الحلیل و العبد یخیر حید لا یزیم کلا شیعاف و ذلک نقض حسب
 کتاب گفته است النقش النقش و ذلک التکبیر سلك بنم سقین مصل و سکون لام
 خیا و رخ را گویند و جمع آن سلك بنم سقین و نم لام است و جمع جمع آن اسلک و سلك
 و بعضی گفته است السلك الخط و السلك الخط نقض صیغه مفر و مذکر غایب است از فعل
فان سلك اذ حلت فی فیه و قد حل در قافیه مصل و سلك سلك بالکسر الخط خطا و یهدی
ح سلك اسلک و سکون سلك سلكا یعنی شتر بخود نمود و آنحضرت ص آن قطعه را اولی هرس
آنست که بنمایان و بود و آن قطعه بوده است مقول لما جانی حال نیز معلول که بنمایا
برده در مبارکه خانه کعبه منظمه و گیت که خانه مبارکه را از مفتول لما قبل از این مکرر
مذکور شد که جسته بفتح جیم که سه بین بسیار بزرگ را گویند مثل شفت و طبق غیره
میفرمود مذکر غایب است از فعل منار معلوم و فرمودی بین و بنشینان آنرا گویند
در قافیه مصل و سلك فاما الملیک فاما بالفتح و قافیه مصل و سلك و سلك و سلك و سلك
شریف یعنی اخذ جانی غیرین در غیر آن وافی بر این ضربت لکن من الکس که ذکر کرده ام
و بعضی مذکور را در از کردن دست و بعضی حرکت دادن نفیبت جانی نفیبتین ذکر
کرده اند من سبب علف بنم سقین و تحقیق آن فاذ قد یهدی بنم سقین و سلك و سلك و سلك

حقا قبل از این مذکور شد هرگاه خواهند رجوع بآنجا فرمایند یعنی مؤلف کتاب طاب الله
 ثراه و جعل الجنة مثواه میگوید که گفته است سید غیب را بد و فقیه عالم عابد جلال القدر
 المی القاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاهر الحنفی قدس الله روحه در کتاب
 سعد السعوی که یافتیم من در کتاب مذکور اهل شش که تالیف نموده است آنرا احمد
 بن جحس بن علی بن مروان و او را وایت کرده است بسند مبرور از ابی سعید
 خدری که او گفت که بهدیه آوردند بسوی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بالا پوششیکه
 باقیه شده بود بطا و تیره فرستاده بود آنرا پادشاه جسته بگفت آنحضرت پس حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که هر آینه عطا میکنم آنرا بفرودی که دوست میداد
 خداوند عالمیان را و رسول حق تعالی را و دوست میدارند او را حق تعالی و پیغمبر
 بر کمره او پس در از گردن اصحاب کرام آنحضرت گردنهای خود را بسوی آن بالا پوش
 پس فرمود و آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که گوی است حضرت علی بن ابیطالب
 علیه السلام گفت عمار بن ابیبر علیه الرحمه که پس چون شنیدم من آنرا از حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله جسته و بنده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بجزت تمام شستم و با آنحضرت پیغمبر خود ام
 پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمدند نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله آن بالا پوشش آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام عطا کرد
 و فرمود که تو لایق و سزاواری بآن پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن بالا پوشش
 برداشت و بیرون آمد بسوی سوق القیل که بازاری بوده است در مدینه مشرفه
 پس شگفت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن بالا پوشش را بخیس و مفتولهای طای
 آنرا بیرون آورد و پس قیمت کرد آنرا بجا جبین و انصار بعد از آن بر گردن حضرت
 بسوی منزل مبارکش و بنود با آنحضرت از آن دنیا ری پس چون فردای آن روز
 شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روی نمود خود را بجا بن حضرت امیر المؤمنین

محل است و فخره است و تائب است
 و بعضی ها میگویند که بنده کبر و تائب هر دو
 مستعمل شود و بعضی دیگر گفته اند که لفظ آن نوشت است و دیگر در آن غلط
 بگفت اگر تصحیر آن سق است و میگویند سق نافع و جمع آن اسواق است
 و حدیث واقع شده است که شتر بیعاج الاصل الاخوان و یهدی بیدان الی بنی و سق
 مازاری بوده است در مدینه حبیه و ظاهرش آنست که خرید و فروش در وقت شام در آنجا
 میشد و جوهری گفته است السوق بذكر و یؤنث نقض صیغه مفر و مذکر غایب است از فعل
 ماضی معلوم یعنی بهم زد و شکاف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن قطعه را در قافیه میگویند
 النقش فی السوا و الحلیل و العبد یخیر حید لا یزیم کلا شیعاف و ذلک نقض حسب
 کتاب گفته است النقش النقش و ذلک التکبیر سلك بنم سقین مصل و سکون لام
 خیا و رخ را گویند و جمع آن سلك بنم سقین و نم لام است و جمع جمع آن اسلک و سلك
 و بعضی گفته است السلك الخط و السلك الخط نقض صیغه مفر و مذکر غایب است از فعل
 فان سلك اذ حلت فی فیه و قد حل در قافیه مصل و سلك سلك بالکسر الخط خطا و یهدی
 ح سلك اسلک و سکون سلك سلكا یعنی شتر بخود نمود و آنحضرت ص آن قطعه را اولی هرس
 آنست که بنمایان و بود و آن قطعه بوده است مقول لما جانی حال نیز معلول که بنمایا
 برده در مبارکه خانه کعبه منظمه و گیت که خانه مبارکه را از مفتول لما قبل از این مکرر
 مذکور شد که جسته بفتح جیم که سه بین بسیار بزرگ را گویند مثل شفت و طبق غیره
 میفرمود مذکر غایب است از فعل منار معلوم و فرمودی بین و بنشینان آنرا گویند
 در قافیه مصل و سلك فاما الملیک فاما بالفتح و قافیه مصل و سلك و سلك و سلك و سلك
 شریف یعنی اخذ جانی غیرین در غیر آن وافی بر این ضربت لکن من الکس که ذکر کرده ام
 و بعضی مذکور را در از کردن دست و بعضی حرکت دادن نفیبت جانی نفیبتین ذکر
 کرده اند من سبب علف بنم سقین و تحقیق آن فاذ قد یهدی بنم سقین و سلك و سلك و سلك

نموده فرمود که یا اباجسن کرفتی تو دیر و سه هزار شغال لدا پس من جمیع مہاجر
 و انصار مہمان تو ام فرود و چاشت میں یکیم در نزد تو مصلح حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام
 عرض کردند کہ علی خوب است چنین باشد یا رسول اللہ پس چون فرمای آنروز شد
 حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ با جمیع مہاجرین و انصار رو آوردند بجانب خانہ
 منورہ حضرت امیر المؤمنین تا آنکہ رسیدند و در ازو ند پس بیرون آمد بسوی
 ایشان حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام و تحقیق کہ عرف کرده بود آنحضرت آزار را بشدم و جفا
 بجهت آنکہ نمود و رفادہ سبکہ آنحضرت کم و نہ پس چون حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام
 در را کشود و استقبل حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحاب آنحضرت نمود و دخل
 شد بخانہ مبارکہ آنحضرت حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ و دخل شد نہ جمیع مہاجرین
 و انصار تا آنکہ نشستند جمیع ایشان بستمہای تمام بہت خور و نداشت و طعام
 دولت سرائی حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام آنحضرت امیر المؤمنین تنہا حضرت فاطمہ
 زہرا علیہا السلام کہ شاید آن ابقیہ الرسول تدارکی بجهت رفع محال آنحضرت نماید
 پس دید ما کادہ در نزد حضرت فاطمہ زہرا علیہا السلام کہ نہ بہن بسیار بزرگی مثل
 طشت و طبق ملو از نر برد و در آن بود پارچہای کشت و منشر میبود از آن نوی
 مشک بسیار خوشبو پس گرفت بدست مبارکش آنحضرت امیر المؤمنین علیہ السلام
 و یا آنکہ در از کرد آنحضرت است خود را بر آن و یا حرکت در و بدست مبارکش
 آزار پس نتوانست حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام با آن شد قوت و قدرت نگاہ بردارد
 آزار پس یاری و ہمراہی نمود حضرت فاطمہ زہرا علیہا السلام حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام
 در برداشتن آن تا آنکہ بیرون آورد و حضرت امیر المؤمنین آزار و کدشت بر
 زمین در پس روی حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ اجمعین پس چون
 حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ آزار را بردہ نمود بر خاستہ نبرد حضرت فاطمہ زہرا

آمد و فرمود کہ ای دختر کرامی من از کجا آمده است از برای تو این طعام سخت
 فاطمہ زہرا علیہا السلام عرض کرد کہ ای پدر عالمی خدا را آمدہ است آن از جانب خداوند
 عالمیان بدرستی کہ حق تعالی روزی میدہد بہر کہ میخواہد بچکان و یا زماوہ از حد
 حساب پس حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ فرمودند کہ شکر و سپاس خداوند
 آنجانی را منہ است کہ بیرون نبرد و مرا از دنیا تا آنکہ دیدم و در خرم آنچه را کہ
 دیدہ بود حضرت زکریا علیہ السلام در مہم و شتر عران پس حضرت فاطمہ زہرا علیہا السلام
 عرض کرد و نجابت آنحضرت کہ ای پدر بزرگوار من بہترم یا پدرم حضرت پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وآلہ فرمود کہ تو بہتری در میان قوم خودت و او بہتر بود در میان قوم خویش
مصابیح ادنی عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَقْبَلْتُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِلَى
 رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَعَرَفْتُ فِي وَجْهِهَا الْغَنَصَ فَالْتَمَسْتُ لِحْجَ الْخَلِجِ فَقَالَ لَهَا
 يَا بِنْتَهُ هَهُنَا فَأَجْلَسَهَا عَلَى تَحْدِيدِ الْأَمِينِ فَقَالَتْ يَا أَبَتَاهُ إِنِّي جَائِعَةٌ فَتَمَنَّى بِكَ
 إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ اللَّهُمَّ رَافِعِ الْوَضْعَةَ وَتَسْبِغِ الْحَاوِزَ اشْبِغْ فَاطِمَةَ بِدُرِّ نَيْفِكَ فَالْتَمَسْتُ
 أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَوَّى اللَّهُ مَا حَاجَتْ بَعْدَ بَيْتِهَا حَتَّى فَارَقَتْ الدُّنْيَا وَهَرَّتْ
 أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ فَاطِمَةَ مَنَّتْ بِحَبْلِ مَكِّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَجَدَتْ
 عَلَيْهِ فَأَمَّا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَائِدًا لِحُكْمِ عَدَاوَتِهَا وَسَأَلَهَا عَنْ حَالِهَا
 فَقَالَتْ إِنِّي أَشْبَهِي طَعَامًا لَيْسَ أَفْطَامُ النَّبِيِّ إِلَى مَا قَرَحَ الْبَيْتُ كَمَا رَافِعُ فَنَبِيَّ
 نَبِيٍّ وَلَعَنَ وَأَقِطَ وَطِطَ حَبِيبٍ وَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْ فَاطِمَةَ فَضَمَّ رَسُولُ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَكَهُ فِي الطَّبَقِ وَبَكَهُ اللَّهُ وَقَالَ كُلِّي أَسْمُ اللَّهِ فَأَكَلَتْ فَاطِمَةُ وَرَسُولُ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَعَلَّى وَلَكُنْ وَلَظِيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَدِينًا مِمَّنْ يَأْكُلُونَ إِذْ وَفَّقَ
 سَائِلُ عَلَى الْبَابِ فَقَالَ اللَّهُمَّ عَلَيْكُمْ أَطْعِمُوا نِسَاءَ نَعْمَ اللَّهُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ لِحَسَنًا فَقَالَتْ فَاطِمَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَكَذَا فَقَوْلُ الْمَكِينِ فَقَالَ النَّبِيُّ

اِنَّهُ لَشَاطَرٌ وَاِنَّ جَبْرِيْلَكَ جَاءَكَ بِهَذَا اللَّغَامِ مِنَ الْجَنَّةِ فَالْاَلْفِطَانُ اِنَّ
 يَصِيْبُ مِنْهُ وَمَا كَانَ ذَلِكَ يَنْبَغِي لَهُ وَعَنْ حَدِيْقَةُ قَالَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ لَا يَنَامُ حَتَّى يَقْبَلَ عَصَا وَجَبَتْ فَاَطْلَعَتْ اَوْبَيْنَ نَدْمَتِهَا وَقَعْنَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ
 عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يَنَامُ حَتَّى يَصْعَقَ وَجْهَهُ
 الْكَلْبُ بَيْنَ نَدْمَتَيْ فَاَطْلَعَتْ **سج** يَخْضُ بَيْضَ خَا بَعْدَ سَكُونٍ يَمُومُ مَسْمُومًا بِمَا وَمَعْلُومًا
 كَرَسَنِي سَتِ جَانِبِي وَارْفَاطُ حَدِيْقَتِي مَذْكُورَتِ لَوْ تَبَيَّنَ نَزْرُكَ رُكْرُوهْ اَنْدُوْلُ قَوْلًا
 كَمْ فَرَمُوْهُ سَتِ ذَلِكَ بِأَنَّهُ لَا يَصْبِيْهُ ظَنًّا وَلَا يَصْبِيْهُ وَلَا يَحْتَمِلُهُ مَفْرُغٌ بِنَفْسِهِ كَرَمًا
 مَحْمُودًا رَاجِيًا وَكَمْ اَنْدَكَ مَحْمُودٌ مَصْدَرُ سَتِ مَثَلُ مَقْصِدِهِ وَرَهْمَا يَسْطُوْرَتِ
 لَلْعَصْرِ وَالْمَبِيْضَةِ وَالْمَحْمُودَةِ لَلْجَوْجِ وَالْحَاجَةِ وَتَمْنُهُ حَاجِبِيْ رَاشِدَاتِ النَّبِيِّ مَهْمَا
 حَسْبَا لَدَيْكَ طَاقُ طَاقٍ وَطَاقِيْ سَتِ كَمْ دُرْزَانِ فَارِسِيْ سَتِ مَقَالِ كَيْدِ جَوهرِيْ فَوْجِ
 مَنُوْدَةٍ اَنْ كَلِمَةُ فَارِسِيْ عَرَبِيْ سَتِ وَجَمْعُ اَنْ دَرَاخْتُ عَرَبِ طَاقَاتِ وَطِيقَانِ سَتِ
 طَبَقِ بَيْضِ طَاقٍ مَهْمَا وَفَتْحُ بَا بِخَطِّ دُرْزِيْ رُوْلَتِ عَرَبِ بِجَدِّ مَعْنَى اَمَدَةٍ وَهَبِ دُرْ
 اَيْتَمَامِ مَعْنَى اَخْبَرَتِ كَمْ خَيْرٌ كُوْرُ مَذَارِ اَنْ مَثَلُ فَاَنْ وَجَانِبِيْ صَاحِبِ قَامُوسِ دُرْزِيْ
 مَعَالِي طَبَقِ كَفَتْ وَالدَّيْ يُوْكَلُ عَلَيْهِ وَجَمْعُ اَنْ اَلْبَاقِ بِاِتِّفَاقِ سَتِ صَاحِبِ قَامُوسِ
 دُرْجَمْعِ اَنْ اَلْبَقِيَّةَ رَاشِدَةً كَرَمَةً صَاحِبِ مَجْلِسِيْنَ طَبَاقِ مَثَلِ جِبَالِ اَبَا اَلْبَقِيَّةِ
 مَثَلِ اَسْبَابِ جَمْعِ اَنْزَالِ مَنُوْدَةٍ رَاشِدَةٍ بَرُوْنِ نَفِيْرٍ مَوْزِيْ رَا كُوْنِدِ وَآنِ اَسْمِ
 جَمْعِ سَتِ وَوَاحِدَانِ رَاشِدَةٍ سَتِ وَحِيْ اِيْهَ لَفْظُ رَاشِدٍ بَعْدَ اَنْزَالِ مَذْكُورِ وَتَاثِيْ
 مَكُوْنِدِ هَذَا رَاشِدٍ مَكُوْنِدِ هَذَا رَاشِدٍ وَارْجَارَتِ قَامُوسِ مَعْلُومِ مَشُوْدِ كَمْ
 اَنْزَالِ رَاشِدِ رَاشِدِ مَكُوْنِدِ كَلِمَتِ بَيْضِ كَافِ وَسَكُونِ عَمِنِ سَتِ وَبَا تَاوِيْدِ
 نَزْرُ دَرَاخَتِيْ كَلِمَتِ وَاقِعِ مَشُوْدِ جَمْعِ لَوْ تَبَيَّنَ تَصْرِحِ كَرَمَةٍ اَنْدَكَ كَلِمَتِ نَانِيْ
 مَشُوْرٍ وَلَفْظِ اَنْ فَارِسِيْ مَعْرَبِيْ دُرْزِيْ بِنَكِ سَطُوْرَتِ كَلَامِ دُرْ لَفْظِ فَارِسِيْ

مَعْنَى حَسَنٌ هُوَ مَا نَزَلَ مِنْ اَزْوَاجِ نَجْمَةٍ بِشَدِّ كَا كُوْنِدِ مَعْرَبِيْ اِنْ كَلِمَتِ
 طَا هَرِشِ اَنْتِ كَمْ تَخْجُ مَشُوْرٍ بِشَدِّ اَقْطَا بَيْضِ هَمْزَةٍ وَكِرْفَا كَلِمَتِ رَا كُوْنِدِ مَكُونِ
 كَمْ بُوْدِ بِشَدِّ مَرَا اَنْ اَنْزَالِ نَجْمَةٍ اَكْثَرُ كَرَمَةٍ اَنْدُوْرُ حَقِيْقِ اَنْ لَوْ تَبَيَّنَ نَزْرُوكِ
 بِحَقِيْقَتِ نَجْمِ سَتِ جَوهرِيْ كَلِمَتِ سَتِ كَمْ كَاهِ سَتِ سَاكِنِ مَكْنِدِ قَافِ رَا وَفَلِ
 مَكْنِدِ حَرَكَتِ اَنْزَالِ هَمْزَةٍ وَشُعْرَا اَمَّا اَرْجَارَتِ قَامُوسِ طَا هَرِشُوْدِ كَمْ بَرُوْنِ مَشُوْرٍ
 شُعْرِيْ كُوْنِدِ اَقْطَا بَيْضِ وَهَمْزِ وَكِرْمَةٍ بَا سَكُونِ قَافِ دُرْ هَرِشِ وَبَيْضِ هَمْزَةٍ وَكِرْمَةٍ قَافِ
 مَثَلِ كَلِمَتِ جَانِبِيْ مَشُوْرٍ وَتَشَقُّقِ هَلِ سَتِ وَبَيْضِ هَمْزَةٍ وَهَمْزِ قَافِ بَرُوْنِ رَاشِدِ
 وَكِرْمَةٍ قَافِ مَثَلِ اِيْلِ وَجَمْعِ اَنْ اَقْطَانِ سَتِ قَطْلَفِ جَبْرِ قَافِ وَسَكُونِ طَا هَلِ
 خَوْشِ رَا كُوْنِدِ وَجَمْعِ اَنْ قَطَافِ وَفَطُوْفِ سَتِ دُرْ قَرَانِ مَجْمُوعِ دُرْ سُوْرَةٍ مَبَاكَرِ اَلْفِ
 وَاقِعِ مَشُوْدِ سَتِ قَطْلَفِ هَذَا اَيْتَمُورِ جَمْعِ قَطْلَفِ مَذْكُورِ سَتِ اَبْنِ اَشْرَ دُرْ هَلِ كُوْنِدِ
 كَرَمَةٍ وَاقِعِ مَشُوْدِ سَتِ لَفْظِ قَطْلَفِ دُرْ اَحَاوِيْشِ وَبَيْضِ رُوْمِ سَتِ كَرَمَةٍ اَنْدُوْرُ اَمَّا اَنْزَالِ
 وَهَمْزِ سَتِ اَنْ جَبْرِ سَتِ جَمْعِ حَقِيْقِ لَوْ تَبَيَّنَ نَزْرُوكِ اَنْدَكَ كَلِمَتِ بَيْضِ قَافِ مَصْدَرُ
 مَعْنَى جَمْعِ سَتِ اَيْتَمُورِ اَصْلِ اَمِ سَتِ وَهَلِ اَنْ حَسَا اَرْجَابِ مَشُوْدِ سَتِ وَاقِعِ
 مَعْلُومِ اَنْ مَعْدُوْلِيْ وَلا اَرْجَابِ مَكُوْنِدِ حَسَا اَلْكَلْبِ اَيْتَمُورِ دُرْ وَكِرْمَةٍ بَا ذَلَّتِ وَخَوَارِيْ
 وَهَمْزِ مَكُوْنِدِ حَسَا اَلْكَلْبِ اَيْتَمُورِ دُرْ وَشَدِّ سَكِ بَاخْتِ وَخَوَارِيْ وَهَلِ مَعْنَى
 اِبْعَاوِ بَا اَكْرَامِ سَتِ جَانِبِيْ دُرْ وَكِرْمَةٍ اَرْجَابِ مَكُوْنِدِ بَاخْتِ وَخَوَارِيْ وَهَلِ مَعْنَى
 وَهَلِ مَعْنَى سَتِ دُرْ اَيْتَمُورِ مَكُوْنِدِ كَرَمَةٍ اَنْدُوْرُ مَقْنِيْنِ وَاقِعِ مَشُوْدِ هَذَا اَيْتَمُورِ
 مَجْمُوعِ اَنْ شَيْخِ طَبَقِ هَلِ اَيْتَمُورِ دُرْ فَيْضِ مَجْمُوعِ اَلْبَانِ بَا اَنْ مَشُوْدِ كَرَمَةٍ اَنْ مَعْنَى كَرَمَةٍ
 بِجَمْعِ اَيْتَمُورِ دُرْ وَشَدِّ اَرْجَابِ مَكُوْنِدِ دُرْ وَشَدِّ وَكِرْمَةٍ اَرْجَابِ مَكُوْنِدِ اَنْزَالِ رُوِيْ قَرْمِ
 وَهَمْزِ بَيْضِ وَفَتْحِ وَكِرْمَةٍ اَوْ اَوْبَيْنِ رُوِيْ كُوْنِدِ كَرَمَةٍ اَنْدُوْرُ مَعْنَى اَنْزَالِ
 وَكِرْمَةٍ لَوْ تَبَيَّنَ دُرْ اَنْ سَابِقًا مَذْكُورِ هَرِشِ كَاهِ خَوَانِدِ رَجْعِ بَا اَنْزَالِ مَعْنَى اَنْزَالِ

حذوقه انس آنست که بود بهشت معنی و او جمع چنانچه نقل کرده اند علای علم نحو
 و مشرقین و ذکر کرده اند در آیه وافی هر آینه سوره مبارکه نور و لا یحلی لکم ان تاتکوا
 من بیوتکم الا بآذنکم و تودع منیت رویت بو او در مثل اخیر شصت و یک
 شد سابقا و متوفی آنست آنچه رویت شده است بعد از آن و ممکن است که بوده
 باشد معنی بل والله اعلم یعنی شیخ عالم فاضل شیخ ناظم بن محمد علی احمدر کاتب
 مصباح الانوار رویت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمود
 که امام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بسوی بدر عاقله داشت حضرت رسول الله صلی الله
 علیه وآله پس آنحضرت دانست از رکعت در وی مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
 گرسنه بودند آنحضرت را پس فرمودند با آنحضرت که ای دختر کرامی من اینجا
 نیز دامن بیا و در بر من نشین پس نشاند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله حضرت فاطمه
 زهرا را بر بالای ران و از نوای رخت مبارک خود پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
 عرض کرد که ای پدر بجز دست امین بدرستی که من گرسنه ام پس آنحضرت دستهای
 مبارک خود را بجانب آسمان برداشت و گفت که ای خداوند منم تویی من
 گرسنه زیر دستان و سیر کنده گرسنگان سیر گردان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
 دختر پیغمبر برگزیده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که قسم بخداوند عاقل
 که گرسنه شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بعد از آن روز تا اینکه مغارت از
 در و دنیا برای معنی فرمود و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رویت کرده که آنحضرت
 فرمودند که بدرستی که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر کرامی حضرت محمد مصطفی
 صلی الله علیه وآله صاحب آزار شد پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بعبادت
 آنحضرت تشریف فرست از زانی نموده آمد و در نزد آنحضرت نشست و پرسید از
 فرزند و بلند شدن احوالش را حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد بچهار دست بدر عاقله

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدر سیکه دلم میخورد و خوش میخورد طعام میخورد
بس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله برخاست بسوی طحانی در آن خانه و از آن خانه
آورد و خاکچو بود و در میان آن مویز و نان منجیح و کنگ و یا پند و خوش انکور بس
آن خواجهر را آنحضرت گذاشت در پیش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بس حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را در آن ملحق گذاشت و گفت
بسم الله و فرمود که بگوید بسم الله و بخورد پس خوردند از آن نعمتهای بهشت
عزیز تر است حضرت فاطمه زهرا و حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسن و حضرت امام
حسین علیهم السلام در آنجا سیکه میخوردند از آن طعام بهشت عزیز تر است در
آنوقت است تا دساعتی در در خانه مبارکه آنحضرت بس کلماتی که علیهم السلام میگویند
و بهر بهر با آنجا روزی کرده است حق تعالی از آنها حضرت پیغمبر از روی غرضی
که در و شو و او را مثل یک بخاری و ذلت دور نمود بعد از آن حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام عرض کرد که یا رسول الله هرگز پیغمبر و دیگرین از برای سبکین و بنود عده
شناختن با ما مثل و فقیر خرم آنحضرت فرمودند که بدر سیکه بود او شیطانی
و بدر سیکه چون آورد و حضرت جبرئیل امین از برای شناختن این طعام را از بهشت
برین اراده کرد و شیطان اینکه بخورد از این طعام بهشت را بنمود و این سزاوار
از برای شیطان بجهت اینکه دور گردانیده است او را از چشم خداوند عالین
و از حدیقه الهی رویت کرده است که او گفت که قاعده و داب حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و آله آن بود که بنشیند تا اینکه میبوسید کوفته نموده حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را
و در پستان آنحضرت را و رویت کرده است از حضرت امام کجی نافع جعفر بن محمد
الصفاق علیهم السلام که آنحضرت فرمودند که قاعده و دست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
آن بود که بنشیند آنحضرت تا اینکه میگذشت روی منور کرامی خود را میان دستپان

مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام **عَلَّمَكَ اللَّهُ عَنِ النَّبِيِّ عَنِ الْجَوْهَرِ فِي عَنْ شَيْبِ بْنِ**
وَأَقْبَرَهُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى بْنِ زَيْدٍ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ **إِنَّمَا أُعِيْتُ يَافَايَةَ عَلِيمًا لَمْ يَخْذُلْ لَوْلَا أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ كَانَتْ تَهْطُ**
إِلَى النَّهَارِ فَتَنَادِي بِهَا نَحْنُ أَتَادِي مَرَاتِمَ بَنَاتِ عِمْرَانَ فَتَقُولُ **يَا يَافَايَةَ إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَاكَ**
وَكَفَّرَكَ وَاصْطَفَاكَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ يَا يَافَايَةَ فَقُنِّي لِرَبِّكَ وَاصْبِرِي وَارْتَجِعِي
 الرَّاكِعِينَ فَخَذَّ يَمُومٌ وَخَذَّ يَمُومًا فَكَانَتْ لَهْمٌ فَاتَّكَ **يَا لَيْلَى** **الْبَيْتُ الْمَقْصَدُ عَلَى نِسَاءِ**
الْعَالَمِينَ مَرَاتِمَ بَنَاتِ عِمْرَانَ فَقَالَتْ إِنَّ مَرَاتِمَ كَانَتْ سَيِّئَةً يَا عَالِمًا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
 جَعَلَكَ سَيِّئَةً يَا عَالِمًا وَلِئَلَّا يَكُونَ سَيِّئَةً يَا لَوَالِيْنَ وَآخِرِينَ **كتاب دلائل**
أَيَّامَةِ الطَّيْرِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْثُومٍ عَنْ مَوْحِي التَّعَلُّكِ فِي حِينَ لَمَّا دَخَلَ سَيِّئَةً
 آية مبارک که در شان حضرت مریم علیها السلام نازل شده در سوره آل عمران است بعضی از
 مؤمنین ذکر کرده اند که مراد از ملائکه حضرت جبرئیل است بنا بر علیه در اینجا نیز با حضرت
 فاطمه زهرا علیها السلام حضرت جبرئیل ظاهر بود و قوت درخت بمعنی طاعت و خضوع و نماز
 و دعا و عبادت و قیام و طول قیام و سکوت و عبودیت و اطاعت و قیام بحق و رواج
 آمده و در هر جا هر یک از معانی مذکور به مناسب بنده متعل می شود و در شان حضرت فاطمه
 زهرا علیها السلام جمیع معانی مذکور مناسب است حتی تعالی در سوره مبارکه البقره فرمود و کَلِّمْ
 لَهُ قَائِمِينَ **یعنی همه صلح و اتفاق و خدایان عالمیان اند و بعضی گفته اند که مقدر و مؤمنند**
 بر بندگی و عبودیت حتی تعالی و در سوره مبارکه الاخراب فرمود و قَدْ يَفْقَهُ مَنَاسِكُ
 اللَّهِ **و تَوَلَّى** **یعنی قیام بطاعت و فرمان داری نماید و در سوره مبارکه التحریم فرموده**
عَنْ رَبِّكَ إِنَّ طَعْلَقَكَ أَنْ تَيْبَسَ لَكَ الْأَوْجُلُ الْخَيْرُ مِنْكُمْ كَمَا طَعْلَقَكَ أَنْ تَيْبَسَ لَكَ الْأَوْجُلُ
 و اینها در سوره مبارکه الشرح فرموده و **الطَّلَقَاتُ** قَائِمَاتُكَ **یعنی قیام نماید که آن** بخوف
 غوهران و اطاعت کنندگانند که تحت الشان و در سوره مبارکه البقره فرموده و

نقص

فَقَالَ اللَّهُ قَاتِلْهُ يَكْفِي وَهَمِنْ وَيَا طُولُ وَاسْمُكَ كَانَتْ قُوَّتُ وَدَعْنِي كَفْتَهُ اَنْدَافِي كَاتِبِينَ
وصامنین ورویت کرده اند از زمین انرقم که او گفت در ابتدا ای سلام ما
حرف میزدیم در انشای نماز تا اینکه نازل شد وَدَعْنِي بِاللَّهِ قَاتِلْهُ يَكْفِي سَکَتِينَ
پس سکوت نمودیم بعد از آن در نماز و سوره مبارکه که فرموده اِنَّ هُوَ قَاتِلُكَ
اِنَّهُ الَّذِي سَابَحَ اَوْ قَامَ لِحَدِّكَ الْاُخْرَىٰ فَيَرْجُو رَحْمَةً مِنْكَ قُلْ هَلْ يَسْعَىٰ الَّذِي
يَعْلَمُونَ وَالَّذِي لَا يَعْلَمُونَ اِيْمَانًا يَذْكُرُ اَوْ اَلَا اَلَّا يَلَابِ اِبْنِي نماز گزارنده و حق
کنده است در ساعات شب رویت شده است که ابن آیه مبارکه نازل شد و نشان
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جوهری گفته که اصل در معنی قوت است بعد از آن
نامیده اند بقیه معانی را بان شیخ طبرسی علیه الرحمة گفته است که اصل قوت دو است
بعد از آن استعمال شده است که نسبت بمعنی مذکور دارد و اصطفا بمعنی برگزین
و لطف نمودن است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه مبارکه رویت شده است
که تفسیر فرمودند بر سبب حق تعالی برگزید تو را ای مریم از برای ذریه انبیا یعنی که
تو از ذریه نخبگان اولو العزم خود فرمود و پاک گردانید تو را از علل شایسته و برگزید تو را
از برای ولادت حضرت عیسی علیه السلام بدون شوهر شیخ طبرسی علیه الرحمة در تفسیر
مصحح البیان بعد از آنرا این حدیث شریف بیان نموده که بیرون آمدن مصطفی سبب
کنه که فرموده است حضرت از آنکه رحمت است آنکه میشود بنا بر آنچه حضرت فرموده است اصطفی منحل
در دو معنی مختلف یعنی در اول استعمال شده است در معنی که مخالف و معابر است
بمعنی که استعمال شده است در آن تا بیا پس بعل بیانیه مطلقا مکراری که با نیت است
در کلام صحی بنابه علیه کترین نیز در نشان حضرت فاطمه زهرا علیه السلام بخوبی ترجمه
خواهد نمود که مبرا باشد از تکرار و موافق باشد با آنچه فرموده است حضرت امام
محمد باقر علیه السلام بحکم مریم بنت عمران و مقدم شده است در آیه مبارکه که خود برگزیده

در معانی دیگر و هر یک از آنها
مذکور است آنرا واقع شده
واقع شده است
ح

بعضی گفته اند که جهت آنست که او اولاد نکند برترتیب بلکه از برای مطلق جمع
 و بیشتر است و بعضی گفته اند که او سجده می بخشد شکر گزار از برای خداوند
 عالیشان و از برای معنی نماز را بکامی آرد با نماز گزارندگان و بعضی گفته اند که بعضی نماز را
 با جهت او انعامی بخاطر کمترین برسد که ممکن است که چون سجده اش شرف افضل
 از رکوع است و نهایت انقیاد و تذلل از آن معلوم میشود و بجهت آنکه بیکبار او
 بنده اشرف انصافی خود را که رویش نیست بر زمین بجهت آن مقدم داشته باشد
 آنرا حضرت رب العالمین و اعدایش کثرت بر فیضیت سجده واقع شده از محله آنکه بنده در
 هیچ حالت نزدیکی نیست بر کاه حق تعالی از حالت سجده و عجز نیست سجده بجهت
 غیر خداوند عزوجل و اوست مخصوص بسجده و غیر ذلک و الله اعلم **معنی شیخ فخر**
محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی علیه السلام روایت کرده است در کتاب
 علل الشرائع منتهی بحد که از آنجی بن جعفر نوده حضرت امام زین العابدین علیه السلام که او
 گفت که من شنیدم از حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که حضرت
 میفرمود که بدرستی که نامیده شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام محدثه بجهت آنکه خود را
 ملائکه مقربین و یا حضرت جبرئیل امین علیه السلام از آسمان پس ندانید که حضرت را
 همچنانکه ندانید که حضرت مریم بنت عمران علیها السلام را پس بجهت ملائکه مقربین و یا
 میخواست حضرت جبرئیل امین که ای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بدرستی که خداوند
 عالیشان بر کزیده خیمت یار کرد و تو را با یکدیگر آورد از انعام هر بیت غرضت میبرد
 او را و تو را از صلب لی هر یک بهترین سفیران حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 و از رحم پاکیزه حضرت خدیجه کبری علیها السلام نیکوترین زنان عالیشان و ترویج
 فرمود و تو را بجهت علی مرتضی علیها السلام خوبروین جمیع اوصیاء و همعنا و پاکیزه
 کرد و بنده تو را بسبب ایمان کامل از پندیدی کفر و شک و ریب و یا بسبب تقی

کثرت طاعات و عبادات از بدیهای عسبان و نقصان و یا اینکه پاک و پاکیزه
 کرد و بنده تو را از آلودگی کثافتها مثل حیض و نفاس که چنانچه از برای زنان و پاکیزه
 پاک و پاکیزه کرد و بنده تو را از اخلاق نوحه و اوصاف روده و بر کزیده خیمت یار
 کرد و تو را بر زنان جمیع عالیشان با یکدیگر داد و بنده تو را ما در خلفا و ائمه هدی علیهم السلام
 الی یوم القیام فی الواقع این معنی نفیست و قیاس است بجهت آنکه منسوب از چند
 وصایت و خلافت خداوند عالیشان بعد از آنکه زمانی از ذریه و رحم حضرت
 مریم علیها السلام منتقل شد بر جم و ذریه دیگر و همچنین بود و در سایر زمان بعد از آنکه البش
 خود که منتقل شد از جمی بر جمی دیگر اما بعد از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام الی یوم القیام
 در ذریه و رحم آنحضرت باقی و منتقل شد بر جم و ذریه دیگر و اشاره نیست قول خداوند
 عالیشان در سوره مبارکه زخرف و جعلنا لک ذریه نافی عقیقه ای حضرت فاطمه زهرا
 علیها السلام و این مدار بندگی با خلاص خداوند عالیشان و یا طول بدیهستان و در نماز
 و یا بیکدیگر قیام کن بخوف شوهر عابد راست که بهترین خلق اولین و آخرین است بعد از
 حضرت رسول رب العالمین صلی الله علیه و آله و آجین الی یوم الدین و یا هر یک و یا جمیع
 معانی مذکوره در شرح بجهت محض رضای خداوند عالیشان و سجده کن از برای پروردگار
 بعد از قیام بطاعات سجده شکر توفیق عبادات و طاعات و رکوع کن بکرم
 کندهای که امر باشد نماز و یا نماز جماعت چنانکه مذکور شد در شرح پس می آمدند
 ملائکه مقربین و یا حضرت جبرئیل امین علیه السلام نزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس پیش
 میکرد و حرف میزد آنحضرت بالایشان و حدیث میکردند و حرف میزدند ایشان
 با حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس گفت در شبی از شبها حضرت فاطمه زهرا علیها السلام باین
 که آیات تفسیل داده شده بر جمیع زمان عالیشان حضرت مریم بنت عمران علیها السلام
 پس گفت ملائکه مقربین و یا بجهت حضرت جبرئیل امین علیه السلام در جواب آنحضرت فاطمه زهرا

45v.

<http://fb.com/ranajabirabbas>

خداوند عالمیان در قرآن مجید باینکه نفرستاده است احدی از زنا را بر سالت لبی
 مردان در قول مبارکش که در سوره هب است وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا أَنْ تَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ إِنَّكُمْ تَعْلَمُونَ و فرموده است یعنی بفکر یا وافی
 به این معلوم شود که باید بوده باشد رسول و پیغمبر الهی مرد و محمد توانیستند رسولان
 نبی غیر از پس جابر است که بوده باشد زن محمد و هم دیگر نبوده باشد رسول و نبی بوده
 باشد محمد لَا تَجِدُ نَبِيًّا يَخْلُفُ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ عَنْ ابْنِ حَبِيبٍ عَنْ ابْنِ رِثَابَةَ
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فَقَالَ هُوَ
خَلْدُ بْنُ خَمْرٍاءَ قَالَ لَهُ مَا الْجَامِعَةُ فَقَالَ تِلْكَ حَقِيقَةُ طَوْلِهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا
فِي عَرْضِهَا وَتَمِيزُ فِي ذَا فَالْحِجَابِ جَمَاعَةُ النَّاسِ إِلَيْهِ وَتَسْتَبِينَ نَفْسَهُ إِلَّا
وَقَدْ بَاحَتْ رَأْسَ الْخَدَشِ قَالَ فَاصْطَفَ فَاطِمَةَ فَكَتَبَ عَلَيْهَا ثُمَّ قَالَ إِنَّكُمْ لَتَجْعَلُونَ
عَتَاتُكُمْ دُونَ وَصَايَاكُمْ دُونَ إِيَّاهُ فَاطِمَةُ مَكَتَتْ بَعْدَ رَجُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَأَلِهِ خَمْسَةً وَبَعِثَتْ بَنَاتَهَا وَكَانَ دُخْلُهَا حَرْقٌ سَدَّدَ عَلَى بَنَاتِهَا وَكَانَ جَبْرُهَا
عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَهْلِهَا يَحْضُرُ عَنْهَا عَلَى أَهْلِهَا وَيُطِيبُ نَفْسَهَا وَيُخَبِّرُهَا عَنْ أَهْلِهَا وَمَكَانِهِ
وَيُخَبِّرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا وَكَانَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ فَهَذَا مَصْطَفَى فَاطِمَةَ
سَاحِجَ جَبْرِ بَيْتِ جَمِيعِ وَكُونَ فَاصْطَفَى بَرَاءَ مَعْلَى بَرِشِ آنست که بوده باشد و پشت
 یعنی صندوق بزرگ مدور که ساخته باشند آنرا از جرم چوب و یا از جرم حرم
 بجست آنکه ذکر کرده است سبب قاضی العظمی و القاضی حُجَّتُ الصِّدِّيقِ أَمَّا الْجَمْعُ
الْبَطْنُ وَالْجَنَابَتَيْنِ وَصَعْدَ فِي الْأَرْضِ مَسْتَدِيرَةً و ایضا ذکر کرده اند الحقیق جَعْبَةً
مِنْ جِلْدٍ لَا حَسَبَ فِيهَا وَتَنْ خَلْبٍ لَا مَلُوكَ فِيهَا وَدَرْهَمٍ لَا مَطْلُوبَ فِيهَا الحقیق الیکالند
وَالْجَعْبَةُ الَّتِي تَجْعَلُ فِيهَا السَّهْمَ و ممکن است که بوده باشد جعفر که ذکر کرده اند توبین
 بر وزن زبر مصدق جعفر مثل صندوق و صد و فوج که میگویند در زبان فارسی و افع

شده است در حدیث طویلی که روایت کرده است آنرا شیخ کلینی علیه السلام در
 کتاب جبهه کافی از ابی بصیر که پس فرمود حضرت امام بختی ناطق جعفر بن الصادق
 علیه السلام که بدرستی که در نزد ماست جعفر و نمیدانند ایشان که چه چیز است جعفر
 ابو بصیر که من عرض کردم که چه چیز است جعفر آنحضرت علیه السلام فرمودند که ظرف
 معنویت از پوست و در آنست علم جمیع بندگان و جمیع اوصیاء و علم جمیع علمای
 آنجا سیکه قبل از این بوده اند از قوم نبی اسرائیل و ایضا روایت کرده است که
 حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که در نزد ماست جعفر سفید راوی گفت
 که من عرض کردم چیست آنحضرت که پس جعفر است در آن آنحضرت فرمودند که
 در آنست زبور حضرت داود علیه السلام و توبه حضرت موسی علیه السلام و بخت حضرت
 عیسی علیه السلام و صفت حضرت ابراهیم علیه السلام و طلال و حرام و صفت حضرت فاطمه
 زهرا علیه السلام و میگویم و ادعای کنیم که در آنست قرآن مجید و حال آنکه در آنست آنچه
 میشود مردمان بسوی آن محتاج میشوند ما بسوی احدی حتی اینکه در آنست
 نماز بانه و نصف نماز بانه و چهار یک نماز بانه که هر کدام حدیثی است که باید حد
 از بابت خود در آن گناه و دیت خورش که شخصی در پوست بدن دیگری کند و فرمود
 که در نزد من است جعفر سراج راوی عرض کرد که چه چیز است در جعفر سراج آنحضرت فرمودند
 که در آنست اسطی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و بدرستی که خواهد گشوده شد
 جعفر سراج از برای خون ریزی خواهد گشوده و آنرا حسب شیر آل حضرت پیغمبر صلی الله علیه
 که مراد از آن بوده باشد قائم آل محمد علیه السلام عرض کردند چیست آنحضرت که آری میداند
 آنجا را که فرمودید اولاد حضرت امام حسن علیه السلام یعنی جمعی از اولاد آنحضرت که
 ادعای خلافت و دودمان خروج و پادشاهی دارند آنحضرت فرمودند که آری میداند
 عالمیان قسم میدهند چنانچه میداند شب را که تحقیق نیست و روز را که یقین

روز است اما آنچه وادیده است این را احد و خواستش دنیا بر نفی و کجاست حق
 و هرگاه طلب میکرد این حق را بکجاست صاحب حق بهتر بود از برای ایشان
 در دنیا و آخرت و بنا بر بعضی روایات بعد از آن فرمود که اگر کسی بگوید صبح
 میکنم یا حال آنکه بسیار است دشمنان ما و تحقیق که شب میکنم ما در حالتی که
 نسبت از برای ما دشمنی که بوده باشد دشمنی او بیشتر از دشمنان و اقربای ما و در حدیث
 دیگر وارد شده است که پرسیدند از آنحضرت که چه خبر است جعفر آنحضرت فرمودند
 که بویست که بخند و بویست که بگریست چه سبب است آنجا میکند که در بویست است آنحضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و جمیع کتب و مصنف حضرت فاطمه زهرا علیها السلام جامع میباشند اسم
 فاطمه است و باقی از بزرگی و با سبب جمع مسائل کثیره و با مسائل مشابهه مختلفه در آن
 ملو ما را طلاق اسم جامع بر آن مکنست چنانچه ذکر کرده اند لغویین که میگویند و یک
 بسیار بزرگ است جامع و میگوید نیز بسیار بزرگ را جامع بکست اجماع مردمان در آن
 و یکی از نامهای بزرگ خداوند عالمیان جامع است و در بعضی آن گفته اند که او
 خداوند آسمانها میکند جمیع مخلوق را در روزی که سگ و شته نیست و در وقوع
 آن روز و بعضی گفته اند که جامع او صاف حمد و ثناءست و بعضی گفته اند که او
 خداوند آسمانها جمیع میکند مثل بارش و مبین را با مبین و صدرا با مبدی و
 متعینی نمیتواند شد مگر از خداوند قادر چنانچه وارد شده است که فرعون و
 فرعونان و جن و غرق گرفتار شده بآتش و نوح و شعرا و عرب گفته اند لا اله الا
 الله لا اله الا الله و الله یجمع بین الماء و النار و ماء جامعه ممکن است که بوده باشد
 تا مبداء و کثیر مثل ماء علامه ممکن است که بوده باشد تا نانیست بجهت باران
 واقع شده است صفت از برای صفت و در حدیث طول فرموده که روایت کرده است
 آنرا شیخ کلینی علیه الرحمه در کتاب جرح کافی از ابی بصیر مذکور است که حضرت امام کلینی

ناظر جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمودند ابی بصیر که ای با محمد بدرستی که روز
 است جامع و مبداء اندر دمان که چه خبر است جامع گفت ابی بصیر که من عرض کردم
 که فدای تو شوم چه خبر است جامع آنحضرت فرمودند که هیچ نیست که طول آن افتاد
 فرج است نذر آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اعلم آنحضرت که بیرون آمده است از
 شکاف دمان مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و خط مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 که نوشته است آنرا آنحضرت تابدست دست مبارکش در آن نوشته است جمیع علی
 و حرام و هر چه که میخواهد میشود ای آن مردمان حتی درش غرضش در پوست و دراز
 کرد آنحضرت دست مبارک خود را بسوی من و فرمود که اذن و نعمت میدی از
 برای من ای با محمد که گفت ابی بصیر دست من عرض کردم که فدای تو شوم بدرستی که
 بنده توام بعل یارب این آنچه میخواهی پس آنحضرت فرمودند یعنی دست و پا بازی
 مرا بدست مبارکش و بدست خودی فرمود که حتی درش مثل این خردن نیز جامعه فرمود
 و مذکور است سید الفضل میر سید شریف که از افاضه علم و تحقیق اهل تسبیح است در
 کتاب شرح مواقف گفته است که بدرستی که خبر و جامعه دوئی بپست که بوده است
 از بر آنحضرت علی بن ابی طالب علیه السلام تحقیق که ذکر شده است در آن دو کتاب بعلم حرف
 علم و ادب تا آنحضرت عالم و مبداء و مبین از اولاد آنحضرت تاسید شده اند از او
 احکام فرموده اند سبب آن و مبداء و مبین است حدیثیکه روایت شده است از
 حضرت امام رضا علیه السلام و آن در حدیثی که مانون ملعون آنحضرت را بنیشت و بی تکرار
 و آن حضرت و عده میکردند سبب خلافت و امر را آنحضرت فرمودند ان الله یجمع بین الماء و النار
 و لا اله الا الله و الله یجمع بین الماء و النار و ماء جامعه ممکن است که بوده باشد
 تا مبداء و کثیر مثل ماء علامه ممکن است که بوده باشد تا نانیست بجهت باران
 کافی که بدرستی که عبد المکات بن ایمن عرض کرد که حضرت امام جعفر صادق
 علیه السلام که بدرستی که جاست زبانه و مقرر که تحقیق که جاست کرده اند بر محمد بن عبد

بیر آید یا دوشامی است از برای وی یعنی طالع و نشان آنحضرت عفو نموده اند که بخدا قسم
که جز تر و منبت و دو کتاب که نوشته است در آن دو کتاب نام هر خبر و هر بادش
که بادش را خواهر شد در زمین نه بخدا قسم که نیت نام محمد بن عبداللّه در هیچیک از آن
و دو کتاب محمد بن عبداللّه که در محمد بن عبداللّه بن حسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب
علیه السلام است و لقب او نفسی که بود و از آنکه زیدیه و خلیفه بن زید است چنانچه در
اول حدیث کماله مذکور است و بهجت آنحضرت جری حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
معه و مجلس کرد و ایند و خانه آنحضرت با غضب بود و چنانچه آنحضرت فرموده بود و چنانچه
برسد و در چهاردهم شهر رمضان سنه صد و چهل و هجری است که فرمود و وقتی چنان
آورد در مدینه بقیع را بایستادند آدم بقیع نمره و کسر دال سکون یا متضامه میبرد
که بقیع بقیع است و باقی شده را گویند و بقیع بقیع و بقیع بقیع را نیز میگویند
و جمع آن آدم بقیع نمره و بقیع و ال مملکه است مثل آفتی و آفتی جوهری گفته است
که گاه میاید جمع آن آدم مثل غنیمت و آنحضرت بقیع فا و کفر یا مجیه مقصد بقیع
مثل کثیف و کثیف و کثیف بکون فاد با بقیع و کفر فاد و ان را گویند مابین ساق و کون
و لفظ آن موش سهای و جمع آن اخاذ است فالج بکبر لام شریب یا بزرگ
و گویند که را گویند از بقیع نمره و سکون را مملد و بیت جراحات و جراحات
و فاد و لی که یکبار بیشتر از بقیع در وقت ظهور عیب در مبع را گویند و بقیع
در وقت بقیع فاد است حدیثی بقیع فاد مجیه و سکون دال مملد خورشید گویند چنانچه
خرایشی باشد که برون نیاید از آن خون چنانچه میگویند که را محاذی و بقیع برون
محاذی و بقیع بقیع و کفر میبرد چنانچه گویند که بوده باشد بقیع و در آن و بقیع
نهم نهم است چنانچه مشهور است بقیع بقیع جمع مذکور است در اصل مضارع
باسب منع و بقیع در وقت بقیع بقیع است لهذا نامیده اند و در کماله

نور را سوره التوحید و بقیع در وقت بقیع بقیع است لهذا نامیده اند و در حدیث غیر
مذکور آن معنی تر است بقیع بقیع جمع مذکور است در اصل مضارع باب الفاعل
و اصل آن بوده است با و او قلب کرده اند و او با الف در فعل مضارع و با و در فعل
مضارع و حذف کرده اند و او را در مصدر بقیع مجاورت آن با الف و عوض آورده
از آن را و او را در مصدر بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع
در خلق آنحضرت را گویند که خواست کند بان در دل و خواهند که بقیع آید آن در خارج و در حلق
بقیع ایجا است و ظاهرش آنست که مراد آنحضرت از فقره آنکه بقیع بقیع بقیع بقیع
و بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع
میخواهد آنرا و بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع
و علامی امامت علیه السلام بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع
مقصود آنکه این فقره بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع
و بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع
عبداللّه بن ابی طالب باشد بلکه مقصود حضرت از این کلام محض بقیع بقیع بقیع بقیع
بایک است بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع
چون مولانا خلیل قرطبی علیه رحمه الله الملك الغنی در شرح تفسیر کافی در شرح آنحضرت
شریف گفته بدستیکه تا هر آنکه بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع
معنی آنکه بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع
و بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع
از سوال و معبود میشود که ناخوش آید باشد آنحضرت از سوال شیعیان و سوال
بی نفع نمیدهد بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع
بسیار بعید و منع آنحضرت از این را در چنین مقام که بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع بقیع

نموده می باشد احوال آن
واحوال آنکه ظم و حر را
و ظم آن بقیع
نقیض
صح

این ظاهر و موعود
بسیار آوا
صح

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را چنین منع بفرموده است بعد از آنکه جواب سؤال می‌تفت
عالمیان که فرموده است و اما الشایک فلو تنظر فیما انکما جواب سؤال می‌تفت
الغیر فیل سؤال آنست که متغیر اند پس لازم بود در آنحضرت که بگوید باین جواب
با وجود آنکه در احادیث متعدده و واقع شده است که حضرت از متعویین علیهم السلام
بدون سؤال سالی اظهار فرموده اند و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را و دست سبط
امور آئینده را از آن ملک و آستان و اظهار فرموده اند از اجمالی چون که بحث شود و سؤالی
سائل شود از تحقیق آن چنانکه بیان فرموده اند و حدیث ابی بصیر که روایت شده است
در کتاب خجسته کافی و حدیث دیگر مذکور میشود در بیان بعد از این و حدیث دیگر نقل نموده
مؤید و کثیرین و در شرح حدیث آئینده ثالث آنکه که ام نفع است نفع از او است
فضائل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که بحث از دنیا و قوت ایمان و مومنان جهان
و و نحو این شیعیان است چنانچه عرض کرد و جابر انصاری علیه رحمة الله الملك البیاض
نجدت حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فدای تو شوم باین رسول الله نقل فرمایند
حدیثی در فضیلت جد عالمقدارت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که چون من نقل
کنم آنحضرت یا بجهت شیعیان و فرحانک و خوشنود شوند شیعیان بآن آنحضرت
حدیث فرمودند بجهت او حدیث شریف غریبی که نهایت قدر و منزلت حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام در نزد خداوند عالمیان و در رفتن شان آنحضرت از آنحضرت
ظاهر میشود و چنانچه سابق مذکور شد را باینکه عوام شیعیه علیهم و معتقدند بر اینکه حضرت
جبرئیل ابن و ملائکه مقررین بودند نزد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و چنانکه
گزاره اطفال آنحضرت حتی اینکه با او بلند نقل میکنند از او و شان و دستان
در محلات و سواق و جمیع اوقات عوام می‌فهمند و معتقدند بوقوع آن بی‌شک
اما آدن حضرت جبرئیل علیه السلام نیز حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در آنحضرت است

المدرس

المسلمین و تسبی و ادا و نقل و حکایات نمودن با آنحضرت را میفهمند و وقوع این را
بی نبوت خاصا انکه کائنات بنده نبوت در نهایت فصاحت و بلاغت کلام را به
و بجز او و خضر را بآیات قرآنی هرگز نمیکند و رفع شده است و راهمادیت که نسبت به حج حرفی
زهره و صف قرآن مجید مگر اینک است از برای او و نعمت و هنر از معنی با وجود این بجز او و خضر
در جندین آیات مبارکات بیان فرموده است حق تعالی بدون سؤال الهی است
احدی نزول حضرت جبرئیل علیه السلام و ملائکه مقررین را بریم منت عمران و سباره زوج حضرت
ابراهیم علیه السلام و ابوالد حضرت موسی علیه السلام و نمودار شدن و حرف زدن ملائکه
و خبر داود از آئینده با ایشان و جواب و سؤال ملائکه با آن زمان چنانکه گفته شد
بریم که خواهد بهم رسید از تو پیری که نوده باشند نام او عیسی و او خواهد بود و جیه
در دنیا و عقبی و خواهد بود از حمله مقرران درگاه احتیاج و کفند و دلاری داود
با در حضرت موسی علیه السلام که شیر بدو بغیر زنده است و چون تبری با ذکر کشتن فرعون
و فرعونیان بنید از او را بریا و مترس و مخوف شود بر سبب که بعد از این در تو هم
کرد ما و اوسوی تو و خواهم که او را از جمله بنحیران مرسل و کفند و نمودار شد
ساره با وجود و کفند او کرده جزو تحصیل او آورده که حق تعالی بعد از این عطا خواهد فرمود
تو پیری که بوده باشد نام او یحیی و بعد از آن متولد خواهد شد از ناحیه کفند
تو نواده که بوده باشد نام او یحیی و ساره گفت در جواب ایشان یا ولی
عَالَمُ الْوَالِدُ الْوَالِدُ وَ هَذَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ اِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَبٌ بانه گفته ملائکه مقررین در جواب
قول ساره انجبین من ابراهیم رحمت الله ربکاکا علیه السلام اهل البیت است و جیه
چگونه میفهمند و وقوع اینها را دانستن بدون نبوت و میفهمند نزول و کفند و اجبار
نخبت ظاهر از اهل علی است را بدون نبوت و میفهمند و دلاری و ابوالد حضرت موسی
علیه السلام را در انداختن فرزندش بدریا با وجود ظن مسلمانی و اجبار ما در حضرت موسی را

کے لیے

<http://fb.com/ranajabirabbas>

ولادت

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

صلوات و نه بهشت و نه بد و نه مسکونند و نه یلکنا الا الله و بعضی از علما ذکر کرده اند که زمانه و قد جمعی از مجوس اند که میگویند ایشان را بنویسند و قهقار ایشان است که نوید اخبار است و فطرت میبازند و در است و بعضی گفته اند که زمانه و قد جمعی اند که انظار را میان کند در ظاهر و بود و بهشتند که در باطن مثل خلفای جورا علی بن حسن و در کتب مفتاح العلوم مسطور است که زمانه و قد جمعی از مجوس است که میگویند ایشان را بنویسند و بنویسند که اسم مرید است که با هر شد در زمان پادشاهی قباد و پدر او شیروان در جمعی و کتبالی آورد و زمانه و قد جمعی از مجوس است که نوشته بود و از از زشت حکیم و کمان ایشان است که زشت حکیم بوده است پیغمبر و زشت کتاب سماویست پس هر دوگت مروج مذهب چون قش پرستی شد و احباب متابعان او منسوب شدند بنزد و معرب شدند که پس گفته شد زشتی پس زشت و زشتی معرب زشت است که اسم کتاب مجوس بعضی از علما ذکر کرده اند که این بحسب اصل وضع است بعد از آن استعمال نموده اند در هر میدان و دست دین و در قاموس مسطور است که یا اینکه زشتی معرب زن دین است یعنی کسی که دین و مذهب او دست باشد مثل دین زن خلاصه اینکه با اتفاق لغویین گفته زشتی معرب است و اصل آن فارسی از زشت کتاب مجوس و یا از زن دین است و مراد از ظهور زمانه و قد جمعی از مجوس است که بوده باشد ظهور دولت بنی عباس چون خلفای بنی عباس ضعیف الایمان بوده اند مثل زمان که مطلق بود و اند مثل خلفای بنی امیه و نه منقلب در دین و صاحب ایمان قوم بوده اند مثل سلطین صفویه اما زشت که نام گاه اقرار با ماست اما زشتی عظیم است نموده اند و کاه دین را زجر و حبس نموده و قتل میرسانده اند

و هرگاه اهل سنت را قوت و قدرتی بوده انظار هم مذهبی ایشان نموده اند و هر وقت که فرق بنوعی را قوی میدیده اند انظار رشیع میکردند و اند با بنی جت حضرت ایشان را زمانه نامیده و یا اینکه در ظاهر انظار اسلام و در باطن کافر بوده اند و یا اینکه چون ابوسلم مروزی که بانی دولت عباسی و صاحب خروج شد مروزی بوده مروزی و یا صفائی شهرت داده بود که من بنویسند سلطین عبداللہ بن جاسم و سلطین سلیمان بن عبداللہ بن عباس بود و خلفای بنی امیه جبر او را فرزند عبداللہ بن عباس نموده میراث بخت او را از او و عبداللہ بن عباس گرفتند چنانچه در کتب سیرت صفیاء مذکور است خلاصه مدعا آنکه در سال صد و بیست و هشت هجری ابوسلم مروزی حبس نمود و ابراهیم بن محمد بن علی بن عبداللہ بن عباس که او را ابراهیم امام میگویند در خراسان خروج نموده دعوت جاسم را که از سال صد و هجری و احیان عباسی در آنکه و مخفی داشتند اسکا نموده و مخترع سیاه پوشی که نشان و توأم دولت عباسیه پوشیده و کلاه خود را سیاه پوش نمود و در سال صد و بیست و نه کلی ولایت خراسان را بر خود نمود و نصیب آنرا که از جانب بنی امیه در آنکه و بود و براق کریمانید و باین سبب مروان حاکم که از خلفای بنی امیه بود ابراهیم بن محمد را مجوس و در حبس مقول نمود و سفاح بن محمد با ساز او را و حبس بکوفه فرستاد و بنویسند از دفع ابوسلم عازر کشته لشکر بسیار بشمار بر سر او جمع شده بود و زلزله تمام یوما فیوما در دولت بنی امیه راه یافته در سال صد و هجری و دو و هجری یعنی و انهم ابوسلم مروزی سفاح بن محمد را در ابراهیم مذکور بر سر سلطنت ممکن شد چنانچه سابقا مذکور شد و در کتب سیرت مذکور است که ابوسلم در زمان دولت عمر بن عبدالعزیز در یکی از قرای اصفهان متولد شد و او را اولاد کو در زبده و از خراب اتفاق آنکه

خروج ابوسلم مروزی

کود در روز جنگ لباس سیاهی پوشید و در غیر مکر کارزار هرگز نماند ابو
 مسلم نیز در حین خروج و ظهور لباس سیاه پوشیده و هرگز در غیر روز جنگ کسی
 او را ندانند بعضی گفته اند که او از اولاد بوزر جهم حکیم بود و او بخت حکیم
 بنامی دولت جاستیه فریب میداد و فرستاد بقتل رسانید منصور و دو تنی که
 بعد از برادرش سلاج خلیفه شد و او را بختش رسانید مقتول نمود و در غنای در کتب
 رسیع الابرار نقل نموده که ابوسعید میگفت که من متخی آتش جهنم بخت که خاوش
 کردم متخی آتش بنی امیه را و برافروختم آنکی که ظلم بنی عباس او ممکن است که
 مراد از ظهور زمانه ظهور سنیاد و جوسی آتش پرست باشد سنیاد و مقتول
 جوسی بود ساکن بلده نیشابور و در سال صد و هشت و هشت هجری که ابوسعید
 مروزی روانه خراسان بود در نیشابور بخت سنیاد در فتنه مانی القیه خود را با او
 اظهار نمود و مابین او و ابوسعید شریک بختی از کی و دوستی محکم گشت چون در
 همان سال ابوسعید در ولایت خراسان خروج کرد سنیاد نیز در ولایت
 نیشابور بود و قتال نمود ابوسعید نیز و هر دو نفر در جنگی بمدد او فرستاد و جمیع
 آن قبایل بقتل رسانید و او نیز بابرادرش بشیوه ابوسعید سیاه پوش گشته روز
 بروز بدینیت گرمی ابوسعید کار آتش پرستان جوس قوت و اوج گرفته بفرسید
 که بعد از قتل ابوسعید سنیاد و جوسی که بران آتش پرست جمع نموده از نیشابور خروج
 کردند و حوالی ری و قزوین را تسخیر نمود و قریب صد نفر از کمران در قتل
 رهت اوج گشته با والی ری قتال نموده ابو عبیده والی ری را بقتل رسانید
 و اموال و بنیاد بسیار از مسلمانان غارت نمود و جمعی کثیر از زنان و جوانان
 مسلمین را اسیر و بر سران سوار کرده با خود میکردند و آتش دولت
 جوس زمانه بر نیشابور گشید و فرخانی چند بخت اصحاب خود بیان نموده از

خروج
 سنیاد
 بنی عباس

سرازمین
 اولاً قتل
 که در
 مع

قریب میداد و بخت که در وقتیکه منصور را راده قتل ابوسعید نمود و ابوسعید مرغ نیمی
 شده بود از نمود و اکنون در فلان قلعه است و مرا و سنیاد و سنیاد بخت اور و
 زمین را از مسلمانان پاک سازم و در فلان کتاب دیده ام که مدت دولت
 مسلمانان و خدا پرستان بمرسد است اراده آن دارم که بکند رفته خانه کعبه را
 خراب نمایم منصور و دو تنی که او را در قتل رسانید بخت که بران بخت دفع او بخت نمود
 فریقین در حوالی بلده ساه و اتفاق افتاد چون نظر زمان مسلمانان که جمعی کثیر بودند
 لشکر اسلام افتاد و یکی یکبار فریاد کشیدند که و الله انهم مسلمانان تا آخر رسیده
 مسلمانان بکلیت زایل شدند سر و در عظیم آتش منصور ام یکباران خود نمود و جمیع شهر
 بخت لشکر سنیاد و رزم و دین جان نمود و سنیاد لشکر سنیاد و از رزم شتران و
 افغان سیران رزم برداشته با یکباران فرار برقرار خستیدار نمودند و باین سنیاد
 آتش پرستان با هم خورد و شکست بر میان ایشان افتاد و جمعی کثیر از کمران سنیاد
 و از آنز و مقتول و جمعی دیگر در میان بخت سنیاد بخت که در آن روز
 و سنیاد نیز از نظر و معرض تلف آمدند و سنیاد و بجانب طبرستان او را گرفته بقتل
 و آتش و جوت آتش پرستان را از اذهکت خراسان فروختند و مفصلاً در کتب سیر
 مکتوب است هرگاه خواهد بود بخت فرزند شکست بخت شین و فتح کاف متصدیه بخت
 صیحه نفر و موت گفاید است از فعل ماضی معقل اللام باب قتل لام الفعل آن مخدو
 گشته بسبب اتفاقا سکنین بطریق نادانیت و سکت است بر فرض ثبوت در
 لغت بعضی اخبار فعل نا علم در بخت شریف و مثال آن بخت است از اخبار
 نامعانی فعل مقصود از آن شخص اخبار است و بخت از حله سنیاد است و بخت
 نموده اند آرا علمای معانی و بیان و از این قبیل است قول خداوند عالمیان که
 فرموده است يَتْلُو الذِّكْرَ يَتْلُو الذِّكْرَ يَتْلُو الذِّكْرَ يَتْلُو الذِّكْرَ يَتْلُو الذِّكْرَ يَتْلُو الذِّكْرَ

فرار نمود و کما
 طبرستان
 مع

رفیق در شب را گویند و در آید مبارک بخیر و است از اعتبار شب و امر او محض فتن است
بر این بعد و مثل آنست که سگ و بقاء و غیر ذلک و ممکن است که بوده باشد یعنی این
فعل باطل و نیز بجهت آنکه محض وحی امر است نهایت عظیم و طاقت برداشتن آن
ممکن نشد بر آسمان و زمین و معام و میدان است و در احادیث که حضرت پیغمبر
علیه السلام با آن عهد و پیمان و جلال منع می شد در وقت نزول وحی الهی و میل زید
و عرق بر آنحضرت می نشست و تغییر تمام در احوال آنحضرت بهم می رسید و چنان
فاطمه علیها السلام طبع یان دلیل حقیقت و صدق آنست که گویند که اینها را نموده است آنحضرت
امیر المؤمنین علیه السلام را نیز نزول خبری و وحی از جانب رتبه جلیل یافته و بر این وجود
رغبت تمام بآن و ممکن است که بوده باشد شکایت آنحضرت چیست باطله
احوال اولاد کرام و ذریه طایفه خود از ظلم و ستم و قتل و غارت و شهادت که بعد
از آنحضرت بر ایشان واقع می شد چون در حدیث سابق و غیره احادیث مذکور است
که خبر میدادند با آنحضرت بآنچه واقع می شد بعد از آنحضرت در ذریه و اولاد آنحضرت
خصوصاً اطلاع تمام بر وقایع که برای پسران و شهدا دست جمیع آمده بودی و خبر چنانچه
بکلیت داده و بهر یک از معانی مذکوره تمام می نمود و حاملان فاضل و زوئی علیه
رحمه الله الملک الغنی در شیخ انجیل شریف در کتاب جبهه کافی گفته الشک
بشیرین نقطه و نشد بر کاف مصدر باب کفر است کردن کسی خبر بر این می مثل
است کردن چنانچه و در حقان و مانند آن و همین معنی بسین بی نقطه نیز
می تواند بود یعنی پس است کردن فاعله آنرا سوسی امیر المؤمنین علیه السلام می بینی
که هیچکس نخواست سواي امیر المؤمنین علیه السلام هر یک از معانی مذکوره که
است سلبه هر کس و لفظ آن در نظرش درست باشد آنرا قبول نماید و شیخ
کلینی علیه الرحمه در کتاب جبهه کافی روایت کرده است از فضل که او گفت که

من داخل شدیم نزد حضرت امام نجی ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام پس آنحضرت
فرمودند که ای فضل آیا میدانی که در چه چیز نظر میکردم ساعتی قبل از این که
عرض کرد که نه نمیدانم آنحضرت فرمودند که نظر میکردم در مصحف حضرت فاطمه
زهره علیها السلام نیست هیچ پادشاهی که پادشاه خود را هدیه بود از این مکرانیکه
نوشته است در مصحف حضرت فاطمه زهره علیها السلام بسم خودش و هم پدرش و
نیافتم از برای او و آنحضرت امام حسن علیها السلام در آن چیزی یعنی هیچ پادشاهی
اولاد حضرت امام حسن علیها السلام در آن مذکور نیست تا قیامت پس معلوم میشود که پادشاه
در اولاد حضرت امام حسن علیها السلام در آن مرقوم و بنام نامی خود و پدرش در مصحف
حضرت فاطمه زهره علیها السلام خط مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نوشته شده است
است که سلطنت سلاطین صفوی خراسانی ظهور الدوله العالیه المهدیه و کماله
مقتل و باقی با دینی محمد و آل الامجاد **بی** شیخ فخر عظیم المقدار محمد بن الحسن القادر
علیه رحمه الله الملک الغفار در کتاب انصار الدجرات روایت کرده است
بسته معتبره که در آن محمد بن عثمان که او گفت که شنیدم من از حضرت امام نجی
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت می فرمودند که فاطمه و اسکار خود را هدیه نمود
چنانچه مذکور شد در شرح در سال مدو بیت و مشت بخری و اینرا برای آن گویند
که نظر کردم در مصحف حضرت فاطمه زهره علیها السلام و چنین یافتیم که نوشته بود در آن
راوی گفت که پس من عرض کردم حضرت آنحضرت که چه خبر است مصحف
حضرت فاطمه زهره علیها السلام پس آنحضرت فرمودند که بدرستی که خداوند عالمیان
جل جلاله چون خبیث روح متوهم بر سر گردید پیش از آنکه در مصحف حضرت فاطمه
زهره علیها السلام از وقایع بدرستی که در آن مرقوم و حزن که نمیدانند قدر آنرا
مکروه اند عالمیان پس فرستاد حق تعالی سوسی حضرت فاطمه زهره علیها السلام مکی را

یعنی حضرت جبرئیل علیه السلام را بدلیل اجابت و کبریا کتب را بیکدیگر می دهد و حضرت
و مسکن گردانده اند حضرت را و بعد می نماید و حدیث کند آنحضرت را پس خود را
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آنرا بخیرت امیر المؤمنین علیه السلام پس گفت حضرت امیر المؤمنین
سلام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که چون احسان کنی و جود را شوی بمن آن فرستد و شوی
بعد ای آمدن او را که انرا بر می و بمن خبر کن پس اعلام کرد و حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را آمدن آنفرشته پس شروع کرد و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بنویشتن و مینویشت هر چه را که میشنید آنحضرت جبرئیل علیه السلام
تا آنکه نوشت از آن مصحفی گفت راوی که بعد از اتمام حدیث آنحضرت فرمود
که آگاه باش و بدان که بدرستی که نوشته شد و هست در آن علم آنچه خواهر است
تا آخر الزمان با ضابطه اسلام محمد بن یعقوب الکلینی علیه السلام در کتاب خود
پسند مذکور مثل آنچه را روایت نموده **اقوال** و قد اوردنا کتبنا
من فضائلها و مناقبها و میثمی هانی باب عَصَبٌ فذلک و باب فضائل
اصحاب الکساء علیهم السلام و روی الحسن بن علیمان فی کتابنا المختصر من
تفسیر النجاشی باسناده عن مجاهد قال حجج رسول الله و قد احدثک فاطمه
و قال من عرف هذ و قد عرفها و من یعرفها حق و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه
و آله و هی بضعه منی و هی کلیدی الذی بین جبینی و من اذلهما فقد اذانی و من
اذا فی فقد اذی الله **شرح** فضائل جمع فضیله و فضیلت یعنی درجه و مرتبه در
فضل و و نشخلاف تفسیر و رقابوس مطبوعه العقیقه الدجیر الرقیه
فی الفضل و هر یک گفته الفضل و العقیقه حلاله فی النقص و التقصه و ما جزی
مستقیم و غیره را گویند که موجب افتخار را بنک باشد فیه حجت و رقابوس
مطبوعه التبعیه النجف و هر یک گفته التبعیه مضید المبله تحقیق سیر

نوشته نشده است در اینجا
مسائل حول و عوام
بجمله

子

مذکور خواهد شد و عنوان باب نهم **بعی** مؤلف کتاب طائفة زهر اجل الحیة
مشواة گفته است که مذکور کرده ایم ما بسیاری از فضائل و مناقب و روایه و ادب
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را در باب غضب ذکر کردیم و در باب فضائل آل عبا که در جلد
سابق ابن جلد بکار اناوار است و روایت کرده است حسن بن سلیمان و در کتاب
مختصر از غیر لغوی بسنا و خوش ارجحان هر که او گفت که بیرون آمد حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و تحقیق کرده است حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را و حضرت
فرمودند که هر که شناخته باشد این ابن تحقیق که شناخته است او را هر که شناخته
باشد او را این بشناسد و نداند که اینست حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و ذکر کرامی
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و او بار چه گوشت است از من و او دل بر نواز
منست آتیمان و ملی که در میان و وجابت منست پس هر که آزار کند و بر جان
او را این تحقیق که آزار کرده است مرا و هر که آزار کند مرا پس تحقیق که آزار کرده
در بخاند است خداوند عالم را **کتاب** ۵۹ **دلائل ایمان** **للطبري** عن ابي الفرج
المعافا عن الحسن بن محمد عن احمد بن الحسن عن محمد بن ابي اسحاق عن ابي بصير بن
جعفر بن محمد عن ابيه عن عمه زید بن علی عن ابيه عن الحسن بن علی
قال حدثني فاطمة بنت رسول الله قال قال لي رسول الله لا ابشرك
اذا اراد الله ان يخلف نوحه و ابيه في الجنة بعث اليك ثبعتين اليها من
حليك **شرح** تحقیق محمد و علی از ابن و در این باب مذکور شد هرگاه خواننده رجوع
بآجا فرماید **بعی** شیخ عالم و فیل مشرند شیخ محمد بن جریر الطبری علیه الرحمة در
کتاب دلائل الامامة روایت کرده است مذکور از حضرت امام حسین علیه السلام که حضرت
فرمودند که حدیث کرده ام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و ذکر کرامی حضرت محمد مصطفی صلی
الله علیه و آله و فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند از برای من که آیا نباشد

[illegible][illegible]

پس بدانند سبب معرفت و دلت کجاست یعنی ثانی مجرد بود و بشهر صدر
آن کجاست نه آنکه اول ثانی مزید باب اغفال است که بود و بشهر صدر آن آنکه چنانچه
لفظ حدیث است شاید که واقع شده باشد در این نیز تصحیف یعنی که نوشته باشند
فانسان حدیث آنرا بلفظ صحیح این **سلام** و **ای** معروف میدارد که ظاهر و حق
که بحاکم آمدن حضرت امیر المومنین و حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام بحدیث حضرت
سید مرتضی اند علی و آله و باب حدیث خانه بودند بیرون خانه یا یعنی که از راه
اعزاز و اکرام که آن دو حضرت بیکدیگر نموده اند حضرت امیر المومنین علیه السلام را
خویش آن بود که جمیع خدمات خانه و یا اکثر آنرا آنحضرت خود عهده می رساند
تا بوزیده حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مرقه بوده باشد و حضرت فاطمه
زهرا علیهما السلام را رخت بآن بود که جمیع خدمات خانه و یا اکثر آن خود قیام فرمایند
تا حضرت امیر المومنین علیه السلام فارغ البال بوده مرقه الحال باشد چرا که از آن
دو حضرت بر یکدیگر سبقت در خدمت میکردند اما اینکه بحاکم بحدیث حضرت
سید مرتضی اند علی و آله آمدند که آنحضرت تهر یک آنرا که فرمایند حسب المیزان
قیام نماید آنحضرت جمیع خدمات خانه را بدختر کرامی خود مروج فرمود و حضرت
امیر المومنین علیه السلام فرمود که آنچه کار بیرون که با تو است با تو باشد کل کار خانه
با حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام باشد و خوشحالی حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام بحدیث
الکت که بدر عالم قدرش کل خدمت خانه را با مروج نمود و آنحضرت را
مقتل آن کردند که از گردن مبارک حضرت امیر المومنین علیه السلام باز خدمت
خانه را بالکلیه برداشته بر دوش مبارک و بر بدن ضعیف خود باطل و نام
بحدیث خوشنودی خداوند عالمیان گذشت سبب حدیث حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام
کفایت کننده شد بآن و حضرت سید مرتضی اند علی و آله گردانید آنحضرت را

آنچه در اینست در خانه است یعنی کل خدمت خانه را بر فرزند و پسرش مرجع و مقول
فرمود و حکم کرد بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باینکه بوده باشد بیرون از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام فرمودند که پس فرمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که پس نمیدانند
مگر آنچه را که داخل شد بدین من از خوشحالی و خوشنودی مگر خداوند عالم را بسبب
کرد اینند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا کفایت کننده بر اینکه بر دارم مگر بر کردن
مردان را و یا اینکه عطا کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بمن اینکه متعلق شوم بامیر کردن
مردان را یعنی جمیع خدمت را از کردن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برویشت و برگردان
من گذاشت و آنحضرت را بر حق و آسوده فرمود و ممکن است که بوده باشد مردان
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام باینکه کفایت من کرد آنحضرت از بودن بامیر کردن مردان
بلکه کرد ایند مردان را بر آورنده از کردن ایشان **و** بآیا که اینها از آن حضرت علی بن ابی طالب
صلى الله عليه وآله وسلم علیه السلام است که قال حدثني عن ابي عبد الله عليه السلام قال كنت حينئذ
فاطمه عليها السلام اذ دخل عليها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فوقف فاطمة فإلهة من ذهب لها
لما عرفت اني طالع من في فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا فاطمة لا يقولن الناس ان فاطمة
بنت محمد بن عبد الله الجارية قطعها بآبائهما واشترت بها رقبة فاعتقها
فخر بذلك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عليه وآله وسلم قبل از این نیز نه گویند که فاطمه
بکره فاطمه یعنی کردن نمیدانست **و** فتح فاه و سکون یابد و قطع در زیر مقصد بهمه
و نقل فیصل این حدیث شریف یعنی غایت و خارج که در وقت آمدن من است **و** بعد
فتح را حاصل و فتح قاف با مقصد بهاء معنی بنده و مملوکت است **و** است **و** است
اولاً زوجه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در وسط زوجه ابو بکر
یعنی بود و والد و محترم ابی بکر است نشان اولاد این آن است که خصوص علیه السلام نقل
حدیث از او نماید احوال او و جملاً در شرح حدیث است که بسم الله تعالی گویند هرگاه خوا

کتابت کنند پس باید که بوده باشد عبارت حدیث را گفته اند و محتاج نیست
 بوجود لفظ ماکه افتاده باشد از قلم کاتبان و اینها آمده است و لغت گفته یعنی
 اخطا و معنی کرد اندین و معنی میل کردن و بجهت یک از معانی مذکور به نظر آن
 ممکن است و محتمل و لغت معنی برداشتن بار و کار است از کردن مردمان
 و گذشتن آنست بر دوش شخص خود و صاحب نهایی گفته است التخل ان
تخل اعلمکم علی افیه و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در میان خانه بایگشتن
 با خجک قیام می نمود و چنانچه از احادیث آمده معلوم میشود و وزیر بر آن که منقض شد
 و چو منی تمام است البته که نه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را غیب و زخرف می گویند
 علیه السلام متوقع و چنی بآن بود حمل بر آن معنی که خبر است بر عدم رضای حضرت
 فاطمه زهرا علیها السلام و توقع حضرت امیر المؤمنین از زخرف حضرت رسول رب العالمین
 خدمت چنین بسیار مستبعد است و الله اعلم قضا و در انعام معنی حکم و امر است
حکم که بجز دفعه ناهمجه نیز بنا بر تحقیق صاحب قاضی مصدر خدمت بخدا میگوید
وال و بخدا میگوید بعضی دال است یعنی شیخ حلیل المقدار الوجوه محمد بن عبداللہ بن
 جعفر بن الحسن الحیري القتی علیہ الرحمہ و در کتاب قرب لاسان در ویت کرده است
 بسند معتبر مذکور از حضرت امام حقی نافع جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام و حضرت
 روایت فرموده از پدر عالم بقدرش حضرت امام محمد باقر علیہ السلام که آنحضرت ع
 فرمودند که بمجاکمه و دیوان آمده اند حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام
 بخدایت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در باب خدمت یا معنی که هر یک از آن
 دو حضرت از راه اعزاز و احترام یکدیگر خواستش آن داشتند که خدمت از راه
 قیام نموده بود و باشد آن دیگری مرقد و آسوده چنانچه مذکور شد و شرح پس حکم کرد
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر دفتر کرامی خود و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام خدمت

که موافق با احوال و مبرس اندر جمع بجا فرماید **شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن**
احسن بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمة در کتاب جردن اخبار الرضا بسند معتبر
 به کاتب روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه السجده و الثنا که آنحضرت روایت
 فرمودند که پدران بزرگوارش از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که آنحضرت فرمود
 که حدیث کرد از برای من اسما و نسبت عیس و او گفت که لودم من در خدمت سرسهر
 سعادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در وفیق و غل شد نزد آنحضرت حضرت یحیی علیه السلام
 علیه آله و او در کردن مساکت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام کردن سندی بود از طلا که
 خرمه بود آنرا از برای آنحضرت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از دست حضرت و یا خراج
 پس فرمود حضرت یحیی علیه السلام آنند حضرت را می نمود که ای فاطمه تو بندم در میان
 که بر ستم که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر کریمی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 بودند که ستمکاران را این حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بسبب اجتماع این کلام حضرت
 نظام بدو عایشانش برید آن کردن بند را و فروخت آنرا و بعت آن بندگان
 خرید و آن بند را در راه رضای حق تعالی آزاد کرد پس دو خوش و شد آن
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله **ابن معین** عن محمد بن عبد الله بن الحسن بن
 عن محمد بن یحیی و یحیی بن محمد بن عمر المناذری عن عبادة الكلبي عن جعفر بن محمد
 عن ابنه عن علی بن الحسین عن فاطمة الصغری عن الحسین بن علی عن اخیه
 الحسن بن علی بن ابی طالب قال رايت ابي فاطمة عفا من في حجرها ابنا ليلكة
 جمعها فذكر انك رايت ابيك حتى انقضى عمود النجى و معها تدعو للمؤمنين
 و المؤمنات و تسبهم و تكبر الدعاء لهم و تدعو ليقبها الله في ذلك لما لا امانه
 له لا تدعو ليقبها الله كما تدعو لغيره فقال يا بني الحبار ثم الدان **الحسين بن محمد**
بن عبد الرحمن المرقدي عن جعفر المرقدي عن محمد بن الحسن الموصلي عن محمد بن

عاصم عن ابي زيد النخعي عن ابنه عن موسى بن جعفر عن ابنه عن ابيه عليه السلام
 انك فاك كانت فاطمة عليها السلام اذا دعيت للمؤمنين و المؤمنات و لا تدعو
 ليقبها الله كما لا تدعو لغيره انك تدعو للناس و لا تدعو لغيرك فقال
 للحبار ثم الدان **شرح** اسم ابن مغيرة علی بن محمد بن احسن فروغی است در کتاب
 حل الشرح فقیه علیه الرحمة بابین نحو روایت فرموده حدیثنا علی بن محمد بن الحسن
 القمینی المعروف بابن معین قال حدیثنا محمد بن عبد الله بن الحسن بن احسان
 در فضیلت و ثواب دعا بخت برادران مؤمن و اتع شده از جمله حدیثی است که
 روایت شده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت
 فرمودند که هر که دعا کند از جهت برادران مؤمنش بکلی در آسمان او است که
 میگوید که حق تعالی علی کرد تو صد هزار شل آنچه طلب کردی از برای برادر مؤمن ملک
 آسمان و دوم میگوید که حق تعالی منماید که تو دعا کردی و دلیست هزار شل آنچه طلب
 کردی از برای برادر مؤمن و همچنین در هر آسمان بنارت اصفاء صد هزار بار و میرسد
 تا آنچه در آسمان افتد بکلی ماوند میکند که حق تعالی عطا فرمود و بخود صد هزار شل آنچه
 طلب کردی از برای برادر مؤمن پس آنحضرت فرمودند که غرضه هزار دعا
 مستجاب بهتر است از یک دعا که معلوم نیست که مستجاب خواهد شد یا نه **یعنی**
شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن احسن بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمة در
 کتاب حل الشرح بسند معتبر مذکور روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر
 جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و آنحضرت روایت فرمود از پدر بزرگوارش حضرت
 امام محمد باقر علیه السلام و آنحضرت روایت فرمود از پدر علی بن محمد از حضرت امام
 زین العابدین علیه السلام و آنحضرت روایت فرمود از خواهر گرامیش فاطمه صغری
 و او روایت کرد از پدر عایشانش حضرت امام حسین علیه السلام و آنحضرت روایت

فرمود از بزرگوارش حضرت امام حسن علی بن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت
فرمودند که دیدم من والدۀ عالمیقدارم حضرت فاطمۀ زهرا علیها السلام را که بسیار
در محراب عبادتش شب جمعه شش و دوایا مشغول عبادت و در رکوع و سجود
بود اما اینکه هیچ صدای روشن نشد و سفیدی آن و واضح گشت و شنیدم
من از آنحضرت که دعا میکرد و در آن شب از برای مؤمنین و مومنات و نام مبرور
ایش ترا و بسیار دعا میکرد از برای ایشان و دعا میکرد از برای نفس خودش
بجزی پس گفتم من بجهت آنحضرت که ای مادر در میان من چرا دعا میکنی از برای
نفس نفیس خودت همچنین که دعا میکنی از برای غیر خودت آنحضرت فرمودند
که ای لایکرت کرامی من اول همایه بعد از آن خانه یعنی اهل خانه و انصاف
جلیل القدر مدکور در کتاب منور بسند معتبر مسطور روایت کرده است از
حضرت امام موسی کاظم علیه السلام و آنحضرت از بزرگوارش و آنحضرت از بزرگوار
عالمیقدارش روایت نموده فرمودند که بود و طریقۀ دوست و حضرت فاطمۀ زهرا علیها السلام
اینکه هرگاه دعا میکرد دعا میخورد از درگاه اعلی از برای مؤمنین و مومنات و دعا
میکرد از برای نفس نفیس خودش پس عرض کردند خدمت آنحضرت که ای دختر
کرامی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بدرستی که تو دعا میکنی از برای مردمان
و دعا میکنی همکار از برای نفس نفیس خودت پس آنحضرت در جواب فرمودند
که اول همایه بعد از آن خانه ع الطَّائِفَاتِ مِنَ التَّكْوِينِ عَنِ الْحَكِيمِ بْنِ اسْمَكَةَ
عَنِ ابْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْحَمْدِيِّ عَنِ أَبِي الْقَدِّحِ بْنِ مَكَّةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ
لِجْلِ بْنِ أَبِي سَعْدٍ الْأَحْمَدِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ فاطِمَةَ أَنَّهَا كَانَتْ عِنْدِي وَكَانَتْ مِنْ
أَحَبِّ أَهْلِ الْيَمَنِ إِلَيْهَا اسْتَقْبَلَتْ بِالْقُرْبَى حَتَّى أَتَى فِي صَدْرِهَا وَخَشَعَتِ بِالرَّحَى
حَتَّى حَكَمَتْ يَدَاها وَخَشَعَتِ الْيَدَيْنِ حَتَّى اغْتَرَبَتْ نَيْلَهَا وَأَوْدَدَتْ النَّارَ حَتَّى اغْتَرَبَتْ

محمی

[illegible][illegible]

نه اینکه در کتب ثنیه یا یعنی جرک و برکت خوارند جانیه مبارک آنحضرت علیه
 مصالح و دکن یکدیگر و مصدرش دکن است و گفته است صاحب خاص
 که لفاع جامه است که پوشیده میشود و بان کل جسد بوده باشد آن عبا یا عبا
 و از آنست حدیث علی بن ابیطالب علیه السلام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که فرمودند
 وَكَذَلِكَ لَفِي لِفَاعِنَا لَفِي لَفِي مَا وَكُنْهُ هَسْتِ صَاحِبِ نَهَائِهِ كَمَا وَكُنْهُ سَكَنَهُ
 در حدیث فاطمه زهرا علیها السلام که بدرستی که آنحضرت فاطمه زهرا علیها السلام بخدمت
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر نیافت و دست آنحضرت حلقه را یعنی جافعی را که حلقه
 میکند و سخن میکرد و حدیث صیغه جمع است بر غیر فیس حل کرده اند آنرا
 بر نظرش مثل ساجده و همان و بدرستی که همانا حلقه نون است قول حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام که فرمودند فَكَلِمَةُ الْعَدْلِ أَنْ جَلَسَ لِي بِنِي وَفَرَّقَ مَوْجِدُ نَفْسِي بِغَيْرِ مَقْصِدٍ
 علیه السلام از نشستن مشتاق است از عدل و عدل جوهری گفته است عدل یعنی
 گذشت و مکر و آزار و ماعدا فکون أَنْ صَنَعَ كَذَا عِنْدَ تَجَاوُزِ مَكْرٍ فَعَلَانِ
 کردن فعل جنین **این غلام داعی** معروض میدارد که بحال بفتح میم و کون
 و فتح جیم و بحال بفتح میم و جیم در وقت معنی آمده و آن انسب مقام است
 و در قاموس مسطور است که أَوَّلُ الْحَلَالِ أَنْ يَكُونَ بَيْنَ الْحِلِّ وَالْعَدْلِ مَا أَوَّلُ الْحَلَالِ
 قِسْرَةٌ رَقِيعَةٌ يَجْمَعُ فِيهَا مَاءٌ مِنْ أَمْرِ الْعَدْلِ جَعَلَ حَالًا وَحَالًا لَمْ يَجْعَلْ
 مَاءٌ فِي أَصْلِ حَلٍّ أَوْ دَاءٍ وَفَعْلَانِ آمده است از باب بقر و فتح و عبارت
 کتاب نهایی نیز موافق نیست با آنچه مؤلف کتاب علیه السلام الیوم الحساب از آن
 نقل نموده در کتاب نهایی باین نحو مذکور است حَلَّتْ بَيْنَهُ عَجَلٌ حَلُّهُ إِذَا لَفِي
 حَلُّهَا وَفَعْلَانِ مَا لَفِي الْعَدْلِ بَيْنَ الْعَدْلِ وَالْعَدْلِ لَفِي الْعَدْلِ لَفِي الْعَدْلِ
 حَدِيثُ فَاطِمَةَ زَهْرَةَ أَنَّهَا حَلَّتْ إِذَا لَفِي حَلُّهُ بَيْنَ الْعَدْلِ وَالْعَدْلِ لَفِي الْعَدْلِ لَفِي الْعَدْلِ

کلمات از قلم کاتبان بجا افتاده است مثل ضمیر ثنیه بدهیا که در حدیث و در
 نهایی هر دو و لفظ ثنیه است و در نسخ بجا بریکه در اینوقت در نظر است بلفظ
 میفرودست و پیش بر وزن جن که در عبارت نهایی مذکور است و آنرا مانند آیه است
 و در مسطور نیز مسطور است که بحال بفتح میم آیه را گویند و آنچه مؤلف کتاب
 علیه السلام الیوم الحساب و معنی دکن از صاحب نهایی نقل کرده است مطابق
 عبارت صاحب نهایی است نهایی آنکه در تحقیق او تا قیامت است بجهت آنکه
 فی هر عبارت او افاده میکند ایجاد دکنه و بفتح را و این خلاف تحقیق محققین است
 لغت و مخالف عبارت حدیث شریف مذکور است **اغترت ثنیه** در کتب
 البیت و در کتب ثنیه یا در او و قد ثبت الثار در حدیث شریف مذکور شد دکنه
 بضم ذال و سکون کاف و فتح نون متقلبه بهار یکی گویند که مانند سیاهی باشد
 رنگ جامه نعل لبان و جباران که بهم رسید از کثرت مجاورت آتش و در
 جوهری گفته است **الدَّكْنَةُ لَوْ أَنَّ النَّاسَ إِذَا دَعَوْهُ لَكُنِ التَّوْبَةُ بِدَكْنٍ**
 صاحب قاموس ذکر کرده است **الدَّكْنَةُ بِالْقَمِيمِ** وَدَعَا يَصْرِبُ إِلَى التَّوْبَةِ دَكْنٌ كَفَحٌ
 وهو أَكْنٌ وَفَعْلَانِ بفتح نون و جیم سکون باو بحفظ و فتح ما مهم متقلبه بهار کثرت
 بجا را گویند جوهری گفته است **الْعَبْرَةُ وَالْعَبْرَةُ وَاحِدٌ وَالْعَبْرَةُ لَوْ أَنَّ الْعَبْرَةَ**
 ثنیه یا العبارة قد غترت **الْحَقُّ** أَخْبَرَنَا صاحب قاموس بعد از ذکر غیره و عبارت
 نقل کرده است **وَالْعَبْرَةُ بِالْقَمِيمِ** وَدَعَا يَصْرِبُ إِلَى التَّوْبَةِ دَكْنٌ كَفَحٌ
 مسطور است که **الْعَبْرَةُ بِالْقَمِيمِ** فَاتَّكَوْنِ لَوْ أَنَّ الْعَبْرَةَ ثَنِيَّةٌ بِالْعَبْرَةِ وَالْعَبْرَةُ
 ثَنِيَّةٌ فِيهَا عِبَارَةٌ وَفِي حَدِيثِ فَاطِمَةَ حَلَّتْ الْبَيْتَ حَتَّى أَخْبَرَتْ ثَنِيَّةً بِمَا أَصْدَرَ
 فِيهَا عِبَارَةً لِفَاعِ كَجَرَامٍ مِثْلُ لَفِي خَيْرٌ رَاكُونِ كَبُوتِ نَدْلِ بَدَنِ رَاكُونِ
 لَفِي عِبَارَةً يَابُوتِ و ما ردا و غیر آنها حتی آنکه برکت درخت نیز در وقتی که

بهوش انداخته است لغز آنست موجب قافوس گفته است اللغز ككتاب الخفا
 أو الكفاء أو النطق أو الرداء وكل ما تنطق به اللمة جوهری ذكر کرده است للقائم
 ما تنطق به وتنطق الرجل بالتعجب والتعجب بالقرق إذا اشتمل به وتعجب حدثت
 معده وشد الاله جماعت حدیث گوینده است بر غیر قیاس حمل نموده اند بر نظیر سایر
 وتمام وتمام وتمام در لغت افانده کوی در شب گویند وتمام وتمام وتمام
 میم مثل خجالت جمع نامی معنی محدثین وافانده کویان است و بعضی از محققین گفته
 اند حدیث شریف لفظاً احدث ضبط و نقل نموده اند و احدث لغت معده جمع
 حدثت بفتح حاء ممل وفتح و ال محله معنی مرد جوان در لغت آمده است لغتی بودند
 در خدمت آنحضرت جمعی جوانان لفظش موافق قاعده و قیاس معنی مناسب
 مقام است جوهری گفته است که جعل حدثك احدثاك فان ذكرا
 الست قلنت حدثك التي لا دخلك احدثك احدثك وحدثك
 لغت معنی ترك و دوری نیز آمده است و محل جبارت حدیث هر یک از
 معانی مذکوره نیز ممکن است قریب کبر قاف و سکون را و فتح با متصل بها و کسرت
 که نیز و آب کشند با آن بوده باشد خبک و یا خبر آن و جمع قلت آن قریب کبر قاف
 و فتح و کسر و سکون را ممل آمده است و جمع کثرت آن قریب کبر قاف و فتح را
 ممل متغیله بها و کسرت در زیر است و همچنین است جمع هر چه بوده باشد بر وزن
 فعله کبر قاف و سکون معنی مثل سدره و غیره می آید جمع آن بفتح و کسر و سکون
 عین و مراد در انجید شریف آب کشیدن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است
 در میان خانه اندازیر و آنجا نبی با مذکور شد کثرت صیغه و مؤنثه
 غایبه است از فعل ماضی باب منع و کسرت و لغت معنی رفتن است و میگوید کسر
 میم آلت رفتن را گویند مثل جبار و و بار و قریب کبر قاف و سکون و ال متغیله

برای دیگر را گویند و جمع آن قلند بفتح قاف و و ال است و با وجود آنکه لفظاً
 قدر مؤنث سمعیت آمده است مصغر آن قلین بدون تا مخلاف قاعده
 و قیاس خادمه و لغت خدمکار را گویند اعم از آنکه بوده باشد مذکر و یا مؤنث
 و جمع آن خدمت و خدمتین است و فعل آن می آید از باب ضرب و نصب و مصدر
 آن آمده است خدمت بفتح و کسر خا و جمع در کتاب مغرب اللغة مسطور است کفام
 معنی خدمتکار است از مرد و زن اما آنکه اکثر استعمال آن در کلام ایشان معنی
 جاریه و کنیز است و معنی مذکور در انجید شریف نیست و جایز صاحب
 گفته است بدون مراد از خادم و در این مقام جاریه و کنیز افرست و الله اعلم
 شیخ فخره ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی علیه الرحمة در کتاب
 علل الشرائع بسند معتبر مذکور روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین علی بن
 ابیطالب علیه السلام که آنحضرت فرمودند بجهت مردی از بنی سعد که آماجی نزد من تو از خودم
 و آنحضرت فاطمه زهرا علیها السلام بدستیکه بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در زمر من و بود
 آنحضرت مجتهدترین و عزیزترین اهل حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نبوی آنحضرت صد
 بدستیکه آب کشیده بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بطرف آب کشی در میان
 خانه آنقدر که اثر کرده بود در سینه منوره آنحضرت و آرد کرده بود بدست بسیار
 آنقدر که آب کرده بود در سینه منی مبارک آنحضرت و رفته بود خانه آنقدر که از کرده
 عیار بر یک غبار شده بود جابهایی مبارک آنحضرت و آتش افروخته بود در زیر و یک
 آنقدر که بسیار و تیره شده بود لباسهای مبارک آنحضرت پس رسیده بود آنحضرت
 از آنجا مذکور شد حضرت یس کفتم من بخت فاطمه زهرا علیها السلام که هرگاه بروی
 بنزد پدر عالمقدار است و سوال کنی از آنحضرت آنکه علی فرماید تو کنیز منی گشت
 میکنی از برای تو سوز آنحضرت را که هستی تو در آن از این کار و علی پس حضرت علی

زهر اعلیٰ السلام بنابر روایت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس دید در خدمت آنحضرت
 جمعی از جوانان را و با جمعی از مردان را که حدیث میکردند با آنحضرت پس چنان
 نمود حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام لب لبال و عرض طلب خدمت به عایشه
 گفت و ده مرتبه گفت نمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که پس آنست حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله که بدرستی که حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام آمده بود از برای
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که پس مباح آمد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 بنزد و ما بودیم ما در زیر پوشش خودمان پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند
 در نزد و التَّكْوِينُ پس ما که شدمیم ما و جوانی ندانیم با آنحضرت و چنانکه
 ما بخت آنجا و مکتب ما پس آنحضرت فرمودند تا ما که التَّكْوِينُ پس ما که
 شدیم ما از جواب آنحضرت ما را آنحضرت فرمودند التَّكْوِينُ پس ما که
 که اگر جواب نگویم بر آنحضرت ای که بر کرده در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و تحقیق که
 بود فاعده و دستور آنحضرت ای که میگردیدیم و همچنین سلام نه مرتبه پس اگر اذن دوا
 میدادند با آنحضرت و داخل میشدیم و الا بر میخواست و مرتبه میفرمود پس گفتین
 وَحَدَّثَكَ اللَّهُ بِأَنَّهُ لَمْ يَدْخُلْ شَيْءٌ مِنْكُمْ وَتَشْرَفُ شَرِيفَ الرَّزَاقِ فَمَا يَدِينُ الْخَيْرَ
 و داخل شد و مکتب شد و ما و در نشاند از ما و نشست در نزد و ما پس آنحضرت فرمودند
 که ای فاطمه چه چیز بودی و حاجت تو در نزد حضرت محمد صلی الله علیه و آله
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که پس رسیدیم که اگر جواب ندهیم با آنحضرت
 از آنکه برخیزد آنحضرت پس بیرون آورد و من سر خود را و عرض کردم بخدمت آنحضرت
 که من بخداوند عالمیان قسم خبر میدهم بشما یا رسول الله بدرستی که حضرت فاطمه
 زهر اعلیٰ السلام آب کشیده است با خنجر و ظرف آنقدر که مخرج شده است پس
 منوره آنحضرت و آورد و کرده است با آنقدر که آب که کرده است و دستهای مبارک

آنحضرت و رفته است خانه را آنقدر که برنگ کرده و عبا کشیده است جامه های
 آنحضرت و آتش فروخته است در زیر و یک آنقدر که سیاه و تیره شده است لباسها
 مبارک آنحضرت پس گفتیم من از برای آنحضرت که کاش بروی تو خدمت ببرم و درگاه
 و بطبی از آنحضرت خدمت کنی و کنیزی که گفتی نماید تو را از سوز آتشی که منی
 تو در آن از شدت این کار و عمل یعنی حاجت حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام طلب عاریه
 و خدمتکاری بود از شما رضا و تعلیم من پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که آری
 پس تعلیم کن من لباس آنخبر را که بهتر است آن از برای شما از کنیز و خدمتکار چون بگویم
 خود و دید پس بگوید سبحان الله سی مرتبه بار بگوید الحمد لله سی مرتبه بار بگوید
 الله اکبر سی مرتبه بار با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که بعد از بیان و تعلیم حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله تسبیح کند و را بعضی عظامی جاریه حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام
 پس بیرون آورد حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام هر مبارک خود را و گفت که رختی خوشنود
 شدم از خداوند عالمیان و پیغمبر بر کنیزه پس رختی خوشنود شدم از خداوند عالمیان
 و پیغمبر بر کنیزه پس رختی خوشنود شدم از خداوند عالمیان و پیغمبر بر کنیزه پس
 این عظام را و خوش میدارد که مشهور در میان علمای آنست که هیچ حضرت
 فاطمه زهر اعلیٰ السلام را هرگاه در وقت خوابیدن که تسبیح و تعلق آوردند اول
 سبحان الله و آخر الحمد لله را بگوید و اگر بعد از نماز بعل آوردند اول الحمد لله و آخر
 سبحان الله را بگویند جمع بین الاذان و التلاوة که در طریق آن واقع شده باین نحو باشد
 وَاعْلَمِ أَنَّ رَأْسَ عَنِّي أَبِي جَعْفَرٍ فَإِنَّ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ إِذَا أَرَادَ الشَّرَافَ عَلَى مَنْ أَرَادَ التَّكْوِينَ عَلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ ثُمَّ يَكُونُ الْخَيْرُ
 مِنْ بَيْتِهِ عَلَيْهِ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ تَكُونُ وَجْهًا لِي بِخَيْرٍ مِنْ بَيْتِهِ إِذَا أَجْعَلَ بَيْنَهُمَا
 حَائِزًا ثُمَّ وَقَدْ صَابَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِشَأْنِ الْعَنْمَةِ فَقَدْ خَلَّاهُ الْخَيْرُ فَخَرَّجَ مَا كُنْتُ

سَوَاءٌ مِنْ فَضْلِهِ وَعَلَّمْتَ عَلَى بَابِ سِتْرٍ قَلَمًا قَدِيمَ سَوَّلَ اللَّهُ مَعِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللَّهُ
 وَمَعْلُومٌ فَتَوَجَّهَ بِكَ وَبِتِ فَاظْهَرَ كَانَ يَصْنَعُ فَجَعَلَ لَهَا صَبَابَةً
 وَتَوَجَّاهُ فَظَهَرَ فَاذَا فِي بَيْدِ مَا سَوَارَانِ مِنْ فَضْلِهِ وَإِذَا عَلَى بَابِ سِتْرٍ فَتَعَدَّ
 التَّحِيَّ مَعِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللَّهُ حَيْثُ سَطَّرَ لَهَا فَتَكَبَّرَ فَاحْمَدُ عَلَيْهَا التَّحِيَّ وَحَرِيَّتْ وَقَالَتْ
 مَا صَبَّحَ هَذَا لِي قَبْلُهَا فَدَعَتْ ابْنَهَا فَتَعَبَّ لِي تَرَمِينَ بَابِهَا وَتَعَلَّتْ لِتَوَالِي مِنْ بَيْدِهَا
 ثُمَّ دَعَتْ لِتَوَالِي تَرَمِينَ إِلَى أَحَدِهَا وَالتَّحِيَّ إِلَى الْآخَرِ ثُمَّ قَالَتْ لَهَا انْظُرِي إِلَى الْإِبْرَةِ فَافْرَاهُ
 التَّحِيَّ وَقَوْلًا لَهُ مَا أَحَدٌ مِمَّا أَحَدَكَ غَيْرَ هَذَا فَتَأَنَّنَا فِي قَاءِهَا فَالْبَغَاءُ ذَلِكَ عَرَفْنَا
 فَصَلَّى لَهَا سَوَّلَ اللَّهُ مَعِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللَّهُ وَأَتَمَّهَا وَأَقْعَدَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهَا عَلَى غَدِيرِ
 ثُمَّ أَمَرَ بِتَوَالِي تَرَمِينَ فَكَبَّرَ لَهَا فَجَعَلَ لَهَا وَطَعًا ثُمَّ دَعَا أَهْلَ الصُّغَرِ فَوَضَعُوا لَهَا
 تَرَمِينَ لَمْ سَأَزَلْ وَلَا أَمَوَالٍ فَصَمَمَهُ بِبَيْتِهِمْ فَطَعَا ثُمَّ جَعَلَ يَدْعُو الرَّجُلَ مِنْهُ ثُمَّ
 الْعَارِي الَّذِي لَا يَسْتَرِي بَيْتِي وَكَانَ ذَلِكَ الشَّرْطُ وَلَيْسَ لَهُ عَرَضٌ فَجَعَلَ يُوَدِّدُ
 الرَّجُلَ فَأَمَّا التَّحِيَّ عَلَيْهِ فَطَعَا حَتَّى فَسَدَ بَيْتُهُمْ أَرَادَتْ أَنْ تَمْلَأَ لَهَا لَمْ يَفْعَلْ لَهَا
 مِنَ التَّحِيَّ وَالْحُجُودِ حَتَّى يَرْفَعَ الرِّجَالَ رُفْعَهُمْ وَذَلِكَ أَنَّهُمْ كَانُوا مِنْ صَعْرَانَا فِيهِمْ
 إِذَا رَأَوْا وَتَجَدَّدَا بَيْتَ عَوْنَهُمْ مِنْ حُلْفَتِهِمْ فَتَحَرَّتْ بِرِ الشَّيْءِ أَنْ لَا يَرْفَعَ الشَّيْءَ
 رُفْعَهُمْ مِنَ التَّحِيَّ وَالْحُجُودِ حَتَّى يَرْفَعَ الرِّجَالَ ثُمَّ قَالَ سَوَّلَ اللَّهُ مَعِيَ اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَاللَّهُ رَحِمَ اللَّهُ فَاحْمَدُ لِكَيْتُهَا اللَّهُ يَهْدِي الشَّرَّ مِنْ كَيْسِهِ الْحَيَّةُ وَكَيْتُهَا
 بِهَذَا تَرَمِينَ تَوَالِي مِنْ حِلَّةِ الْحَيَّةِ عَنِ الْكَلَامِ عَلَيْهِ التَّحِيَّ قَالَ إِنَّ سَوَّلَ اللَّهُ
 مَعِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللَّهُ دَخَلَ هَلْكَ بَيْتِهِ فَاحْمَدُ عَلَيْهَا التَّحِيَّ وَفِي حُفَّتِهَا قَوْلُهُ فَاحْمَدُ
 حَتَّى فَطَعَا حَتَّى وَرَفَعَتْ بِهَا فَتَقَالَ لَهَا سَوَّلَ اللَّهُ مَعِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللَّهُ أَنْتَ بِهَا فَاحْمَدُ
 ثُمَّ جَاءَ سَائِلٌ فَنَاقَشَهُ الْفَالِقُ دَهْ شَرَحَ سَلَامَ نَمِيتَ أَرْزَامَهَا فِي سَبْكِ حَلَا
 عَالِمَانِ أَوْسَتْ سَالِمَ أَرْزَامَهَا وَتَرَبَّ وَأَفْتِ وَلَقَدْ وَفَّقَا وَزَوَّالَ بَعْضِي أَعْلَامًا وَكَرَّرَهُ

که گذشته بشود مصدر در موضع اسم و وصف می آورند بآن هرگاه اراده نمایند
 مبالغه را از اینست قول ایشان وَاللَّهُ لَمَّا التَّحِيَّ که وصف است بر مبالغه تمام در بودن
 خداوند عالمان سالم از جمیع نفعین و مختلف است قول علماء در معنی التَّحِيَّ حَلِکَ بعضی
 گفته اند که معنی آن دعاست یعنی سلامت باشی تو از جمیع آفات و مکاره و بعضی
 گفته اند که معنی آنست که بوده باشد اسم سلام بر تو و بعضی گفته اند که معنی آنست
 که اسم خداوند عالمان بر تو باد یعنی بوده باشی تو در حفظ و پناه حق تعالی چنانچه
 میگوید اللَّهُ مَعَكَ و در فارسی میگوید خدا همراه و هاست آنست که بوده باشد معنی آنست
 سلامتی را کس از آفات و موبی و از عذاب اخروی و وضع نموده است از شریع
 در موضع تحت و بنا برت سلامتی و جهت اختیار نمودن لفظ سلام و گردانیدن آن
 تحت و بنا برت آنست که متضمن است لفظ سلام معانی کثیره را و مطابق است سلام
 آئینی باینکه آن نامست از نامهای سبک خداوند عالمان پس از راه نین و تبرک
 امر فرموده است بآن و قبل از اسلام نیز تحت مینموده اند بلفظ سلام و غیر آن نیز اما
 بوده است تحت سلام اقل و غیر آن اکثر و غلب حقی باینکه نشیده و نمیدانستند
 مع این است و تحت لفظ سلام را اکثری عرب در قاموس مسطور است که عرب
 بدوی گفته التَّحِيَّ مَلِکَکَ عرب بدوی در جواب سلام دهنده گفت الْجَحِشَاتُ عَلَيْكَ
 آفرید گفت باد که این چگونه جواب بود که دادی عرب بدوی گفت که سلام و تبرک
 اسم و در تحت تلخ است حواله کردی تو بر من یکی من جز حواله کردم تو آنرا نکردی
 عرض میکند تلخ نبود در میان اعراب سلام بلکه معمول بود صَلَاحُ الْجَحْرِ وَصَالَةُ الْجَحْرِ
 و امثال آن پس چون حکم اسلام جاری و نایل شد اقتضای تحت سلام
 و منع شد از غیر سلام الفاظ تلخ در زمان جاهلیت و علای اعلام نقل نموده اند
 که تحت ترین ساعات ابن آدم سرخست روزی که بپاید بدنیا و روزی که میرد

از دنیا و روزی که محو میشود در آن روز تحقیق که سلام کرد در آن روز حضرت علی
 علیه السلام بر نفس خودش چنانچه حق تعالی اجازت نموده است آن در قرآن مجید که
كُنْتُ خَيْرَ عَسَى عَلِيٍّ نَبِيًّا وَعَلَيْكُمْ ذَلِكُمْ عَلِيٌّ وَلَيْلَتُ وَيَوْمَ
وَيَوْمَ الْبَعْثِ خَيْرٌ و تحقیق اَلَا تَعْلَمُ عَلِيَّكَ بِالْف لام تعریف بهتر است لفظ
 وضعی از سلام علیک و ظاهرش آنست که مراد از سلام در حدیث شریف سلام با
 وصال باشد چون در حدیث آن مبر خاندن بعضی آمده وافی بدانند فَاِذَا احْتَلَمْتُ بِمُوسَى
فَسَلِّمْ عَلَيَّ اَلَيْسَ كَمَوْجِبِ سَلَامٍ سلام است غیر نموده اند از آن سلام مؤید است
 تفریع آنحضرت که فرموده است فَيَكُونُ وَجْهِي اِلَى الْقَبْرِ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنَ رُوحِي
اَلْخَيْرُ مِنْ لَيْكُمُ عَلَيْهِ صَلَواتُ و الله اعلم سَوَال بحسبین معنی مثل کتاب و تفریع مثل
 ترکیب زیوریت از برای زبان که میباشد در با زوی ایشان مثل دست بر چرخ و
 امثال آن و جمع آن اَسْوَدَ است وَجَمْعُ اَسْوَدَ اساوید است و آید
 وافی بود اسوید مبارک که زخرف فَلَوْلَا اَللّٰهُ عَلَيْهِ اَسْوَدٌ مِّنْ ذَهَبٍ اَسْوَدَ
اَسَاوِدَ قرأت نموده اند یعنی هرگاه آنحضرت هم صادق است در نبوت و سیادت
 بر من باید که انداخته شود در او اَسْوَدَ از ذهب چون بود قاعده و دستور عرب
 اینکه می انداختند بر بازوی زردگان خود اسویره از ذهب و بر گردنهای ایشان کوفی
 طلا و حال نیز شایع است در میان ایشان و آمده است جمع اَسَاوِدَ بدون ه
 نیز چنانچه حق تعالی در وصف اهل بهشت فرموده يَكُونُونَ فِيْهَا مِّنْ اَسَاوِدٍ مِّثْرِ
 بعضی گفته اند که اساوید بدون ه جمع استخوان بهمنه است و استخوان نیز بمعنی استخوان
 بعضی از لغویین تصریح کرده اند بر اینکه هرگاه دست بر چرخ و امثال آن از زینتهای
 بازوی زبان بوده باشد از نقره میگویند آنرا فلک بهمنه قاف و سکون لام مثل
 بیا و هرگاه بوده باشد از غیر طلا و نقره مثل شاخ و عاج و شنبه و شیشه و امثال آن

از طلا میگویند آنرا اسوید
 و هرگاه بوده باشد

میگویند

میگویند مسکه افتخار میم و سبب مهمل و ظاهرش آنست که نبوده باشد انقیاد صحیح
 بحسب آنکه می گفت با ظاهر آید وافی بدانند قرآنی و لفظ حدیث شریف بحسب آنکه
 اطلاق شده است سَوَال در حدیث بر آنچه بوده است از نقره و سا بقا نیز مذکور شد
 مثل انجین بلطف مسکه باز بحسب آنچه بود از نقره و صاحب قاموس گفته است
السَّوَالُ كُتَابٌ وَ غَرَابُ الْقَلْبِ كَالْاَسْوَدِ بِالْقَيْمِ ج اسود و اساوید و اساوید
وَسَوَالٌ وَ سَوَالٌ بَعْدَ فَيْضٍ صَادِعٍ مَّوَدَّ قَتِ سَوَقٌ وَ سَوَسٌ عَشَقٌ رَاكُوْنِدٌ چو
 گفته است الصَّبَابُ رِقَّةٌ التَّوَقُّ وَ خَلَّادٌ يَقَالُ رَجُلٌ صَبَّاحِي هَالِكٌ وَ سَوَالٌ
دَر مَجْمَعِ الْحَرَمِ مسویر است الصَّبَابُ لَوْحَةٌ الْعَرَقِ وَ خَلَّادٌ شَتَّانٌ در حدیث عرب
 معنی امر آمده پس میباشد معنی کدام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که فرموده شتانک مثل آنچه
 میگویند در فارسی که امر از تو است یعنی کن آنچه خواهی که نوی صاحب سلم خست یا گفته اند
 که شتان معنی امر ماخو است از قول ایشان که میگویند شَتَّانَتْ شتانک معنی قصد کردم
 قصد تو را و یا اینکه میگویند آنچه را که نوش آید تو بود باشد سخن طبع تو و هر دو معنی
 در حدیث شریف مندرج است و هر دو معنی است الشَّانُ الْأَمْرُ وَالْحَالُ وَ يَقَالُ الشَّانُ
شَتَّانَكَ اَوْ اَمْرًا لِّلْعَيْنِ و شَتَّانَتْ شَتَّانَةً قَصْدًا فَهَذَا قَبْلَ اَزْهِنَ مَذْكُورٌ
 که قاعده کبر قاف بمعنی کردن نیست و ظاهرش آنست که بوده باشد غیر غما در
 قول آنحضرت که فرموده قَاعُ عَيْنٍ عَيْنًا رَاجِعًا و چنانچه راجع است آن غیر فَقَطَعْنَاهَا
وَرَمَتْ بهمانه که متصل است آن بعد از آن و ممکن است که بوده باشد راجع بحضرت
 فاطمه زهرا مثل غیر غما که قبل از آن است بمعنی که مذکور خوانند و معنی عَيْنَ
 شیخ جبل القدر ابو نصر حسن بن فضل بن شیخ طبری علیه الرحمة در کتاب محکم الاغلیت
 روایت کرده است از زهرا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمود مذکور
 بود قاعده و دستور حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است که هرگاه اراده میفرمود و دل

ازای

<http://fb.com/ranajabirabbas>

با آنحضرت تا اینکه برادران مردان سرهای خود را بجهت این امر آن بود که بدرستی
 بودند اینان از راه کوچکی لکنها و فوطها چون میرفتند مردان بر کوع و سجود ملو و ار
 میشد عورت مردان از عقبشان پس جاری شد بان سست آنحضرت تا اینکه
 برنادران مردان سرهای خود را از کوع و سجود در نماز جماعت تا اینکه سر مردان
 مردان یعنی هر چند که بوده باشند و جماعت نموده شد ستر مردان تا حدی که
 از برای زمان چست که از آنکه مردان سرهای خود را از کوع و سجود بعد از
 مردان پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که چست کند حق تعالی آنحضرت
 فاطمه زهر اعلیٰ السلام البتہ میبوشند خداوند عالمان آنحضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام
 بپوش این ستر و برده که ساز جمعی شد از برهنه کان اهل صفه جامه های نفس
 مهشت خیز سرشت را و هر آینه خیزن خود را بملود حق تعالی حضرت فاطمه زهر
 اعلیٰ السلام را بپوش این دو دست برین خیزن که گفتیم بر خیزای اهل صفه اندر بپوش
 سیکوی بهشت خیز سرشت و آنحضرت امام موسی کاظم علیه السلام رویت کرده است
 که آنحضرت فرمودند که بدرستی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل شدی نه
 مبارکه و خضر که پیش حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام و در کردن مبارک حضرت فاطمه
 زهر اعلیٰ السلام کردن بندگی بود پس آنحضرت اعراض نمود از آن قناده با تخفی
 که اقبالی که دلالت کند بر خوش آمدن آنان بان نفرمود و یا از حضرت
 فاطمه زهر اعلیٰ السلام با تخفی که مبالغه در اعزاز و نوازش آنحضرت بدستور سابق
 نموده پس حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام برید آن کردن بند را از گردن کش
 و انداخت آنرا پس فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آنحضرت فاطمه
 زهر اعلیٰ السلام که تو از منی ای فاطمه پس آمد سالی پس و او حضرت فاطمه زهر
 اعلیٰ السلام بان سائل آن کردن بند را **قب** حلیه آبی بپوشید و سست آن بپوشید

قالت

قالت عایشة ما رأيت أحدًا قط أصدق من فاطمة عیالها و نوبها أكثر كان
 بينهما حتى قالت عایشة يا رسول الله سلها فإني لا أكذب وقد وعدتني
 عطاء و عودتين دنيا الحسن البصری ما كان في هذه الأثرة أعبد من فاطمة كما
 تقوم حتى تقوم قدما لها فقال النبي لها ای حتى خیر لک قال قالت ان لا تری
 رجلا ولا یراهن رجل یفهمها الله فقال ذریعة بعضهما من بعض و فی الحلیة الاذنی
 عن النبی قال لقد عشت فاطمة بنت رسول الله حتى حلت یدها و علی
 الریح فی یدها **ح** مؤلف کتاب طباسه نراه و من الخیرة مشواه و بان آنحضرت
 شریف گفته است که طب تانی در امور و فرست شاید که بوده باشد معنی آنکه اثر
 کرده بود بسیار در دست مبارک حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام اندک اندک و شاید که واقع
 شده باشد در این لفظ حدیث تخفیف یعنی که بوده است در عبادت حدیث که بان
 نوشته اند بپوش آن طب عجز جرح **این حدیث** معروض میدارد که آنحضرت
 کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب و معنی طب نقل نموده خیر بعبادت قاموس است
 و طب بخر و ممل و نشد بهر با و بکلفه در زبردت معنی که جدید و عادت و خوش
 و اراده آمده است ممکن است که بوده باشد مراد اخبار با یکدیگر حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام
 با وجود آنکه انقدر آرا کرده بود و در یک دست مبارکش آید کرده و زخم شده
 بود باز که جدید بسیار در دست مبارک آنحضرت بود و دست از عادت قدیم بر نداشت
 بسبب زخم و خد چندی خود را معذور نموده باز بدان اشتغال مینمود و چنانچه وارفته
 در احادیث که حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام آرد و میگرد بسیار و خون جاری میشد در
 عود بسیار از زخمهای دست مبارک آنحضرت از آنکه حدیثی است که روایت
 کرده است آنرا سلمان علیه الرحمة و الرضوان قال كانت فاطمة جالسة فاجلها
 ریحی فکف ید الثخیرة و علی عود الریحی دم سائل حدیث فرمود رسول الله کتاب

قالت عایشة ما رأيت أحدًا قط أصدق من فاطمة عیالها و نوبها أكثر كان
 بينهما حتى قالت عایشة يا رسول الله سلها فإني لا أكذب وقد وعدتني
 عطاء و عودتين دنيا الحسن البصری ما كان في هذه الأثرة أعبد من فاطمة كما
 تقوم حتى تقوم قدما لها فقال النبي لها ای حتى خیر لک قال قالت ان لا تری
 رجلا ولا یراهن رجل یفهمها الله فقال ذریعة بعضهما من بعض و فی الحلیة الاذنی
 عن النبی قال لقد عشت فاطمة بنت رسول الله حتى حلت یدها و علی
 الریح فی یدها **ح** مؤلف کتاب طباسه نراه و من الخیرة مشواه و بان آنحضرت
 شریف گفته است که طب تانی در امور و فرست شاید که بوده باشد معنی آنکه اثر
 کرده بود بسیار در دست مبارک حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام اندک اندک و شاید که واقع
 شده باشد در این لفظ حدیث تخفیف یعنی که بوده است در عبادت حدیث که بان
 نوشته اند بپوش آن طب عجز جرح **این حدیث** معروض میدارد که آنحضرت
 کتاب علیه الرحمة الی یوم الحساب و معنی طب نقل نموده خیر بعبادت قاموس است
 و طب بخر و ممل و نشد بهر با و بکلفه در زبردت معنی که جدید و عادت و خوش
 و اراده آمده است ممکن است که بوده باشد مراد اخبار با یکدیگر حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام
 با وجود آنکه انقدر آرا کرده بود و در یک دست مبارکش آید کرده و زخم شده
 بود باز که جدید بسیار در دست مبارک آنحضرت بود و دست از عادت قدیم بر نداشت
 بسبب زخم و خد چندی خود را معذور نموده باز بدان اشتغال مینمود و چنانچه وارفته
 در احادیث که حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام آرد و میگرد بسیار و خون جاری میشد در
 عود بسیار از زخمهای دست مبارک آنحضرت از آنکه حدیثی است که روایت
 کرده است آنرا سلمان علیه الرحمة و الرضوان قال كانت فاطمة جالسة فاجلها
 ریحی فکف ید الثخیرة و علی عود الریحی دم سائل حدیث فرمود رسول الله کتاب

[illegible]

غالب بن فهرست و زن کعب زهره نام دهمشته اولاد او را نسبت داده اند
آب زن وصفتی نمودند ایشان را بنام آن زن و بودند ایشان خالوهای حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و چون احمد بن محمد مذکور نیز از آن قبل بودم و گفته اند
بر هری **یعنی** شیخ فقیه رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب
المازندرانی علیه الرحمه در کتاب مناقب ذکر کرده است از کتب مخالف که در
کتاب علیه ابوالفیعم و در کتاب بسند ابی یعلار روایت شده است که گفت
عایشه ملعونه که من ندیده ام احدی را هرگز که بوده باشد بر سبک زنا حضرت
فاطمه زهره علیها السلام غیر از پدر و خاله ایشان آنحضرت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
و روایت کرده اند ابوالفیعم و ابوالعلاء هر دو در کتابهای خود که بدرستی واقع
شد در میان حضرت فاطمه زهره علیها السلام عایشه ملعونه جزئی و چون محکم آن
خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت عایشه ملعونه عرض کردند که
آنحضرت که یا رسول الله بن برادر حضرت فاطمه زهره علیها السلام پس بدرستی که آن
فاطمه زهره علیها السلام سبک بود هرگز دروغ و تحقیق که روایت کرده است این
و حدیث مذکور را عطاء و عروین دینار نیز که از علمای اهل تشیع اند و مؤلف است از
سنن بصری که او گفت که بنود در این جهت عبادت کند که تر از حضرت فاطمه
زهره علیها السلام می باشد آنحضرت و در محراب عبادتش تا اینکه درم میکرد و پناه
میبرد آنحضرت تا او فرمود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای حضرت فاطمه
زهره علیها السلام که چه جز است بهتر از برای زن حضرت فاطمه زهره علیها السلام در جواب
عرض کرد و محبت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که بهتر از برای زن آنست که
نمیداد و در او نمیداد و امر دی بس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنحضرت را
و دلیل گرفته نسبت به برادر خود چسباند و این آنرا مبارکه را که در شان عایشه

ایشان دوسره مبارک آل عمران نازل شده میباشد مقام تلاوت فرمودند و این نیز
 بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ تَجَمُّعٌ عَلِيمٌ و در کتاب حلیه اورا می رویت کرده است
 از زهری که او گفت که خبیث که آرد کرده بود در آسمان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
 خضر کرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه آله آفرید که آبله کرده بود و مجروح شد
 بود از کثرت گردیدن آسمانهای مبارک آنحضرت و با وجود داخل
 باز بود که آسمان در دست مبارک آنحضرت و معذور و معاف نکردند بسبب
 عدم تعوان شروع بدن مبارک و مجروح ضعیف خود را از گردیدن آسمان و قیام
 آن خدمت بمقتضای آنچه مذکور شد و شرح **قُبَّ** فِي الصَّحَابَةِ إِنَّ عَلِيًّا لَمَّا كَانَ
 أَشَدَّ يَمًا أُنْذِرَ بِالْعَرَبِ فَقَالَ فَاطِمَةٌ وَاللَّهِ إِنْ أَشَدَّكَ بَدِيٍّ مِمَّا أَتَى إِيَّاهِ
 وَكَانَ عِنْدَ النَّبِيِّ إِسَارَى فَأَمَّا اللَّهُ فَجَلَبَ سِيَّ النَّبِيِّ حَامِدًا فَدَعَلَتْ عَلَى
 النَّبِيِّ وَتَمَّتْ عَلَيْهِ وَجَعَتْ فَقَالَ أَهْلُ الْوُثَنِ مَا لَكَ قَالَتْ وَاللَّهِ مَا
 اسْتَلَفْتُ أَنْ أَكُونَ حَوْلَ اللَّهِ مِنْ مَرْحَبَتِهِ فَأَنْطَلِقُ عَلَىٰ عَهْدِ الْإِسْلَامِ فَقَالَ
 لَهَا لَقَدْ جَاءَ بِكِ حَاضِرٌ فَقَالَ عَلَىٰ حُبَّائِهِمَا فَقَالَ مَا لَكَ وَأَلَيْكَ أَيْعُزُّكَ وَأَنْفَعُ
 أَنْتَاهُمْ عَلَىٰ أَهْلِ الصَّغَرِ وَعَلَيْكَ بِالسَّجِّ الرَّهَاءِ كِتَابُ الشَّيْخِ زَارِي أَيْمَانًا لَنَا دُرُوسُ
 حَالَمَا سَأَلْتَ جَالِيَةً سَأَلْتُ حَوْلَ اللَّهِ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ وَاللَّهِ عَجَبِي بِالْحَقِّ إِنْ
 فِي الْجِدِّ الْإِسْمَاءُ رَجُلٌ مَالَهُمْ طَعَامٌ وَلَا نِيَابَ وَلَوْ لَخَفْنِي حَصَلَةً لَأَخْبَرْتُكَ
 مَا سَأَلْتَ يَا فَاطِمَةُ إِنْ لَا أُرِيدُ أَنْ تَفُوتَكَ عَنْكَ أَجْرًا إِلَى الْخَالِيَةِ وَلَئِنْ أَخَافُ
 أَنْ يَحْصِيَاكَ مَوْلَانِ إِنْ خَالِيَتِ بَيْنَ الْعَمِيرِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا طَلَبَ حَقَّهُ
 مِنْكَ ثُمَّ عَلَيْكَ بِمَوْلَى التَّبِيعِ فَقَالَ أَهْلُ الْوُثَنِ مَصِيبَتِي زَيْدٌ مِنْ مَن
 سَأَلَ اللَّهَ الدُّنْيَا فَأَعْطَاهَا اللَّهُ ثُمَّ لَابَ الْأَعْرَابُ قَالَ الْوُثَنِيُّ فَلَمَّا خَرَجَ سَأَلَ اللَّهَ
 مِنْ عِنْدِ فَاطِمَةَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَأْسِهِ وَابْنًا لِعُزْرَةٍ مِنْهُمْ ابْنًا عَزَّ وَجَلَّ وَرَحِمَهُ مِنْ رَحْمَتِكَ

[illegible]

وَأَيُّكُمْ يُجَادِلُهُ مِنْ أَهْلِكَ لَمْ يَعْنِ بِرَبِّهِ بَدْرُ الْفِكَوْ بِأَكْسَمِهِ نَدَّاسْتُهُ
عَقْلٍ وَخَوْضٍ بَاوُدُ رَجَحَ وَحَرْفٍ كَيْدُ الْكِبَرِ كَافٍ مَثَلُ كِتَابٍ بُوْنَاكُ رَاكُونِدُ
وَأَصْلُ أَنْ كُنَّا وَبَاوُدُ سَبَبَتْ أَكْسَمُ شَقِ رَاكُونِدُ هَسَتْ أَمَا جُونُ وَاقِعٌ شَدِيدُ
وَأَوَعِدُ رَاوُفُ قَبْرُ كَرْدُهُ أُنْدَرُ زَاوُ الْهَزْمِ رَجَحُ كَيْدُ الْكِبَرِ سَبَبَتْ أَكْسَمُ فَتَحَتْ مَهْرُهُ دَكْرُ
جِيمُ وَنَشِيدُهُ لَامُ مُضَلِّدُهُ بَاهُ جَمِيعٍ حَالِدُ الْكِبَرِ جِيمُ مَثَلُ أَكْسَمُ وَحَالِدُ الْكِبَرِ جِيمُ
جَمِيعُ جَلِي الْكِبَرِ جِيمُ هَسَتْ وَجَلُ بُوْنَاكُ حَوَانَاتُ رَاكُونِدُ جَانِبُ بُوْنَاكُ لَانُ زَاوُ بْ
وَعَاكِبُ رَاكُونِدُ جَوهرِي غَمَّةٌ هَسَتْ لُحْلُكُ بِالْقَتْمِ وَلَحْدُ حَالِدُ الْكِبَرِ وَجَمْعُ الْبُلَادِ الْكِبَرِ
صَاحِبُ قَامُوسٍ عَلَى الْكِبَرِ وَفَتْحُ جِيمُ نَزْرُ نَقْلُ كَرْدُهُ هَسَتْ وَأَوْمَرُ هَسَتْ وَنَقْلُ فَتَحَتْ
وَعَبْرَةُ لُحْنُونِ وَذَكَرُ كَرْدُهُ أُنْدَرُ زَاوُ الْكِبَرِ وَفَتْحُ جِيمُ هَسَتْ أَنْتَ كَرْدُهُ بَاشْدُ جَلُ زَاوَاتُ مَشْتَرِكُهُ
بَيْنَ الْعَرَبِيَّةِ وَالْبَغْتِيَّةِ مَثَلُ تَوْرُ وَتَوْرُ نَعْمًا وَفَتْحُ نُونُ وَكُونُ عَيْنُ مَهْمَلُ مُسَدِّدُ مِيمُ
وَالْفُ مَدْرُودُهُ مَعْنَى نَعْمَتٍ كِبَرُ نُونُ وَكُونُ عَيْنُ هَسَتْ وَجَمْعُ أَنْ بَارِ خَفِضَ شَبَابُ
مَجْمَعُ الْحَرِيِّنِ الْعَمُّ هَسَتْ رَقَامُوسُ هَسَتْ الشُّعْبَةُ بِالْكَسْرِ الْمُسْتَرْ وَالْيَدُ الْبَيضَاءُ
الشُّعْبَةُ كَالشُّعْبِ بِالْقَتْمِ وَالنَّعْمَاءُ بِالْفَتْحِ مَدْدُودَةٌ هَسَتْ نَعْمٌ وَنَعْمٌ وَنَعْمَاتُ كِبَرُ عَيْنُ
وَالنَّعْمُ الْعَيْنُ وَجَوهرِي كَفَتْ الشُّعْبَةُ الْيَدُ الصَّبِيغَةُ وَالْمُسْتَرْ وَمَا الْعَمُّ عَلَيْكَ وَكَذَلِكَ
النَّعْمِي فَإِنَّ هَسَتْ الشُّعْبُ مَدْدُودَةٌ فَكَلَّتْ النَّعْمَاءُ وَالنَّعْمُ مَدْدُودَةٌ وَجَمْعُ الْحَرِيِّنِ مَدْرُودَةٌ
كَدَالِ الشُّعْبَةِ الْيَدُ الصَّبِيغَةُ وَالْمُسْتَرْ وَمَا الْعَمُّ بِهِ عَلَيْكَ وَكَذَلِكَ الشُّعْبُ فَإِنَّ هَسَتْ
الشُّعْبُ مَدْدُودَةٌ فَكَلَّتْ النَّعْمَاءُ وَجَمْعُ الشُّعْبَةِ نَعْمٌ كَذَرِيَّةٌ وَيَكْدَرُ نَعْمٌ أَيْضًا كَأَقْلَبِ
وَجَمْعُ النَّعْمَاءِ الْعَمُّ أَيْضًا مَعْنَى زَاوَعَيْنِ وَذَكَرُ كَرْدُهُ أُنْدَرُ نَعْمًا وَفَتْحُ نُونُ وَالْفُ مَدْرُودَةٌ
نَعْمَتَاهُ بَاطِنِي رَاكُونِدُ وَالْأَلَاءُ نَعْمَتَاهُ لَهَا رَاكُونِدُ وَنَعْنَعِي أَسْبَابُ نَعْمَتِشْ
شَرِيفَتُ وَتَقْدِيمُ حَضْرَتِ فَاطِمَةَ زَهْرَةَ الْعَالَمِ نَعْمًا رَاوُفًا وَذَكَرُ دَانِدُنُ حَمْدُ رَاكُونِدُ
نَعْمًا وَشُكْرًا وَدَرُورًا رَاوُفًا وَتَقْدِيمُ أَنْتَ وَجَمْعُ الْحَرِيِّنِ نَزْرُ مَطْوُورُ هَسَتْ كَدَالِ النَّعْمَاءِ بِالْفَتْحِ

ابن نصر بن قال والله على الناس حج البيت فقلت متى انشعبت قلت والله
خلفنا القلوب والافان في سنة انا فقلت انشعبت طعنا فقال قلت وما حملنا
حجك الا لما يكون العلم فاعلمنا انك فقلت مروي ولا تعجب قلت لا يكلف الله
نفسا الا وسعها فقلت اريدك فقلت لو كان فيها الهة الا الله لفسدنا فقلت
فانكبتها فقلت سبحان الله حشرنا هذا فقلت اودركنا القافية قلت لا انكبتها
فقلت بالاداء انا حملناك حليمة في الارض وما محمد الا رسول يا حي هذا الكتاب
يا مولى ابي انا الله فصحيت بهذه النعماء فاذا انكبا بعد شباب من جهن
حكما فقلت من هو لا يملك فقلت مال والبعث رتبة الحق الدنيا فلما انا
فقلت يا ابا انت انا حرم استخرجت القوي ادين فكاوفي اشياء فقلت
والله يصاحبه في شاة فادواصلي فالتهم فاما فلما اوله اسفا فحان
القدر ما اكلت منذ حزين سنة الا بالقرآن شرح استكنا ورويت معنى
نكوه ومعنى در ووج آمده معنی ثانی در انجیبت شریف است عرب فصح
غیر محب و سکون را امله متکلم به و بحفظ مضمر دلوسیار بزرگ را گویند
که از بخت کاو درست فایند و عرب فصح را مثل صفت آبی را گویند که ظاهر
ناید از آن دلور ما بین جاء و جوض و حل حدیث شریف بر هر دو معنی ممکن است
هسته در لغت عرب جابجاء معنی محافه آمده معنی اجلال و بزرگی نیز آمده و در
انجیبت شریف معنی ثانی است جوهری گفته است الهیة الالهانة
و هی الاجلال و الخافه و مرجع البحرین مطهرت هاب التثنی اذا خافه و اذا
دعته و عظمت و الهیة و الهانة و هی الاجلال و الخافه صاحب نهاده ذکر کرده
هاب التثنی نهاده اذا خافه و اذا دعته و عظمت و محالة و کلام گفت شنید
با هم و جوض بدون در حقن کیده میسرست و معنی مذکور است در حدیثی که واقع شده

[illegible]

بطریق

بطریق مخالف ذکر کرده است که در هیچ مسلم و در هیچ بنیادی مطهر است که بدرستی که
 حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند که بدر آورده است مرا از آنچه بر تویم
 من بسبب آنکه شنیدن باد و بوزن کاه و یا قطرات ریزان آن فیمن
 پناه و حوض پس فرمود و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که قسم بخداوند عالمیان که بدرستی که
 مریض و دردمانگ کرده است مرا دست من از آرد کردن بپاشد و بود و در نزد
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله جمعی اسیر پس امر کرد حضرت امیر المومنین علیه السلام حضرت
 فاطمه زهرا علیها السلام باینکه طلب نماید از پدر عالیشان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که گیزی
 پس داخل شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلام
 کرد و بآحضرت و مر حجت نمود به بخانه مبارکه خود آمد حضرت امیر المومنین علیه السلام گفت
 بخت فاطمه زهرا علیها السلام که چه چیز شد از برای تو حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گفت
 که قسم بخداوند عالمیان که قادر شدیم بر اینکه عرض کنم مطلب خود را بخدمت حضرت
 پیغمبر خداوند عالمیان صلی الله علیه و آله از راه تعظیم و اجلال آنحضرت پس روایت
 حضرت علی بن ابی طالب با حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بسوی حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و آله پس چون خدمت آنحضرت رسیدند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 فرمودند بایشان که تحقیق که آمده اید شما بنزد من بجهت حاجتی پس حضرت
 امیر المومنین علیه السلام عرض کرد که بخدمت آنحضرت که گفتمی را که کرده بودند ما هم حضرت
 امیر المومنین و حضرت فاطمه علیها السلام و بیکدیگر را که گذشت بود در میان ایشان پس
 فرمود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که نه یعنی منید هم گیزی بشما از آن اسیران
 بلکه میفروشم جمیع ایشان را و اتفاق میکنم قیمت آنها را بر اهل صفه و تعلیم که در حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله بخدمت فاطمه زهرا علیها السلام عوض عطای کثیر تلخیص فاطمه زهرا
 علیها السلام را در کتاب شریف از منی محتاج است اعلی شستن مذکور است که بدرستی که حضرت

فاطمه زهر اعلیٰ السلام چون نقل کرد حال خود را خدمت آنحضرت و سوال نمود از آن
 گنجی را حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از استیاج احوال شنیدن کشیدن
 مشقت فرزند کرشمش کرمانش پس فرمود که ای فاطمه قسم بخداوند
 آنچه سبکه فرستاده است مرا به پیغمبری حق و صدق که بدرستی که در مسجد میشنید
 چهارصد نفر مرد که نسبت از برای ایشان خوراک و نه جامه و دستبند هیچ ایشان
 گرسنه و برهنه و با وجود آن هرگاه می بود و ترس انداخته من از خدمتی الهی نمی توانم
 بگویم که ای فاطمه بدرستی که من اینک جدا و شکست خورده و از تو فرود و در
 عظیم تو در خدمت و مشقت و منتقل شو و بسوی جاریه و کنیز و بدرستی که من
 من از اینک شخصی ناید با تو حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در روز قیامت در
 پیش خداوند عز و جل وقتی که طلب نماید جنتش را از تو یعنی حق زوجه را بر
 زوجه از قیام بخداوند عز و جل و خود را معاف نموده باشی تو از آن و
 اقدام ننموده باشی تمامی آن پس تعلیم کرد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که بخت
 فاطمه زهر اعلیٰ السلام صلوة تسبیح را بوضو آنچه طلب نموده بود آنحضرت پس
 فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بخت فاطمه زهر اعلیٰ السلام رفتی تو بخت
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و خواهمش نمودی از خدمت آنحضرت دنیا
 پس عطا کرد حق تعالی بها ثواب آخرت او هر چه که از روادع معجزه الهی است
 رویت کرده است که چون بیرون تشریف آورد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 از نزد حضرت زهر اعلیٰ السلام فرود فرستاد خداوند عالمان را رسول کریم را
 این آیه مبارکه را که در سوره بنی اسرائیل است وَاتْلُ الْعُرُفَ بِعَنَهُمْ اِنْغَاؤُهُمْ
مِنْ ذَکَکَ تَجَافَا یعنی اگر اعراس کنی آیه از قرابت و دخترت حضرت فاطمه
 زهر اعلیٰ السلام بخت طلب حمت از پروردگار است یعنی رزق از جانب خداوند

خواهی

خواهی و امید واری آری از آنکه فَلَا تَقْلَقُ یعنی پس بگو از برای ایشان قول
 یک خوش آئیده موافق مطلب و سوال ایشان پس چون نازل شد این آیه
 مبارکه فرستاد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گنجی بخت حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام
 از برای خدمت و نام گذاشت آنحضرت آن گنجی را فاطمه در تفسیر لغوی رویت
 شده است از حضرت امام حق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام در تفسیر قرآنی
 رویت کرده است از زهر بن عبد الله انصاری که بدرستی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 علیه السلام دید حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام را که بر آنحضرت بود پوشاکی از جامه های
 و آنحضرت آرد و میکرد در دست با بخت تمام با دستهای مبارکش و در آنوقت
 و حال شیر میداد و فرزند کرشمش پس چون نظر مبارک آنحضرت بفرزند و بن شرافت
 و احوال آن نور دیده بین بان نمودند و فرمود پس اسکت آلود شد هر دو چشم
 مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرمود که ای دختر کرامی من بخیل کن بخت
 نمای تلخی دنیا بخت شیرینی آخرت پس حضرت فاطمه زهر اعلیٰ السلام عرض کرد
 بخت بدر حالش که یا رسول الله خدا را برای خداوند عالمیاست برینجا
 باطنی او که عطا فرموده است با و شکر از برای خداوند عالمیاست بختهای
 ظاهری او که تقصیر نموده است بر ما پس فرود فرستاد حق تعالی بر پیغمبر
 برگزیده پس این آیه مبارکه را که در سوره و البقیه است وَلَا تَقْلَقُ
فَافْهَمَ یعنی آیه که بعد از این در آنحضرت عطا میکند تو را خداوند آنقدر که خوا
 پس راضی و خوشنودنوی توان این شاهین در کیست بخت حضرت فاطمه
 و احمد در کتاب سنده انصار با سنا و خود رویت کرده اند از ابی هریره
 و ثوبان که بدرستی که ایشان هر دو گفته که بود داب و دستور حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 علیه السلام آنکه ابتدا میکرد در هر سفر بخت فاطمه زهر اعلیٰ السلام و ختم میفرمود بر

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام یعنی اول من حضرت مهدی بن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
وآخر من ایشان که مرگت می نمود و بدین حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود البته غوی
منقل بود و بدین حضرت هم برشتن و آمدن از سفر که کوبا بود اول و آخر من حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله پس کرد و این حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در وقتی که بود آنحضرت
در سفر با چهره پوشاک خیره تبار برده و مرتب نمود و خانه مبارکش را با و بختن آن
از جهت قدم بخت از دم بدر حالش و شوهر عالمه در پیش پس چون نظر
مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقت مراجعت بآن افتاد و می نمود
و در گذشت از بدین آنحضرت هم و تحقیق که ظاهر شد آنحضرت در روی مبارک
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تا اینکه آمد و نشست در مسجد و نزد من بر سر کف حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام کردن بند خود را از گردن مبارکش و کوشا را از گوش مبارکش
و دست بر بختها را از دستهای پاکیزه اش و کند آن برده را پس فرستاد و کل
اسبان بختل خود را بخدمت پدر حالش و پیغمبر کرد و بخدمت آنحضرت که کرد آن
مجموع آنرا در راه خداوند عالمیان و عطا کن بفقرا و مساکین مسلمانان پس چون
آن اسباب و پیغام اخلاص آیین بخیر حضرت رسول رب العالمین رسید
آنحضرت هم فرمود که تحقیق که کرد آنحضرت را که دلخواه من بود فدای او شود و پدرش
آنحضرت هم فرمود این کلام عالمه زاسه بار بعد از آن فرمود ندانست از برای
آل محمد صلی الله علیه و آله و دنیا و نسبتند ایشان آفریده شده از برای دنیای دنی
پس بدستیک مخلوق شده اند ایشان از برای آخرت و لغتهای بهشت خیر
سزشت و آفریده شده است دنیا از برای وجود شریف ایشان یعنی که واقع
شده است در حدیث قدسی لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ و در روایت احمد در
کتاب سنده الاثر خارجین است که بعد از آن آنحضرت فرمود که پس بدستیکه اجمعت

الکلیت منند و دوست نمیدارم یکدیگر زنده ایشان طیبانشان را و زنده کی و دنیای
ایشان یعنی من خودم که بوده باشد کل طیبات ایشان مرزوق و مصروف برایشان
در دار عقبای ایشان ابوعلی مودان روایت کرده است و در کتابش پسند
خودش از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت فرمودند که بدستیکه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل شد بر دختر کریمش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس بدید
آنحضرت هم در گردن مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام کردن بندی پس عرض
کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله از آن فلان و ده بختی که اقبال که دلالت کند بر خوش
آمدن از آن بآن نمود و و یا اینکه آنحضرت فاطمه زهرا علیها السلام باین معنی که نهایت
اعزاز و احترام با او پیش سابق آنحضرت میباید و پس برید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
آن کردن بند را از گردن مبارکش و انداخت آنرا پس فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
علیه و آله که تو از منی ای فاطمه پس آمد بدرخانه مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
سالمی پس عطا کرد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بآن سائل آن کردن بند را ابو
الغهم قریشی در کتابش ذکر کرده است که گفت بعضی از ایشان که بازمانده
من از فاطمه در میان پس دیدم زنی را در آن محراب پس گفتم من با آن زن گفتمی
تو آن زن در جواب من تلاوت نمود آیه مبارکه آخر سوره زخرف وَقُلْ لَكُمْ
كُتُوبٌ عَمَلِكُمْ اگر چه قرائت قرآن بسیار بیاد دو نقطه در زیر
اما ذکر شده است که تلاوت تبار و دو نقطه در فوق قرائت اول مدینه و این شام است
اشعار نموده است آن زن تلاوت این آیه که اول سلام بده بعد از آن احوال
بر پرس پس گفت آنرا که سلام دادم من بر آن زن و گفتم که چه میکنی در اینجا
او در جواب گفت من میخوانم اللَّهُ فَكُلُّهُ مَصْلِي که ظاهرش آنست که تلاوت
نموده باشد آن زن آیه مبارکه سوره زمر را من میدیدی اللَّهُ فَكُلُّهُ مَصْلِي

三

دارم و فی بادشاه
برده است فی

بر سبک بود و دست مولود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بقران جلوسین در هیچ
 جنب و در کتاب مسند احمد مسطور است که او نوشت بخدمت حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله که بر سبک من مسلمانم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند
 که بر سبک او بر بند بخدمت خودت نوشتن باقیست بخدمت پیغمبر کاف و میگو
 سین و فتح را و بجز کاف مثل قبلی مرتب خروست و ملقب شده است
 بان هر کلمه بوده باشد با و شاه عجم و جمع کثیری اکابر و است بر خرفه این حساب
 فوسن گناین و فکاکین و فکاکین را نیز و جمع آن در کرم است و نسبت بی
 آن کثیری و کثیری است و از نسبت قول عرب که بگویند بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 بجا بگو در فارسی بگویند خرم و بی و شوق اند و بی و در اینکه کثیری مرتب خروست
 صاحب قاموس گفته است که معنی آن وایع الملک است و خرم و وزیر سیر و وزیر
 و از او نویسنده و ان عادل با و شاه عظیم الاقدار عجم بوده است و تفسیر نموده اند
 خبر و بر و وزیر با و شاه مظهر و ملک عزیز و میگویند نویسنده و از اکر و و شاه
 آنست که بود و باشد نام اصلی او نیز خرم و و مستحق شده باشد با هم جد نواده
 خرم و که از طبقه چهارم با و شاه عجم اند و این را ساسانیان و اکاسره نیز
 گویند و اول ایشان اردشیر بابک بن ساسان الاصفهانی و ساسانیان
 اسفند یار است در کتب سیر مسطور است که حضرت مسیح علیه السلام در زمان پادشاهی
 اردشیر بن ساسان معیشت شد و او اول پادشاهیست که در روی زمین مبعوث
 بشا نشاء شد و اول کسی است که اختراع کرد و آزار بر میان بست و از او
 مونتقات و مصنفات ذکر کرده اند و از جمله کلمات او نقل کرده اند که فرموده است
 سلطان عاد و خیرین مظهر و ابلی و بعد از او و برین شایو برین اردشیر که از
 و الله و نیز از اولاد و نسب بن اسکان بوده پادشاه شد و مالی لغت که ضربت

کتابخانه احکامیه
 وایستگاه

منه

بنی ان سست و در زمان او طاهر شد و بنا بر اشهر روایات تو حنین سی و دو
 از ایشان پادشاهی ملک عجم نموده و اکثر بلاد روم و عرب و ترک و هند و
 تصرف در آورده و پادشاهان معروف مشهور مثل هر فر و بهرام اول و ثانی و ثانی
 و بهرام کور از سلسله مذکور است و طوایف عجم را اخلاص و عقیدت تمام با ایشان
 بوده بمرتب که زمان و دختران پادشاهی میخوده اند و چون هر مرتب زنی بی عجز
 ثالث که پادشاه نم بود از او در دنیا رحلت نمود از او فرزند بی نامند که و در
 ملک و قلع و تخت باشد از ایشان غنا کشته شد که ملک بدست بیکان
 خواهد افتاد و مع بد افتع امین نموده از محمد رات اهل حرم هشتاد و نه
 که آبا احمدی حامله است بعد از تحقیر بختین طبع معلوم شد که والد شاه پور و و
 حملی است یکی خوشحال و خوش نوک که تاج شاهی را بر بالای سر مادر
 شایو آورده و با اتفاق تمام کرم خدمت و جانفشانی از روی عقیدت و اخلاص بر
 میان جان بسته تا اینکه شایو و متولد شد و مدت هفتاد و دو سال که مجموع عمر او بود
 بنیاد نامی جهان بانی و پادشاهی نمود و از کلمات او است که فرموده اند
 من الکلام ما هو القمع من القیت و ما هو القمع من القیت و کثیری بن قبا و شهر
 با و شیر و ان پادشاه بستم ایشان و بنو در بخت از دست او بود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 علیه السلام در زمان او متولد شد و خبر و بر و نواده الوشیر و ان پادشاه است و دوم
 ایشان است و در نهایت اقدار و خشمش بود و در کتب اعلی سیر مسطور است که
 اسباب خشمش خبر و بر و بر مرتبه بود که در عالم قرین او را نشان نه هند و او را خشمی
 بود در نهایت ارتقا و در آن تخت هر روز صد و بیست هشتاد که هر شش
 سی شاکر و در شش مدت دو سال بی تعلیل کار کردند و صد و چهل هزار شیخ
 نفر بر آن زده بودند از صد شغال شست و بچند قسم منقسم بود که در هر قسمی

از اطراف آن می نشست و آنرا بگوهری قیمتی مرصع کرده بودند و یکبار کوی زرین
هر کوی با نصد شغال از آن آویخته و صورت دوازده برج و هفت کوکب اعمال
ساعات و غیر ذلک بر آن مرتب ساخته و سی هزار زرین مرصع و صد کعبه داشت
که هر یکی باهی موسوم بود و یکی از آنها را کعبه باد آور می گفتند و در شبستان او دوازده
هزار گنبد ماه روی خمر بوی بود و یک هزار دویست و پنجاه هزار اسب
طویه او بسته بود دوازده هزار شتر کارخانه حاضر او را می کشید و مقدار بی نظای
دست افتاد داشت که بی علی التمش هر چه می خواستند از آن می داشتند و پاشیدند
که بر باد می می گرفت مشهور و معروفست و غیر ذلک بعد از آنکه سی و شش سال
و چند ماه پادشاهی نموده بود و در زمان بعثت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کشته شد
که بشیر و یثرب و یثرب او را کشت و بر سر بر مکت بعد از قتل بدین شکست
و غده نفر برادران خود را جمیعاً قتل رسانید و بر ملک بن خیر دزد بر امکه را وزیر
اعظم خود نمود و بعد از شش ماه فوت شد و پوران دخت و آرزوی دخت دختران
خبر و وزیر که هر یک جیلترین زمان و عقل اهل زمان خود بودند هر یک تنیک
نامی مدتی جهان بانی و پادشاهی نمودند و جمیع ایرانیان مطیع و منقاد بودند
و آخر پادشاهان آن سلسله که پادشاهی و دوام بوده باشد برز و جردین هر یک
بن خرب و بن هر بنزین انوشیروان عادلست و ششم پادشاهان و والد عالمقار
حضرت امام زین العابدین علیه السلام دختر گرامی برز و جردین شهر بار و نواده گرامی
معترب خبر و مذکور و وزیر بن ساسان قدیم جم بوده است و نام اصلی عجمی او را
شاه زمان و شاه جهان ذکر کرده اند در حدیث واقع شده است که چون
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او را از احترام نموده بجهت نزوح حضرت
امام حسین علیه السلام می فرمود از او پرسید که نام تو چیست او عرض کرد که

شاه جهان آنحضرت علیه السلام فرمود که بل بختر باقیه پس این نام نامی حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام جوین اسم عجمی او را که داشته پس معلوم شد که سلاطین صفویه در وقت
حسینیه لازال با نام دولتم و سلطنتهم متعلقه الی دولت صاحب هذه الامه و از ایشان
حقیقی تاج و تخت سلطنت عجم و اولاد کسری و پرویز و سلاطین قدیم اند و در کج
عدل ایشان منقول با نوشیروان عادل و شاه پور ذوالاکتاف و سلاطین کاماسب
الی شام و هجرات از شیر با یک بن ساسان است و این نیز معلوم و محقق شد
که نور ولایت و امامت بعد از محمد طایفه خاتون اولین و آخرین حضرت فاطمه زهرا
علیه السلام منتقل شد بر جم پاکیزه داشت هزاره عجم و باقی ماند خلافت و وصایت
در جسم و ذریه او چنانچه بایستی ماند در جسم و ذریه حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام تا قیام قیامت و باین معنی و فقی که موجب افتخار عجم است
الی یوم القیام بر کافه آنان است بقت گرفته است احدی از علمای اعلام بر نظام
نظام ایشان است که بوده باشد مراد در حدیث اهل قصر و کسری و آن نسبت است
بعد از آنکه بفتح میم و سکون سین معمله متعلقه کجاف و لغت عرب پوست را
کوئند و جمع آن مشک است مثل فلک و فلان و در نهایت این نیز معلوم است که
الک کبکون النین لقلک و نیکه حدیث علی ما کان فرایضی الامم ککشی انی
جلده اخیر حدیث نیز موافق و نموده حدیث شریعت مذکور در متن است ککشی بفتح
کاف و سکون با بخت و در زیر منقله شین بفتح فوج و باطلق کوسفه است و جمع
آن کجاشی بر وزن کتاب و اکشی است و جمع الحین مطوهر است که الکجشی
فکل اللسان فی آتی سن کان و فکی لکل افاغنی و اذا خرجت لباغیته و الکجشی
اکشی و کجاشی کجکتاب صاحب قاموس الکتابی را نیز در جمع آن با دو جمع
مذکور ذکر نموده است می فقه کجبر میم و سکون را همزه و ففتح فاء و ففتح قاف متعلقه

بها در لغت عرب پشتی و ما است را گویند و هر کی گفته الْمَقْفَعَةُ بِالْكَسْرِ الْحَدُّ
 و مرجع الجوزین مسطور است که الْمَقْفَعَةُ بِالْكَسْرِ قَالَتْ كَوْنُ الْحَقِّقَةِ وَمِنْهُ مَقْفَعَةُ
 أَخَذَ الْمَقْفَعَةَ مِنْهُ كَانَتْ مِنْ لَفْظِهِ مِنْ أَدَمَ أَخْبَرَتْ بَرْتَمُو بِهَ حَدَثَ شَرِيفَ
 كَعْدُورَ دَرَمَنَ هَسْتِ أَدَمَ نَبِيحَ نَهْرَهُ وَدَالَ مَحَلَّهُ مَسْجِدَ عَمِيمَ بَارِغًا بِهَ كَلَامَ لَعُونِيْنَ
 نَبِيحَ حَاصِبِ مَجْمَعِ الْجَوْنِ جَمْعِ أَزْدَمَ بِرُوزَانَ عَزِيمَ وَأَدَمَ بَوْتِ دِيَاغِي شَدَا
 كُونِهِ وَ مَجْمَعِ الْجَوْنِ مَسْطُورُ هَسْتِ كَمَا أَزْدَمَ لِيَحْلُلَ الْمَدْبُوحَ وَاقْعَ أَزْدَمَ يَغْنَمُ
 وَفِي الْحَبْرِ كَانَتْ جِدَّةً نَسَمَ أَدَمَ جَوهری گفته است أَدَمَ جَمْعُ الْأَدَمِ سَمَكَ الْقَفِي
 وَأَقْنَمَ فَجَمْعُ عَلَيٍّ أَلَمَ لَيْسَ عَقِيفٌ وَأَعْقَفَهُ لَمَرُّهُ أَمْرُهُ دَرَمَنَاهُ بَعْدَ أَنْزَلِ أَنْبَكُهُ
أَدَمَ كَجَمْعِهِ وَ أَدَمَ لَمَجْمَعِهِ نَمَانُ خُورَشَمَ كُوْنِهِد گفته است أَدَمَ بِالْكَسْرِ
أَدَمَ مِيلَ عَقِيفٍ وَأَعْقَفَهُ قَالَتْ كَوْنُ فِي مَجْمَعِ أَدَمَ وَاطْلُقَ وَرَاجِدَتْ شَرِيفَ
 طَاهِرُشَ أَنْتَ كَمُ بُوْدَهُ بَشَرٌ بِجَبْتِ كَمُ بُوْدَهُ هَسْتِ اِبْرَهُ أَنْ بَالَتْ اَز بُوْتِ
 وَاحِدٌ بَلَكُهُ بُوْدَهُ هَسْتِ اَز بُوْتِ مَتَا فَوْزُوْخَهُ بُوْدَهُ اَنْدَا نَهَارَهُمْ شَلْ خَرَقُوْ دُرُوْشَانَ
 وَجَمْعُ اللَّبِّ بَعَامُ هَسْتِ اَلْبَفَّ كَجَمْعِ لَامٍ مَسْطُورُ هَسْتِ اَز دُرُخْتَ خُرَاوَانِ خَبَرِيَتْ
 مَانَدَرِيَشَ كَمُ بَانَدَرِ اَز اَنْ رَلِسَانَ وَاحِدًا اَنْ يَنْهَضَ مَعَهُ اَلْمُؤَيِّنَةُ جَمْعُ مَكْرُوْخَةٍ
 اَزْعَلِ مَانِي بَابِ مَرْبُتٍ وَ مَكْنُ هَسْتِ كَمُ بُوْدَهُ بَشَرٌ اَز بَابِ تَغْيِيلِ جَانِجُوْ وَاقْعَ
 شَدَهَسْتِ وَ مَزَلْ كَمُتِ مَبَاخِغَ وَ مَرْقَا در لغت بمعنی در برن و ناپه کردن است
 و مرجع الجوزین مسطور است که مَرْقَا التَّوْبَتِ مِنْ نَابِ صَدْرِكَ شَقَقَةً وَ مَرْقَقَةً
 بِالْشَّدَا لِدِ مَبَاخِغَةٍ جَوهری گفته است مَرْقَقَةُ التَّوْبَتِ اَلْمَرْقَقَةُ مَرْقَقَةُ اَنْ
 وَجِهَهُ لَعُونِيْنَ نَبِيحَ نَهْرَهُ كَرَدَهُ اَنْدَا دَر مَعَانِي مَرْقَقَ بَرَا كُنْدُكِي وَ تَفَرَّقَ رَا وَ دُرُوْشَانَ
 عَلَيْهِ الرِّقَّةُ الرِّقْوَانُ اَتَمَعْنِي نَبِيحَ نَهْرِهِ مَرْقَقَ لَعْدَا اَكْلَ وَاقْعَ شَدَهَسْتِ مَنَابَسْتِ
 حَاقِقَ در لغت زنی را گویند که آهستن نشود و نر از نر فرزند می و مر و نر از نر که حاصل

[illegible]

و در اصل شده اند و ران و ایشان کاره و ناخوش دارند آنرا پس کرده است هر یک
از ایشان شبیه بفعال بنا بر قول خلیل پس معلوم شد که آنترقی اصل و موافق فاعله و
قیس است در جمع اسیر و قول ایشان اسنادی در جمع اسیر منی بر شیب است بر کتاب
چنانچه میگوید گنگی بنا بر شیب آن با سیدی و از هر یک گفته است که اسنادی
جمع جمع است یعنی اسنادی جمع آنترقی و گفته است جمع اسیر است و لغویین مشهور ذکر
نموده اند و قایق مذکور در راجع قاموس در جمع اسیر و گفته است اسنادی را
نیز ذکر نموده است اسنادی بفتح هاء و سکون سین و هاء قبل را مطلقه مذکور است
و حسن را گویند و همین سبب نیز می شده است و بعضی بگویند سبب شده
در حدیث و نقل شده است که حضرت داود علیه السلام چون با یوسف کرد و عقاب غدا
خداوند عالمیان راست و برانگیزد میشد اعضای بدن آنحضرت بخوبی ضبط و حفظ
آن میشد مگر با سیر یعنی به بند و است و اینها آمده است آنترقی اسرار بر وزن
کتاب و آن را می نامید که بستم می شود اسیر مان لبس بضم لام مصدر لبس
از باب تفعیل و معنی پوشیدن است و بفتح و کسر مناسب است در انعام چوب
گفته است اللبس بالقلم مصدراً قولك لیس الثوب واللبس بالفتح معناه
قولك لیس حلیه لا یلک و اللباس ما لیس و كذلك الملک و اللبس
بالکسر مثله حریر جانه بسیار نازک نفیس و همین را گویند و سندش معنی زینت
و لباسی نازک فاخر است چنانچه قبل از این با سائر لغات مذکور شد و نقل
آنست که بوده باشد فقره یا لیس کنه طائر فی الغیار مقول قول مقداد
و افتاده باشد اسم او از قلم که بیان کتاب و نبودن اسم مقداد بانام ابی ذر و
سلمان بنیه است و ستمه از مناقب و احوال سلمان و مقداد قبل ازین مذکور شد
و قدری از احوال ابی ذر بعد از ذکر معنی همین حدیث در بصره مذکور خواهد شد

هرگاه خواننده حرفتی باحوال ایشان مهربانند و رجوع بآنجا فرمایند یعنی سید عالم
و عابد و نقیب فاضل و زاهد جمال العارفین ابو القاسم علی بن موسی بن جعفر
محمد بن الطاهر و حسینی علیه رحمة الله الملك العقی در کتاب در روح الواقیه
روایت کرده است از کتاب زهر البقی تألیف شیخ ابو جعفر احمد النبی که در سینه
چون نازل شد آید و انی هدایت سوره مبارکه حجر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و ان حجته لک و هدیه لهم یجمعین لها سبعة اثنا عشر باباً من باب من یمنع من حجته مقصود
که هر که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را که بدید یا بشد یا از خوف خدا بداند
قتل او را که جهنم و وصف نار و کفریه کرد و ندید یا کرام آنحضرت از برای که آنحضرت
و ندید یا آنکه را که نازل شده است بان حضرت جبرئیل علیه السلام و قادر بود اصدی
از برای آنحضرت یا مکه حکم نماید و احوال برسد از آنحضرت و بود و اب و دست و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که میدید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را خوشبو
میشد بسبب دیدن آنحضرت پس نیست بعضی از اصحاب آنحضرت که ظاهرش آنست
که بوده باشد سلمان علیه الرحمة و الزهوان بجانب در خانه نمون آنحضرت فاطمه زهرا
علیها السلام پس دیدند آنحضرت را که در پیش او بود قدری جو و آنحضرت آمد و میگردد
آنرا در سینه و بکشت مضمون ملاحت مشون آید و انی هدایت سوره مبارکه قصص و
سوری را و صا حید الله خبره و البقی یعنی آنچه در نزد خداوند عالمیان است از
مزد و جزا و مشروبات بهتر و دینی تر است از برای بندگان پس سلام بر حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام و جابر مؤد آنحضرت را بآنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و کرام آن
حضرت پس برخاست حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و پوشید خود را بشیله که بود و از
برای آنحضرت شعله که که دوخته بودند بارهای آنرا در دوازده جا پوست شیخ
و برکت مانند لایف درخت خرما پس چون پروان آمد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

از خانه نگاه کرد و سلمان علیه الرحمة و الرضوان بجا آورده که بپاره آنحضرت کردید که در میان
 و گفت و از خانه بدرستی که اهل قیصر بادشاه دوم نصرانی و اهل کسری و اوشا
 فارس و نجوسی هر آمید در میان زر بخت و بیای نازک فاخته در میان جاهلانی
 ابراهیم بن سببار نازک غنیمت و دختر کرامی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 پیغمبر کریم خداوند عالمیان پوشیده است چادر لثیمه که را که دوخته
 شده است در دوازده جالس چون داخل شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بخت
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد و بخت آنحضرت که بار سال الله بدرستی که
 سلمان بخت من و ابراهیم و جواد من پس قسم بخورم من بخت آنحضرت بخت
 فرستاده است ترا به عجمی بختی و صدق که نیست از برای من و حضرت علی بن
 ابی طالب علیه السلام از ابتدای خیال الی الان مگر بخت که سفیدی که حلف
 میدهم بر روی آن در در شتر خود را پس چون شب شود و فرشی میگیرم آزاد
 زیر خود و بدرستی که ما را با شما از پوسه است یعنی از یک پوست و دو
 پوست نیز نیست بلکه از پوست است که دوخته شده است بهم مانند خرقه درویشان
 و در میان آن خسته شده است لیف و جنت خرمای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 فرمودند که ای سلمان بدرستی که دختر کرامی من در میان اسبان بنی کبریه است
 یعنی از حلیات یقین و مفرقان درگاه رتبه الین است بعد از آن عرض کرد و حضرت
 فاطمه زهرا علیها السلام که ای پدر جان بعد از عالم فدای تو باد و جز است آنچه که بان
 کرده اند است تو را پس ذکر کرد آنحضرت که از برای فرزند گزینش آنچه را
 که نازل شده بود بان حضرت جبرئیل علیه السلام از دو آیه مبارکه که مذکور شد را و می
 گوید پس از شنیدن آن دو آیه مبارکه آنحضرت فاطمه زهرا علیها السلام بر روی
 مبارک خودش بر زمین و بخت ای دای پس ای دای از بختی که در خد

بانش و فرخ پس شنید سلمان علیه الرحمة و الرضوان آن دو آیه و وصف جهنم و ما را
 پس گفت که ای کاش که میبودم من که سفیدی از برای الیم پس بخور و ندان
 گوشت مرا و باره و بر آید و بنیو و ندانست مرا و نمی شنیدم من ذکر آتش
 و فرخ را و گفت ابوذر علیه الرحمة ای کاش میبودم من عاقر نازانیده و
 نمیزاید مرا و نمی شنیدم من ذکر آتش و فرخ را و گفت مقداد علیه الرحمة ما را با
 ای کاش که میبودم من مرغی در میان جاهلانی یا لب و کیمه و نمی بود بر من حساب
 و نه عقاب و نمی شنیدم من ذکر آتش و فرخ را و گفت حضرت امیر المومنین علیه السلام
 که ای کاش ما را میگردید در نکان گوشت بدن مرا و کاش ما در من نمیزاید
 مرا و نمی شنیدم من وصف و ذکر آتش و فرخ را پس گفت حضرت امیر المومنین علیه السلام
 دست مبارک خود را بر سرش نهاد مصیبت زدگان و اندوگان و کریمه میکرد
 آنحضرت و مسکنت و ای از دوری سفر و ای از کی تو را راه در سفر دور و از نیست
 میرند اهل آتش را و آتش و میگردند و میگردند از ابرجت تمام بیمار اند که حیات
 نمیشود و صعب آزار ایشان و زخم دارانند که مداوا نمیشود زخم و آزار ایشان و
 اسیرانند که و نمیشود و قید ایشان بخورند از آتش و فرخ و می آتاشند از آتش
 و فرخ و در میان طغیات آتش جهنم میگردند و بعد از پوشیدن لباسهای کبر
 نیز رنجوت بریده شده جهان آتش را می پوشند و بعد از معافه از وراج
 بکینه بشنایین لعین فتن و فریب و جوار کبر معذب بعد از الیم آتش
 حجیم اند **تجربه** ابوذر علیه الرحمة از کبار صحابه سید انام و قدیم الاسلام و ثقات
 ارکان اربعه ایمان و چهار قطب اهل عرفان است ذکر شده است که ایمان آورد
 ابوذر علیه الرحمة بخت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از کس جهاد مؤمنان را و بود
 و او مدتی بود بلند بالا و غرجه و کندم کون و شمشیر خالص العقیده حضرت امیر المومنین

بانش و فرخ پس شنید سلمان علیه الرحمة و الرضوان آن دو آیه و وصف جهنم و ما را

بوده است بعنوان اخفاء رتبه از احوال و کیفیت حالات او مذکور میشود و افضل الحسنین
 و قدوة الفضلاء المتأخرین علامه علی علیه رَحْمَةُ اللهِ الْمَلِكُ الْفَخْرُ در کتاب مقام
نقل نموده که اسم او جنت بن یحیی و سکون نون و فتح دال مهمله و باء محذوفه
 ابن جناده بن یحیی و نون و دال مهمله بعد از الف عقیاری و کسبه او ابو ذر است
 و بعضی گفته اند که اسم او یزید بن جناده بوده است از جمله مهاجرین حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و احد ارکان اربعه است روایت شده است از حضرت امام
 محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند که برگشت ابوذر علیه السلام از حق و فواید
در زمان کفر بنیان عثمان علیه السلام الفقه و النیران در رتبه نقل شده است از
 خطبه فصیح که شرح کرده است در آن خطبه اموری را که در آنجا ذکر شده است از حضرت غیر
 صلی الله علیه و آله و در کتاب سبع مذکور است که او علم و از هر دو اوج
 بود از امثال و در قول حق و صدق کوی مسابقت از اقوان بروده و حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله کلام اعجاز نظام ما اظلمت الحضرة ولا اقلت البعثة من ذی
الحجة اصكف من الی در شان او فرموده و مضمون بلاغت شون الی ذکر
فی امی سینه عتی بن میم فی حیدر آورده و آنحضرت علی بن ابی طالب
 علیه السلام پسندند از حال الی ذر آنحضرت و جواب فرمودند که او مردی است
 که از علوم دینی و مسائل اقلینی آنچه فهمیده و حفظ کرده است و بکران از فهم آنجا
 شش کلینی علیه السلام در کتاب کافی و شش فقیه علیه السلام در کتاب امالی است
 کرده اند پس منتقل از ابی بصیر که او گفت که فرمود و حضرت امام بحق ناطق جعفر بن
 محمد الصادق علیه السلام از برای مردی از اصحاب آنحضرت که آیا جز نهم ستو که
 چگونه بود سبب اسلام سلمان و الی ذر علیه السلام پس عرض کرد آنرا و خطا و غلط کرد
 و عرض کرد اما اسلام سلمان را پس میدانم من آنرا خبر میدهم که چگونه بود

جذب سبب
 بعضی گفته اند
 که اسم او
 یحیی

سبب اسلام الی ذر پس آنحضرت علیه السلام فرمودند که بدرستی که ابوذر علیه السلام در
 وادی که میفرمودی که مظنه است مچنانکه کوه سفیدان خود را در انوقت آمد کرکی از جانب
 رهت کوه سفیدان او پس حمله کرد ابوذر بعضی از ایشان را کشت و دو مرد را آن را
 پس حمله کرد و کرک بر کوه سفیدان الی ذر از جانب چپ پس دو مرد را آنرا ابوذر کشت
 و گفت ابوذر که نجد هستم که ندیده ام من کرکی بدتر و شرتر از تو پس گفت آن
 کرک در جواب الی ذر که بدتر و شرتر از من نجد هستم اهل مکة اند فرستاده است
 خنقا بسوی ایشان پیغمبری پس گندید میکنند ایشان پیغمبر خداوند عالمیان را
 و دشنام میدهند او را پس جاکر و حرف کرک در گوش و دل الی ذر رفت
 ابوذر همیشه اش که ببار از برای من انبان ظرف نوشه و مطهره آب و چوب
 دستی مرا پس بیرون آمد ابوذر و روان شد بجانب مکة بحجت تحقیق کلام
 ذنب و یافتن خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس می آمد تا اینکه رسید
 مکة در وقت بسیار گرم و شب و وقت تمام کشیده بود در راه پس آمد بر سر
 جاده زفر و دلو آبی کشید که بیاشامد و فرو نشاند تشنگی خود را پس بیرون
 آمد و دلو را از جاده زفر هم می آید شیر با کوزه پس گفت ابوذر در پیش خود که نجد هستم
 که این دلات میکند بر اینکه آنچه خبر داده است مرا آن کرک و بر اینکه آنچه آورده
 من بطلب آن حق و صدق است پس خود را آنرا و داخل مسجد الحرام شد و دید که
 مسجد الحرام که حلقه زده و نشست اند جایی کثیر از پیش پس آمد ابوذر و نشست در
 نزد ایشان پس دیدش را که دشنام میدهند و حرفهای زشت میگویند بحجت
پیغمبر صلی الله علیه و آله چنانچه گفته بود کرک پس گفت ابوذر که نجد هستم که نیست آنچه
خبر داده بودم آن کرک پس این چنین بود کار و حرف ایشان تا اینکه وقت عصر
 شد پس آمد بجانب ایشان ابو طالب چون نظر ایشان با فی طالب افتاد و گفتند که

که پس کنید و سکت شود که در یکجا که می نویسد چون ابوطالب علیه السلام بنزد یکیش از سید
 یکی اکر ام و عظام او نمودند و بود حضرت ابوطالب حرف زن ایشان و خلیف
 ایشان تا اینکه متفرق شدند پس چون ابوطالب برخاست و روانه شد من نیز
 از حجب او روانه شدم پس ابوطالب متوجه شد بسوی من و گفت چه مطلب
 داری و جهت حاجت تو من گفتم که مطلب من آنست که بخدمت این پیغمبری که پیش
 شده است در میان شما متوقف شوم ابوطالب گفت که چه کار داری تو با او در
 گفت که میخواهم آنکه باو ایمان آورم و تصدیق نبوت او بیاورم و امر بخدا را بامری مگر
 آنکه ایستادگی کنم گفت ابوطالب که شهادت بده یا یکدیگر نیست خدا بی موجود مگر
 خداوند یگانه بهیچا و بدرستی که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پیغمبر بزرگوار
 خداوند عالمیان است پس گفتم من که بلی استشهد کنان لا اله الا الله و انک محمد
 رسول الله گفت ابوطالب بمن که فرود ایستاد بنزد من یا پس چون فرود آمد بار او در
 و دخل محرابم شد و دیگر حلقه زده اند آنجه است و دست نام میدهند بحضرت پیغمبر صلی
 علیه و آله و حرهای رشت میکنند در شان آنحضرت چنانچه گفته بود که پس نشست
 ابوذر در نزد ایشان تا اینکه آمد حضرت ابوطالب علیه السلام پس چون دیدند ایشان
 ابوطالب را یکدیگر گفتند که پس کنید و خاموش شوید بجای آنکه آنکه نموی او پس سکت
 شدند همه و ابوطالب نشست در نزد ایشان و بود مسکون و خلیف ایشان تا آنکه
 برخاست پس چون ابوطالب برخاست و روانه شد من نیز از حجب او روانه
 شدم پس ابوطالب متوجه بجانب من شد و گفت که جهت مطلب تو ابوذر گفت
 که او را که شرف خدمت این پیغمبر بزرگوار که معصوم شده است در میان شما
 ابوطالب گفت که چه کار داری با او ابوذر گفت که میخواهم آنکه ایمان آورم با او و
 تصدیق کنم نبوت او و امر بخدا را بامری مگر آنکه ایستادگی کنم و بیرون گفت ابوطالب

که بگو استشهد کنان لا اله الا الله و انک محمد رسول الله گفت ابوذر که بلی میگویم
 استشهد کنان لا اله الا الله و انک محمد رسول الله گفت ابوذر که پس بالا بروم را ابوطالب
 بسوی خانه که در آن خانه بود خمره بن عبدالمطلب پس چون داخل شدم بآنجا ز سلام
 کردم بخمره بن عبدالمطلب پس خمره جواب سلام بمن داد و گفت که چه مطلب داری
 من گفتم که میخواهم برسم بخدمت این پیغمبر که معصوم شده است در میان شما که خدمت
 که چه مطلب داری در نزد او من گفتم که میخواهم ایمان بیاورم با او و تصدیق کنم
 نبوت او و ایستادگی کنم با او گفت خمره که شهادت بده یا یکدیگر نیست خداوند یگانه
 در رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله من گفتم که بلی استشهد کنان لا اله الا الله و انک
 محمد رسول الله پس بلند کردم بسوی خانه که در آن خانه بود و جعفر بن ابیطالب را چون
 داخل شدم بر آن خانه سلام دادم بر جعفر و او جواب سلام بمن داد و گفت که چه
 مطلب داری من گفتم که میخواهم برسم بخدمت این پیغمبر که معصوم شده است
 بر سالت در میان شما جعفر گفت که چه کار داری با او من گفتم که میخواهم ایمان
 بیاورم با او و تصدیق کنم نبوت او را و ایستادگی کنم فرمان او را و گفت جعفر
 که شهادت بده یا یکدیگر نیست خداوند عالمیان و بر سالت حضرت محمد مصطفی صلی
 علیه و آله من گفتم که بلی استشهد کنان لا اله الا الله و انک محمد رسول الله پس بر
 مرا بآنجا که بود در آنجا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پس چون داخل شدم من بر
 آنجا نه پس سلام کردم بآنحضرت و آنحضرت جواب سلام بمن داد و گفت چه
 مطلب داری من عرض کردم که میخواهم برسم بخدمت این پیغمبر که معصوم
 شده است در میان شما آنحضرت فرمودند که چه کار داری با او من عرض
 کردم که میخواهم آنکه ایمان بیاورم با او و تصدیق کنم نبوت آنحضرت و انک
 گفتم فرمان آنحضرت را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که شهادت بده

بیکانی خداوند عالمان و نبوت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله من کفتم که
بلی الله کائن لا اله الا الله وکان محمد رسول الله پس آنحضرت بلند کرد و ابوی
 خانه که در آنجا نه بود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چون داخل شدم بآن خانه دیدم
 آنحضرت را نوری که بود در نور پس سلام کردم بخدمت آنحضرت و آنحضرت جواب
 سلام داد و من و گفت که چه میخواهی و چه طلب داری من عرض کردم که میخواهم
 برسم بخدمت این پیغمبر بزرگ دیده که معجوت شده است در میان شما آنحضرت
 فرمودند که چه کار داری با او من عرض کردم که میخواهم ایمان بیاورم با آنحضرت
 و قصد این کنم نبوت آنحضرت را و امانت کنم او را آنحضرت را آنحضرت
 فرمودند که شما دست بده باینکه نیست خداوندی موجود مگر خداوند یگانه
 بهمانا و بدستیکه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله رسول خداوند عالمان
 من کفتم که بلی الله کائن لا اله الا الله وکان محمد رسول الله پس آنحضرت
 فرمودند که منم رسول خداوند عالمان ای اباذر بر گرد و برو بسوی وطن پس
 بدستیکه فوت شد بسیر عوی تو پس ضبط و تصرف کن مال و را و عایش در آنجا
 تا اینکه ظاهر و آشکار شود کار من گفت ابوذر که پس مراجعت کردم از خدمت
 آنحضرت بسوی بلاد پس دیدم که فوت شده است بسیر عوی من در همان وقت
 و رعیت که فرموده بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و مختلف شده است
 از او مال بسیار پس من صاحب شدم آن مال را و ماندم در بلاد تا اینکه ظاهر
 شد امر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پس آمدم بخدمت آنحضرت در
 تغیر حضرت ام حسن عسکری علیه السلام مظهر است که حدیث کرد و من بدرم از
 بدانش که بدستیکه بود ابوذر از بهترین اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله
 در نزد آنحضرت پس آمد ابوذر یک روزی بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

و عرض کرد بخدمت آنحضرت که یا رسول الله بدستیکه من دارم بعد از نبوت
 کوفت پس اگر ایدم از آنکه من خود برم آنها را بجهاد و وفات کنم از خدمت
 سر بسیر سعادت شما و ناخوش دارم اینکه و اگر ایدم آنها را بجهاد پانی بجهت آنکه
 نکه دارم در رعیت ننماید چو بان بان حیوانات و ظلم نماید بر آنها پس حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله امر کردند با و که خودت بر آنها را پس ابوذر حسب الفرمود
 آنحضرت کوفتند از خود را بر داشته بجهاد ابر و در روز هفتم بخدمت آنحضرت
 مراجعت نمود چون نظر مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بانی در افتاد فرمود که
 یا اباذر گفت بیکت یا رسول الله آنحضرت فرمودند که چه کردی کوفتند است را
 ابوذر عرض کرد که یا رسول الله بدستیکه حکایت عجیبی واقع شد در کوفتند
 من آنحضرت فرمودند که چگونه بود آن ابوذر عرض کرد که یا رسول الله من مشغول
 بودم بنماز که کرکان دو آن شدند بجا که کوفتند من کفتم که ای خداوند
 آیا من مشغول باشم بنماز و یا مشغول شوم بسجده ای کوفتند پس برگزیدم نماز را
 برگزیدم مشغول نماز و طاعت شدم شیطان آمده و سوسه کرد در دل من
 که ای اباذر هرگاه تو مشغول شوی بنماز کرکان میرند جمیع کوفتند ان تورا و منینما
 از برای تو در دنیا آنچه نیکو کنی تو بآن پس کفتم در جواب شیطان که با جمعی
 میماند از برای من بر پیش خداوند عزوجل بیکانی و ایمان بخدمت رسول الله
 صلی الله علیه و آله و دوستی برادر او که سید جمیع خلایق است بعد از آنحضرت
 حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و دوستی امانان بهت کننده
 و یک از جمیع کنایان از اولاد آنحضرت و دشمنان ایشان پس هرگاه
 باقی باشد این از برای من سهل است آنچه فوت شود از من در زمین پس
 مشغول شدم بنماز و طاعت ببال پس دیدم در آنحال که آمد کرکی و گرفت بزره را

و بر دوش من میدیدم آزارناگاه دیدم که شبیری آمد از برابر و گرفت آن کرک را
و دو لطف کرد و برده را از دهن او گرفته آورد و داخل کف که سفند ان من ملود
پس صد از آن شبیر پس که ای ابا ذر تو بخاطر جمعی تمام مشغول باش بنماز
بدستیک خداوند عالمیان مومل کرده هست مرا بکنده ای که سفند ان توانا
ایکده فارغ شوی و از نماز پس من مشغول بودم نماز و عارض شد من از تعجب
آقده که بنده اند قدر آزار مرا خداوند عالمیان تا اینکه فارغ شدم از نماز پس
بعد از فراغ از نماز آمد بنزد من آن شبیر و گفت من که برویخت حضرت پیغمبر صلی
علیه و آله و خبر بدیده باحضرت که بدستیک خداوند عالمیان الکرام فرموده بخواه
آنجان تو را که حفظ کنده شبیر دین بدین تو هست و مومل کرد و اندک است
شبیر را که میفلت نماید که سفند ان او را پس تعجب کردند از این خبر الی در
جمعی که بودند در دور و حوالی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس فرمود حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله که تو برست مکیولی ای ابا ذر تحقیق که ایمان می آورم و تصدیق
مکنیم آنچه مکیولی تو من و علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه زهرا و حضرت امام
حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام پس گفته بعضی از منافقین که این خبر با حق
و مبنی بود در میان محمد و ابودر اراده حضرت محمد صلی الله علیه و آله الت که
بازی زند و فریب دهد ما را بفریبهای که در و حضرت محمد صلی الله علیه و آله
پس متفق شدند با هم جمعی از ایشان و گفتند که ما میرویم مکانی که کو سفند ان
الی در دور و اجاست و نظر میکنیم با و کو سفند انش که آیم ای ابا ذر شبیر و میفلت
میکند که سفند ان او را در وقت نماز کردن الی ذراتی هر و استکار کرده پس
کذب و دروغ او را پس رفتند آن مکان و نظاره نمودند دیدند که ابودر
ایستاده است بنماز و شبیر میبرد و در و کو سفند ان او را چو پیاکان و

هرگاه و در پیشو کو سفندی از کلبه میر می رود و در جل بکشد آزار بکشد تا اینکه فارغ شد
ابودر از نماز پس ندا کرد آن شبیر بای ذر که منبت کو سفند ان تو هیچ و سالم بپر دم
من آنها را بتو بعد از آن ندا کرد و شبیر بان منافقین که البته بود از جمله ایشان
سر کرده ایشان عمر لعین که ای کرده منافقین انکا میکشید شما از برای دوستدار
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و حضرت علی مرتضی علیه السلام و آل باک
ایشان و یکسکه متوسل است بخداوند عالمیان بسبب ایشان اینکه میسر کردند
حق تعالی مرا بکشت میفلت کو سفند ان او قسم بخداوند آنجانی که گرامی کردند
حضرت محمد و آل بکشته او را که در انده هست حق تعالی مرا فرما بنزد الی در فرجیده
که اگر بفرمایند من اینکه بپریم و یاره و ملاک کردیم شما را البته بعل می آورم امر و
فرمان او را قسم بخداوند عظیم که اگر سوال کند ابودر از درگاه حق تعالی بحق حضرت
محمد و آل باک او مسکوت اند علیههم جمیع اینکه کرد اند حق تعالی جمیع در بارها
روغن زیتون و شبیر و کو بهما را شک و هیز و کافور و درختان روی زمین را
نام نمرود و زبرجد البته که مستجاب میکرد اند حق تعالی دعای او را پس چون
ابودر بخداست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد آنحضرت فرمودند که ای ابا ذر
بدستیک تو خوب و نیکو قیام کردی بطاعت و فرمانبرداری خداوند عالمیان
پس مخر کرد اند حق تعالی از برای تو کسی را که کفایت کند دشمنان تو را
ای ابا ذر بدستیک تو از جمله افضل و زکات آنحضرتی که روح کرده است
حق تعالی ایشان را اینکه بجای میدارند نماز را شیخ فخر علیه الرحمه در کتاب
علل التالیع روایت کرده است که آمد ابودر علیه الرحمه روزی مسجد حضرت پیغمبر
پس گفت بعد از آنحضرت که گذریده بودم من مثل آنچه دیدم در شب گذشته
گفته صحابه که چه چیز دیدی در شب گذشته ابودر گفت که دیدم که حضرت پیغمبر

صلی اللہ علیہ وآلہ ہرون آمد از حجرہ منورہ ہن چسپہ بود دست حضرت علی بن
 ابی طالب علیہ السلام را و ہرون فرستند ہر دو با ہم بسوی قبرستان بقیع ہن
 میرفتند از حضرت ایشان تا آنکہ رسیدند قبرستان مکہ معظمہ بس حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ
 وآلہ ہن نزد قبر پدر عالمقدار ہن آمدہ و در کفست ناز کرد تا گاہ قبر شکافتند
 و عبد اللہ پدر آنحضرت در میان قبر ہنست مکتب اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُہٗ وَ رَسُوْلُہٗ بس حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ فرمودند کہ کیت
 ولی تو ای پدر مہربان من عبد اللہ گفت کہ کیت ولی ای سیر عالمقدار من
 حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ فرمودند کہ ہنست ولی حضرت علی بن ابی طالب
 علیہ السلام بس گفت عبد اللہ وَ اَنَّ عَلِيًّا وَلِيّی حضرت پیغمبر فرمودند کہ رجوع و
 بازگشت نامی بسوی قبر و روضہ ات بس آنحضرت مہنزد قبر مادر عالمقدار ہن آمدہ
 بعل آوردہ آنکہ را کہ بعل آوردہ بود و در نزد قبر پدر بزرگوار ہن ناکاہ قبر شکافتند
 و والدہ عالمقدار ہنست در میان قبر ہنست مکتب اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُہٗ وَ رَسُوْلُہٗ بس آنحضرت مہنزد کہ کیت ولی تو ای مادر
 مہربان من گفت والدہ آنحضرت کہ کیت ولی ای نبی اللہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ
 فرمودند کہ ہنست ولی حضرت علی بن ابی طالب علیہ السلام بس گفت مادر عالمقدار
 آنحضرت کہ وَ اَنَّ عَلِيًّا وَلِيّی بس حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ فرمودند کہ بر
 کرد بسوی قبر و روضہ ات چون ابوذر علیہ الرحمہ آنحضرت شریف اقل نمودہ آنکہ
 و تندیہ او نمودند و زمان و عرض کردند نہایت حضرت پیغمبر کہ در روض
 بستہ ہست بر شما مرد خدب و نقل میکند از شما چنین و چہین آنحضرت
 فرمودند کہ مَا اَطْلَبْتُ الْخَضِرَاءَ اِلَّا اَقْلَبْتُ الْعَبْرَاءَ عَلٰی ذٰی الْخِيَرَةِ اَصْدَقَ مِنْ
اَلْبَيْتِ الَّذِي اَنْشَأَ شَيْخُ جَبَلِ الْعَدْنِ مذکور در کتب فرہور روایت

کرده ہست کہ عرض کردند نہایت حضرت امام مجتبی ناطق جعفر بن محمد الصادق علیہ السلام
 کہ آیا ابوذر افضل ہست یا شما اہل البیت آنحضرت فرمودند کہ چند ہست ماہ ہن
 سال را و مجتبی کرد کہ دو روزہ آنحضرت فرمودند کہ ماہہای حرام آن چند ہست
 راوی عرض کرد کہ چار ماہ ہست آنحضرت فرمودند کہ ماہ مبارک رمضان از حلال
 آنحضرت ہست راوی عرض کرد کہ نہایت آنحضرت فرمودند کہ ماہ مبارک رمضان از حلال
 با ماہہای حرام راوی عرض کرد کہ ماہ مبارک رمضان افضل ہست آنحضرت علیہ السلام
 کہ بس پیغمبر ما اہل بیت نبوت و رسالت قیاس نیستند با احدی بدرستی کہ ابوذر
 علیہ الرحمہ نزد میان اصحاب حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ ہنست نہ اگر ہنست نہ ایشان
 فضائل این ہست را بس گفت ابوذر علیہ الرحمہ کہ افضل این ہست حضرت علی بن
 ابی طالب علیہ السلام ہست و اوست قِسْمُ الْجَنَّةِ وَ الْقَارِ و اوست صدقین ہن
 است و فاروق این ہست و اوست حجت حق تھا بر این ہست بس جمیع اقوام
 اعراض نمودہ روز ابوذر کرد ایندند و آنکہ را قول و نمودہ او را آنحضرت کردند
 بس آنکہ ابو امامہ باہلی نہایت حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ و عرض کردند نہایت
 آنحضرت قول ابوذر و آنکہ را نہایت حق را بس حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
 فرمودند کہ مَا اَطْلَبْتُ الْخَضِرَاءَ اِلَّا اَقْلَبْتُ الْعَبْرَاءَ یعنی از شما ای ابا امامہ ہنست
 ذیل اَصْدَقَ مِنْ اَلْبَيْتِ الَّذِي اَنْشَأَ شَيْخُ جَبَلِ الْعَدْنِ روایت شدہ ہست کہ بس
 این آیات مبارکات سورہ انفال اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ
وَعَلَيْتُمْ فَلَاحَظُوا وَاِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِمْ اِيْمَانٌ اَوْ كَانُوا يَكْفُرُونَ
الَّذِينَ يَقُولُونَ الصَّلٰوةَ فَمِنْ اَدْنٰى اَنْهُمْ يَتَّبِعُونَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ
حَقًّا لَّهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّہُمْ وَ يُغْفِرُ لَهُمْ ذُنُوبَهُمْ نازل شد در شان حضرت
 امیر المؤمنین علیہ السلام و ابی فرہور سلمان و مقداد و ابیہار روایت کردہ ہست کہ آنکہ

من لا یسوره و توبه و التائبون الا اولون من المهاجرین و الا انصار و الذین اتبعوهم
 یحیون انفعی الله عنکم و رضوانه و کما یصلکم جنتنا بحری حننا الا انصار
 خالین فی البکاء ذلک العود العظیم نازل شد در شان نقباء ابوذر و مقداد و
 سلمان و عمار و زبیر سرخ فرات بن ابراهیم رویت کرده است که حضرت امام جی
 نافع جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمودند که بدرستی که مکمل شد آیه مبارک ان
 و من ای الذین امنوا و عملوا الصالحات قلکم اجرکم مکنون نازل شد در شان
 سلمان و مقداد و ابوذر و عمار علیه السلام و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و از برای اینست
 که بدرستی که شیخ مفید علیه السلام در کتاب مجالس و شرح فیه علیه السلام در
 کتاب خیال روایت کرده اند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود
 که بدرستی که خداوند عالمان امر کرده است مرا باینکه دوست دارم چهار نفر از
 اصحابم را و خبر داده است بمن باینکه بدرستی که حق تعالی دوست میدارد
 ایشان را صحابه عرض کردند که گنند ایشان با رسول الله پس جمیع ما بنحو هم که بوده
 باشیم از جمله ایشان آنحضرت متفرمودند که آگاه باشید باینکه بدرستی که حضرت
 علی بن ابی طالب علیه السلام از جمله ایشان است پس لایحه آنحضرت مسکت شد و باز
 فرمود که آگاه باشید باینکه بدرستی که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام از جمله
 ایشان است و باز مسکت گشته بعد از آن فرمود که آگاه باشید باینکه بدرستی که
 حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام از جمله ایشان است و ابوذر است و سلمان
 فارسی و مقداد و ابی اسود الکندی عادت کثیره با مضمون از طرق خاصه
 و عاتقه بخیر و ان تو او رویت شده است شیخ فیه علیه السلام در کتاب خیال
 روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه السلام و ایشان که آنحضرت روایت نمود
 از پدران عالم بعد از ایشان از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرمودند

که فرمود و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی که بهرت خبر شریف
 مشتاق است بسوی تو یا علی و بسوی سلمان و عمار و ابی ذر و مقداد و مضمون
 آنحضرت شریف نیز بطریق خاصه و عاتقه متواتر روایت شده شیخ مفید علیه
 السلام روایت کرده است در کتاب مجالس از جمله اصحاب جات عبد الله بن
 عباس برموده حسین و باینکه گفت ابن عباس لم یجد که بدرستی که باقی ماند بر
 دوستی صاحب ماکه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بنزله هر دو است باقی
 از اهل بیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سلمان و ابوذر و مقداد و ثابت قدم بودند
 ایشان در خلص و خفت و با آنحضرت تا اینکه ملاقات نمودند با خداوند عز و جل
 ایضا شیخ جلیل القدر مذکور در کتاب مزبور روایت کرده است از حضرت
 امام رضا علیه السلام خلاصه آنمضمون که جمعی عرض کردند که بهرت آنحضرت که ما از
 جمیع شیعیان و مسلمین ابی طالب علیه السلام ایم آنحضرت فرمودند که وای بر شما
 بدرستی که شیعه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
 علیه السلام و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و محمد بن ابی بکر ایشان آنچنان بیعت
 بودند که مخالفت نکردند و هیچ جز را از امر ندی آنحضرت ایضا شیخ مذکور در کتاب
 مزبور روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند
 که شنیدم من از عابری بن عبد الله انصاری که او میگوید که هرگاه میدید
 سلمان و ابوذر و علیهما السلام آنحضرت را که او میگوید دوستی میفرمود
 اعلی است را البته میگوید با ایشان که بجانبین اند شیخ محمد بن علی بن احمد
 الفارسی در کتاب روضه الواعظین روایت کرده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 علیه و آله فرمودند که یا علی بدرستی که بهرت خبر شریف مشتاق است بسوی تو
 و بسوی عمار و سلمان و ابی ذر و مقداد و ابیضا روایت کرده است که حضرت

ایشان که بدرستی که در میان
 ایشان و ابی ذر و سلمان
 و مقداد و ابی اسود
 الکندی

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که بدرستی که سایه نینداخته آسمان و بر زمین است
 زمین صاحب این را که بوده باشد را شکو ترازی در زندگی خواهد کرد و یک
 و تنها خواهد مرد و یک تنها و مبعوث خواهد شد از قبر یک و تنها و داخل بهشت
 جبر برشت خواهد شد یک و تنها و آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که
 خواهد که نظر کند بسوی زهر عینی بن مریم علیه السلام پس نظر کند بسوی ابی ذر علیه السلام و آن
 شیخ محمد کتبی فرمود است کرده است از حضرت امام حق ناطق جعفر بن محمد الصادق
 علیه السلام که آنحضرت فرمودند که بدرستی که عثمان لعین فرستاد و دو غلام خود را در
 خفته نزد ابی ذر علیه السلام و همراه ایشان نموده بود و دولت عدد اشرافی گفت
 ایشان که بگوید بانی ذر که میرساند عثمان بسوی تو سلام و بگوید که این دولت
 اشرافی را فرستادم از برای تو که صرف کنی در آنچه خواهی پس چون غلامان
 نیز دالی ذر آمدند و سلام و بغیم عثمان را رسانیدند ابو ذر گفت بایشان
 که آیا داده است عثمان بجهت یک از مسلمانان دولت عدد اشرافی غلامان
 گفتند که نه ابو ذر گفت که پس من نیز از جمله مسلمانانم و کنجش ندارد از برای
 من مگر آنچیزی که کنجش نیست باشد از برای هر یک از مسلمانان گفتند
 غلامان بانی ذر که بغیم کرد و عثمان که بدرستی که این از عین المال من است
 و قسم بخداوند عالمیان که مخلوط نشده است آن حرام و نفرت داده ام من میگویم
 تو آنرا مگر از من حلال ابو ذر گفت که نسبت مرا چیست باین و تحقیق در آن شدم
 من باین روز در حالتی که قسم من خنی ترین مردمان گفتند ما و غلامان عثمان
 که حق تعالی اصلاح کند حال تو را نمی بینم مادر خانه تو کم و نه بسیار که شفعه شوی
 تو بآن گفت ابو ذر که بی در زیر این طبعی هست و دو عدد نان محبت شده
 که چند روز بر آن گذشته پس چه میکنم این اشراف را نه بخدا قسم که محتاج نیستم من

بان و تحقیق که صحیح کرده ام در حالتی که فنی و تو انکم بولایت حضرت علی بن
 ابی طالب علیه السلام و حضرت پدر است کنده و پاک و پاکیزه آنحضرت که دانا
 راه حق اند و همچنین شنیده ام از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و بدرستی که
 بقیع است از برای شیخ کبر ایمن که بوده باشد که ابی پس بر گردیدند آن دوام
 با آن اشراف بسوی عثمان و اعلام کردند با او که میگوید ابو ذر که بدرستی که نسبت
 مرا چیست حاجی بان اشرافها و نه پاکیزه و زرد عثمان لعین است تا اینکه ملاقات
 کنیم خداوند عالم را پس بوده است حق تعالی حاکم در میان من و میان او
 شیخ کلینی علیه السلام روایت کرده است از حضرت امام حق ناطق جعفر بن محمد
 الصادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند که بدرستی که آمد ابو ذر بخدمت حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و رویتی که بود حضرت جبرئیل علیه السلام و زود آنحضرت بپوش
 و حیه کلبی و خلوت کرده بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با او چون دید ابو ذر
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خلوت نموده است با حیه کلبی برگشت و نه برید
 کلام ایشان را پس گفت حضرت جبرئیل علیه السلام بپیش پیغمبر صلی الله علیه و آله که محمد
 این ابو ذر بود که آمد و برگشت و سلام کرد و ما اگر پیش می آید و سلام میگردد
 البته بزرگواریدیم ما با و سلام را ای محمد بدرستی که از برای اوست و عیال
 که دعا میکند آن و معروضت در نزد اهل آسمانهای چون بروم من بآسمان
 سؤال کنید شما از او از آن دعا بعد از رفتن حضرت جبرئیل علیه السلام آمد ابو ذر بخدمت
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس آنحضرت گفت با او که ای ابو ذر چه خبر مالت و نه
 از آنکه آمدی نزد ما و سلام نگذرد که شتی عرض کرد ابو ذر که یا رسول الله کمان
 کردم من که شغل خود کرده دید با حیه کلبی و حرفی درید با او در میان پس
 آنحضرت فرمودند که بدرستی که او حضرت جبرئیل علیه السلام بود و تحقیق که اگر سلام

میکردی را با الله بر سب کرد امیدیم ما هر دو بسوی تو سلام را پس چون دست
 او زد که او بوده است حضرت جبرئیل علیه السلام بشپان شد از گردن سلام آنقدر که
 نمیدانند قدر آنرا اگر خداوند عالمیان پس گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 باو که چه خبر است آن دعایی که بخوانی تو آنرا پس تحقیق که خبر داد من حضرت
 جبرئیل علیه السلام که بدستیکه از برای تو هست دعایی که بخوانی آنرا و معرفت
 و مشهور است دعای تو در آسمانها پس عرض کرد ابوذر که بلی یا رسول الله میگویم
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْإِيمَانَ وَالتَّوَكُّلَ وَالتَّوَهُدَّ وَالتَّقِيَّةَ وَالتَّوَكُّلَ وَالتَّقِيَّةَ وَالتَّوَهُدَّ وَالتَّقِيَّةَ
وَالْإِيمَانَ وَالتَّوَكُّلَ وَالتَّوَهُدَّ وَالتَّقِيَّةَ وَالتَّوَكُّلَ وَالتَّقِيَّةَ وَالتَّوَهُدَّ وَالتَّقِيَّةَ
 دعای ابی در را در آنچه هست باین نحو روایت نموده اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْإِيمَانَ
 وَالتَّوَكُّلَ وَالتَّوَهُدَّ وَالتَّقِيَّةَ وَالتَّوَكُّلَ وَالتَّقِيَّةَ وَالتَّوَهُدَّ وَالتَّقِيَّةَ
 عَنْ التَّائِبِينَ أَيْضًا شَيْخٌ مُحَمَّدٌ كُنِيَ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ رَوَيْتُ كَرْدِه است که بدستیکه ابوذر
 علیه الرحمة چسبیده بود و کلید در مبارکه کعبه در موسم حج و باو از بلند میخواست که بدستیکه
 منم جذب از برای سوره که بشناسد مرا و منم ابوذر بن جناده از برای هر که
 نشناسد مرا بدستیکه من شنیدم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت
 میفرمود که هر که مقانله کند ما من در اول و در دوم پس او در سوم از جمله پیروان
 و جانی است بدستیکه مثل اهل بیت من در این است مثل کشتی توح علیه السلام
 در دریای بی پایان هر که بناه آورد بآن نجات یافت از هلاکت و هر که تخلف
 نمود از آن غرق و هلاک شد آری ما شنیدم و تبلیغ نمودم فرموده پیغمبر را بشناختن
 نفعه علیه الرحمة در کتاب جنال روایت کرده است از حضرت امام باقر ناطق جبرئیل
 علیه السلام که آنحضرت روایت نمود از پدران عالمه ائمه که که کرد
 ابوذر علیه الرحمة از ترس خداوند عالمیان آنقدر که بدر آمد چشم او پس گفت خدا

ای باو رکاش اعلی از حق خالی آنیکه شفا و بهر چشم تو ابوذر گفت که بدستیکه
 من شحلم از آن بچه زیاد تر است غم و هم من از برای آن گفتند باو که چیست
 عزیز تر از چشم که گفت آن شسته بآن بخوی که فراموش کرده چشم عزیز خود را
 ابوذر گفت که آن دو امر عظیم بزرگتر یکی است و دیگری و فرخ اندر غیر علی بن
 ابراهیم علیه الرحمة مظهر است که داخل شد ابوذر بر عثمان ملعون در حالتی علیل
 و صاحب آزار بود و کینه نموده بود بر عباس و در پیش عثمان صدر هزار دردم
 بود که آورده بودند بجهت او از بعضی نواحی و متابعان عثمان و در عثمان را
 فر گرفته بودند بطبع آن مال که بکینه بد عثمان باین پس گفت ابوذر عثمان
 که چه ز و مال هست این عثمان لعین که صد هزار دردم هست که آورده اند
 از برای من از بعض نواحی میخوانم که صدادم آنرا تا آنیکه منم کنم بآن مثل آزار ای
 بچه را بزم نقاص کند چنان نایم گفت ابوذر که ای عثمان صد هزار دردم بپشت
 با چهار دینار عثمان گفت که صد هزار دردم ابوذر گفت که بجا طرست می بگوین
 و تو داخل شدیم هر دو بجهت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقت غائب
 دیدیم آنحضرت را معنوم و محزون پس سلام کردیم بر آنحضرت آنحضرت سلام کرد
 غم و خزن آنقدر معنوم و محزون بود که جواب سلام بماند او پس چون سرچ شد
 داخل شدیم بجهت آنحضرت پس دیدیم آنحضرت را شاد و خندان پس عرض
 کردیم بجهت آنحضرت که پدران و مادران ما فدای تو باد بجهت تو خوشتر شدیم
 در شب گذشته پس دیدیم شما را در نهایت غم و خزن و در می بینم شما را در
 نهایت خوشحالی و سرور پس آنحضرت فرمودند که بلی بدستیکه باقی مانده بود
 در زدن از غنیمت مسلمین چهار اشرفی که تقسیم کرده بودم من آنرا و ترسدم
 از آنیکه مبادا ادراک کند مرا مرگ و آن باقی مانده باشد در زدن و تحقیق گفت

کردم آنرا امر فرمود پس استراحت یافتیم از آن عثمان ملعون نگاه کرد و بوی کعبه الاحبار
که عالم و امین او بود و گفت ما بود که ای ابا جعفر چه کسی در حق کسی که برادر تو
و حاجی باشی آتیا و اجابت بر او بعد از آن چیزی کعبه الاحبار گفت که نه هر چند
که بگذارد بر روی هم خشت ملا و نقره و چوب نیست بر او چیزی پس بلند کرد و نمود
حصای خود را و زد بر کعبه الاحبار و گفت ما بود که ای پسر یهودیه کافره بتو چنینست
دار و حکم کردن در میان مسلمانان فرموده خداوند عالمان رستگرت از قول تو
که فرموده است در سوره مبارکه توبه وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذِّمَّةَ لَا يَكُنُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ يَكُنُ خِزْيَانُ مَا كَانُوا يَكْتُمُونَ
فَتَكُونُ مَهَابًا لَّهُمْ وَجَبُوعًا و يَكُونُ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و يَكُونُ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
و آنکه یکتا کردن پس گفت عثمان لعین که ای ابا ذر بدستیکه تو پیر و خرف شده
و هفت زائل شده است و اگر نمی بودی تو از صاحب کرام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
البته می گشتیم تو را ابو ذر گفت که دروغ می گویی تو ای عثمان خبر داده است مرا عجب
من حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پس آنحضرت فرمودند که باری و غریب
منشود اند و او بتو وفا در سببند بر کشتن تو و اما از عقل من پس تحقیق که باقی مانده
آنقدر که حفظ کرده ام حدیثی را که شنیده ام آنرا از حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله در حق تو و قوم تو عثمان ملعون گفت که چه خبر شنیده از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله در حق من و در حق قوم من ابو ذر گفت که شنیدم از آنحضرت که می فرمود
که چون برسد آل ابی العاص پس نفرم و خواهند کرد اند مال الله را دولت و جل
خواهند کرد در کتاب الهی و نیکان نایسته حق تعالی را خوار و فاسقان را بار
و با مسلمانان جنگ خواهند نمود گفت عثمان لعین که ای گروه اصحاب محمد صلی الله
علیه و آله آیا شنیده است احدی از شما اخذیست از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

پس

پس جمیع ایشان گفتند که شنیده ایم ما اخذیست را پس گفت عثمان لعین که
بطبیعت علی بن ابی طالب علیه السلام را پس آمد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پس گفت
عثمان لعین که ای ابی الحسن به این چه میگوید این بر کذاب آنحضرت چه فرمود
که خاموش باش ای عثمان ملعون مگر با بی ذر که ابی پس بدستیکه من شنیدم
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت می فرمود که سایه نینداخته است آسمان
و بر نهشته است زمین صاحب لحد را که بوده باشد رستگوار از ابی ذر پس
گفت اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که رست میگوید حضرت علی بن ابی طالب
علیه السلام پس تحقیق که شنیده ایم ما اخذیست را از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
پس گریه کرد ابو ذر علیه الرحمة در انوقت و گفت وای بر شما ایملی در از کرده ایم
کردنهای خود را بوی این مال فانی و مکان می کنید که بدرستیکه من دروغ
می بدم بر رسول حضرت رب العالمین پس نگاه کرد ابو ذر بسوی تنهات و گفت
که گیت بجزین شما پس گفت عثمان لعین که تو بهترین مایی ابو ذر گفت که بی من جدا
نمدم از خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله در این جبهه و لباس که حال نیز در بر
منبت و شما تحقیق که احداث کردید در دین اعدائهای بسیار و حق تعالی
خواهد پرسید شما را از آن و نخواهد پرسید مرا پس گفت عثمان لعین که ای ابا ذر
سؤال میکنم از تو بجز حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اینکه خبر بدی بمن برآ
و صدق آنچه می پرسم از تو ابو ذر گفت که اگر قسم نزنم ادا نمی دهم ابی جعفر
رسول الله صلی الله علیه و آله باز میگویم تو آنچه را که بوده باشد حق و رست گفت
عثمان لعین که کدام شخص و بلا و محبوب و دوست داشته شده زهرت در نزد تو
اینکه بوده باشی در آن ابو ذر گفت که نمغصم حرم خدا و حرم رسول خدا صلی الله
علیه و آله عبادت کنم در آن تا اینکه برسد من مرگ پس گفت عثمان که نه و گریه

پس میں

<http://fb.com/ranajabirabbas>

فرموده اند برای ایشان که در کدام ماه از ماههای رومیه کفایت ابوذر کفایت
که بیرون رفت ماه از ریا رسول الله پس آنحضرت فرمودند که تحقیق که میدانم
من از ای اباذر و لیکن دوست و ششم اینکه اعلام کنم بجموع و اصحاب خود
اینکه بدرستی که تو از اهل بهشتی و چون نباشی تو از اهل بهشت و حال اینکه
خواهند کرد تو را از حرم من بعد از وفات من بکفایت و دوستداری تو با
اهل بیت من پس زندگی خواهی کرد تو بیک دنیا و خولای مردیکه و دنیا و سعادت
خواهند شد بسبب تو جمعی که مرکب بچیز و دفن تو شوند و آنحضرت رفعتی
خواهند بود در جنت الخلد آنچنانیکه وعده شده است از برای معین شجره
کشی علیه الرحمه ذکر کرده است که ماند ابوذر علیه الرحمه در ربه تا اینکه فوت شد
و چون اجلش نزدیک شد گفت برفش که کیش کو سفید را از کو سفید است و
بر بزر از خوب و بیشین در سر راه و چون برسند بر تو جمعی از سواران
اولا بگو بایشان که ای بنده کائنات مسلمان خداوند عالمیان است ابوذر نجبا
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تحقیق که رسیده است باجلش و ملاقات
کرده است خداوندش را پس یاری کنده مرا بر دفن او و اجابت کنده او را
پس بدرستی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده است مرا با اینکه بدرستی
من خواهم فوت شد در زمین غربت و بدرستی که تو به فضل و دفرق نمازین
خواهند شد جمعی از امت آنحضرت صلی الله علیه و آله بوده باشند صالحان این است و از محمد بن
علیه بن اسود الخنقی روایت کرده است که او گفت که ما پسرون رفیق ما را در
زیارت حج بیت الله الحرام با جمعی از مؤمنان که از جمله ایشان بود مالک بن
انوش الاشتر و چون رسیدیم بر بنده پس دیدیم زیرا در کنه راه ایستاده
و میگوید که ای بنده کائنات مسلمان خداوند عالمیان است ابوذر صحابه حضرت

رسول الله صلی الله علیه و آله تحقیق که فوت شده است غریب و پیکر نیست
کسی که یاری و همراهی کند من در کفن و دفن او پس چون شنیدیم ما کلام آن
ذرا پس نگاه کردیم بر روی یکدیگر و دست کردیم خداوند عالم را بر آنچه روزی ما
کرد اند از توفیق بآن سعادت و ختم کلمه اِنَّ اللَّهَ وَآلَاهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ را بر سر زد
آن محبت پس روانه شدیم با آن زن و بچیز نمودیم ابا ذر را و در کفن نفس
او را کفن کردیم و غسل دادیم و پیش و او ششم بجهت نماز مالک شتر را پس
نماز کرد با مالک ما و پس دفن کردیم او را بعد از دفن ایستاد مالک شتر
بر سر قبر او و گفت ای خداوند ما این ابوذر مصاحب پیغمبر بر گزیده تو است چنان
و بر شش تو نمود در میان عابدان و جهاد کرد در راه تو با شتر کان تغییر نداد
قوم ترا تبدیل نکرد فرموده پیغمبر که چون دیدی مگرین هست را که در زند از پیش
دل در زبانش را و ناخوش داشت ایشان را بدل در زبانش تا اینکه ششم
فلم نمودند بر او و دور کردند او را از حرم محترم خدا و رسول و خوار و خجسته
او را ای خداوند ما پس بخش انتقام او را از کسی که محروم کرد او را از دار
بجانش و دور کردند او را از حرم محترم پیغمبر که بر گزیده تو صلی الله علیه و آله و ما
همگی دست سجده آسمان برداشته بودیم و میخیم آمین بعد از آن او در
آن زن کو سفید آنچنانیکه گفته بود آنرا و گفت آن زن که بدرستی که ابوذر
قسم داده است بشما که نزد ما اینچنینی جانش میل کنده پس جانش کردیم ما و
روان شدیم در کتاب روضه الوظیف مطویر است که چون وقت وفات
ابوذر رسید گفتند باو که ای اباذر چه چیز است مال تو ابوذر در جواب گفت
که من منت نخدا که ما میپریم از ملا و نفره ابوذر علیه الرحمه که من هرگز صبح
نکرده ام و بشام دخل نشده ام و هرگز شام نکرده ام و صبح دخل نشده ام که نکرده

از برای من کند و در آن کدازم متاع خود را بدرستی که من شنیده ام از دوست
و حبیب من حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که آنحضرت میفرمود که کند و ج م در قبر
اوست و در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است که در عقب ماند از پیغمبر صلی الله
علیه و آله ابوذر در غزو تبوک سبب مغف و لاغری شترش پس و اما نه
شتر او در راه و منافقان گفتند که برکت و مختلف نمود ابوذر از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و اصحاب خود را در پیش بسته از عقب آنحضرت بیناقت نایک بعد از
سه روز طاعت شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس چون بلند شد آفتاب نظر کردند
مسلمانان بسوی شخصی که می آید از میانان پس فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که گویند که آن آئینه ابوذر است پس گفتند اصحاب که بل ای اوست ابوذر پس فرمود
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که آب برسانید باو که او تشنه است بسیار
پس صحابه جیب الامر آنحضرت بردند با استقبال و آب و رسید ابوذر نزد آنحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و با او بود و مطهره بر آب پس گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
باو که ای ابوذر هرگاه تو بوده است آب و تومی آیدی در راه عطشان حوض
کرد ابوذر که بل ای رسول الله بدر و ما درم فدای تو باد رسیدم من بسکی دیدم
که چغ شده است در آن از آب باران با صفای تمام پس چشیدم آنرا دیدم که
آبیت سرد و شیرین پس گفتم که پیغمبر من از این آب نایک میل کند از آن
حبیب من حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پس آنحضرت فرمودند که ای
ابوذر حجت حق تعالی بر تو باد و زندگی خواهی کرد و تو یک و تنها خواهی مرد و یک و
تنها و مبعوث خواهی شد تو از قبر که و تنها و داخل خواهی شد به بهشت و غیرت
یک و تنها و سعادتمند خواهی شد سبب نوحی ازال عراق که موفق شوند
نفس را و آن تو و پیغمبر و کجین و نماز بر تو و دفن نمودن تو پس چون عثمان بن

فرستاد ابوذر را بر بنده فوت شد در بنده پس او در پس بعد از دفن است و
ابوذر بر قبر او و کتبت حجت حق تعالی بر تو ای و تحقیق که بودی تو که با خلق
و بگو کار و مهربان برادر و مادر نبست بر من در فوت تو و لکنی و عادت
نبست از برای من بغیر درگاه آتی بدری حاجت و تحقیق که مشغول گزیده است
مرغم و هم از برای تو از منم شدن بخت تو اگر نبود هول و ترس روز نبست
دوست میداشتم که بود با من در جا و مکان تو ای کاش میداشتم که چسب
پرسیدند از تو وجه جواب دادی تو بایشان بعد از آن گفت که ای خداوند
من واجب کرده بودی تو از برای خودت بر او حجتی چند و واجب کرده بودی
از برای من بر او حجتی چند پس من چشیدم باو حقوق تو و دایم پس تو نیز بخش باو
حقوق خودت را پس بدرستی که تو اولایی بختی و بخشش از من و بود از برای
ابی زکریا که سفیدی چند بخشش میکردان پس در وی بهر سید و زکریا سفیدانی
و در دنگل آنها و فوت شدند ابی زکریا پس رسید بانی زکریا و دخترش در در کینه
پس گفت دختر ابی زکریا که بر خود و باکر سکنی تمام و باقی مانده ام ماسه روز که سینه که
نیایم در آن سه روز هیچ خوراک و طعام پس گفت من بدرم که ای دختر کن من
بر برادر یک نذر شایه که بیایم در آن حلف دانه دار پس ما رفتیم با هم بر یک
دانه چیده که چسبیم باقیم حلف دانه دار پس جمع کرد بر من ریک و کدشت
سر ابر آن دیدم که شنگ شده چشمانی او پس که بر کرد و گفتم که ای پدر اگر می من
چو کنم با تو و من مانده ام یک و تنها و غریب و یکس پس گفت ابوذر که ای دختر کن
من ترس پس بدرستی که چون فوت شوم من می آیند نیز و تو ازال عراقی
که کفایت کند کار مرا پس بدرستی که خبر داده است مر امان حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله در غزو تبوک پس فرمود آنحضرت از برای من که ای ابوذر تو را یک

خواهی کرد یک و تنها و خواهی مرد یک و تنها و مسووت خواهی شد یک و تنها و دل
بهشت خواهی شد یک و تنها و سعادتمند خواهی شد بسبب توجع ازاہل
عراق کہ مرکت شوند غل و چمن و دهن تور ایس چون من فوت شوم پیش
بر روی من عبا می تراوشین بر سر راه عراق پس چون بنایند نزد توجع ازاہل
سواران بر خیز و بگو بایشان کہ ہنست ابوذر صاحب حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ
بتحقق کہ فوٹ شدہ چند او در زمین ماندہ کھت دختر او کہ قبل ازین آمدند
نزد او چہی از اہل رندہ پس گفت کہ ای ابوذر جبر برد آورده ہست تو را ابوذر
گفت کہ گمانم کھت کہ خیر میخوای کھت جنت خداوند مرا کھت کہ طیب میخوای
گفت طیب بہار کردہ ہست مرا کھت دختر او کہ چون ابوذر بجا لالت افتاد
افتادہ شدیم کہ میکت در آتوق کہ مر جابہ دوستی کہ رسانند تو را در وقت
احتیاج رستگاری منی باید ہر کہ پیشمان گشتہ بر کردہ و خداوند اجتناب نہایت
قیمت حق تو میدانی کہ من دوست میدارم لغای تور ایس چون بر جنت آئی
و ہل شد کشیدم من عبا می اورا بر رویش و آمدہ نشستم بر سر راه عراق پس
دہم کہ آمدہ جمعی پس برخاستم و کھتم کہ ای کردہ مسلمانان ہنست ابوذر صاحب
حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ بتحقق کہ فوت شدہ و جسد پاک او در زمین ماندہ
پس ایشان از استیاج این کہ او را از مرکتب بزر انداختہ و سادہ و کرمان
ہمراہن آمدند پس او را غسل دادہ و کفن نمودہ و دفن کردند و بود در میان این
مالک اشتر و در ہست شدہ ہست کہ کھت مالک اشتر کہ کفن کردم او را و رختہ
کہ بود ہمراہن و قیمت آن حلقہ چہار ہزار دہم بود پس کھت دختر او کہ من
نامہ یکدم و روزہ میگویم بدستور ایس و این پین شبی خوابیدہ بودم در
نزد قبر او در خواب دہم او را کہ قرآن بخواند و بتجدد میناید چنانکہ بجای می آورد

در ایام حیوہ پس کھتم باو کہ ای پدر بزرگوار جبر کرد با تو خداوندت او کھت کہ
ای دخترک کرامی من آدم من بنزد خداوند کریمی کہ راہنی بود او از من و من
راہنی بودم از او و اگر ام کرد مرا و انعامات نمودن پس علی بنک کن و فرست
انہای دون شود **این عہد کلام دہی** معروض میدار و کہ بموجب احادیث
کثیرہ و روایات خاصہ و عامہ اولاً عثمان لعین ابابذر را بسبب حق کوبی و دستہ
حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام اخراج بلد نمودہ بشام فرستاد و مویہ ملعون کہ در
شام بود ہر چند سعی نمود کہ او را بزر و سیم فرقیہ نماید ابوذر علیہ السلام فرقیہ
کنشدہ دست از کھن میخیز حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام و مشائب ملائمت علیہ السلام
و مویہ خستہ بر مسلمین و امر بقاتبت حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ
جمعین بر نمیداشت مویہ ملعون ایفغان لعین نوشت کہ اگر تو را احتیاج بمملکت
شام ہست پس چارہ الی ذر ضرور ہست و نزدیک بآن شدہ کہ مملکت شام را
از تو باز دارد و اہل آنرا بر تو بشوراند عثمان لعین نامہ باو نوشت کہ بر سید
ملاہ من او را بر شتر بر اینہ بردارہ درشت روی سوار و باو دلیل بدر کردار
کہ او را خیف و تعذبی تمام و ششت لاکلام آورد ارسال دار مویہ ملعون
حسب الامر آن لعین چنان نمود و مردم شام مشایعت او تا دیر مر آن آمدند
و در آنجا ابوذر با ایشان نماز جمعہ کرارہ و خطبہ در منہایت فصاحت و عبت
بر ایشان خواند و با ایشان و او نمود خطبہ مذکورہ در کتاب مجلس شہید غمرہ
مطہر است و ادرا بتعدی و ششتی آوردند کہ جمیع راہنای الی ذر مروج گشتہ
بود بعد از آن چنانکہ مذکور شد او را ثانیاً اخراج بلد و امر بر بندہ نمود و امر کرد
عثمان لعین کہ کسی مشایعت او نرود و با او حرف نزنند بمر و ان ملعون نزد
کہ ابوذر انجاری تمام ارسال دار حسب الامر نمود عثمان مروان بن ایمان

اورا اخرج نمود و احدی اورا شایسته نبود چون ابن جریر تحت اثر حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام رسید که روان ملون حسب الغموده عثمان لعین ابو ذر را
 باین خوار می روانه و احدی از خوف مشایبت و دواج او ننموده آنحضرت
 آنقدر کربست که محاسن مبارکش از اسبک چشم منورش ترش بعد از آن فرمود
 که ای چنین میکند با مصاحب حضرت صلی الله علیه و آله پس آنحضرت
 برخاست و با حضرت امام حسین و حضرت امام حسین و عبد الله بن عباس فضل
 و فخر و حمید الله و عقیل و عارفین یاسر از عتب الی ذر شتافت چون بانی
 رسیدند و نظر ابو ذر بر ایشان افتاد و میل بجانب ایشان نموده گریان شد و گفت
 پدر و مادرم فدای شما باد می بینم روی چند که هر وقت می بینم ایشان را با هم می بینم
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از آن دست بجانب آسمان برداشت و
 گفت که خداوند ابر رستگرم من دوست میدارم ایشان را هر چند که باره باره گفته
 مراد و دوستی ایشان و دور کردن مرا از خدمت ایشان و میفرستند بجان
 بی نزع و گناه که نیست در آن نیست و نه حسین پس حضرت امام حسن علیه السلام
 بانی ذر مستکلم شد و آن لعین صداره با آنحضرت که ساکت نشو ای حسن مرا نشنیده
 که امیر المؤمنین عثمان بنی کرده است از حرف ذون بان مرد اگر عید الی بدین
 پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حمله بر روان لعین نمود و او را و کشید و او را
 نازید و بر سر کوبید و آن زو چون مرد و از اذیت معارضه با آنحضرت بخود خفت
 برگشت بکعبه و آنحضرت را و بعد از آن ایشان بانی ذر و درج نموده هر یک
 نصیحت حسنه یکدیگر گفته گریان از مفارقت او در جبهت نموده و بخی مشیت
 بخش عظیم عثمان لعین از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شد در اکثر کتب خاصه
 و عامه مفصلاً مذکور است ابن ابی الحداد که از اعاظم علمای اهل سنت است

نقیض در شرح البلاغ ذکر کرده است چون ابن کتاب کجایش نقیض آن شد
 مگر آن و سایر فضایل الی ذر علیه الرحمة مفصلاً قیام نموده است نمود مستند و تحقیق
 سنان لعین بجهاد بودن ابو بکر و عمر و عثمان علیه السلام لغیه است حتی آنکه احادیث
 کثیره بکعبه رطوعن شیعه در باب بجهاد وضع و ذکر نموده اند از جمله احادیث
 موضوعه ایشان که کترین خود از زبان بریده علمای ایشان در بابای میسر و مجید
 الحرام بقدر تمام شنیده است که مذمت می نمود آن و افظ طعون کرده و
 ناجیه شیعه را با و از بلند می گفت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که الله الله
لا تقولوا فی اصحابی شیئا و کرده شیعه را ضعیف سخنان بدی که چند و باب بجهاد کرام
 و حسن و ظلم و ستم می بیند بر ایشان و گفته اند حرمت اصحاب حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله را و رعیت نمیکند حق تعالی آنرا با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 پس آیا بنود ابو ذر از جمله اصحاب کرام آنحضرت با اتفاق جمیع است و مکر و عین لعین
 با او آنچه بخند هیچ مسلمان با مسلمان و گفته اند حرمت اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 علیه و آله را و رعیت نموده حق تعالی آنحضرت را هرگاه هست و واقعی باشد انکسار
 و امتناع چنین پس چرا عمل نمود بان عثمان لعین علیه التفت الی یوم الدین ربک
 یفتح را و یفتح ما و یفتح ذال همه متعلق بهایم محلیست و در مابین انورین در
 سه چهار منزلی مدینه شریف و باطنش مشهور است بصغری مدینه و قبر الی ذر علیه الرحمة
 در آنجا معروف و معلوم و در نزد اهل آن مشهور و قدری راه از آبادی می رود
 کمترین در ایام مجاورت بیت الله الحرام و حرم حضرت سید الانام و در آن مقام
 کشته و چند روز توقف نموده و زیارت الی ذر در آن چند روز هر صبح
 و شام مشرف و کشته مقبره او در سنگستان دهن کوهی و رفیع است که اکثر
 سنگهای آن سنگ ساق و یا مانند سنگ ساق است و صمدی سنگ چین

از سکنهای مدینه در مقبره اهل ذریه مدفونند و قبری در حوالی آن نبود مگر یک قبر
دور از آن که اهل آن نمودند که قبر احدی از اهل سبزهوار است و مغفول خد
نبوی صلی الله علیه و آله بخشت و حیدر از آن انکار است و آنچه در مجمع البحرین
سطور است که رتبه در سه منزلی مدینه القبه بوده و در سبزه ای سلام آباد بوده و
قبر اهل ذریه جمعی از اصحاب در آنجا بوده است و در اینوقت خراب و بر طرف شده
نام و نشان از آن معلوم و معروف نیست در نظر قریه غایت عجب نمود و الله اعلم
کشف من مستند احمد بن حنبل عن ثوبان مولى رسول الله صلى الله عليه وآله
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذ اسافر الغريم من ابله فاطمه و
اولم من يحل عليه اذا قدم فاطمه قال قد قدم من عمار فاناهما فاذا مخرج علي
اليها فادى علي الحسن والحسين فلبس من مائة من مخرج و لم يدخل عليهما فاما
ذلك فاطمه فقلت اني لم أدخل عليهما من ابل ماري ففكت الشتر و رعت
الفلبس من العينين ففعلت ما فعلت القيان ففسمت عليهما فافعلنا الى رسول
صلى الله عليه وآله و هما يبكيان فاحد رسول الله صلى الله عليه وآله قال يا ثوبان اذهب هذا
الي ابي فانه اهل بيت بالمدينة و اشتر لي فاطمه فلهذه من عصب و سوار من
عاج قال هؤلاء اهل بيتي و اوجب اني اكلوا طيبا ثم فجعوا ثم الدنيا
مؤلف كتاب طباطب الآثار و جعل الحجة مؤلفه و در بیان آن حدیث شریف گفته
که قلب بصر قاف دست بر سخن را گویند ابن اثیر در کتاب نهضت گفته است که
در حدیث ثوبان واقع شده است که بدرستی که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام زینت
کرده بود و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را بدو قلب از زهره و قلب دست حضرت
و گفته است که در آن حدیث واقع شده است که بدرستی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمودند ثوبان که بخور از رای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که در آن بنده می از عصب و

[illegible]

و دوست بر بنج از عاج طلبی گفته است و گری می آید که اگر نبوده باشد عاید نماید
پس نمیدانم که چه چیز است آن و نمیدانم اینکه کردن بند باشد از عصب گفته است
ابو موسی که احتمال دارد در نزد من آنکه بوده باشد حدیث عصب نفع صا و عصب
نفع صا و اطباء معطل حیوان است و آن چیز مدور است پس احتمال این دارد
که ایشان میگویند آن در بعضی حیوانات بک در ابله میبردند آنرا و میگردانیدند
مانند مهر پس چون خشک میشد آن را از آن کردن بند و هرگاه جایز
و ممکن باشد آنکه اخذ کنند از استخوان سگ پشت و غیرش دست بر بنج جانور و
ممکن است آنکه اخذ کنند از پی شهاب سگ پشت مهره که برشته کنند و در دست
نمایند از آنها کردن بند گفته است که پس گفت از برای من بعضی از اهل یمن که
بدستیک عصب دندان حیوان بگریست که میمانند آنرا فرس فروغن و دست
میکنند از آن مهره و غیر مهره از دسته کارد و غیره میمانند **این غلام در این**
موضوع میباید که بر فرض نبوت این قول ممکن است که بوده باشد مرد از فروغن
در قول ایشان مناجح بگفت آنکه ذکر کرده اند لغو تین فروغن را یعنی مناجح
گفته اند که مناجح حیوانیت بحری بصورت سوسمار و آن از حیث تین حیوانات
آب است و پشت آن مانند پشت سگ پشت است که کار نمیکند آن آهین و چهارپای
و پا و دم دراز می دارند و نمیدانم آن زیاد از پنج نزع میشوند و از برای است
زمانی در نهانیت و درازی و زمانی در نهانیت و درازی و بزرگی و نهانیت
ناب در بالا و چپ دندان ناب در پایین و در دو و ما بین هر دو دندان ناب
نمیدانم که یک مرتبه است و مثل بعضی از آنها بر بعضی از آنها در وقت هم آوردن
دین و میگردانند و کاه و فرو میروند و در میان این بخور و آنها را و این میباشد
مکرور در بین مهر و پس صاحب فاموس گفته که در مهر مهران نیز میباشد

تاریخ

^{البحر المحیط}
و گردون بندی که بوده باشد بطریق مذکور رسیده و از آن جمیع
معانی مزبور در معنی آن گفته است لَوْ بَلَغَنِي لَيْتًا وَلَكِنَّا بِالْعَمَةِ فَكُنْتُ فَنَاءً
لَتَوْنِي وَفَكَوْنِي فِي الْوَاقِعِ مَعْتَقِي مُلْكِهِ زَادَ وَمَسْكَرُ دَانْدَا آدِر جِدِين دست بند
و گردون بند الفناء دلیل است بر این شیخ ^{مستحق} بر هر دو بسته و بسته هم وارید ریزه و نهان
آن که چیده و کشیده باشند آنرا بر لیسان شده و نمیکوبند برکشیده شده بر لیسان
شده و بر آن غیر شسته و محتمل است که بوده باشند او از آن کردن بند از کمال ضایع
چون با فعل نیز معمول در اهل حرمین آنست که گردون بند تا میسازند از کل و انتفا
می مانند و چیدن و بستن آن و داد و ستد میان میدان بدن و شیخ تمام دارد
در بیان ایشان آمده است دولت عصمت بغیر همین مهمل و فتح و سکون صاد
مهمل مشعل یا یکخط و بغیر همین و سکون صاد بمعنی مخلوف در هنر مسطور است
که القصبة التلاوت و هو نبات نیکی علی الخیش و مؤیدیت تلمیه عرب موضع
کردن بند از سینه لبه و لب و رقاعوس مطور است که السبیل الخی کا البیة فی
منجیح القلاء و من الصدک و غیرا و نه یکی و ذکر کرده اند که لبته و کلبه دولت بمعنی
موضع گردون بند است از سیه و اطراف میکند عصبه را بر لبالب و الله اعلم بالقواب
قبل از این نگذاشته که قلب هم قاف و سکون لام و همان بحره و فهم سین دست
بر بطن را گویند و داده و بحره قاف کردن بند را گویند شیخ حکیم و سکون سین مهمل
پلاس را گویند و جمع آن متوج و اصلاح است علاج بعضی از لو تین ذکر کرده اند که
آن خبر لب که اخذ نموده اند از کار نبشت سکن پست صحابی و بعضی گفته اند که از
سکن پست دریایی و بعضی گفته اند که بوده است از استخوان انبث حیوان بحری و
بعضی گفته اند که علی استخوان فیل است و بعضی گفته اند که مخصوص دندان فیل است
چون در حدیث واقع شده است که بود از برای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

شانه از علاج و دوا شفا نمی آید که می باشد استخوان فیل پس لهذا اختلاف نموده
در آن فیل هر شش است که بوده باشد در استخوان دندان فیل و می ساخته اند از آن
سوار و شانه و در حدیث واقع شده است که شانه کردن بآن علاج زایل
میکرد و با و طاجون را و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امام معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین شانه میکردند و انداختن علاج ذکر کرده است صاحب
قاموس که هرگاه دو کتد بر زحمت و درخت با استخوان فیل نزدیک نشود
بآن کرم و غیره بآن ضرر و هرگاه بخورد هر روز بقدر دو درهم از استخوان فیل را
زنی بآب و صلی نهد و روز در روز بختیم با و مغایرت شود البته می شود آن
زن آلتین و فرو شده آنرا درخت عرب حواج کونید ثوبان غلام حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله بود و گفته او اباعبدالله است اسیر کرده بودند او را از قبل
پس خرید او را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنرا نمود او را و بود و در حدیث
آنحضرت و بعد از آنحضرت در خدمت اولاد آنحضرت تا زمان موجوده ملوک یعنی
شیخ نعمه زکی علی بن عیسی الازلی علیه الرحمه در کتاب کشف الغمّه نقل کرده است
از کتاب مسند احمد بن حنبل که در آن کتاب روایت شده است از ثوبان که
کرده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که او گفت که بود داب و دست و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله اینکه هرگاه تشریف میرد و نفر آخر عهد و دین آنحضرت
بمانی از اهلش بود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و اول کسی را که او را شفا
او و دیدن می نمود چون از سفر حاجت میفرمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود
گفت ثوبان که پس تشریف تشریف از زانی فرمود حضرت صلی الله علیه و آله
از سفری پس آمد بدیدن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و دید آنحضرت بر بلای
که آویخته شده بود مثل برده در خانه منوره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و در

باز وی حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام دوست بند نفره پس
بر گردید آنحضرت و داخل نشد بخانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس چون دید
آنحضرت فاطمه زهرا علیها السلام گمان کرد و دوست که داخل نشد بهت آنحضرت
بماند مبارکه او از برای فاطمه آنچه دیده است در طفلان از دست بند نفره و در
در آن لباس بارده پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام کند آن برده را از در و پیر
آورده آن دوست بند را از بازوی آن دو طفل پس برید و قطع نمود آنها را
و مگریه در آمدن طفلان آنحضرت پس تقسیم کرد در میان دو فرزند و لبش میخنی
که بعضی را بدست حضرت امام حسن علیهما السلام و بعضی را بدست حضرت امام حسین علیهما السلام
داد و فرستاد ایشان را بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آن دو طفل معصوم
گریه میکرد پس گفت آنحضرت از ایشان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرمود که ای
ثوبان بر این را بسوی بی فلان اهل بیت در مدینه یعنی بده بآنان که است
استحقاق تمام ایشان و بجز از برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام کردن بندی
از بسته و شده مهره و یا از بسته و جبهه کل بنو فروع و یا از مهره دندان جوان
بحی جانی مذکور شد در شرح و دوست بر سخن از علاج پس بدستیکه اینها را
بست منند و من دوست ندارم اینکه بخورند ایشان لبها را از زرد زنده که
دنیای ایشان کَا مُحَمَّدٌ بْنُ حُجْرٍ عَنْ عَبْدِ بْنِ حُجْرٍ عَنْ عُمَانَ بْنِ حَفْصٍ عَنْ ذَرِّیَّةِ
بْنِ الْحَكَمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَبْسٌ عَلَى وَجْهِ الْأَنْصَبِ بَلَدٌ
أَشْرَفُ وَلَا تَنْفَعُ مِنَ الْعَرَجِ وَهُوَ بَلَدٌ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ لَعَنَ اللَّهُ حُجْرَ
أُمِّهِ ثُمَّ سَمِعَهَا تَقُولُ لَهَا بَعْضُ نَا أَعْدَاءِ لَهَا عَلَيْهَا السَّلَامُ كَا مُحَمَّدٌ
بْنُ حُجْرٍ عَنْ عَبْدِ بْنِ حُجْرٍ عَنْ أَبِي حُجْرٍ عَنْ بَعْضِ أَهْلِ بَنِي هَاشِمٍ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تَقُولُ لَهَا بَعْضُ نَا أَعْدَاءِ لَهَا عَلَيْهَا السَّلَامُ

26

کامه ذکر کرده اند آنرا بالف لام و کاه ذکر کرده اند بی الف لام نسبت مقام
و نسبت الف لام را مدعی در تسبیح در انجیر است تریف مذکور شد الف فتح و جری
گفته است الف فتح الحَقُّ الحَقُّ الَّتِي يَقَالُ هَـاَ الْفَرَقَيْنِ بَسْ هِـاَ كَاسِي كَوْنِ
فَرَحٌ وَفَرَقَيْنِ تَسْمِيَةٍ وَكَرْمُ وَهَسْتِ بَعِيرَيْنِ وَفَرَاوِسَ مَسْطُورَةٍ كَ وَالْقَلْبَةُ
الْمُبَارَكَةُ الْمُنْدِ بَارَاوَرِ الْجَمَلَةِ كَذَلِكَ الْقَلْبَةُ الْمُنْتَهَى وَكَذَلِكَ الْجَمَلَةُ الْمُنْتَهَى وَهَسْتِ بَعِيرَيْنِ
مَنْسُوبَ زَيْنِي كَ بُوَدَ بَشَدَ حَافِلِ وَبَاحِثِي مَلِكِي لَقَدْ نَزَعَ حَضْرَتُ سَيِّدِ صَلَوَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَاحِدِي اَزْوَاجِيْنِ نَعْلٍ كَرْدُوهَسْتِ جَنَّتِي بِحَبْتِ اَلْحَقِّ وَكُرْ وَبِيدَن اَتْرَا بَدُونِ كَانِ
وَرَسِيلِ مَارُورِ زَبْرِيَا وَشَرَكْتِ وَرَا بَعْنِي نَبْرِيَا وَبَدَا وَفَرَقِ كَرْدُوهَسْتِ وَرُفُكُ
اَنْ بَالْفِ لَامِ وَبِالْفِ لَامِ وَهَر كَاهُ بُوَدَ بَشَدَ اَنَّ التَّوَكُّبَ اَصَانَتِي كَانِ
وَجَوَّارِ اَصَانَتِ مَوْصُوفِ بِرَحْمَتِ اَشْهَارِ مَسْجِدِ الْجَامِعِ وَجَارِ بَالْفِ لَامِ اَلْفَرَقَيْنِ كَهَاطِقِ
بِرَانِ كَلَامِ رَبَّانِي وَبِاِضَاءِ رُوَاهِ كَرْدُوهَسْتِ شَيْخِ طَلَبِي عَلِيَّ رَحْمَةً اَرْحَضَتْ اِيَّامِ
بَحْنِ نَاطِقِ جَبْرِ بِنِ مَحْمَدِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَهَاطِقِ اَخْفَرْتِ بَرْمُودُنْ كَهَاطِقِ اَشْفَرْتِ
بَعِيرِ صَلَوَاتِهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَرَكْتِ بَارِكِي بِسُورَانِ اَنْ رَيْكِ اَزْشَدْتِ
كُرْمِي بَايِ مَبَارَكِ اَخْفَرْتِ رَايِيْنِ كَهَاطِقِ اَخْفَرْتِ مَبَارَكِي خُودِ اَبْرِيُونِ
خُودِ بَسْ مَكْنِ شَدِ اَبَايِ مَبَارَكِ اَخْفَرْتِ سُوَرِشِ رَيْكِ كُرْمِ بَسْ وَهَكَوَرِ اَخْفَرْتِ
بَعِيرِ صَلَوَاتِهِ عَلَيْهِ اَلْ اَبْرَايِ خُودِ وَدُوسْتِ مِيدَشْتِ اَخْفَرْتِ مَخُودِ اَبْرَايِ خُودِ
كِهْ خُودِ هَسْتِ حَاجِبِ بَرَكْتِ وَنَفْعِ هِنْدِيَا بَعِيرِ نَاوَكُونِ نُونِ وَفَرَحِ وَكِرْدَالِ
مَعْلِ وَفَرَحِ بَارِ بَخْطِ وَزَبْرِ وَفَرَحِ مَعْدُودِ وَصَفُورِ كَاسِي كَوْنِ اَنْ هِنْدِيَا بَعِيرِ كَوْنِ
نُونِ وَفَرَحِ اَلْ هِنْدِيَا بَعِيرِ مَكُونِ وَوَاحِدِ اَنْ هِنْدِيَا بَشَدَ وَنُكُورِ شَدِ كَهَاطِقِ اَتْرَا اَعْلَةً
اَلْهَكَرِ وَاعْلَةً اَلْهِنْدِيَا وَاعْلَةً اَلْهِنْدِيَا نَبْرُ كُونِ وَهَسْتِ كَهَاطِقِ اَضْعَ اَصْحَمِ اَعْلَةً اَلْهِنْدِيَا
بَحْتِ كَاسِي بُوَدَ بَشَدَ بِنَوَافِيَةِ اَزْرَا بَعْضِ وَكِنِ كَهَاطِقِ اَشْفَرْتِ بَعِيرِ صَلَوَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

در حدیث واقع شده است که کاسنی در غنیت در دره بخت غریب است و نیست
 هیچ برکت آن مگر اینکه بر آنست قطره از بهشت پس بخورید آنرا و میفرستاید آنرا در
 وقت خوردن حضرت امام نجفی ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمودند که
 هر چه علقه دارم نمی سیکرد ما را از این لذت آن در وقت خوردن و ایضا روایت
 شده است که کاسنی سبزه تر از سبزه بهشت و هر که بخورد و در شکم او باشد
 هفت برکت کاسنی امنیت از در قتل و در آن شب آن استعجاب و هر که خواهد
 که بسیار شود مال و فرزندان او پس بسیار بخورد کاسنی را و خوردن کاسنی
 شفاست از هر درد و آزار و نیست هیچ در دوزخ و معنی که بوده باشد در شکم
 نبی آدم مگر اینکه دفع میکند آنرا کاسنی حضرت امام نجفی ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
 فرمودند که بدرستی که کان میکند شما که سر دشت کاسنی و نیست چنین بلکه
 معتدل است آن و فضیلت کاسنی بر سایر ترنا و سبزه بهشت فضیلت است
 بر کافور و در حدیث دیگر فرمودند که کاسنی زبانه میگرداند آب منی را و نیکو میکند فرزندان
 کاسنی کرم و نرم است فرزند میگرداند فرزندان ذکور را یعنی خوردن کاسنی
 موجب حصول فرزندان نکر شود در قافوس و معجای جبرین مطبوع است که کاسنی
 نافع است از برای معده و جگر هر گاه بخورد آنرا و هر گاه صفا کند آنرا با آب
 بر معده که گزیده باشد آنرا عرق نافع است با ذر نجیب بخیطه در زیر
 مشقه بالغ و فتح ذال معجز و هم را هم که و سکون و او متصل بحیم لغوین
 ذکر کرده اند که آن حبه است معروف و توفیق نماید جگر را بسیار و قیاس
 و آن نوعی از ریحان که هست و آنرا درخت عرب کوچک نیز گویند در کتاب
 اختیارات بدیع مذکور است که با ذر نجیب نوعی از ریحان که هست و میباشد
 در همین که بهما و صاحب کتاب محسن الادب تفسیر کرده است آنرا با ذر نجیب

و تفسیر او مخالف تحقیق صاحب قافوس است و بعضی گفته اند که آن با لنگو یا
 شبیه با لنگو است که تخم آن تخم شربست و بعضی دیگر ذکر کرده اند که آن تره خوش
 و در کتاب نفع لغت مطبوع است که الباذر نجیب با لنگو بوی جبری باشد
 مانند لفع در حدیث واقع شده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را خوش
 می آمد از ترنا با ذر نجیب و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را نیز بخیل و از حضرت امام موسی
 کاظم علیه السلام روایت شده است که آنحضرت طلبیدند در سفر با ذر نجیب را و فرمودند
 که بدرستی که من دوست میدارم اینکه ابتدا کنم در خوراک با ذر نجیب بدرستی که
 آن میخیزد بر سده ها را و اشتها می طعم می آورد و زایل میکند آزار اسهال
 و بر و افکند هر گاه ابتدا کرده باشم با ذر نجیب از آنچه بخورم بعد از آن از جمله میوه ها
 پس بدرستی که باک ندارم بعد از خوردن آن از هیچ درد و آزار و فساد و چون
 فایده شند از خوردن طعم با ذر نجیب فرمودند با ذر نجیب را و بعد از طعم پس نگو
 بر کما می ترا و بخاطرین علی که دهند و فرمودند که ختم کند خوراک خود را با آن بدرستی که
 آن کو را میکند و معضم منبیه آنچرا که خورده شده است قبل از آن چنانچه اشتها
 می خورد و بخت آنچه خورده شود بعد از آن و زایل میکند ثقل معده را و خوشبو
 میکند با ذر نجیب و همین را و از حضرت امام نجفی ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
 روایت شده است که آنحضرت فرمودند که بدرستی که با ذر نجیب ترانه بخت
 آگاه باشد که در آن است خصلت اول اینکه کو را و معضم میکند طعم را دوم
 اینکه میخیزد بر سده ها سوم اینکه خوشبو میگرداند با ذر نجیب را چهارم اینکه خوشبو میکند بوی
 و پنجم اینکه اشتها می آورد و بخت طعم و ذر نجیب ششم اینکه بر و میکند
 در در افکند و اینکه بخت امنیت از کوفت جذام ششم اینکه چون خوراک و
 در شکم آن نفع دفع میکند جمیع در و را یعنی نفع الاسلام محمد بن یعقوب

علیه رحمه الله الملك الغنی در کتاب کافی روایت کرده است بسند معتبر مذکور اند
 حضرت امام نجی ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند که نیست
 بر روی زمین تریه اشرف و بر نفع تر از خرفه و آن تریه و سبزی حضرت فاطمه زهرا
 علیه السلام است بعد از آن آنحضرت علیه السلام فرمودند که لعنت حق تعالی بر بنی امیه باد
 ایشان نامیدند آنرا علیه الجعده از روی بعضی و کینه بابا و دشمنی با حضرت فاطمه زهرا
 علیه السلام یعنی این نام را که مستحق لعنت و عاری و موجب نفرت لبایح است
 از آن بنو امیه وضع کردند برای آن چون بود آن تریه محبوب حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه وآله و سبزی حضرت فاطمه زهرا علیه السلام نامیدند ایشان آنرا از راه بعضی
 و کینه که داشتند با اهل بیت نبوت و رسالت و دشمنی که داشتند با حضرت
 فاطمه زهرا علیه السلام علیه الجعده و باین اسم موسوم نموده است قبل از آن ایضا شیخ سیل
 القدر مذکور بسند معتبر مسطور در کتاب مرئوس روایت کرده است از حضرت امام
 نجی ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند که بود تریه و سبزی
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله کاسنی و تریه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با دروچ
 و تریه حضرت فاطمه زهرا علیه السلام خرقه ممکن است که بوده باشد جهت اخلاص
 اینکه موافقت کرده است هر یک از اینها بذائقه و مزاج هر یک از حضرت و
 در غیر بوده است آنحضرت بآن و بیشتر میل فرموده است از آن و الله اعلم
باب محمد بن عقیل بن محبوب عن محمد بن الحسن بن عقیل بن محمد بن عقیل بن محمد بن
 حیا بن عقیل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان فاطمة علیها السلام کانت تلبس
 ثوبا لیس فی کل عذاه سبب فثانی قبر حمزة و ترحم علیه و تستغفر له
شرح قبر نفع قاف و سکون مادر متعلق بر او محله محل دفن ایشان را گویند و ذکر
 کرده اند در غیر قول خداوند عالمیان که فرموده است در سوره مبارکه عبس لعلکم تاتون

فاقبیر یعنی کرد ایند حق تعالی از جمیع مخلوقات ایشان صاحب قبر که پیشین
 و بنیان شود در آن و مکرده اند از برای غیر انسان قبر و مقبره پس قبر از جمله کبریا
 که کرامی داشته است حق تعالی بنی آدم را بآن جمیع آن قبور نفع قاف و نفع
 و نفع نفع می بینیم و کسر با و بکینه است بعضی کبریم و فتح مادر موضع قبر را
 گویند و قبر حمزه عموئی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله و قبور نهج را علیه السلام در زمین
 کوه احد است قریب یکفرسخی بدین شرفه سبب نفع سین و سکون مادر متعلق
 بنا و دینت یعنی رحمت و درخت است لهذا تغییر کرده اند بعضی از حضرت
 آید مبارکه بنا را و تجملنا و تکملنا یعنی کرد و اندیم خواب شمار رحمت و جبر
 از برای بدنهائی شما و بعضی دیگر گفته اند که معنی آنست که کرد و اندیم خواب شما را
 قطع کننده اعمال شما و دخل و تصرف شما و یوم السبت روز شنبه را گویند که
 کرده اند در وجه تسمیه آن اینکه چون آفرید حق تعالی عالم را در شش روز که اول
 آن بوده است یکشنبه و آخرش جمعه پس نامیده روز نهم یوم السبت بحسب
 انقطاع شغل و عمل و ایام بآن و رحمت و استراحت در آن و آن روز است
 در نهایت من و برکت و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله دعا طلب فرمود بحسب است
 از درگاه رب العزت مبارکی و نیکی را در سحر روز شنبه و پنجشنبه و جمیع آن درخت
 عرب است و سبب است رحمت و رحمت عرب در آنان معنی وقت قلب
 و مهر نیت میگویند رحمته از باب علم و رحمت حکیمه از باب تفکر و ذکر کرده اند
 که رحمت الله است معنی کفر رحمک و رحمتک الله و الله است معنی کردن کریم
 بسیار و ناله و افغان و جمیع معانی مذکور مناسب دارد و مقام **سجده** شیخ سیل
 محمد بن الحسن القوسی علیه رحمه الله الملك الغنی در کتاب تهذیب الاحکام روایت
 کرده است بسند معتبر مذکور آنحضرت امام نجی ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام

512

يَا مَرْثِيَا لِمَ تَمُوتُ وَتَتَخَلَّاهُ فَيَا
عَيْنِي مَا مَوْتُكَ إِلَّا قَدْرٌ يَكُونُ لِي

و قراخته است که آمده است بخوبی اسم مصدر و بنا بر اینست مراد از آن در این
آیه مبارکه خواب باللسبیل نیست بعضی از مفسرین نیز حمل نموده اند بر آن
شیخ طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان بیان نموده است که گفته اند بعضی که
مراد از بخوبی در این آیه مبارکه احصاء است که می بیند آنرا انسان در خواب
بس محزون و مغمو میگرداند و در این شیطان مشهور است و در لغت عرب طلاق
میکنند شیطان را بر هر یاعنی سرکش منمرد که بوده باشد از انبیا و جن و حیوانات
و مختلف نموده اند و در نون شیطان که آبا زاید است با صلی هرگاه بوده باشد
زائده با الف خواهد بود و شیطان غیر منصرف و مشتق است از ضبط که معنی
سوختن و پلاک شدن است و یا از استقام که معنی نندی و غضب و برافروختن است
و هرگاه بوده باشد اصلیه خواهد بود و منصرف و مشتق از شطن که معنی دوریت
یعنی دور است از خیر و صلاح و یا از شطن که معنی رسیان طویل است یعنی طویل
در شر و فساد و صلی بودن نون اقرب است بصواب سبویه ذکر کرده است
در یک موضع از کتابش نون را زائده و در موضع دیگر آن کتاب نقل نموده است
آنرا اصلی چنین بضم حاء مملیه و سکون زاء امجه متصله بنون و بفتح حاء و زای
معنی اند و نقیض سرور و خوشنودیت و جمع آن اخزان است و فعل ثلثی
آن از باب فرج میباشد لازم البته و تعدیه آن بنا بر لغت مبنی بر هاء است یعنی نقل
میانماید آنرا باب افعال و میگویند لَا تَنْتَفِرْ و بنا بر لغت قریش حرکت است یعنی
نقل نمودن باب نصر طایفه در این باب متعدی میگویند لَا تَنْتَفِرْ جوهری
ذکر کرده است که قرائت شده است بجهرد و در قرآن مجید و منع کرده است الوزیر
استعمال فعل ماضی ثلثی را متعدی و ذکر کرده است که نمیشاید متعدی از فعل ثلثی
نمیگویند و منصرف است استعمال متعدی در فعل مضارع ثلثی باب نصر و میگویند

بجمله لَا تَنْتَفِرْ صیغه ماضی و نه در انقیام معنی قصد و اراده است
چنانچه در آیه مبارکه وَلَقَدْ عَلِمْنَا لَمَنِ اتَّخَذَ مَعْنَى مذکور است در نهایت مطهر است
هَمْ إِلَّا لِرَبِّكَ يَوْمَ الْفَافِ عَمَّ عَلَيْكَ خِطَانُ جَمْعِ حَانِطٍ است و موافق قیاس آن بود که بود
بشد حوطان و اصل حانط حاوط است قلب کرده اند و او را بیا و میگویند
آنرا حانط و جمعش راجحان صاحب قاموس ذکر کرده است حایط را نیز در جمع
آن و حانط در لغت دیوار و باغ حصار و او را نیز گویند و حمل حدیث شریف مذکور
بر هر دو معنی فعل است لَا تَنْتَفِرْ صیغه ماضی و نه و مشتق فایده است از فعل ماضی باب
افعال و انتقام معنی پیدایش شدن است از خواب و در بضم و ال مجیه و سکون
عین و هاء متصله بر امله در لغت معنی ترس و خوف و در لغت و عبارت حدیث
شریف ذَرِجَ بفتح ذال مجیه و کسرین و فتح راء متصله بها تا نیست که بوده باشد
صفت مستند آن هر چند که نقل نموده اند آمدن آنرا هیچیک از لغتین ممکن
که بوده باشد لفظ حدیث ذَالِجَ مثل یکبیه شریف بنیم شین مجیه و کسر و او فتح
یا متصله بنا بر صیغه ماضی و نه و مشتق فایده است از فعل ماضی مجهول از باب ضرب شیباء
بجمله شین بر وزن کتاب بضم شین نیز ش غراب بنا بر ذکر صاحب قاموس در لغت
عرب بر اینرا که نموده اند لَا تَنْتَفِرْ بر وزن عنی نیز گویند و بار چه از آنرا استماع
گویند لَا تَنْتَفِرْ صیغه ماضی و نه و مشتق فایده است از فعل ماضی ناقص باب فاعل و فتح
در لغت عرب معنی قصد کردن و اراده نمودن و متوجه شدن بسوی گوشه و
کنار و معنی دوری کردن و کناره گردیدن از مردمان نیز آمده و بهر دو معنی مذکور
حمل نموده اند مضمون حدیث شریف را که واقع شده است و فتحی بی برکت
وَقَامَ اللَّيْلُ فِي حَيْدِیْهِ و در بخند شریف انس باول معنی اول و ثانی معنی
ثانی است ناحیه در لغت عرب معنی جانب است و ذکر کرده اند که آن صیغه فاعله است

که آمده است یعنی مجموع آن لوحی است در قافوس مطهر است که ناحیه و ناحیه
آمده است یعنی جانب بقی صغیر مغر و مذکر غایت از فعل ماضی باب قتل بقی
بنیم با مثل عراب در لغت عرب آب و دانه را گویند چون بیرون آید و جدا شود از
دانه و ما را میگوید باشد در آن میگوید آنرا بقی صغیر مغر و مذکر غایت
از فعل ماضی می آید فعل آن از باب ضرب و ضرب و شج و لغت عرب بنا بر اصل وضع
شکستن بر را گویند و بعد از آن استعمال نموده اند آنرا در زخم و شکستن ساز
اعضا و در جمع الحزن مطهر است که التبع فی المثلین خاصه و عنوان نصیر بقی فی
و یستعمل فی غیره من الاضداد فقال یحیی من باب قتل علی
القیاس و فی لغت من باب ضرب و بعضی از علما ذکر کرده اند که مخصوص است شج بر زخم و
شکستن هر دو و معانی مذخر و شکستن اعضا و دیگر را گویند باشد غیر هر دو
برج بقول مطلق یغنی بجز و ضم فاصوله مغر و مذکر غایت از فعل مضارع معلوم و
آمده است آن از باب ضرب و ضرب و قتل در لغت عرب فخر را گویند که بوده باشد
یا آن قدری از آب و من و ذکر کرده اند که قتل شبیه است به برق و آن کمتر است
از برق و زیاد تر است از نفث اول برق است بعد از آن قتل است بعد از آن
نفث است بعد از آن نفث است و هم آن قتل بغیر نام و سکون فاصوله بلام
و فقال بغیر نام و نفخ فاصوله بلف قبل از لام است چو هر کس گفته است که التقل
شبهه بالبرق و معنی کل منه اذله البرق کذا التقل کذا التقل و قد نقل یغنی
و یغنی در قافوس مطهر است نقل یغنی و یغنی بقی و التقل و التقل بقیها
المصانف و الذب و در مجمع البحرین مطهر است التقل نفث معناه ادنی بزلای و نحو
اکثر من التقل یعنی شیخ عالم فاضل علی بن ابراهیم بن هاشم القتی نقل کرده است
در تفسیرش در آیه وافی به آیه سوره مبارکه مجادله حق تعالی فرموده است امینا

نکته الثقل

القوی من التقلان یحیی الذین امنوا و لیس لیسنا یتیم شیئا الا یؤتی الله و
علی الله فلیتوکل المؤمنون گفته است که حدیث کرده ام بر مردم بسند مذکور از
حضرت امام حسن ناظم جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند که گوید
نزول این آیه مبارکه اینکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دید در خواب که بدرستی که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله قصد و اراده کرده است اینکه بیرون رود آنحضرت
و حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
صلوات الله علیهم بهیچون از مدینه مشرف پس بیرون رفتند ایشان تا اینکه گذشتند از
دیوار مدینه مشرقه و یا از باغهای حصار و در مدینه مشرف پس پیش ایشان آمد و فاطمه
شد از برای ایشان دورا لب لب گرفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله راه جانب
رهت را و رفتند تا اینکه رسیدند ایشان بموضعیکه بود در آن درختهای خرما
و آب پس خرید حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که سفند بزرگی و آن که سفند
آنجانیست که بوده باشد در یکی از گوشه های او نقطه های سفید پس امر فرمود حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بکشتن آن کو سفند پس چون خوردند ایشان گوشت
آن کو سفند را وقت شدند که یکی در همان جا و مکان نشان لب پیدا شد حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام از خواب گریان و ترسان و بختار نمود و آنجا آب خود را که
پیغمبر صلی الله علیه و آله لب چون صحیح شد آمد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با حجاب
لبس سوار گردان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را و فرمود که بیرون بیا در حضرت
امیر المؤمنین و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام از مدینه مشرفه چنانچه دیده
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در خواب پس چون رفتند و گذشتند از دیوار
و یا از باغهای حصار و در مدینه مشرفه برخورد و فاطمه شد از برای آنحضرت
دور لب گرفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله راه جانب رهت را چنانچه

دیده بود در خواب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تا اینکه رسیدند ایشان بموضعیکه
 در آن بود درخت خرما و آب پس خرید حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که سفیدی
 چنانچه بود در خواب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس امر کرد بهیچ آن کوخنده
 بکشد آنرا و بریان کرد پس چون اراده کرد که در آنجا برخواست حضرت
 فاطمه زهرا علیها السلام و قصد کرد و اراده نمود که بکشد و جانبی را از ایشان و در آن
 گوشه و کنار کرد و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از ترس اینکه مبادا بمیرد و فوت
 شود ایشان پس طلب نمود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه علیها السلام را
 تا اینکه رسید به آنحضرت و دید که گریه میکند حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس فرمود و حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله که چه میشود و بتو و صحبت موجب گریه تو ای دختر که ای
 من حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که یا رسول الله بدستیکه دیدم
 چنین و چنین در خواب و تحقیق که بعل آورده و دیده شما همچنانکه دیده بودم من
 آنرا در خواب پس برگردیدم گوشه و کنار گرفته از شما بجهت اینکه نه چشم شمار
 که فوت میشود پس برگزیدم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و در وقت نماز بجا
 آورده و بعد از نماز مشغول شد بگفتن سر و راز بهرگاه خداوندی نیاید پس زان
 شد حضرت جبرئیل علیه السلام و گفت یا محمد این شیطان نیست که میگوید او را و
 یعنی نام او و بالقش و تار است و راست آنحضری که نموده است بحضرت فاطمه
 زهرا علیها السلام این خوابها و آزار میکند مؤمنان را در خواب ایشان و مینماید باین
 آنچه را که معنوم و مخزون شوند مؤمنان بسبب آن پس امر شده بود بحضرت
 جبرئیل علیه السلام پس آورده بود حضرت جبرئیل علیه السلام آن شیطان را حسب الامر بجهت
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بدست شیطان
 که تو نموده بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام آنچه اینک عرض کرد که بلی یا محمد پس باین

اندرخت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آن و در شیطان سه بار پیش رفت
 آنحضرت سه بار او را در سه موضع پس گفت حضرت جبرئیل بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 که بگو یا محمد هر وقت که ببینی در خواب که است جبری را که ناخوش است
 تو را و دیدن آن و یا به بیند یکی از مؤمنان همچنان بسبب باید که بگو یا
 اَعُوذُ بِمَا عَازَلْتُ بِهِ مَلَكًا نَكِرًا اللَّهُ الْمُقَرَّبُونَ وَ الْبُتِّيَاءُ ۱۲
 بناه میراث آنچه بناه بر دهنده آن ملک حق که مقربان و کاهن الهی و سبحان خداوند
 الْمُسْكُونُونَ وَ عِبَادَةُ الصَّالِحِينَ مِنْ شَرِّ مَا نَكَبَتْ مِنْ رُؤْيَايَ
 که پسین اند و بدگاهش است و حق که مانی اند از شر آنچه دیدم من از خواب دیدم
 و بگو اندرخت از این دعا سوره مبارکه الحمد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
 و قل هو الله احد را و نقل کند بجانب پیش نه نقل پس بدستیکه هرگاه بعل آورد
 آنچنین ضرر نمیرساند او را آنچه دیده است در خواب و فرد فرستاد حق تعالی
 در آنوقت بر پیغمبر برگزیده اش آیه مبارکه اِنَّمَا الصَّوْتُ مِنَ الشَّيْطَانِ رَأَاهَا اَحْرَارًا
 و انی هدا به که و نخواست در سوره مبارکه محمد و لَنُحْيِيَنَّكَ نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فَالْكَرَامَاتُ فَاصْبِرْ فِي الْقَوْمِ كَانَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ دِيحًا اَوْ قَتْلًا فَاحْزَنَّا
 ذَلِكَ فَاحْبَبْتُ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ يَا نَدِيَا قَتَلْتَنِي بَيْنَ
 يَدَيْهِ فَقَالَ اَنْتِ اَنْتِ فَاطِمَةُ هَذَا الْبَاءُ فَالْتِ لَافْتَالُ يَا اصْغَارُ اَنْتِ اَنْتِ
 فَاطِمَةُ هَذَا الْبَاءُ فَالْتِ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ فَمَا اَنْتِ بِذَلِكَ فَالْتِ اَنْتِ
 اَنْتِ اَنْتِ فَقَالَ لِيَا اَمِيَّةُ اَنْتِ لَسْتَ هَذَا اَيْتِي شَرَحَ دِيحًا صَبِيغَةً مَذْكُورَةً
 از نقل ماضی مجهول باب شمع و شمع بقیع زال عجمه و سکون با متصله کاه و مملد و رفت
 شق و تحر و بریدن حلقوم را که نید چنانچه بقیع صمیم حلقوم و بقیع صمیم
 کار در او کنید و بقیع صمیم زال و سکون با متصله کاه و تحر را که نید که بقیع میکند

و می کشند آنرا چنانچه حق تعالی فرموده است وَقَدْ كُنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلٍ مُبَارَكَةٍ
مُذَكِّرًا غایت است از فعل مضارع مجهول باب نصر و بعضی ذکر کرده اند آمدن آنرا از م ن
و قدیمه آنرا با بعضی میگویند قتل یا چنانچه شایع است گفتن قتل که منعد است
و قبل مطلق کشتن است هر کج که بود و باشد و یا بستم را و سکون همزه و فتح با همند
بالف بدون تنوین بر وزن فعلی در لغت عرب آنچنین است که بدینند آنرا از خواب
و غیر منصرف کلمه آن و جمع آن آمده است لَقَدْ كُنْتُمْ مِنْ شَلْهَلٍ مُدْهَعٍ
و حقیقت آن بنا بر آنچه ذکر کرده اند بعضی از علایم اهل آنست که بدینست که خداوند
عالیان خلق میکند بسبب مغلطه در ذهنها در وقت خواب مگر علیهم السلام را که
مطابقت بعضی از آنها با آنچه گذشته است و با آنچه خواهد شد و بعضی دیگر مطابق
نیست بلکه شسته و آینه و در حدیث واقع شده است که بدینست که احدی است
کرد حق تعالی آنرا و بنود قبل از آن و علت احداث آن آن بود که حق تعالی فرستاد
پیغمبری از پیغمبران را به هدایت خلق پس دعوت نمود آن پیغمبر خلق را به عبادت
و اطاعت حق تعالی پس گفتند آن که اگر ایمان آوریم ما بتو عبادت و اطاعت
نماییم خداوند عالیا را چه چیز خواهد بود از برای ما گفت آن پیغمبر که اگر ایمان آورید شما
داخل میشوید حق تعالی شما را بهشت خیر برشته و اگر عصیان و ریزید و کافر شوید
داخل میشوید خداوند قهار شما را به جهنم که خداوند ایشان بآن پیغمبر که چه چیز است بهشت
و چه چیز است دوزخ پس وصف کرد آن پیغمبر از برای ایشان بهشت و دوزخ
پس گفتند ایشان که کی داخل خواهیم شد ما بآن گفت آن پیغمبر در جواب
ایشان که داخل میشوید بآن در وقتی که فوت شوید شما پس گفتند ایشان که حق تعالی
دیدیم ما مردگان خود را که کرده اند استخوان و پوسیده شده اند بعضی اجساد
ایشان را ملاحظه نموده ایم در دنیا که نموده اند در بهشت و نه در مار و عقور

نموده بودند خواب و عقاب ارواح را بدون اجساد پس زیاد شد کذب
و استخفاف ایشان باین سبب بر آن پیغمبر پس احداث کرد حق تعالی و بدین خواب را
در میان ایشان پس ایشان آمدند بخیرست آن پیغمبر و خبر دادند با آنچه دیده
بودند و با آنچه انکار میکردند از وقتی که آن یعنی میدیدند در خواب خبر را که مثلند و
خوشنود میشود بآن روح و یا متوحش و خروون میکند روح از دیدن آن بدین
مقارنت ابدان و اجساد پس گفت آن پیغمبر که بدینست که خداوند عالیا
خوب است که نام کند حجت را بر شما بجهنم خواهد شد ارواح شما چون فوت شود
شما و مانند بدنهای شما در زمین بپاشند ارواح در عقاب تا اینکه معیشت شود
اجساد و ابدان ذکر کرده اند بعضی از علما که استغناء میشود از انجید است اینکه
حادث است اعلام و بنود است قبل از آن و اینکه عالم برنج مشبه است بعالم
خواب و با اینکه ارواح مشاب و معاقب اند قبل از آن که معیشت شود ابدان در
حدیث واقع شده است که حضرت امام کجی ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود
مفضل بن عمر که فکر کن در دیدن خوابها که چگونه بدیده است خداوند عالیا
امر را و در آن پس مزوج گردانیده است دست آنرا بر دوش پس اگر میبوید جمع
خوابها است پس میشدند کل مردمان پیغمبران را سکونی خداوند عالیا و اگر
میبود جمع از رخ میبوید مطلق در دیدن آنها نفع و سود بلکه میبوید هلاک
و بوج پس گردانید حق تعالی بعضی از آنها را است در بعضی از اوقات تا اینکه
منفع شوند سبب آن مردمان و بهریت یابند بآن با آنچه بوده باشند موافق
معصیت ایشان و احتراز نمایند سبب آن از آنچه بوده باشد موجب عسرت
ایشان و اگر چه بسیار از آنرا در خواب بگویند اما نمیکند مردمان بر آن عمل
اعتماد و رویت شده است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که

خواب میباشد بر سه قسم یکی خواب دیدن بشر است و خوشنودیت از جانب
خداوند عالمان و یکی دیگر موجب خزن و دود و همت که چنانچه از جانب شیطان
و یکی دیگر آنست که حدیث میکند انسان نفسش آن پس می بیند آنرا در خواب از
حقیق بعضی از محققین نیز چنین مستفاد میشود که خواب بر سه قسم است یکی رویای
صادقه است و آن خبریست که مشاهده میکند آنرا نفس مطمئنه از روحانیات و از
عالم علوی و این خواب است واقعی و واقع میشود البته تعبیری میکند آنرا و یا اینکه
کنند بحکمت آنکه آنچه بوده باشد در عالم علوی حقیقی است بکل آن و تغییر و
تبدیلی نیست در آن و چنانکه آن مثل وحی منزل موافق واقع و وقت آن
موجبات انقضای و فکرت شهادت که وقت حلول ملائکه مقربین و حوالی خواب
و که هست که ظاهر میشود از آن بعد از آنی بحکمت آنکه آدر آن کرد همت آنرا
نفس از عالم علوی قبل از نزول بر زمین و یکی دیگر خواب شیطانیست که گفته
و مخرون میشود بسبب آن پس این آنچیز است که مشاهده میکند آنرا در وقت شیطان
وقت شیطانی و حقیقه بر حصول امور شریره چنانکه شیطان و نفس شیطانی و یکی
و دیگر آنست که می بیند در خواب امور شریره در نفس از وقت متخیله و متوقفه و ظاهرش
آنست که بوده است این اصفاست و در اصل خود مان خبری از رویای صادقه
و شیطانی و اکثر آنست که دیده شود این دو تالی اخیر در وقت اولیای واقع
شود این دو تا بحکمت تعبیر و در حدیث واقع شده است که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمودند که خواب سه قسم است برای مرغ برنده و پر داریناید مادی
که تعبیر نمایند آنرا و چون تعبیر نمایند پس واقع میشود بر آنچه تعبیر شد آن را یک
و بدین باید که نقل نمود آنرا بر مردمان عاقل خبر که این اثر نقل کرده است که زنده
در خواب دید که ستون خانه او شکست بخوابت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

آنحضرت عرض کرد و شوهر آن زن در سفر بود آنحضرت فرمودند که خواب تو دلالت
میکند بر اینکه بیا بد شوهر تو برودی و سلامتی از سفر بیاورد که فرموده بود و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از مدتی باز آن زن در خواب دید مثل آنچه را که دیده بود
قبل از آن مرد و آنست که بیا بد بخوابت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در عرض راه
برخورد بانی که بر دوش کرد با و خواستش او را بگریخت که بگریخت آنست که فوت شود
شوهر تو پس آن زن داخل شد بخوابت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و خواب
عرض کرد آنحضرت فرمودند که نقل کرده خواست آنکسی آن زن عرض کرد که بیا
در عرض راه برخوردیم بانی که بر دوش کردیم با و او تعبیر کرد چنان آنحضرت فرمودند که
واقع میشود خواب بر آنچه تعبیر شود و آنرا آن زن در آنحضرت امام رضا علیه السلام دانست
شده است که آنحضرت روایت نمود از پدر بزرگوارش از جد جلیلقدرش از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله آنحضرت فرمودند که هر که به پند مرا در خواب پس تحقیق کند که دیده
مرا بگفت اینکه شیطان متمثل میشود بصورت من و نه بصورت یکی از اوصیای
من و نه بصورت احدی از شیعیان ایشان و بدینست که رویای صادقه و خبریست
از جانب خداوند از نبوت و در حدیثی واقع شده است که رویای مؤمن در آخر کار
خیریت ازینست چرا از نبوت و در حدیثی واقع شده که مخرج رویای صادقه و کاذب
هر دو موضع واحد است یعنی موضع هر دو دل است و از احادیث معلوم میشود که حدیث
و علم پادشاه را وصل تمام است در جمیع امور حتی اینکه خوابها میباشد و در حدیث
در عصر پادشاه عادل و ادیس و چنانکه کذب و دروغ در زمان پادشاه فاسق ظالم
و پاک و پاکیزه و با وضو بودن و دیگر و دعا مشغول بخواب رفتن و در شکم تعبیر طلال
بودن و مثال آنها را نیز بدینست تمام است در صدق و راستی خواب الله تعالی
صیغته و کبر خدا و مجید و مکنون حقین و محققان و نباده لفظ در لغت عرب و کشته

عقل است که نگوید مخلوط و منموج شده باشد و در آن تر و خشک آن و ایضا آمد است
صفتش معنی جمع و خلط و اصفاث احکام معنی اضداد اعلام است مثل اصفاث
خیش و یکونید اصفاث اعلام بر دیای آنجا که صحیح باشد تاویل آن بجهت
مخلوط شدن صدق و کذب در آن جوهری گفته که اصفاث احکام الزمینی
التي لا يتبع تأديها الاختيار لهذا و معنى الحكمة خلطه و از حدیث شریف مذکور
من نیز خلط صدق و کذب در اصفاث معلوم است بجهت آنکه بود و منموج و قتل حضرت
امام حسین علیه السلام و مطابق واقع یعنی شیخ ثقه زکی محمد بن محمد و السیمری معروف
باعتباری علیه السلام روایت کرده است در تفسیرش از ابی بصیر که او روایت نموده است
از حضرت امام حسن ماطی بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند که هر گاه
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دید در خواب که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین
شده اند منموج یا مقتول تر و دید از او ایست پس محزون و غمناک نمود حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام را آن پس اخبار نمود آنحضرت به آنکه دیده بود در خواب بجهت پیغمبر صلی الله
علیه و آله پس فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که ای زهرا بسا مثلش است آن در
پیش روی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنحضرت فرمودند بر دیای صادق که تو نموده
بجهت فاطمه زهرا علیها السلام این ملا را دیای صادق عرض کرد که نه من نمودم بجهت
آزاد این آنحضرت هم فرمود که با اصفاث تو نموده بجهت فاطمه زهرا علیها السلام
ملا را اصفاث عرض کرد که بی یا رسول الله من نموده ام آنرا با آنحضرت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمودند که چه چیز اراده نموده بودی تو آن اصفاث عرض
کرد که اراده کرده بودم از نمودن آن آنکه محزون گردانم حضرت فاطمه زهرا علیها
سلام آنحضرت فرمودند بجهت فاطمه زهرا علیها السلام بجهت دل آوری آنحضرت که
بشنو آنکه میگوید اصفاث نسبت این جزئی یعنی اصفاث جزئی نیست که گفته

نام باشد بر آن بکه مخلوط میباشد از صدق و کذب نه آنچه دیده در خواب بگفت
آنکه بود قتل و زنج حضرت امام حسین علیه السلام مطابق صدق و واقع جانچه مذکور
شد و شرح **قَالَ ابْنُ الْقَامِدِ** یاسناد معتبر عن موی بن جعفر علیه السلام عن ابی
علیه السلام قال قال علی بن عبد الله السلام استاذن اعنی علی فاطمة عجبته فقال
رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی عجبته و مؤولایک فقال انکم لیکن
تراه فانما انراه و مؤولیکم التبع فقال رسول الله صلی الله علیه و آله انکم تبصعون منی و
یهدوا الاستاذ قال سأل رسول الله صلی الله علیه و آله عن المرأة ما هی قالی احوه قال فیهی
تکون اذنی من یدها فاکم بیدها قلنا سمعت فاطمة عذرا ذلک قالت اذنی ما سألک
من یدها انک تعلم فعر بنیها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ان فاطمة تبصع منی
شرح عجبته صیغه مفرده است فایده است از فعل ماضی باب قتل و عجب در اخبار
شریف معنی منع کردن از دخول است و بمعنی مذکور نقل شده است و لغت
عرب جوهری گفته عجبته اعني منع عن الدخول و ظاهرش نه است که شقی باشد
ساجد که معنی در بان و جفت ساجد باشد یعنی جیم است و عجب بودن برادران
ام را در میراث ثلث از معنی مزبور مرآت و لغت آنرا گویند جانچه مثل قاضی امر در
گویند میباشد مذکور و ثبت آن لیله و وصل و باهزه وصل و نقل شده است و میم
منع بهزه وصل فتح و ضم و کسر و می اندیشند آن از لفظش و یاء است بهجت آن
میوه جمع از لفظش صاحب قاموس ذکر کرده است که کشیده شده است از عرب
متذکر و جمع آن و هرگاه بوده باشد باهزه وصل ذکر کرده اند در راه محلی آن
سه لغت فتح را و دانه و ضم را و دانه و اعراب را موافق عامل و میباشد تصغیر آن
باهزه وصل هرگاه خوانند که مصغر نمایند آنرا حذف بنمایند بهزه آنرا میگویند
مردم محلی و در زبان نمیکنند بعضی ذکر کرده اند که با نیز است در راه نقل کردی بهزه

که را ویر

<http://fb.com/ranajabirabbas>

حالات زن بدرگاه خداوند عالمان حالت لزوم و بودن اوست در مشیت
 نه خانه خود شن بس فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی بعد از شنیدن
 جواب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که بدرستی که حضرت فاطمه زهرا بار چو کشتیت
 از من **خاتمه** **اربع** سلام دای معروض میدارد که در کتاب نهاییه
 سطوبست که جنید فاطمه بصعده سنی نصیبی ما انصبها انی یعیفی ما
 انصبها والنصب العقب وقد نصبت نصیب عیبه والنصبه وفیه فاطمه
 بصعده سنی یعیفی ما انصبها الا عیاف الایمانه وقضاهما الحیة والقریباتی
 بنالی ما انصبا فی مالکة یما فی حدیث فاطمه قلنا انما استبشک فی
 کل وجهه ای شتان وکلک علیه اما لک الشهد **شرح** بعد از رفت
 عرب مندرجت و ستر است نال صیغه مفرد مذکر غایب از فعل ماضی معلوم است
 تعجب و ینال صیغه مضارع انت و اصل آن نیک یعیفی بوده است مثل تعجب
 تعجب و ینال و رفت عرب یعنی رسیدن و برخوردن است و اکثر استمال آن
 میباشد در خبر جوهری گفته است **اللی خیر انکال نباه اقصا اب وکله ییک ییک**
 مثل تعجب و اناله عیبه و آله صیغه مفرد مذکر غایب از فعل ماضی بافعال
 و بک مضارع انت و الیام و رفت یعنی فرود آمدن و نازل شدن و نزدیکی است
 و اصل لم یعنی اصلاح و جمع کردن متفرق است و جمع معانی مقصود و مناسب است
 جوهری گفته است **لما الله شعثه اخی اصک وجمع ما تقرق من المعی و آله**
 به ای نیکو بپر و ایضا گفته است در معنی بک ای تقرق **یعنی** ذکر کرده است این خبر
 که از سایر علای اهل بیت است در کتاب نهاییه که در حدیث نبوی صلی الله علیه
 و آله واقع شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که حضرت فاطمه زهرا
 علیها السلام بار چو کشتیت از من برنج و آزار میا و در دهر آنچه برنج و آزار آورد و او

وکنز

و گفته است که آمده است نصیب و رفت عرب یعنی تب می آید ثانی محمد بن
 لازم و ایضا می آید معنی مثل ثانی فرید باب افعال و ایضا ذکر کرده است که در حدیث
 نبوی صلی الله علیه و آله واقع شده است که آنحضرت فرمودند که حضرت فاطمه زهرا
 علیها السلام بار چو کشتیت از من هر که یاری و همراهی کند ما و بر آورد حجت
 او را و **شرح** جوید خبر است که از یاری او پس یاری و همراهی نموده است با من و
 بر آورد و است حاجت مرا و تقررت حجت است در نزد من بحدیث که از یاری من
 میرسد من آنچه برسد بان دختر کرامی من و فرود می آید و نزدیک میشود من
 آنچه فرود آید و نزدیک شود بان فرزند دلبند من ایضا ذکر کرده است که در حدیث
 فاطمه زهرا علیها السلام واقع شده است که چون میباید آنحضرت علیها السلام را حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله خوشی ال خوش شود و من حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 از دیدن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و نورانی و شکفته میشد روی منو حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و ظاهر و هویدا میشد در روی مبارک آنحضرت اما آنچه خودی
 و نور و چون معلوم میشود که احادیث رسد که مذکور در باب است و متواتر است در
 نزد سنیان بر تکرار که ذکر کرده اند لغویان از ایشان و شرح و تحقیق نموده اند
 الفاظ آنها را موافق واقع پس ضرور و مناسب بود که ذکر شود در این باب
 و یاد داری سابق تا حجت باشد بر هر سنی منافی ظاهر که بوده است آن حصه و
 نصیب این مقام که ذکر نماید از کتب مشهوره ایشان در انتقام ختم شد بان کلام
 در جلد اول احوال حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بعد از این شروع خواهد نمود
 بچون الله الملک العلام شرح باب پنجم در ذکر عروسی حضرت فاطمه زهرا
 و ابواب بعد از آن در سایر احوالات آنحضرت الشان الله تعالی
 زیارت رقم مبارک قدر توام در شب عید رمضان **سنة** **الامنة** شد



و در شهر شوال ختم بالخیر و اقبال تحصیل لشخص صحیح منتفع من و سایر نسخ ضروریه آتیه
 بالتام مصرف نموده باطراف بجهت تحصیل آن معتدین ارسال نمود چون بزودی
 تحصیل آن ممکن نشد و تاخیر در انشال فرمان فضا جربان و لیسعت عالم و عالین
 بر این غلامان باخدا ص تو مان حرام و غیر مجزیه است لا علاج با وجود عدم
 منتفع صحیح و سایر اسباب ضروری و عدم قوت و استطاعت و کثرت موانع و
 عوایق تحصیل تمام در غرضه شهر ذی القعدة الحرام سنة ۱۲۸۰ انشراح شرح نمود و بول
 حسن توفیق در شب جمعه ۵ شهر ربیع الاول سنة ۱۲۸۰ اربع و عشرين لیل
 و ماه هجری شمس مجلدا اول بانام رسید امید که در نظر گیمیا اثر اعمال خیر نقل شد
 فی العلمین سخن و مقبول گشته ثواب آن الی یوم الثور بروز کار فرخنده آثار
 ثواب کامیاب سحر رکاب شرح پرور و بار و روح کثیر البرکات سلامین صغیر

انار الله بر یانهم سیم ثواب شاقان طوبی استبان

قدس مکان نور الله مرقد و محل الخیر مسکن

و اصل و عاید کرد و بجن محمد و آل

الیقین القاهرین

آمین باری

الیقین

سنة ۱۲۸۰

سنة ۱۲۸۰

سنة ۱۲۸۰

سنة ۱۲۸۰

سنة ۱۲۸۰

سنة ۱۲۸۰

سنة ۱۲۸۰

سنة ۱۲۸۰

سنة ۱۲۸۰

سنة ۱۲۸۰

سنة ۱۲۸۰

15191

